سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دورهٔ معاصر

جلد اول

از آغاز سلطنت قاجاریه

[illegible]

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No.________ Call No.________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

S.No. 2647
29/5/82
L 2672

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No. ________

Acc. No. ________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

BOMBAY
130/ ۲۷۰۱

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران
در دورهٔ معاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها
تا پایان جنگ نخستین با روسیه

چاپ دوم

از :
انتشارات بنیاد

میدان بهارستان

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 157069
Date 27-2-79

چاپ دوم این کتاب مقدار ۲۰۰۰ نسخه در اسفندماه ۱۳۴۴
در چاپخانه افست مصباحی بچاپ رسید

دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث ووقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق ومفهوم دیگری دارد که قرنها تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیشه افکار وعقاید هر گروه وهر طایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان وعقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده وجهات مادی فکری را فراهم کرده وآنرا پروبال داده ونیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته وهر زمان که آن علل واسباب مادی ازمیان رفته آن اندیشه نیز رخت بر بسته واندیشهٔ دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جانشین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب وجوش وتلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چندهزارسالهٔ نیاگان مارا روشن کنند چاره جزین ندارند که همین علل واسباب وجهات مادی را بجویند وازتجزیه وتحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست وجستجوهای بسیار لازم دارد که هرروز وظیفهٔ مورخ را دشوار تر ودامنهٔ کاراورا گشاده ترمی کند.

هرچه روابط میان اقوام وملل بیشترشود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور ودور ازیك دیگر نگه می‌داشته است بیشتر ازمیان برداشته شود کار مورخ دشوار ترست. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروز حوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه در نواحی نزدیك تر بما رخ می‌دهد.

دزین نیز جای شك نیست که پیوستگی شگرفی درمیان حوادث امروز ودیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعاً دنبالهٔ آن چیزیست که دیروز وپریروز وپاروپیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه های زنجیر پیوسته بیك دیگرند. بهمین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای را از تاریخ دورهٔ دیگر تفکیك کرد وناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیک تر باشد آگاهی از آن برای اطلاع از دورهٔ بعد واجب ترست . امروز درایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست واین توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می‌خواهند بدانندآنچه امروز می‌بینند ازکجا سرچشمه می‌گیرد .

بهمین جهت یکی ازواجب ترین کارها اینست که ما مردم ایران را ازگذشتهٔ پدرانش آگاه کنیم . هر کسی ازگذشته خبر نداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد . توجهی که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیک بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازمست .

چندسال‌پیش هیئت تحریریهٔ مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی دربارهٔ «ایران درصد وهفتاد سال اخیر» بنویسم . ازهمان زمان خودرا آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی وسیاسی‌دورهٔ معاصرایران یعنی ازآغاز سلطنت قاجارها تا امروزآماده کنم . سلسله مقالاتی که درمجلهٔ‌آرتش انتشار یافت مقدمه‌ای برای این‌کار بود. درهمان زمان بسیاری از دور و نزدیک ازمن خواستار شدند دنبالهٔ این‌کار رارها نکنم. یکی‌از مهم ترین وظایف کسانی که قلم بدست دارند اینست که آنچه را مردم خواستارآنند در نظر بگیرند ، چون‌پزشکی که هردردی پیش اوببرند درمان کند.

چیزی که بازمرا درین‌کار استوارتر کرد این بود که می‌دیدم درین روزها گروهی بااین‌کار دست زده ودربارهٔ برخی ازادوار تاریخ معاصرایران بحث می کنند .آنچه‌درین زمینه نوشته اند من خوانده‌ام و باید بگویم که کمترآن حقیقتی راکه درپیرامون اسنادو مدارك معتبر جای‌گرفته است درین کتابها دیده‌ام . برخی را نادانی برانگیخته‌و بیشتر خواسته‌اند کسی را بزرگ و کسی راکوچك کنند و کسی را بشویند و کسی را بد نام کنند . تاریخ شریف تر و بالاتر ازآنست که بااین‌دوستی‌ها ودشمنی‌ها‌آلوده شود. کاری ازین زشت ترنیست که کسی بخواهد حق وحقیقت را بفریبد .

وانگهی تقریباً در همهٔ این کتابها تاریخ را بهمان مصداق پدروس قدیم بمیان آورده اند . درپی علل واسباب نگشته‌وحوادث راباوسایلی توجیه کرده‌اند که‌آن‌وسایل جهت وعلت اصلی وحقیقی بروزآن واقعه نبوده است . یك تن یاتنی‌چند بسیارکوچك‌تر وناتوان‌تر ازآنند که‌بتوانند حادثه‌ای رافراهم کنند یابرگردانند وجهت آنراتغییردهند. حادثه است که ایشان را باخود می‌برد وایشان می‌پندارند که راهنمای آن حادثه‌اند یا آنکه‌کسی برای خوشامدگویی بایشان می کوشد ایشان را راهنمای حوادث قراردهد .

اینك دانشمندان جهان تعصب ورزیدن درتاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بتهای بزرگ راکه درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار و بزرگوار شکسته اند . چه بسا مردان‌گمنام راکه ناماور کرده‌اند !

این انگیزه‌ها مرا واداشت بتدوین کتابی درتاریخ اجتماعی‌وسیاسی دوران‌معاصر ایران‌آغاز کنم . ناچاراین کتاب مجلدات‌چند خواهد داشت . این مجلد بامضای‌عهدنامهٔ گلستان درمیان ایران وروسیهٔ تزاری در۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامدو

چون قهراً می بایست از آغاز دورهٔ معاصر شروع کنم اینست که از آغاز سلطنت قاجار ها در ایران شروع کرده ام. مجلدات دیگر نیز پی در پی انتشار خواهد یافت و از خوانندگان گرامی جداً درخواست می کنم درهرجا که بلغزشی برخوردند برمن منت بگذارند و مرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی درین زمینه‌ها که مورد بحث این کتابست سراغ دارند مصرا خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بدانها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ امرداد ماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی

فهرست مطالب

فهرست تصاویر

ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچگونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی وخصال مردانه ودوستداری میهن وسرزمین نیاکان وبالاتراز همه دوستداری فرهنگ وسنن و شئون ملی ونژادی بهترین و برترین وسیله است. بهراندازه که تاریخ زمانهای دورازما این سود های فراوان رادر برداشته باشد قطعاً ویقیناً تاریخ زمانهای نزدیك بماچند برابر سود خواهدداشت، زیرا که زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیك تروپیوسته تر است وما از تاریخ زمان نزدیك بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی شویم و بیشر عبرت می گیریم.

اگر درتاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم وژرف بنگریم بسیاری ازوقایعی که مابچشم خود دیده‌ایم دنباله و نتیجهٔ واقعهٔ دیگریست که چند یاچندین سال پیش روی داده است وبدین جهة تاریخ دوران ما لااقل باتاریخ نزدیك ترین دوره بماپیوستگی کامل دارد. بدین‌جهة برای مطالعه وژرف بینی درتاریخ معاصرایران ناچاریم ازتاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم بصدوهشتادسال پیش‌ازین. درآن زمان هنوز تاریخ ما متکی برسالهای قمری بود ووقایع درهمهٔ کتابها بسال قمری ضبط شده است واگرمن هم‌این کار را نکنم‌خوانندگان همه بدشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ یك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهندیافت. اینست که ناچار باید تامدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را درذهن داشته باشند.

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران درزمان قاجارهاازضبط همهٔ سوانح تاریخ‌ایران‌دشوارترست، زیرا که هنوز نفعها و غرضها دربارهٔ این خاندان و کسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرو ننشسته وهنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها ودشمنی های نادرست وناموجهست. آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز بدست مردم بیطرف نیفتاده وآن قسمت ازسوانح‌هم که پیش ازروزگارما روی داده‌است تاریخ‌نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه نشین کارگزاران آن زمان ویا ازهمه جابی خبر بوده‌اند و

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. وآنگهی شمارهٔ این کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد.

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست.

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة‌البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب داشت. وی نیز تا جایی که ناسخ‌التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است.

سند دیگر فصلی از پایان «روضة‌الصفای ناصری» از رضا قلی‌خان هدایت لله‌باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهورقرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه تا روزگارخود بر آن افزوده است.

کتابی بنام «حقایق‌الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق نگار درتهران در ۱۲۸۴ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد از آن منتشر نشده وبهمان وقایع سال ۱۲۸۴ مینجامد. این کتاب خلاصهٔ نسبهٔ بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است.

برای دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب‌التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق‌الممالکست که در طهران در سال ۱۳۲۴ چاپ شده وچون تاریخ عمومی ازصدراسلامست ناچاردروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ مختصری فوایدی دربردارد.

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف جهانگیرمیرزای قاجار وشرح‌حال عباس‌میرزا ملك آرا درجای خود بحث خواهم کرد.

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این‌دوره ویا حوادث این‌زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و « عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم لاچینی و « عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و « زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر » تألیف حسین مکی و « امیر کبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون آدمیت. دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده در هفت مجلد و «تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ۴) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرار محمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که در بارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

در باره پاره‌ای از مسایل مربوط باین دوره از تاریخ ایران نیز این کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان در ایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون و ایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون در ایران» تألیف دکتر خان بابا بیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود در هشت مجلد، «جنگ انگلیس و ایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران» تألیف ابراهیم تیموری، «فارس و جنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی در ایران» تألیف م. ع. منشور گرکانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد توکلی، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یادداشت های ژنرال ماژور دنسترویل - ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی در نظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس و انگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل در ایران» تألیف عباس محتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمیمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف س. علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

سمیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی ، «جنگ ایران ـ روس» تألیف جمیل قوزانلو .

برای دورهٔ پس ازمشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ بیست سالهٔ ایران » درسه مجلد تألیف حسین مکی و « تاریخ مختصر احزاب سیاسی ـ انقراض قاجاریه» تألیف ملك الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی ازحوادث راهنما تواند بود .

ازین فهرست مؤلفاتی که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر وسودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها واسنادی باشد که بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند . درین دوره راه اروپاییان برایران ازهمیشه بیشتر باز بوده است وصدها مسافر باندیشهای گوناگون صواب و ناصواب وبا مهروکین بایران آمده و درباز گشت یا بحقیقت گویی وحقیقت جویی ویا برای جلب مشتری وسود ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف و بیشتر بانگلیسی وفرانسه و آلمانی وروسی پرداخته‌اند و گاهی هم بزبانهای دیگراروپایی مانند دانمارکی وسوئدی ونروژی وهلندی وایتالیایی واسپانیایی ونهستانی ولی بمراتب کمتراز آن چهار زبان اصلی کتابهایی انتشار یافته است که درضمن هزاران رطب ویابس و غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی وحقیقتی جستن می کنند .

همهٔ این کتابها را که شمارهٔ آنها ازهزارمی گذرد نمیتوان بکسانی که در پی تاریخ این دوره‌اند توصیه کردو بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که ازین کتابها برحذر باشند، یالااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند . حتی دراسناد سیاسی که برخی ازدول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده‌اند حقیقت دگر گونست وحوادث را بمیل خود گردانیده‌اند .

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی باختصار و گاهی مفصل تر حوادث را شرح داده‌اند ودر بارهٔ آنها نیزنباید مطلقاً نیك بین وزود باور بود . یکی از آنها که بیش ازهمه درایران رواج دارد کتابیست در تاریخ ایران که سرجان ملکلم فرستادهٔ شرکت هندوستان که دو بار بایران آمده بزبان انگلیسی نوشته و درهمان دوران انتشار ببرخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده ومترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم درآورده وسه بار دربمبئی چاپ شده ودرایران رواج کامل یافته است . این کتاب هرچند خلاصهٔ روشن وراهنمای خوبی برای مطالعه در وقایعست بسیارجاهای غرض آلود دارد که ناچار بیان احساسات وعقاید وحتی سیاست یك مأمورانگلیسی درآن دوران پر کشمکش زمان فتحعلی شاهست .

درتاریخ زمان فتحعلی شاه کتابی بفارسی هست بنام « مـآثر سلطانیه » تألیف

عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون که درهمان زمان در تبریز بسال ۱۲۴۲ چاپ شده وقهراً ازآن هم مانندسایر کتب تاریخ عهد قاجاری که راجع باین سلسله نوشته شده است انتظار راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی که من خبر دارم درین دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است :

۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگارمروزی .

۲) نخبة الاخبار تالیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس که تاریخ عمومیست ودر زمان محمد شاه تألیف کرده وفصل تاریخ قاجاریهٔ آن تااندازه‌ای مفصلست .

۳) تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص بشنا که تألیفات دیگرهم دارد .

۴) جنة الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومیست تا زمان محمد شاه ودرضمن تاریخ قاجارها را دارد .

۵) تاریخ فتحعلی شاه تألیف سید فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری .

۶) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی درتاریخ آقا محمد خان که بفرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است .

۷) تاریخ فتحعلی شاه قاجار تألیف نویسندهٔ مذکور که بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است .

۸) تاریخ ملك آراء تألیف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹.

۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تاوقایع سال ۱۲۶۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است .

۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمد کاظم بارفروشی متوفی در ۱۲۴۱.

نژاد قاجارها

هیچ چیز باندازهٔ عقاید تاریخ نویسان در بارهٔ برخی‌از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست ودرهردوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود . تاچند سال پیش درمیان نژادهای بشری بنژادپرشماره‌ای قایل بودند که آنرا نژاد «اورال و آلتایی» می‌دانستند زیرا که یك سر آنرا در ناحیه اورال وسردیگرش را در ناحیهٔ آلتایی می‌پنداشتند. درآن زمان یکی ازشعب بزرگ این نژاد را «ترك و مغول» می نامیدند یعنی

شعبه‌ای که هم مغول را در بر بگیرد وهم ترك را . امروز بیشتراز دانشمندان بدین نکته مایلند که ترك را ازمغول تفکیك و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی ازشعب اصلی نژادآریایی یاهند و اروپایی ویا هند و ایرانی می شمارند و درین عقیده چنان بجای دورمیروند که مهد نژادآریایی ونخستین سرزمین آنرا دامنه‌های‌تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین‌سندیست که بدین نکته‌گواهی میدهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیك نهصد سال پیش ازمغولان پیدا شده‌اند، چنان که درحدود آغاز قرن‌پنجم میلادی ایران ازدوسو با دونژاد بیگانه روبروشده است . آنکه درمرزهای شمال‌شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل وهیاطله گفته‌اند و درنظرتاریخ نویسان امروزقطعاً ازنژاد ترك‌بوده‌اندوآنکه درمرزهای شمال غربی درپشت کوههای قفقاز پیدا شده آنرا ایرانیان همیشه خزرنامیده‌اند وآنهم باتحقیقات امروزین‌مسلمست که ازهمین ترکان امروز بوده‌اند .

بدین گونه‌ازهمان زمان‌ترکان‌درسه‌سوی دریای‌خزر یعنی‌درمشرق وشمال ومغرب آن می‌زیسته‌اند وبطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اندکه برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد وآنچه درتاریخ ما وادبیات ما بیش‌ازهمه نام برده شده‌ترکان یغما وخلخ یا خرلخ‌وغز وخرخیز(قرقیز) وباشقرد وقزاق وقراقالپاق وسلجوق‌وترکمان وکلموك وفارغلی وتغزغز و برطاس وقرلغ درشمال شرقی ایران وقراپاپاخ وکیماك‌و بجناك وسالور وبایندر وافشار وبیکدلی وبرسخان وبیات وخزر درشمال غربی ایران است وسه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار وقبچاق وتاتار که زمانی درهمهٔ کرانهٔ دریای‌خزرزیسته‌اند واندك اندك‌طوایف‌دیگر درمشرق جابریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان درپایان قرن ششم هجـری وقرن سیزدهم میلادی یعنی‌نـزدیك نهصد سال پس ازترکان درتاریخ پدیدآمده‌اند وچون خویشاوندی نزدیك بـاترکان داشته‌اند ازآن زمان بیشتر ترك ومغول را ازیك نژاد دانسته‌اند .

درمیان مغولان پادشاه جهانگیربختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب بیش ازاسکندروهرجهانگیردیگرجهان‌متمدن رازیرپی‌سپرده‌است‌وازآنوقتی، که چنگیز مغول بدین گونه تاریخ را شگفت زدهٔ خویش‌کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که درایران‌بوده‌اند وترکان‌ترکیهٔ امروز افتخاررا درآن دانسته‌اندکه خودرا ازنژادمغول‌وازبازماندگان‌چنگیز بشمارند.

جهانگیردیگری که پس‌ازچنگیز پیدا شده وتا اندازه‌ای در پیشرفت بدو میرسد

تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبك بوده و زبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروز داشته بهمین دلایل برای کسب شرف خودرا بچنگیز ومغولان بسته‌است . شکی نیست که درمیان طوایف ترك ازبکان و ترکمانان برزخی وحد فاصلی درمیان ترك ومغول وشاید مخلوطی ازهردو نژاد باشند اما طوایف دیگر ترك را مطلقاً مغول نمی توان دانست .

درایران هم چه بدلخواه خود قاجارها وچه بسنتی که پیش ازآن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاجارها را از باز ماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که دردوره قاجاریه ازنژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند بهمین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترك بایران

پیش ازین گفتیم که ترك ومغول دو نژاد جداگانه‌اند و آخرین عقیدهٔ بعض دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یا هندواروپایی اند، منتهی برخی طوایف هستند که چون در میان مغولها وترکها زیسته‌اند مخلوطی ازین دو نژادند وازطوایفی که اکنون درجهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دو نژادند .

درقرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرك ترك که در سواحل جیحون می زیسته اندك اندك بجنوب مایل شده ونخست خوارزم وسپس ناحیهٔ گرگان راهم گرفته و کم کم بومیان وسکنهٔ قدیم آنجارا رانده‌است . این قبیله بزرك بدو شعبهٔ کوچکتر «غز» و «تغزغز» تقسیم میشده‌است . گروهی که بایران آمده اند ترکمان نام داشته‌اند ودرمیانشان طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که باسم سلجوقیان در ایران وناحیهٔ و سیعی از کشور های اسلامی پادشاهی کرده‌اند .

ترکمانان ازهمان زمانی که بدین نواحی فرود آمده‌اند درآنجا مانده‌اند واینك قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی وقسمت دیگر ترکمانان سرزمین گرگان رافراهم میکنند.

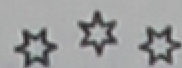
اززمانیکه ترکان درمشرق ومغرب دریای خزر پدیدار شده‌اند قبایل ترك را بدو شعبهٔ اصلی «ترکان شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده‌اندوز بانهای ترکی امروزراهم بترکی شرقی وترکی غربی قسمت می کنند .

یکی ازطوایف ترکان شرقی که دردورهٔ پیش ازمغول چندان نامی نداشته درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری اندك اندك بزرگتر شده وچون تیمور گورکن ازیشان بوده است در زمان وی وجانشینانش بازنیرومندتر شده واین همان طایفهٔ ایست که از قرن نهم ببعد همیشه همسایهٔ شمال شرقی ما بوده است ومخصوصاً در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران نامش بسیار برده میشود وازآن زمان بنام «ازبك» یا «اوزبك» معروف شده وزبانش یکی ازشعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغاتای» نوشته‌اند که همان ازبکان امروز باشند.

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره‌رفت قرنها در شمال کوههای قفقازمیزیسته‌اند ورشته کوههای بلند ودشوار گذرآن سرزمین مانعشان بوده‌است که بایران بتازندوحتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرك وطبیعی قناعت نکرده‌دیوار بسیار استواری مانند دیوارچین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابرترکان شرقی کشیده بودند.

معروفترین طایفهٔ ترکان غربی همان خزرها وبلغارها وقبچاقها بوده‌اند وطوایف جزءآنها که بعدها بایران آمده اندبیات وافشار وبایندر وسالورند وبدلایلی که پس‌ازین خواهدآمد قاجارها راهم باید ازیشان دانست.



تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خودرا ببغداددرخاك ایران آنروز آوردندیدندکه برای اداره کردن اینکشور بدین پهناوری بسپاهی ولشکری نیازمندند. درآن زمان تازیان ازتمدن‌جهان بسیار دور بودند واینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنك ازیشان ساخته نبود.

درآنزمان درهمهٔ جهان معمول بود که جنك‌را باسربازان وافسران مزدورمیکردند ودولت هایی که پیش‌بین‌تر ومتمول تربودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خودرا تأمین میکردند.

خلفای بغداد از۱۳۲ قمری که برسرکارآمدند تا بیش ازهشتادسال هنوزبآن درجه ازتمول نرسیده بودندکه سرباز زرخرید داشته‌باشند. درآن زمان این‌ناحیهٔ شاداب‌مرد خیز که درشمال وجنوب‌البرز واقع‌شده وامروز بنام گیلان‌معروفست بدو ناحیهٔ‌ممتازتقسیم میشد وهریك ازین دو ناحیه مردمی‌داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیهٔ شمال البرزدر ساحل دریای خزر مسکن «گیل» ها بودوبهمین‌جهت آنجا راگیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تارودباروقزوین‌مسکن «دیلم» ها بود وآنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند. گیلها ودیلمها درسراسردورهٔ ساسانی بهترین‌سربازان وجنگجویان ایران بودند چنانکه در دورهٔ هخامنیشان هم دلیر ترین سربازان ایرانی «امرته» ها یا «امرد» ها بودندکه ازهمین ناحیهٔ رودبارومنجیل برخاسته‌اند. دلاوری ودلیری گیلها مخصوصاً درزمان‌ساسانیان باندازه‌ای معروف بودکه بمهمترین سرداران وسپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیردلیران» لقب میدادندوفرماندهی سربازان گیل‌ رابآنها میسپردند. گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودندچنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده‌اند. دیلمها درجنگهای تعرضی وحمله معروف بودندو بهمین جهت زوبین دیلمی شهرت بسیار داشت. خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره بـرای پـاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل ودیلم را بکار میبردند.

اندك اندك فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بسودخودقیام کردند و بهمین جهتست که چندتن ازین فرماندهان نخست « مرداویج » پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ وپس ازو عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس ازو علاء الدوله ابوجعفرمحمدبن دشمن زیار کاکویه در ۳۹۸ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بپادشاهی رسیدند بلکه دراندیشهٔ برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند ونـه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه‌نشین کردند و تنها مقام روحانی وپیشوایی دینی برای اوباقی گذاشتند وخلیفه هم ناچارشد بایشان لقب « امیر الامراء » بدهد وخود تنها برای پیشنمازی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره بمسجد برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد. استیلای دیلمان و گیلان برکارهای خلافت مخصوصاً بیشتر ازین جهت خطرناك بود که ایالات شمالی ایران درکنار دریای خزریعنی گیلان و مـازندران امروزو گیلان ودیلمستان وطبرستان ورویان آنروز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنها پس از آن هم نشدند.

درین ناحیهٔ بسیاروسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرار گرفته وبهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی دربرابر تازیان بود یعنی ازدشت مغان (نه مقان که درست نیست) و سر زمین طالش تاکنار رود اترك چندین سلسلهٔ ایرانی پشت درپشت وپی درپی استقلال داشته‌اند بدین گونه: ساجیان درمغان وطالش ازحدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ ـ سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ ـ روادیان درهمین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ ـ شعبهٔ دیگر از روادیان بنام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ ـ خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ۲۵ تا ۱۴۱ ـ باوندیان درمازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ ـ خاندان افراسیاب درمازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ ـ بادوسپانیان دررویان ونورو کجورورستمدار از ۴۰ تا ۹۸۳ ـ جستانیان دردیلمستان ازحدود ۱۸۰ تا ۴۳۴.

این نه سلسله که پی درپی درین نواحی مستحکم وبا حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناه گاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمد که ازفرزندان زید شهید بود و از دشمنان سر سخت خلفای بغداد بشمارمیرفت در ۲۵۰ بطبرستان گریخت و مردم آن سرزمین باو گرویدند و

او را بپادشاهی برداشتند وتا ۴۲۴ علویان درآن سر زمین پادشاهی کرده‌اند . پس از ایشان بازسلسلهٔ دیگری ازسادات مرعشی حسینی از ۷۶۰ تا ۸۸۰ درمازندران وسلسلهٔ دیگر سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ درگیلان پادشاهی داشته‌اند و بدین‌گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیروخودکرد شاه عباس بزرگ بود ونزدیك هزارسال برخی ازین نواحی درهمان استقلالی که اززمان ساسانیان برایشان مانده بودباقی ماندند. پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان برکارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس‌انگیزوخطرآمیز بوده است .

عنصردیگری که درآن زمان ممکن بود سپاهیان مزدوربرای خلفای بغداد فراهم کند مردمی بودندکه هنوزهم بنام کرد معروفند. واینك درنتیجهٔ حوادث شوم وخانمان بر افکن گروهی ازیشان دربیرون ازخاك ایران یعنی دراتحاد جماهیرشوروی وعراق‌وترکیه وسوریه زندگی می کنند ولی قطعاً وبی‌هیچگونه سخن‌وچون وچرا ازآغازایرانی بوده‌اند وکسی‌را درین بحث مجال شك نیست .

از زمان هخامنشیان درمیان طوایف چادرنشین فارس ما بنام کردبرمی‌خوریم. در دورهٔ ساسانیان بیشتر کردها درنواحی مرکزی‌ایران درمیان اصفهان وآباده میزیسته‌اند وطوایف دیگری دراطراف دریاچهٔ نیریز تا دل کرمان وازآنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اندکه طوایف ممسنی وبویراحمدی وکوه گیلویه وشبانکاره بازماندگان ایشانند. دلایل بسیارهست که اصلاساسانیان کرد بوده‌اند وبی‌هیچ‌شکی لااقل مادراردشیر بابکان دختریکی‌از پیشوانان قبایل کرد ناحیهٔ نیریز بوده است .

بازدلایل دیگرهست که کرد اصلادرزبانهای ایرانی بمعنی بیابان‌گرد وکاملامرادف همان کلمهٔ Nomade فرانسه است که از ریشهٔ Nomas یونانی بمعنی چراننده است وشگفت‌تر اینکه درزبان فارسی هم کرد را بمعنی «گله چران» بکاربرده‌اند وطبیعی‌هم هست زیرا که چادرنشینان همیشه گله‌داربوده اند . معنی کرد باگله چرانی باندازه‌ای ملازم یکدیگرست که دردورهٔ ساسانی وتا مدتی ازدورهٔ‌اسلامی‌طوایف مختلف کردهارا «رم» می گفتند واین همان کلمه‌ایست که درزبان امروزما «رمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی‌اغلب بخطاآنرا «زم» وجمع آنرا که می بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته اند .

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شگفت بیاید و باهمهٔ تازگی که دارد بدلایل بسیارنیرومند متکیست و دریغ دارم که بواسطهٔ اینکه ازمطلب اصلی خود دور میفتم نمی توانم‌آن دلایل را یك‌یك بر شمارم .

دربسیاری ازمتون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را

برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و دربن اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادرنشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبانشان ترك و تازی نباشد . بهمین جهتست که هر طایفهٔ ایرانی را که بترکی و تازی سخن نمی‌رانده واز نژاد ترك و عرب نبوده و چادرنشین بوده در هرجا که بوده است کرد گفته‌اند چنانکه مثلا بختیاریها و لرها و همهٔ چادرنشینان فارس و کرمان و خراسان و نواحی مرکزی و غربی و شمالی ایران را در هر کجا بوده‌اند کرد دانسته‌اند وحتی آنهایی را هم که از نژاد ایرانی اندو بزبانهای ایرانی (اقسام کردی) سخن می رانند درهر کشور دیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته بسیار متقن و عالمانه است و دلایل بسیار باخود دارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث وردآنرا برخود هموار کنند .

در آغاز دورهٔ خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوز این خاصیت نژادی را ازدست نداده اند مردمی سلحشور و دلیر بوده‌اند وممکن بود خلفای بغداد درصدد برآیند که ایشان را هم در کارهای نظامی مزدور کنند و رقابتی درمیانشان با گیلان و دیلمان بر انگیزند تا بدین وسیله شاید خطر آن دو نژاد را کمتر کنند وهمین کار را کردند اما کردان هم همان رگ ایرانی وهمان بیزاری از بیگانگان درخونشان بود و دوتن از پیشوایان ایشان هم که پس از دیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام کردند ونخست حسنویه بن حسین کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در ۳٤۸ دینور (نزدیك کرمانشاه) و نهاوند و شاپورو بروگرد (بروجرد) واسدآباد را که پنج شهرمهم مغرب ایران درآن زمان بود متصرف شد وسلسله‌ای فراهم کرد که تا ٤۰٦ درآنجا حکمرانی می کردند و بسلسلهٔ حسنویه معروفند . پس ازو ابوالفتح محمد بن عناز که او هم کرد بود در ۳۸۱ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ٤۳۷ استقلال داشته‌اند . مهمترین طایفه‌ای که از کردان بسلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروفترین جنگجویان اسلام در ٥٦٤ تأسیس کرده وتا ۹۳۰ در نواحی مختلف شام (سوریه) و مصر و یمن پادشاهی کرده‌اند . شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است .

این نافرمانی‌ها و سرکشی‌های دیلمان و گیلان و کردان خلفای بغداد را بدان واداشت مردمی دیگر را که جنگی و دلاور ودرضمن فرمان بردارترو رامتر واگر درست بخواهید ازحس ملیت بیگانه‌تر وازتمدن وشهرنشینی که لازمهٔ آن دوستداری زادگاه نیاکانست دورتر باشند بکار بکشند وخطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند . در جهان متمدن آن روز جز ترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط دریشان فراهم باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون‌الرشید که از ۱٦ رجب ۲۱۸ تا ۱۸ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس از آنکه هشتاد سال پدرانش

آن چاره جوبی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل شد وچون مادرش هم کنیز ترک بود خون ترک بیشتروی را بربن کار برانگیخت وهشت هزار یا بگفتهٔ دیگر هجده هزار ترک را خرید و بدین گونه سپاهی از ترکان زرخرید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

هرچند که تاریخ نویسان دربن زمینه بحثی نکرده‌اند اما قطعاً این ترکانی که ببغداد رفته و بدین گونه مسلح شده‌اند ولشکری فراهم کرده‌اند می بایست از ترکان غربی باشند که هنوز در آن سوی کوههای قفقاز میزیسته‌اند زیرا که راهشان بعراق نزدیك تر و بازتر بوده ودربن زمان ما مطلقاً اثری از ترکان درمرکز ومغرب ایران نمی بینیم وبدین گونه ممکن نیست ترکان شرقی ببغداد رفته باشند زیرا که قطعاً می بایست از راه ایران رفته باشند وکمترین اثری ازیشان دربن زمان در ایران دیده نشده است.

این کار معتصم درایران انعکاسی پیدا کرد که بزیان مطلق ایران بود وچندی بعد یك باره وتاجاودان سرنوشت ایران رادگرگون کرد وجریان تاریخ این سرزمین بلادیده ورنج ودرد کشیده را تغییر داد.

یکی ازشاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و دربرابر بیگانگانی که ازهرسو آرزو می کردند بایران بتازند و کیسه های تهی را پر کنند طوایف مختلف نژاد ایرانی رااستقلالهای داخلی داده بودند، بدین معنی که حکمرانانی ازهمان نژاد بریشان گماشته بودند که پدر برپسر درآن ناحیه فرمانروا بودند وقهرآ منتهای دلسوزی وتوجه را بپاسبانی خاك پدران خود داشتند وشاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می داد وخود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود وگاهی هم عناوین و القاب مخصوص وموروث داشتند. در برخی از نواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز ومهرگان بدربار بفرستند ودرجنگها عدهٔ معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن ورفت و آمد وتوقف درمیدان جنگ وحتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حکمران آن سرزمین بود. این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً دربرابر ترکان شرقی وغربی درچند قرن پی‌درپی بسیار سودمند افتاد و نیزهمین سبب شد که تازیان چون ازرخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی دربرابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیار استوار بود بمانع بزرگ برخوردند وچندین سال برابری همین حکمرانان محلی و پاسبانان دلیر مرزهای ایران راه را بریشان بست وچون دیگر حکومت مرکزی درایران نبود که ایشان را دلیر کند ونیرو بدهد ویاری بفرستد سرانجام ازپای درآمدند.

اما همین زمینه که درچند قرن درمرزهای شمال شرقی یعنی درماوراءالنهر فراهم شده وریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد وپس از کوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی ازهمین خاندانهای محلی که درناحیهٔ سامان در خاك سمرقند حکمرانی مستقل داشتند وبهمین جهة ایشان را «سامان خداه» یعنی خداوندگار سامان می گفتند مستقل شدند وراه استقلال وبیرون آمدن اززیربارخلیفهٔ تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند وسلسلهٔ دلیر وایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد.

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را دردربار بغداددیدندومتوجه خطرآن شدند چاره را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی رابعنوان مزدور وزرخریدبخود بپذیرند واز اوایل قرن چهارم بدین کاردست زدند، غافل ازاینکه ترکان ایلك خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت وحتی زیردستانشان البتکین وسبکتکین که ازهمان افسران زرخرید ترك بودند بپادشاهی خواهند رسید واندك اندك سایر طوایف ترك بایران راه می یابند وغزوترکمانان وسلجوقیان راپادشاهی می رسانند وپس ازآن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیزترك بودند روی کارمی آیند وایشان همراه را برمغول بازمی کنند ومغول هم روزی که ازتاخت وتازهای دیوانه وار بسرزمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشارترکان درنواحی دیگرفراهم می کنند.

امادرین گیرودارترکان شرقی ازماوراءالنهر تجاوز نکرده وبایران امروز نیامده اند ویگانه سبب آن بوده است که ترکمانان درخوارزم وگرگان سرراهشان راگرفته اند و نگذاشته اند که ازقلمروایشان بگذرند وانگهی ترکان شرقی جای آبادان وحاصل خیزی را برایگان بدست آورده بودند ونیرویی پرزورترازیشان پیدانشد که ایشان را ازآن ناحیهٔ حاصل خیز پرنعمت سواحل سیحون وجیحون برانند وترکان غربی بالعکس رانده شده اند و نیروی زورمندتری ایشان را ازسرزمین خودبیرون کرده وبایران و کشورهای غربی آسیا رانده است وبهمین جهة بدلایل بسیارهمهٔ ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده اند ازهمان ترکان غربی بوده اند.

قاجارها ازچه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارهارا نوشته اند همه ایشان را ازنژاد مغول دانسته اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که تنها بگفته ومیل سرکردگان این طایفه رفته اند. پیش ازین هم گفتم که بسیاری ازطوایف ترك بازمانده و نبیرهٔ چنگیزوپادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته وخودرا بایشان نسبت داده اند حتا نکه،

تیمور گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین ازبکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سر زمینی که ایشان هنوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همهٔ بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده‌اند بدان سخن میرانده‌اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتاییست که زبان ازبکان امروز باشد، همهٔ بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و شعر می گفته اند ویکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابرنامه است که خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر مؤسس سلسه بابری هندوستان و نوادهٔ تیمورست وچون وی نیز بهمین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسلهٔ مغول معروف شده وحتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را « مغول بزرك » می گفتند.

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیریها و کشور گشایی های چنگیز فخر کنند وخود را در آن شریك وسهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته و نسب خود را نخست بتیموریان واز آن راه بایلخانان مغول رسانده وحتی قراقویونلوها و آق‌قویونلوها راهم که با ایشان نزدیك بوده اند باخود درین نسبت نادرست شریك کرده‌اند.

این ادعای شفاهی سر کردگان قاجار را تاریخ نویسان این سلسله پر و بال داده و همه در آن بحث کرده‌اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست وتنها بکلیات آن اکتفا میکنم. این مورخان گفته‌اند که قاجارها با هولاکوخان پیشوا و سرکردهٔ مغول در ٦٥٦ هجری وارد ایران شده‌اند وتا ٧٣٦ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده بحال چادر نشینی و بیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مغان زندگی کرده‌اند و چون در ٧٣٦ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را در خطر دیدند واز ایران بشام یعنی سوریهٔ کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمور گورکن در ٨٠٣ بدان سرزمین رسید وقاجارها را در آنجا دید، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود بایران باز گردانید.

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند واحتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد ونیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بترکان غربی منتهی میکند.

پیش ازین گفتم که در مرزهای شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترك ساکن بوده‌اند. در سال ٦١٩ هجری مغولان از همین راه قفقاز بروسیهٔ امروز و بسرزمین سلاوها تاختند وتا سال ٧٠٢ استیلای مغول بر همهٔ روسیه باقی بود وسپس تا ٨٦٦ بر قسمتی ازین کشور مستولی بوده‌اند. در آغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از كشور خود ميراندند ازچهارسوی يعنیازشمال ومشرق وجنوب ومغرب ولی بيشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادند و نواحی راكه در همسايگی ايشان و بدست اقوام وملل ديگر بودازدستشان می گرفتند وآنهاراآنطرف تر می راندند . ازجمله طوايفی كه سلاوها از جای خود بيرون كردند و زمينشان راگرفتند همين تركان غربی بودند وايشان دو راه بيشتر نداشتند يكی آنكه از كوههای قفقاز بگذرند وبجنوب آن يعنی بشمال غربی ايرانآنروز پناه ببرند وديگرآنكه درسواحل دريای سياه پراكنده شوند وهمين كار راهم كردند وبهمينجهتستكه ازآن زمان تركان درتركيۀ امروز ودرشبه جزيرۀ بالكان وشبه جزيرۀ كريمه ودر شمال وجنوب رود ارس پديدار شده‌اند .

سلسله هايی از تركان درين نواحی بپادشاهی آغاز كرده‌اند همه ازين روز ببعد پيدا شده‌اند :

خاندان كرميان دركوتاهيه در ۶۹۹ ، خاندان حميد اوغلو درآناطولی در۷۰۰ ، خاندان تكه اوغلو درانطاليه پس از ۷۰۰ ، خاندان منتشا اوغوللری درناحيۀ ديگر از آناطولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری درالبستان ومرعش در۷۴۰،خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندانگرای دركريمه در ۸۲۳، خانهای غازان در۸۴۹ ، خانهای قاسموف در۸۵۶ ، جلايريان در ايران وعراق در۷۳۶ ، چوپانياندرآذربايجان در۷۱۸، طغاتيموريان درمازندران در۷۳۷ ، قراقويونلو درآذربايجان در ۷۸۰، آق قويونلو در آذربايجان در۷۸۰ .

ازين فهرست پيداست كه پس از مغول و درست تر بخواهيد در زمانی كه سلاوها مغولان را ازكشور خود ميرانده وتركان دست نشانده وهمدستشان راهماز سرزمينخود بيرون ميكرده اند دركشور ها و نواحی كه دراطراف قلمرو تركان غربی درقفقاز بوده است يعنی درآناطولی وتركيه وسوريه و كريمهوغازان وعراق وآذربايجان ومازندران چهارده سلسه از نژاد ترك درحدود ۷۰۰ تا۸۵۶ يعنی بيشتردرقرن هشتم كه دنبالۀ اين وقايع بوده است تشكيلشده و بدينگونه وبا اينلايل گمان ندارمديگر مورخ باريك بين وحقيقت جويی بتواند منكر شود كه اينتركان درنتيجۀ توسعۀ قلمرو سلاوها ومخصوصاً فرودآمدنآنها بجنوب روسيه وقفقاز بدين نواحی مجاور رفته واين سلسله‌ها را تشكيل داده‌اند . بدين گونه اين نكته نادرست كهتقريباً همهآنرا مكرر كرده‌اندكه تركانمغرب يعنی تركهای ساكن ايران وتركيه اززمان سلجوقيان باين نواحیآمده وبازماندگان همان سلجوقياناند كاملا رد می شود .

برين دليل معتبر تاريخی چندين دليل ديگر ميتوان افزود :

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنهٔ همهٔ نواحی ترك نشین ایران وقفقار وترکیه‌را فراهم کنند . لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدورمرکب ازعوامل مختلف مردم آن‌زمان بوده‌اند وهرگزتاریخ ایران که‌نخستین میدان تاخت وتازسلجوقیان بوده‌است نشان‌نداده که‌هیچ یك ازپادشاهان سلجوقی‌گروه بسیاری که بتواند سکنهٔ این نواحی وسیع‌را تغییردهد با خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی ازخراسان وگرگان بنواحی‌غربی وشمال غربی برده باشد .

دلیل‌دوم اینست که ادبیات‌ترکی شرقی‌یعنی ترکی جغتایی ازقرن‌ششم پدیدارشده واین دلیلست که ترکان شرقی درحدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر ازقرن دهم نیست و این خود میرساند که درین زمان تازه بدین نواحی‌آمده بودند وکاملا متمدن شده وادبیاتی پیدا کرده‌اند .

دلیل سوم اینست که بجزقاجارها بعضی‌دیگرازطوایف ترك هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم درهمین نواحی غربیست ازآن‌جمله‌اند افشارهـا وبیاتها و بـایندرها که آق قویونلوها ازآنها بوده‌اند .

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی‌اختلاف‌دارد. ترکان شرقی امروز بدودستهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند که هر یك زبـانی جـداگانه دارنـد یعنی ازبکان وترکمانان وزبان ازبك بزبان ترکمان نزدیکست . ترکان غربی نیز همین حال را دارند وبدودستهٔ بزرگ منقسم می‌شوند که هریك زبانی دارند یعنی یك دسته ترکان ایران وقفقازند ودستهٔ دیگرترکان عثمانی یا ترکیهٔ‌امروز وترکی آذربایجانی نیزبترکی ترکیه نزدیکست . ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبانشان همان زبـان ترکمانان امروزبوده است. اگر مردم این نواحی غربی‌بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل نـدارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانـان نگاه داشته‌اند وبچه‌دلیل‌ترکمانان مشرق دریای خزرزبان خود رانگاه‌داشته‌وترکمانانی که میگویند درمغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رهـا کرده و زبان دیگری اختیـار کرده باشند ؟ ازسوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترك که درآن‌سوی کوههای قفقاز می‌زیسته اند یعنی زبان خزرها وقبچاقها وبجناکها و بلغارها همان زبانیست که امروز تاتارهای ولگا وغازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همهٔ ترکی زبانان کشورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می رانند و این خود بزرگترین دلیلست که این ترکان غربی‌خودبازماندگان همان ترکان‌ماوراءقفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرترازهردلیل دیگرست‌دلیل نژادیست . ترکان‌شرقی که ترکمانان وازبکها امروزکامل‌ترین نمونهٔ‌آنها هستند بنژادهای شرق‌اقصی یعنی‌چین

ومنچوری وتبت ومغولستان شبیه‌ترند تا بهر نژاددیگرو بالعکس ترکان غربی بنژاد آریایی ایرانی وهندی واروپایی شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر .

درین صورت شك نیست که اگرقاجارها بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو وتیمور وجنب وجوش وتاخت وتازهای مغولان نیست، بلکه بـالعکس ازین جاست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند وگروهی‌ازیشان که قاجارها باشندنخست بشام‌رفته‌وسپس دراوایل قرن نهم یا تیمور آنها را بایران آورده است یا اینکه خود بایران آمده‌اند .

گویا این نکته که‌قاجارها وقتی بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند درست‌باشد زیراکه درمیان طوایف ترکان غربی طایفهٔ معروف بیات هست و درمیان طوایف قاجار طایفه‌ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیاتهای شام و این می‌رساند کـه قـاجارها ببیاتهـا نزدیك بوده‌اند ولااقل این طایفهٔ شامبیاتی مدتی درشام مانده است .

دلیل بسیارقوی برینکه قاجارهـا ازنژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده‌اند اینست که درهمهٔ اسناد نسب خود را بطایفهٔ «سالور» رسانده‌اند و سالورقطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده ودرمیان طوایف ماوراء قفقازهمه جا نام آنها را با خزرهـا و قبچاقها وبلغارها وبجناکها ودیگران با هم برده‌اند .

بازدلیل دیگراینست که قاجارها ازنخست خود را خویشاوند نزدیك آق قویونلو دانسته‌اند وحتی بپادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند ونام دیگراین طایفه «بایندر» است و بایندر نیز ازطوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده‌ونامشان رابا طوایف‌دیگر آن‌سر زمین توأم کرده‌اند .

وانگهی قاجارها تنها در دورهٔ صفویه درتاریخ ایـران پیدا شده‌اند . درین شك نیست که صفویه ازاولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازمردم آذربایجان بوده‌اند وچون‌مادر شاه اسمعیل دختراوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی‌ازترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان‌طریقهٔ صفوی نیزهمین ترکان‌بودند شاه اسمعیل ازمیانشان«قزلباشها» یعنی سربازان خود را برگزید وبیاری ایشان بسلطنت رسید ودردورهٔ صفویه طوایـف ترك آذربایجان مهم‌ترین ودرحقیقت یگانه عامل نظامی بودند . بهمین جهتست که‌ماتنها درین دوره بنام سه طایفهٔ‌بزرگ ترك که دست نشانده وپشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارهاوافشارهاو بیاتها.طوایف کوچك‌تررا که کمتربودند صفویه بدو دسته‌تقسیم کردند یك‌دسته‌را درآذربایجان گذاشتندو «شاهیسون» یا«شاهسون» نامیدند ودستهٔ دیگر را بفارس بردند وبرخی طوایف ایرانی وعرب راهم باآنها توأم کردند و دستهٔ بزرگی بنام «قشقایی» فراهم کردند که مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترک زبانست.

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند و قزلباشها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول.

دردوره‌ای که قاجارها درایران بیشتر ازهمه وقت پراکنده شده بودند درآذربایجان ومازندران و گرگان (استراباد) واطراف طهران بودند وهرگز اثری ازیشان درنواحی شرقی دیده نشده است. این خود دلیلست برین که‌ازغرب آمده‌اند واگرازشرق آمده بودند می‌بایست درمشرق ایران هم بوده باشند.

زبان قاجارها نیز درهمهٔ مراحل ترکی غربی بوده‌است‌واین همان‌زبانیست که نخستین شاعرآن شاه اسمعیل‌صفویست که خطایی تخلص‌میکرده‌وهنوز هم یکی‌ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمارمی‌رود و می‌دانیم که مادرش ازترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است.

دلیل مهم پیوستگی ترکان‌غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملامربوطند وبحث درین زمینه سخن را بدرازا می کشد اما ازیکی دومثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت: یکی آنست که درمیان همهٔ این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیهٔ قبایل و طوایف کلمهٔ «لو» است که بدین شکل مینویسند وتلفظ درست‌آن «لی» است وبسیاری از طوایف ترکان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقریونلو وآق قویونلو و شاملو وعزالدین لو واینانلو وقوانلو و دوانلو وسپانلو و قایخلووخزینه دارلووکهنه‌لووکرلو وبکشلو وسوباتایلو وچلبیانلو وغیره. این جزء و ازین گونه نامهای مرکب با لودرمیان ترکان شرقی نیست.

پیوستگی ترکان غربی با یك دیگر باندازه‌ایست که هنوزطوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست‌آن «قاشقای» است در دورترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند وهمین نام درمیان ترک زبانان جنوب‌ایران دیده‌میشود. آهنگها و سرودهایی هم هست که هردو گروه با این همه مسافت وبیش ازسیصد سال زمانی که درمیانشان هست هنوز می‌خوانند وتغنی می کنند.

درین صورت وبا دلایلی که پیش‌ازین‌آوردم وتحقیقی که درین زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که:

۱) قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترك بوده‌اند.

۲) ترکمان وسلجوقی نبوده‌اند بلکه ازترکان غربی وخویشاوند نزدیك خزرهاو قبچاقها وبلغارها وبجناکها بوده‌اند.

۳) نژادشان بطایفهٔ سالورمی‌رسیده است که ازهمین‌طوایف ماوراءقفقاز بوده‌اند.
٤) درحدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك مـاوراء قفقازازآن سر زمین هجرت کرده‌اند .
٥) نخست بشام رفته وپس‌ازمدتی ازآنجا بایران آمده اند .
٦) مغولان‌آنها را بایران نیاورده‌اند بلکه‌نزدیك دویست سال پس‌ازآمدن‌مغول ازشام بایران‌آمده‌اند .
۷) زبانشان ترکی غربیست .
۸) صفویه‌آنها را ازآذربایجان بمازندران وگرگان ومرکزایران برده‌اند .
۹) با افشارها وبیاتها وبایندرها بسیار نزدیك بوده وحتی‌شریك سرنوشت‌وشاید همسفرایشان بوده‌اند .

ظهور قاجارها درتاریخ ایران

درمباحث گذشته معلوم شد که‌درقرن هشتم پس ازآنـکه مغولان ازروسیه رفتند و سلاوها ازشمال بسوی جنوب آن سرزمین فرودآمدند وجارا برترکان‌غربی تنك کردند این طوایف هم ازسرزمین اصلی وباستانی خود یعنی ماوراء قفقازچشم‌پوشیدندو گروهی ازتنگه های قفقاز گذشتند وباران وآذربایجان یعنی نواحی شمال‌وجنوب‌رود ارس‌آمدند وگروهی دیگر بسواحل جنوبـی دریای سیاه یعنی کـریمه وترکیه امـروز پناه بردند . قاجارها جزو این قبایل بخاك ایران‌آمده‌اند وتاریخ نویسانی‌هم که دردورهٔ پادشاهیشان تاریخشان را نوشته‌اند همه‌این‌نکته را متذکرشده‌اند که‌قاجارها تاسال ۷۳٦ دردشت‌مقان چادرنشین بوده‌اند و دربن سال پیشوایشان که خود وقبیله خود را درخطر میدید ایشان را برداشت وباخود بشام برد .

این گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنویان» نوشته‌اندو گفته‌اند که وی پسر « سرتاق نویان بن نویان بن جلایربن پزون تکین »مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون‌آمده وهولاکوریاست‌طوایف قاجاررا باین سرتاق‌نویان سپرده وپس ازمرگ هولاکو جانشین وی اباقا اورا بمنصب‌اتابیکی برگزیده وسپس‌از کنار جیحون تاکرانهٔ رود قزآقاج دردشت مقان راباو سپرده است و وی در٦۹٤ مرد و پس ازو پسرش قاجار نویان جانشین اوشد .

پیداست که این نکته با قراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی‌غربی بوده‌ونویان کلمه‌ای است‌اززبان‌ترکی‌شرقی وباجغتایی ودربن زبان بمعنی فرمانده وسرکرده وشاهزاده ونجیب زاده است وهمان کلمه ایست که

«نویین» هم می نویسند واگر بخواهیم کلماتی را که درتسمیهٔ قاجارها بکاررفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته از آنکه بسیاری از آنها درین زبان نیست کلمهٔ «قاجار» هم در ترکی جغتایی «فراری» و «گریزان» معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدین گونه تحقیر آمیز باشد. درین مطلب بسیار مشکوك که بیشتر ساختگی بنظر میآید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند. ما می‌دانیم که «جلایر» نام یکی ازطوایف مغول بوده وامیر حسن بزرگ که سلسلهٔ جلایریان را در سال ۷۳۶ در مغرب ایران وسرزمین عراق تأسیس کرده ازین قبیله بوده است وبهمین جهتست که این خاندان را جلایریان گفته‌اند. پیداست که قاجارها درزمانهای بعد که خواسته‌اند نسب خودرا بمغول بپیوندند جلایر را که نام یکی ازقبایل مغول بوده‌است نام یکی ازاجداد خود کرده وسال ۷۳۶ راکه آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجدادخود بشام وانمود کرده‌اند واین تاریخ رابدین گونه بدست آورده‌اند.

اما سرتاق نویان پدرقاجارنویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده وبااین قبایل مربوط کرده‌اند. درتاریخ مغول یك سرتاق بن باتوبن توشی بن چنگیز نوادهٔ چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن ونصرانی بوده ودرتاریخ جهانگشای جوینی (چاپ اوقاف گیپ ج ۱ ص ۲۲۳) ذکر او هست ودیگر سرتاق نامیست که اوهم از امرای مغول ومعاصر باکیخاتو خان بود و در تاریخ وصاف (چاپ بمبئی ج ۳ ص ۲۸۲) ذکری ازو رفته‌است. چنان مینماید که درتاریخ مغول این نام‌را یافته وقاجارها را بدو پیوسته‌اند تا بدین‌وسیله نسب آنها را بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶ راتاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته‌اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه سلسلهٔ ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش بر نواحی مختلف کشورش مستولی شده‌اندو کسانی که خواسته‌اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد برآمده‌اند ازین راه ایشان‌راهم جزوامرای دربار ابوسعید درآورند.

درهرصورت تاریخ نویسانی هم که گفته‌اندقاجارهادر ۷۳۶ ازدشت مقان بشام‌رفته‌اند منکر این نکته نیستند که در ۹۹۵ یا ۹۹۶ شاه عباس بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده: قسمتی رادرمرو در برابر ازبکان وقسمتی رادر گنجه وایروان وقسمت سوم‌را درقلعهٔ مبارك آباد درسرزمین استراباد نشانده است. این نکته که قاجارها درقرن دهم نیز در آذربایجان ودرحدود گنجه وایروان بوده‌اند خوددلیل دیگریست که ازترکان غربی باید شمرده شوندوهمین نکته خود دلیلست که تا اواخر قرن دهم وزمان شاه عباس هنوز در آذربایجان ودرمجاورت قفقازمیزیسته‌اند. دردورهٔ صفویه اززمان شاه عباس ببعد قاجارها

Kashmir University Library
Acc. No ...157069

اندک‌اندک همه‌رو باستراباد نهاده‌ودر آنجا گرد آمده‌اند، بدین‌معنی که‌شمارهٔ ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است واز‌همانجا دردوره های‌بعد‌بمرکز‌ایران واطراف طهران و بخراسان ومازندران رفته‌اند و بهمین جهتست که از آن بعد بدودسته بزرک‌تقسیم شده‌اند: آنهایی راکه در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش‌یا یوخاری باش گفتند و آنهایی راکه درپایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه‌باش نامیدند.

تاریخ نویسانی که درین زمینه بحث کرده این‌نکته راآورده اند که اگر شاه‌عباس قاجارهارا درناحیهٔ مرو وناحیهٔ استراباد نشاند برای‌آن بود که در مرو مانع ازتاخت و تاز ازبکان و دراستراباد مانع ازتاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیلست که قاجارها از نژاد دیگری بجزترکان شرقی یعنی ازبکان وترکمانان بودند وگرنه با ایشان مخالفت نمیکردند ومانع ایشان نمیشدند واین نژادجزهمان‌ترکان‌غربی نتواند‌بود.

یکی ازمآخذ معتبری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول‌بدان استشهادمیکنند‌گفتهٔ فتحعلیشاه قاجارست واین خود میرساند که‌قاجارها خود این نسبت را ساخته‌اند وآنهم پس‌از رسیدن بپادشاهی بوده‌است، یعنی چون درآن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان راکاملا مشروع و حتی افتخارآمیز میدانسته‌اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردار کنند نسبشان را بمغول رسانیده‌اند تا براعتبارو‌شرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته وانتساب یافته‌ام رسالتیست بنام«ملوك‌الکلام» ازمنشآت میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان متخلص‌بصاحب که ازادیبان وشاعران نامی دربارفتحعلی شاه بوده ودر زمان‌وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفترمخصوص‌شاهی ومنشی دستگاه سلطنت بوده‌است. فتحعلی شاه درپایان زندگی‌خود اطلاعاتی بوی‌داده وازوخواسته است که‌آنها را بنویسد تا درسرقبراو برسنك بکنند ووی هم این رساله را ازروی‌همان اطلاعات‌باانشای معمول‌آن زمان‌نوشته‌است‌وپس‌ازمرگ او برسنگ کنده‌اند واینك دردیوارمقبرهٔ او درقم باقیست. این رساله «ملوك‌الکلام» که بدین گونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ ومرجع همه تاریخ نویسانیست که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده‌اند. همین‌مطالب‌در کتاب‌دیگری که گویادرهمان دوره‌نوشته شده‌و«شمایل خاقان» نام‌گذاشته‌اند وآنرا بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی ادیب معروف‌آن‌زمان نسبت می‌دهند دیده می شود وچنان مینماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این‌مطالب را بمیرزا تقی علی‌آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام هم داده است که اوهم بنویسد وهر کدام را بپسندد بپذیرد وانشای میرزا تقی را چون مغلق‌تروپر کنایه واستعاره‌تر بوده است بیشترپسندیده وبهمین جهة پس ازمرگش برسرخاك وی جاگذاشته‌اند.

این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمغول رسانیده‌اندایشان‌را بازمانده کوك خان پسرچهارم اغوزخان نیای همهٔ ترکان میدانند ومی گویند کوك خان دو پسر داشت که دوطایفه ازنژاد او بوده‌اند یکی بایندرها ودیگرپچنه‌ها یا قبیلهٔ پچنه . پیش ازین گذشت که بایندرها ازترکان غربی بوده‌وقطعاً زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته‌اند .پچنه هم ظاهراً یاتحریف ویا ضبط دیگری ازنام‌همان‌طوایف بجناك‌یا پچناکست که پیش‌ازین گفتم روسها ایشان راپچنك می گویند واین هم‌دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان‌غربی بوده‌اند زیراکه خود نسبت خویش را ببایندروپچنه می‌رسانده‌اند .

یکی ازدلایل سست بودن این انتساب قاجارها بمغولان اینست که‌در برخی ازجاها بجای اینکه نسبشان را بقاجارنویان برسانند بقراجار نویان می‌رسانند وفرهاد میرزا معتمدالدوله پسرعباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزادهٔ قاجاربوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت راگرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تحریفی ازنام «قراجه نوین» است که ازامرای لشکر مغول در خراسان بوده است وهمین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجارنویان نوشته‌اند خود دلیل برسست بودن این نسبست .

چنان مینماید که قاجارها درزمانی که شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده واز دشت مقان بجاهای دیگر رانده است نخست باستراباد نرفته‌اند زیرا کـه فرهاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسیکه ازگنجه‌آمد شاهقلی خان بودکه در اواخر دولت شاه سلیمان‌صفوی باستراباد آمد . ازین‌جا پیداست که قاجارها تنها درحدود ۱۰۷۷ تا۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می کرده است باستراباد آمده‌اند .

شاه‌عباس بزرگ‌پس ازسلسله جنگهایی که از۱۰۱۵ تا۱۰۲۷ با لشکریان‌عثمانی درآذربایجان وقفقاز کرد عدهٔ کثیرازمردمی راکه درمرزهای کشورعثمانی ساکن بودند وحتی برخی ازارمنیان راکه دربرابرسپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند نـاگزیر کرد ازآنجا بجاهای دیگرایران بروند وبطریق اولی طوایف ترك زبان راکه باترکان عثمانی بیشترسازش داشتند ازآنجاراندوازجمله ترك زبانان قشقایی‌هستند که ازآن‌زمان درفارس جای گرفته‌اند ووروی همرفته همهٔ قبایل ترك زبان که درنواحی مختلف ایـران باقی مانده‌اند ازآن زمان درین سرزمین‌ها مستقرشده‌اند . این هم بـازدلیل دیگریست که قاجارها ازترکان غربی ونزدیك وسازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند وبهمین جهةشاه عباس آنها را ازآذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سر نوشت این طوایف پس از تیموریان وپیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارهـا گرفته‌اند از آن جمله

می گویند که پس از مرگ تیمور گور کن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاک شروان ومقان و شکی و ساوجبلاغ مکری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده‌اند و بدین گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند.

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز بپادشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ در گذشت نسبش بپنج پشت بشیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌رسید که حنفی بود و در نواحی اردبیل وطالش وقسمتی ازدشت مقان که در آن زمان «گشتاسفی» می گفتند طریقه‌ای از تصوف را رواج بسیار داده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس از و فرزندانش تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پدر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندانشان درین نواحی داشته‌اند بهره‌مند می شده‌اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدان را مسلح کرد و باخود یار کرد و بدستیاری آنان بسلطنت ایران رسید. مادر شاه اسمعیل حلیمه دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود و وی از کودکی بزبان مادرش که زبان ترکی بود کاملا مانوس شده و زبان طبیعی و خانوادگیش بود و بهمین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی یا آذربایجانیست و نخستین کسیست که بدین زبان شعر گفته است و خطایی تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان نگفته بلکه مثنوی ده نامه‌ای هم سروده که معروفست. شاه اسمعیل چادرنشینان ترک زبان شمال وجنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرارداد کلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزل باش» یعنی سرخ سر می گفتند.

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهانشان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند درمیانشان راه نمی‌دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند بدین نام و نژاد بسیار مغرور بودند و بدان فخر می کردند. تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می‌رفتند، اما شاه عباس بزبردستی اندك اندك از شمارهٔ ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست. بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهر نشین کرد و املاك و مستغلاتی بدیشان بخشید و باصطلاح دستشان را بملك داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست. این کار برای صفویه شوم بود زیرا بمحض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغانها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت

را ازدست دادند .

درهمان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترک زبان را در آذربایجان بپشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح در آذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند ومخصوصاً در بیشتراز تاخت و تاز های ترکان عثمانی بخاك ایران بواسطهٔ رابطهٔ همزبانی وهم نژادی که باایشان داشتند همدست می شدند وراه را بر ترکان عثمانی می گشودند . در ۹۱٤ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ آق قویونلو را کوتاه کرد درصدد بر آمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیداست که قاجارها درین حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهة یگانگی وهم نژادی خود را با قراقویونلوها وآق قویونلوها همیشه تکرار کرده وحتی آنرا مایهٔ افتخار دانسته وسلطنت خود را دنبالهٔ طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده اند واین هم دلیل دیگرست که درین موقع یعنی دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته وازترکان غربی بوده اند .

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب وشاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم با همهٔ کوششی که دردفع این طوایف چادرنشین ترك زبان کردند بواسطهٔ گرفتاری درحوادث دیگر ازعهده کار بر نیامدند وسرانجام شاه عباس این کاردشوار را پیش برد .

درآن زمان که اروپاییان هنوز استیلای کامل برسواحل دریای روم ودریای سیاه و دریای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریا هـای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیر واز آنجا شمال ایران بود. بهمین جهة صفویه از روزهای نخستین که بپادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنهـا مال فراوان وسرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را در تقویت تجارت آن زمان قراردادند . سلاوهای روسیه روز بروزدر جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند وترکان قفقاز را بسوی جنوب می راندند . آذربایجان که در سرراه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت وتاز این طوایف چادرنشین ترك شده بود . بهمین جهة شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد درصدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد، اما از ۹۱٤ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد وپس ازو شاه طهماسب هـواره گرفتار جنگ باازبکان درمشرق ایران بود واوهم فرصت این کار را نیافت وسلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم وشاه محمـد خدا بنده هم برای این کارکافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یـا ۹۹٦ برخی ازطوایف ترك زبان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه



کریمخان زند

(ازکتاب « ایران » تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م ۱۲۵۷. ق .)

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ________ Call No. ________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

توانست قاجارها را بگرگان وخراسان وقشقایی‌هارا بنواحی فارس وبرخی‌ازشاهسونها
را بمرکز ایران وبرخی ازافشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف
همدان وقزوین وقم وساوه‌ونواحی مرکزی ایران‌براند وحتی برخی ازیشان را بکرمان
ببرد واین ترک زبانان‌چادرنشین که درین نواحی‌ایران پدیدآمده‌اند ازآن زمان دریـن
سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها ازاواسط قرن‌دهم درتاریخ دیده می‌شود
وپیش ازآن یا هنوزبایران نیامده بودند وباآنکه هنوزپا برجا نشده وناچار درحوادث
دست اندرکارنبوده‌اند.

قاجارها پیش ازسلطنت

درتاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمهٔ قاجار برمی‌خوریم و این همان
کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده وحتی در ترکیباتی مانند «سر قجری
بستن» که نوعی ازآرایش مویهای زنان بوده‌و«رقص قجری» بهمین‌صورت مخفف آمده
است واین خود دلیل برینست که دوالف ممدود کلمهٔ‌قاجاردراصل بفتحه بیشتر نزدیک بوده
است تا بحرکت مد.

قاجارها ازاواسط قرن دهم تا سال۱۱۹۳ که‌آقا محمد خان‌بپادشاهی رسیدنزدیک
دویست وپنجاه سال دردورهٔ صفویه ودورهٔ افشارها وزندیه در حوادث ایران دست اندر
کاربوده‌اند. تاریخ نویسان دربارقاجار پیش ازسال ۱۱۹۳ که آقامحمد خان بسلطنت
بنشیند سه تن دیگرازسرکردگان این طایفه واز نیاکان‌آقا محمد خان را شاه دانسته و
مدت تاخت و تاز آنها را هم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین گونه که سرکشی
فتحعلی خان را از۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹وقیام محمد حسن خان را از۱۱۶٤ تا ۱۱۷۲وعصیان
حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ۱۱۸٤ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان
دانسته‌اند وبدین گونه بیش‌از۲۱ سال برمدت سلطنت این سلسله افزوده وآغازپادشاهی
ایشان راشست سال بالا برده‌اند. این نکته حاجت بتأکید ندارد که قیام فتحعلی خان‌در
۱۱۳۳ درزمان شاه سلطان حسین صفوی وسپس‌طغیان محمدحسن خان در۱۱۶٤درزمان
شاهرخ افشاروپس ازآن‌طغیان‌حسینقلی خان در ۱۱۸٤ در زمان کریم خان هیچ‌یك‌عنوان
پادشاهی نداشته زیراکه این هرسه تن چنانکه بعد خواهدآمد درگوشه‌ای ازخاك‌ایران
برخاسته وسربشورش وفتنه برافراشته‌اند.نه شش سال استیلای فتحعلی خان درآن ناحیه
ونه هشت سال‌تسلط محمد حسن‌خان درجای‌دیگرونه‌هفت سال تاخت‌وتازحسینقلی‌خان‌در
ناحیهٔ دیگرعنوان‌سلطنت‌نداشته‌وتنها برناحیهٔ کوچکی مستولی‌شده‌اند وپس ازاندکی هم
حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده وازمیان برده است ودرحقیقت استیلای این سه تن

سر کردهٔ قاجاردرین نواحی حکم سر کشی بسیاری ازروسای طوایف مسلح وچادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت بحکومت مرکزی نافرمانی کرده وسرانجام ازمیان رفته‌اند.

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نویسان دورهٔ قاجارست و پیش ازیشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سرخاکشان هم‌چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند. از آن‌جمله فتحعلی خان درمحل معروف به «خواجه ربیع» دربیرون شهرمشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیك مدخل اورا بخاك سپرده‌اند سنگی برسرخاکش گذاشته‌اند که کتیبهٔ منظومی دارد وآن کتیبه را من خود درسفرسال۱۳۲۷خوانده‌ام و برای اینکه ثابت شود درهمان زمانی که او را بخاك می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطلبی را نمی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم :

جهان عزوشان فتحعلی خان آن فلك قدری
که داد ازوی شرف قاجاررا حق درجهانبانی
در دریای تمکین ، آن‌بلند اقبال فرزانه
که بودی‌درخورش‌خاقان، اگرمیکرددربانی
زمین گشتی بخودنازان، فلك درموکبش‌تازان
نمودی در صف هیجا چو آغازسرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی زجان نومیدگردیدی
سها گرددنهان، طالع چوشد خورشیدنورانی
برای دفع یاجوج ستم سدی شدی محکم
بعالم تیغ او دان سد و او اسکندرثانی
زعالم رفت ناگه ، در غم او خلق راد ایم
فرو ریزد ز جزع دیدها یاقوت رمانی
شهادت‌یافت چون‌آن‌نوجوان و کرد کارآخر
بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سؤال سال تاریخش چو کردم‌ازخرد ، گفتا:
«مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخر این قطعه که شاعرخواسته است بحساب جمل وابجد تاریخ مرك‌فتحعلی

خان را بسراید ۱۱۴۳ میشود وحال آنکه باتفاق همهٔ تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹ ازمیان رفته است وشاعر درحساب خود چهار سال اشتباه کرده ویك دال زیادتر آورده است که برابر با عدد چهارست . وانگهی ازروش اشعارش هم پیداست که شاعر توانایی نبوده است واینکه اشعارسنگ قبرش را شاعرمتوسطی سروده ودرآنها هم با همهٔ مبالغها و اغراقهایی که خواسته است بگوید و او را باسکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد واین سند هم ازعصراو وازبازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجار برایش قایل شده‌اند.

درین دورهٔ ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه بپادشاهی برسند نامی از خود درتاریخ ایران گذاشته‌اند بیشترساکن ناحیه استراباد و مأموردفع تجاوز وفتنهای بی‌در بی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند .

ترکمانان از روز نخست که کرانهای شرقی وجنوب شرقی دریای خزر راگرفته و درخوارزم وگرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی وگرگان امروزجای گزین شده‌اند همواره بنواحی مجاورخود مخصوصاً خراسان آن روزواستان نهم امروزونواحی مرو و سرخس ونسا وابیورد تاکنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جز وخاك ایران بوده است پیوسته می‌تاخته ومال مردم را تاراج وزنان وکودکانشان را اسیرمیکرده‌اند .

درمدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان وجلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت‌های ایران بوده است.صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادرنشینان قاجار را از آذربایجان باستراباد وحوالی آن ببرند وبدین وسیله دوسود ببرند یکی آنکه ایشان‌را ازهمسایگی ترکان‌عثمانی که‌همزبان وهمنژادشان بودندو دور کنند ونگذارند دیگربا هم بسازند وآذربایجان ونواحی اطراف را درخطر اندازند و دیگرآنکه دربرابرترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و باصطلاح دفع فاسد بافسد کرده باشند .

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفهٔ عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه ازیشان میکرده‌اند برای همین مقصود بوده است.اما گاه‌گاهی سرکردگان قاجارازهمین پشتیبانی دربارهای ایران دلیرشده وبنفع خود وزیان کشوربرمی‌خاسته وبسرکشی و طغیان دست می‌زده ونه‌تنها درهمان نواحی خود بتاخت وتاز وغارت و کشتارمشغول میشده‌اند،بلکه بسرزمینهای همسایه هم می‌تاختەوروزگاررا برمردم سخت میکرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنهٔ سه تن ازیشان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسینقلی خان ازحوادث مهم قرن دوازدهم بشمار میرود ونزدیك شصت سال سران قاجاردرشمال شرقی ایران نه تنها -

مایهٔ دردسر دولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده‌اند
چنان مینماید که قاجارها در ناحیهٔ گرگان واستراباد تازمان سلطنت شاه‌طهماسب اول کاملا پابرجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تنها اززمان شاه طهماسب ما بنام سرکردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده‌اند برمی‌خوریم و آنچه‌درباره سرکردگان وروسای قاجارها پیش ازفتنهٔ فتحعلی خان در۱۱۳۳ در تاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین گونه‌است:

در۹۴۳ شاه طهماسب پس ازسپری شدن فصل‌زمستان برای گرفتن قندهار وزمین داوراز‌هرات رهسپارشد وبکنار رود هیرمند واز آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را بیداق خان قاجار که ازهمراهان و سرکردگان سپاهیانش بود داد.وی نخستین کس ازقاجارهاست که کارمهمی باو داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازهٔ هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه بشمار میرفته است .

درسال۹۵۳ که شاه طهماسب بجنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید ودر ناحیهٔ بولاق اردو زد از آنجا کوگجه سلطان قاجار را که ازسرکردگان این طایفه بود با چند تن دیگراز روسای قبایل با پنج هزارسوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف‌صفوی‌فرستاد ویك سال بعد که‌شهرشروان را پس گرفت و حکمرانی آنرا بپسرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکاراو کرد .

در۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی‌درجنگ بود بیرام بیك قاجار را با چند تن دیگرازرؤسای‌طوایف بجنگ عثمانی فرستاد وبیرام بیك باکیخسرو گرجی‌شاهزاده گرجستان بداوایلی رفتند ودرآنجا ازاسکندرپاشا حکم ارزن‌الروم که فرمانده‌سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند .

در۹٦۲ بازدرزمان شاه طهماسب ترکمانان باردیگر بسرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان رابا عده‌ای بسرکوبی ایشان باسترابادفرستاد.ترکمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند واوبا سپاهیان خود بیاری ایشان‌آمد ولی صلح کردندودرین میان کوگجه سلطان درهمان جادرگذشت .

در۹٦۷ که ازبکان بتحریك والی خوارزم بخراسان تاخته وتا نیشابورآمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجاررا با عده‌ای بدفع آنها مأمور کرد وایشان ازشهربیرون آمدند ورییس ازبکان درجنگ کشته شد وایشان فرار کردند .

در ۹۹۲ درزمان شاه محمد خدا بنده‌الله قلی بیك قاجار بمنصب قورچی‌باشی شاه عباس‌اول که درآن‌زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده .

در۱۰۱۱ شاه‌عباس اول پس‌ازمدتی محاصره قلعه ایروان راگرفت و حکمرانی آن

ناحیه‌را بامیر گونه‌خان‌قاجارداد.این‌امیر گونه‌خان سر کرده‌قاجارهاازرجال معروف‌دربار شاه عباس اول بوده است .

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را ازعثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن‌شهر حکمرانی آنجا را بمحمد خان زیاد اوغلی قاجارداد .

در۱۰۱۷ پس‌ازمردن حکمران مروشاه عباس‌اول حکمرانی آنجا را بمهراب خان سر کرده ایل قاجارداد واو را بدانجا فرستاد .

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی ازدیاربکر بارزن الروم‌آمد وازآنجا بسوی ایروان تاخت . امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت ازآن شهردفاع سختی کرد . چنانکه محمد پاشا پس‌از آنکه چهل هزارتن کشته داد نومید بسرزمین خود بازگشت .

در۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیك نام قاجار راکه از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستادکه‌درضمن‌فتح قندهاروجزیره هرمزرا بسلطان عثمانی خبربدهد .

در۱۰۳۲امیر گونه خان سابق‌الذکر که درضمن بیکلربیکی چخورسعد بر سرراه ایروان بگرجستان هم بود از جانب شاه‌عباس اول مامور شد اخسقه درخاك گرجستان رابگیرد و گرجیان راکه شوریده بودند سر کوبی کنند .

در۱۰۳۵ امیر گونه خان که همچنان حکمران ایروان و بیکلربیکی چخورسعدبود درجنگ دیگری که باگرجیان کردزخم برداشت وبرای معالجه بایروان رفت‌ودرهمانجا مردوشاه‌عباس‌مقامش راپبسرش‌طهماسب‌قلی‌خان‌داد . در ۱۰۴۱ شاه صفی‌همان طهماسب قلی‌خان را که‌همچنان بجای پدرحکمران‌ایروان و بیکلربیکی چخور سعد بود بسر کوبی کردان که بآذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان راتا سرزمین دیار بکرو اطراف خلاط وعادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین‌سفر بازگشت .

سال دیگریعنی در۱۰۴۲ شاه صفی شهرمرو راکه ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت وحکمرانی‌آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسرمهراب خان قاجار سابق‌الذکر داد ودرهمین سال درجنگ باگرجیان گروهی ازقاجارهای قراباغ آذربایجان کشته‌شدند و پس‌ازآنکه گرجیان را باردیگردفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرایی وحکمرانی قراباغ گماشت‌و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد .

در۱۰۴۳ باز درزمان شاه صفی باردیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و فارس ودیاربکر بچخورسعد تاختند وطهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامراء و حکمران‌آن نواحی بود کردهارا شکست داد وپراگنده کرد. درهمان سال شاه صفی کلبی

خان قاجار را که دردربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه فرستاد وایشان باکردان جنگیدند وفتح کردند . درهمان سال مرتضی‌قلی‌پاشا بیکلر بیکی دیار بکر که خواستار وزارت بوددراندك زمانی سپاهی ازدیار بکرو کفه‌ومرعش‌وآبلستان و آناطولی وقرامان گردآورد وبیاری حکمران وان رفت وخلیل پاشا بیکلر بیکی ارزن الروم هم باوپیوست و با پنجاه هزارتن بخاك ایران تاختند . شاه صفی هم طهماسبقلی خان‌قاجار بیکلر بیکی رابا چندتن دیگر بوان فرستادودرین جنگ هم فیروز شدند .

در۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسرمهرابخان را که حکمران‌مرو ومشهد بود سپهسالاری داد .

در۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که بتسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجارسپهسالارخود را پیشاپیش بقندهار روانه کرد .

در ۱۰۶۰ مرتضی‌قلی‌خان قاجارسپهسالار را شاه‌عباس دوم منصب‌قورچی باشی داد.

در۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرابخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت درگذشت.

در۱۱۱۴ که گرگین خان پادشاه گرجستان برشاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار راکه حکمران گنجه بودبا لشکری بجنگ وی‌فرستادو کلبعلی خان اورا شکست داد وباردیگر تفلیس راگرفت .

در۱۱۲٤ که افغانها برایران مستولی شده بودند بزرگان دربارصفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح درآن دیدند که طهماسب میرزاپسر مهتر شاه سلطان حسین وولیعهد ایران را ازاصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تاآسیبی باو نرسد وتاج‌وتخت‌ایران سرپرستی‌داشته‌باشد وطهماسب میرزا راباهشت‌تن ازسرکردگان‌قاجار ازاصفهان بقزوین فرستادند .

افغانها سرانجام برایران کاملا مسلط شدند وسرکردهٔ ایشان محمود بن‌میرویس‌در در۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را پادشاه ایران خواند وسر انجام اشرف بن عبدالله افغان که در۲ شعبان ۱۱۳۷ پس‌ازکشته شدن محمود جانشین‌او شده بود این پادشاه صفوی را در۱۱٤۱ کشت .

ظاهراً تاریخ نویسان درضبط این تاریخها بخطا رفته‌اند زیرا که دراصفهان نزد آقای‌روانبدرییس سابق‌اداره‌باستان شناسی آنجانسخهٔ خطی‌از زادالمعادمجلسی دیدم که مالك آن درهمان‌اوقات پشت آن بخط‌خودیادداشتهایی کرده‌است‌وازآن جمله‌تاریخ جلوس اشرف ومرگ او ومرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می کنم :

« بتاریخ یوم‌الاحد هشتم‌شهرشعبان المعظم مطابق۱۱۳۷ که‌سی ودوروزازنوروز

فیروز ئیلان ئیل گذشته بوداشرف سلطان دردارالسلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ عصرروزسه شنبه یازدهم شهرمز بور.... (اینجا دراصل مطلبی بوده که تراشیده‌اند) برحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت اودوعام وپنج ماه وبیست یوم می‌شود» .

«بتاریخ یوم الثلثاء بیست ودویم شهرمحرم الحرام سنهٔ ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت وغفران پناه سلطان حسین بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بتاریخ یوم الاحد بیست وهفتم درمسجد شاه غسل داده ودرجوارامامزاده اسمعیل مدفون ساخته.»

بدین گونه تاریخ درست اینست که اشرف روزیکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردی بهشت آن سال بوده دراصفهان بتخت نشسته ودوسال وپنج ماه وبیست و یك روز پس ازآن یعنی در روز۲۹ ذی‌الحجهٔ ۱۱۳۹ ازجهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱۴۰درگذشته وروزیکشنبه ۲۷ (پس ازپنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده ودربقعهٔ امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاك سپرده‌اند.

نیاگان آقا محمد خان

سرکردگان قاجارپس ازآنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندك اندك بمقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسرمهراب خان که درآن زمان سرکردهٔ ایشان بود در۱۰۵۷ سپهسالارایران ودر۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران درآن زمان بود شد.

پس ازمرتضی قلی خان کسی که درمیان سرکردگان قاجاردرتاریخ اسمش برده می‌شود فتحعلی خان پسرشاه قلی خان پسرمهدی خان پسرولی خان پسرمحمد قلی‌خانست که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دورهٔ قاجاربرای خوش آمد این طایفه اورا پادشاه دانسته‌اند ودورهٔ طغیان و گردن کشی او را دورهٔ سلطنت شمرده اند.

دربارهٔ پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجار ازنسب او کرده‌اند درتاریخ دیگر اثری نیست ونمی‌دانیم شاهقلی خان ومهدی خان وولی خان و محمد قلی خانی که درین نسب نامه نام برده‌اند چه مقامی داشته‌اند و آیاحقیقت تاریخی داشته‌اند یانه. تاریخ نویسان دربارهٔ سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند وهم در ۱۰۹۷ وهم در۱۱۰۴ ضبط کرده‌اند.

درهرصورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی بامرتضی قلی‌خان سپهسالارو قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است وازآغازکاراو نیز آگاهی درست در دست نیست. تنهاتاریخ نویسان دورهٔ قاجارها (وآنهم معلوم نیست ازکدام منبع) آورده‌اند که فتحعلی خان دوبرادر داشته بنام فضعلی بیك ومهر علی بیك ومادرشان شهربانو نام‌داشته

۱است. فتحعلی خان نخست درقلعهٔ مبارك آباد استراباد جایگاه پدران خود می زیسته و حکمرانان مازندران ازو بیمناك بوده اند. سرانجام محمد خان ترکمان حکمران قزوین و استراباد بتحریك میرزا احمد قزوینی وزیر خود درصدد برآمده است وی را از میان بردارد و دربن کار چندتن ازسر کردگان قاجار را باخود همدست کرد و بی خبر برمبارك آباد تاخت و فتحعلی خان را با دو برادرش گرفتار کرد و دربند افکند.

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و بمیان طوایف ترکمان یموت رفت و پس از مدتی جمعی ازقاجار اشاقه باش همدست شدند ودو برادرش فضلعلی بیك ومهرعلی بیك را اززندان بیرون آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان برمبارك آباد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بردروازهٔ آن گماشتند. فتحعلی خان چون این خبر را شنید درنهان بااصلمش خان ساخت و باگروهی از ترکمانان یموت بدانجا تاخت واصلمش خان در قلعه راگشود و فتحعلی خان محمد خان ومیرزا احمد را گرفت و کشت واز آن روز در استراباد واطراف نیرویی بهم زد ودست بنواحی دیگر انداخت.

نخست ناحیهٔ فندرسك را از شکربیك نامی که از کردان جهان بیك لو بود پس از جنگی گرفت و او راکشت واز آنجا آهنك مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان وفضلعلی بیك ومحمد تقی بیك با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او دربیفتند. فتحعلی خان مرد محتاط و حیله گری بود وایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که درآنجا کارشان را بسازد. اما محمد حسین خان پی برد وازنیمه راه گریخت وديگران بدعوت او آمدند وجان برسر این کارگذاشتند واز آن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالاتر رفت.

در ۱۱۳۵ که خبر محاصرهٔ اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید باهزار تن از سواران خودبیاری مردم اصفهان رفت وچندبار با افغانها جنگید. اعیان دربارشاه سلطان حسین ازوهراسان بودند و بیم داشتند اندیشهٔ پادشاهی کند. بهمین جهة فتحعلی خان دلگران شد و باستراباد بازگشت وچون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان راگرفتند.

پس از آن که افغانها بسوی شهرری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یاری خواستند واوآمد درابراهیم آباد ورامین با افغانها روبرو شد وچون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که دربن موقع درآذربایجان بود ازشنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین بمازندران آمده است. فتحعلی خان بشتاب آهنگ مازندران کرد ودر ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را ازودید بروی خوش پذیرفتش ووی شاه طهماسب را باستراباد برد وآنجا لشکری آماده کرد و بخراسان رفت وشهر مشهد را محاصره کرد ودرضمن محاصره درهمان بیرون شهر مشهد نزدیك بقعهٔ خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بخاکش سپردند . درین سفر نادر شاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده وتاریخ‌نویسان دورهٔ قاجار کشته شدن‌اورا بتحریک نادرشاه می‌دانند

فتحعلی خان دو پسرداشت بنام محمد حسن‌خان ومحمد حسین‌خان.دومی در کودکی مرد وپسر نخستین پس ازمرگ پدر درزمان نادرشاه بنای سرکشی راگذاشت .

ولادت‌اورا بسال۱۱۲۷ ضبط کرده اند وپیداست که‌در۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون برشد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان رابا خود یار کرد وباسترا باد تاخت وآن شهر راگرفت .

محمد زمان بیك حکمران استراباد ازآنجا گریخت ودرساحل رود اترك بابهبود خان سرکرده سپاه نادرشاه یارشد وباهم بگرگان‌آمدند ومحمد حسن خان با ایشان روبرو شد وبهبود خان شکست خوردومحمد زمان بیك هم گریخت‌ودر کنگاور درموقعی که نادر شاه ازموصل بازمی گشت باو رسید وازآن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان ازسرکردگان قاجار راکه با او بود با لشکریانی باستراباد فرستاد ومحمد حسن خان بار دیگر بدشت‌گرگان گریخت وبطایفهٔ داز پناه‌برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن‌خان‌رابفرستادگان او بسپارندوسرکردگان‌ترکمان درجایگاه طایفهٔ داز گردآمدند ومصلحت را درآن میدانستند که محمد حسن‌خان‌راتسلیم کنند . بکنج نام که سرکردهٔ آن طایفه‌بود باین کار راضی شداما زنش محمد حسن‌خان را درسرای خود پنهان کرد ودرمیان مردان قبیله رفت ومعجر ازسر خودبرگرفت‌وگفت شمادرسایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید . مردان ازین کار شرمنده شدند ومحمد حسن خان را با دواسب ویك غلام ویك بازشکاری فرار دادند وبفرستادهٔ نادرشاه گفتند ازو خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی‌سرگردان‌بودوبا باز شکارمیکرد ومی‌زیست تا اینکه روزی بازرا رها کرد وبازنگشت . ناچار یکی از اسبان راکشتند و وخوردند وپس‌ازچندی اسب‌دیگر را هم خوردندوپس ازچندی‌دیگراز گرسنگی نزدیك بمردن‌بود که سوارانی باو رسیدند ومعلوم شد که نادوشاه کشته شده‌وآن سواران‌درپی اوهستند· سرانجام بار دیگر در۱۱۶۰ استراباد راگرفت وازین قرارطغیان وسرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دختر زادهٔ‌شاه سلطان حسین‌صفوی را بپادشاهی ایران برگزید وخود عنوان وکیل الرعایا گرفت در۱۱۶۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسندمحمدحسن خان در۱۱۶۴ بسلطنت رسیده است وچنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیزاینست که درین سال سر بر افراشته و سر کشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روز استراباد رامحاصره کردولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گردایشان را گرفتند وسپاهیان کریمخان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پادر آیند و کرم خان وشجاع الدین خان زند که ازسر کردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند ومیرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم دراردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و بپای حصار شهر آمد وازمحمد حسن خان زنهارخواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت وقاجارها سپاهش را دنبال کردند ودر راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند.

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را باشرف (بهشهر) مازندران برد. امامقیم خان از رؤسای ساری باسبز علی خان لاریجانی همدست شد ودریك فرسنگی بار فروش(بابل) بامحمد حسن خان روبرو شدند . درهمان آغاز جنگ گلولهٔ زنبورك بمقیم خان رسید واورا زخمدار کرد وبدینگونه گرفتار شد ومحمد حسن خان دستورداد هیزم بسیار گرد آوردندوآتش زدند ومقیم خان را بهمان حال زخمداری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت وپس ازآنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه راکشت و بدینسان همهٔ مازندران بدستش افتاد.

در۱۱۶۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهارو کابل و هرات مشهد راهم گرفت شاه پسند خان افغان رابا پانزده هزار سوار بتسخیر استراباد فرستاد . ابراهیم خان وعباسقلی خان بغایری وعیسی خان کرد وعلی خان قلیچی باچندتن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری باافغان ها نداشتند از خراسان نزدمحمدحسن خان گریختند وهدایای گرانبها باخود برایش آورده بودنداز آنجمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد والماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود . محمدحسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت ومحمد ولی خان قاجار یوخاری باش را باحسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد وایشان با چهار هزار تن سپاهی درسبزوار باافغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند وتامشهد گریزانیدند .

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خودآهنگ قزوین و گیلان کرد وآنجارا گرفت وازآنجابسوی مرکز ایران تاخت ودر راه فرماندهٔ سپاهیان کریم خان راشکست داد وازآن جمله محمد خان معروف بجاکله را باهفده تن ازسر کردگان اسیر کردوآنها را باستراباد فرستاد وخود بسوی اصفهان رهسپارشد . کریم خان بدفع او آمد ودر جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان باهم روبرو شدند وپس از مدتی زدوخورد باز کریم خان شکست خورد وبشیراز رفت ومحمد حسن خان اصفهان راهم گرفت .

در ۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین بجنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه با محمد حسن خان روبرو شد و سرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت و بتفلیس رفت. محمد حسن خان چهارهزار تن از افغانان دست نشاندهٔ آزادخان را هم باخود همدست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی بتبریز برگشت و بدین گونه در ۱۱۷۰ بر سراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقامحمدخان مؤسس سلسله قاجار را که در آن زمان هجده ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنگ فارس کرد. چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که درغیاب محمد حسن خان ازجانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آنجا را گرفته بود بشیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد وچون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ۱۱۷۱ محمد حسن خان آهنگ شیراز کرد و دریك فرسنگی شهر اردو زد و شهر را محاصره کرد و درین میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می دیدند بدو میپیوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی باو پیوست.

درین میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم درزحمت بودند و افغانهایی که با او بودند نیم‌شب ازو روبر گرداندند و بکریمخان پیوستند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و درسپاه محمد حسنخان تفرقه افتاد و هر گروه بسرزمین خود باز گشت و چون محمد حسن خان ازسراپرده خود بیرون آمد اندك جماعتی را دید که مانده‌اند. میخواست با همان عده قاجار که با او هست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجار دولو که با او بود ویرا نصیحت کرد و وی تسلیم شد و نخست دستور داد اسبش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دختر کی اصفهانی را که از آنجا با خود آورده و دل باو بسته بود بر آن نشاند و مقداری جواهر را که همراه داشت برزین اسب بست و باو گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن و من از پی تو میآیم و آن دختر همه جا از کنار راه رفت تا بشهر اصفهان رسید و چون درشهر راه می پیمود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب را میشناخت درخیابانهای اصفهان اورا دید و عنان اسب را گرفت و پرسید اسب محمد حسنخان را از کجا آورده‌ای. دختر تفصیل را گفت و آن مرد قاجار دختر را بخانه خود برد و بپدرش سپرد و برهمان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسنخان رفت و درسمیرم باو رسید و بدینگونه محمد حسنخان پس از سه روز از آن شکست باصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و یکسره بمازندران رفت.

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسنخان را باصفهان روانه کرد حسین خان دولو

قاجاریوخاری باش هم که ازسوی محمدحسنخان حکمرانی اصفهان را یافته بود ازپی این خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد ونگذارد محمد حسنخان برآن سر زمین دست یابد . صفرعلیخان قوانلوبدین مطلب پی برد ومحمد خان قوانلوعمزاده محمدحسن خان راکه ازجانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسینخان شود .

محمد حسنخان هم که ازشیراز باصفهان رسید درباغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرودآمد وچون از رفتار حسینخان دولو خبرشد دیگر ازجنگ باکریمخان چشم پوشید وشتابان بمازندران رفت. ازسوی دیگرچون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمدحسنخان ازآذربایجان بمازندران برده است پس ازورود حسین خان با او بسازند وپیش‌ازآنکه خبربایشان برسد هشتاد تن ازسرانشان‌را ببهانه مهمانی بخانهٔ خود خواند وهمه را درغل وزنجیر کشید وبزندان فرستاد . افغانها چون خبرشدند جمع‌شدند وسنگر بستند ومحمد خان هم‌یوسف خان هوتکی راکه‌ازسران مازندران بود با پنجاه تن دیگرازسر کردگان بدفع افغانها فرستاد و اوهم افغانها را شکست داد وبرخی راکشت وبرخی را اسیر کرد .

حسین خان که با افغانها همدست شده وبایشان امیدوار بود چون بفیروز کوه رسید وازحالشان خبرشد ازراه هزارجریب وفولاد محله باستراباد رفت وازرفتن بمازندران منصرف شد ومحمد خان پس‌ازدفع افغانها شش هزارسوارآماده کردومنتظرآمدن‌محمد حسنخان بود وچون اوبعلی‌آباد رسید محمدخان بپیشبازاورفت وبا هم بساری رسیدند و چون چند روزآنجا ماندند لشکری فراهم کردند ومحمد حسنخان‌آهنگ استراباد کردو چون حسینخان‌دولومیدانست که ازعهده برنمی‌آیدخویشاوندان و برادران خودرابرداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد . محمد حسن خان چون باستراباد رسید اورا دنبال کرد ودربیرون شهردامغان اردو زد و حسین خان را درشهرمحاصره کرد.

درین میان خبررسید که شیخعلی خان‌زند با سپاهی بفیروزکوه رسیده است.محمد حسنخان ترسید که وی بمازندران برود ومحمد خان ازعهده جنگ بااو برنیاید . ناچار دامغان را رها کرد وشتابان بساری رفت . در راه لشکریان اوبکلی خسته شدند و اندك اندك ازو رو برمی گرداندند ومی‌رفتند وچون بساری رسید ترکمانانی هم که با اوبودند ازو برگشتند وشهررا غارت کردند وبسرزمین خود رفتند .

بازمحمد حسنخان ناچارشد باگروهی ازاشاقه باش وغلامان خود باستراباد رودو شیخعلی خان بی‌مانع وارد ساری شد وحسین خان دولو هم ازدامغان باوپیوست . محمد

حسن خان باردیگر در استراباد سپاهیانی گردآورد و باشرف رفت و شیخعلی خان هم با او روبرو شد و جنگ در گرفت. پس از چند روز جنگ شیخعلی خان در صدد شد نخست استرابادرا بگیرد تا محمدحسن‌خان پناهگاهی نداشته باشد و با همه لشکریان خود ازراه ساحل باستراباد رفت. محمد حسنخان هم ازراه خیابان رهسپاراستراباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه يك فرسنگ درمیانشان فاصله بود. سر انجام جنگ در کناردریا در گرفت وچون نتیجه نداد محمد حسن خان باستراباد وشیخعلی خان‌از کلباد باشرف رفت.

محمد حسن خان پس ازرسیدن باستراباد کس بخراسان فرستاد وولی خان و نجف خان سر کردگان کردان شادلو را بخود خواند وایشان با ده هزارسوار بیاری اورفتند. سپس سبزعلی‌خان شامبیاتی راکه درسفر آذربایجان با او بود ودردشت قبچاق ازوروبر گردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزعلی خان ازمحمد حسن خان‌این بود که‌محمدولی‌خان دولو که نزدمحمدحسنخان‌مقرب بودپدرسبزعلیخان راکشته بود ووی ازترس جان خود ازمحمد حسنخان روبرگردان شد.

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زندآماده می‌ساخت.

سر انجام محمد حسن خان

آخرین بار که محمد حسن خان دراستراباد تهیه برای جنگ با شیخعلی خان زند دید ازتفنگچیان استرابادی وجماعت کرایلی وحاجی لرو کفشلر و کتول هفت هشت هزار تن گردآورد وسپس محمد ولی‌خان و برادرانش‌وعمزادگان حسین خان دولورا بمشاورت جمع کرد ودرنهان بسبزعلی‌خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو ببهانهٔ خون پدرمحمد ولی‌خان را بکش.

بدین گونه ببهانه‌ای ازمجلس بیرون رفت وسبزعلی خان با غلامان خود محمدولی خان‌وصادق‌خان‌و گروهی‌ازسران یخاری‌باش راکشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزارسوارو پیاده بجنگ‌شیخعلی‌خان رفت‌ودربیرون شهراشرف‌جنگ‌در گرفت. پس اززد وخوردهای بسیار نخست کردان خراسانی شکست خوردند وبخراسان گریختند. محمدحسن‌خان‌چندی با پیادگان‌خود ایستادگی کردوچون‌یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت وسپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند. درمیان راه پل‌شکسته‌ای پیش‌آمد وچون گذشتن همهٔ‌مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنارپل‌فضایی را دیدکه درمیان جنگل درخت نداشت وبدانجا تاخت اما پای اسبش در گل فرورفت.

درین هنگام سبزعلی نام که سابقا از غلامان او بود اما ازو روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادرحسین خان وده سواردیگر بآنجا رسیدند واورا دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند.

چون این خبر بمحمد خان قوانلودراستراباد رسید باآقا محمد خان پسرمهترمحمد حسن خان وحسین قلی خان پسردومش وفرزندان دیگراو بگرگان رفت.

دربارهٔ سال کشته شدن محمد حسن خان درمیان‌تاریخ نویسان اختلافست: برخی در۱۱۷۱و برخی در۱۱۷۲ نوشته‌اند وچون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در۱۱٦٤ بنای طغیان راگذاشته است تاریخ ۱۱۷۳یا لااقل۱۱۷۲ بدست می‌آید ودرهرصورت۱۱۷۱ نادرست‌ترست.

پس‌ازکشته شدن محمدحسن‌خان‌سرش‌را جدا کرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره‌ای گذاشته و نزد کریم‌خان که درآنموقع درطهران بوده‌آورده است. تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسند درین موقع کریم خان درمیان دارالامارهٔ خود نشسته بود. در زاویهٔ شمال غربی حیاط معروف بگلستان درکاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که ازبناهای کریم‌خان زندست‌وظاهراً وی درآن موقع درین محل بوده است. درهرصورت مینویسند که‌آن مرد قاجار نزدیك کریم خان‌آمد وسررا با همان توبره نزداو برد. پرسیدچیست؟ گفت: سرمحمد حسن خانست. کریم خان چون شنید ازجای جست و هم چنان پای برهنه ازنشیمن خود بزیرآمد وسر را ازتوبره‌درآورد وبادست خود بآب‌شست ومویش‌راشانه زد وگلاب افشاند وسوکواری کرد.

روزدیگردر تابوت گذاشت وخود پیاده تا دروازهٔ شهر از آن تشییع کرد و همهٔ بزرگان دربارش را هم بدان‌کارواداشت وبدین گونه آنرا دربقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم درجنوب تهران بخاك سپردند.

فرزندان محمد حسن خان

محمدحسن خان‌نه پسرودودخترداشت: پسران بترتیب سن نخست‌آقا محمد خان که در۱۱۵۵ولادت یافته بود ودر۱۱۹۳بنای تاخت وتاز راگذاشت ودر۱۲۰۹در طهران بپادشاهی ایران نشست ودر۱۲۱۱ کشته شد. پس ازو حسینقلی خان که در۱۱٦٤ولادت یافته ودر۱۱۸٤سرکشی کرد ودر۱۱۹۱ازجهان رفت ودراستراباد بخاکش سپردند. حسینقلی خان‌پدرفتحعلی‌شاهست که چون نام جدش را داشت نخست درزمان ولیعهدی‌باو «باباخان»می گفتند. آقا محمدخان وحسینقلی خان هردو ازیك مادر وازخواهر ولدخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خان بوده است .

پسران سوم وچهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان بوده‌اند که مادرشان دخترحسین خان دولو بوده که پدرش‌مصطفی‌خان‌باشد . پسر پنجم جعفرقلی خان ومادرش دخترمحمد خان قاجارعضدالدین‌لو بود . پسرششم مهدیقلی خان وپسرهفتم عباسقلی خان مادرشان ازمردم کرد محلهٔ استراباد بود . مهدیقلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها اورا «ابراهیم خان عمو» می گفتند وعباسقلی خان درجوانی‌در گذشت وکسی ازو نماند . پسر هشتم وی رضاقلی خان ومادرش ازمردم استراباد وپسر نهم علیقلی خان ومادرش ازمردم اصفهان وظاهراً همان دختراصفهانی بودکه پیش ازین ذکرش رفته است .

دودخترمحمد حسن‌خان نخستین‌شاه‌جهان بی‌بی‌خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیراز بردکه برای‌محمد رحیم خان‌پسرخودبگیرد . دختر کریمخان او را سزاوار همسری برادرش ندانست وگفت سزای قاطرچیانست واو را بقزوین برگردانیدند وپس ازچندی علی مرادخان زند اورا بعقد خود درآورد وپسری بنام خانلرخان‌آورد .
بواسطه همین توهینی که درزمان کریم خان بخواهرآقا محمد خان کرده بودند چون بپادشاهی رسید دختر کریم خان راکه اسیرکرد بانتقام این گفته به «بابا فاضل» نام قاطرچی بخشید وسالها در طهران در خانهٔ این مرد بود و درین حال درگذشت . دختر دوم محمد حسن‌خان را زنی‌ازقاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسرخود گرفت و وی درجوانی مرد وکسی ازو نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علیشاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم‌آقاخان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان‌شده و نخستین کس ازین خانوادهٔ آقاخانست که نامش درتاریخ آمده است .

حسینقلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس‌ازفتحعلی خان ومحمد حسن خان وپیش ازآقامحمد خان برادر کهتر او حسینقلی خان راهم پادشاه میدانند اماچنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیراکه وی نیز مانند پدروجدش تنها چندسالی سرکشی کرده وپس‌ازهفت سال ازمیان رفته است .

چنانکه گذشت پس‌ازکشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوانلو پسران او را

برداشت و بگرگان برد و چندسال درمیان ترکمانان یموت ماندند و پس از چندی مصلحت را در آن دیدند که در سلك خدمتگزاران کریم خان زند درآیند و نزد او رفتند و ظاهراً در زمانی که وی هنوز در طهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریم خان هم آقامحمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت باخود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت.

چون آقا محمد خان در ۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش بدربار کریم خان در ۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است.

چندی پس ازین واقعه حسینقلی خان برای دیدار آقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت و در بازگشت کریم خان حکمرانی دامغان را باو داد و چون بدامغان رسید همان داعیه که در سر پدر وجدش بود دروهم پیداشد و در صدد برآمد نخست دشمنان خانوادگی را ازمیان بردارد و بالشکری باسترآباد تاخت و گروهی از سران یوخاری باش را کشت و درین واقعه بی رحمی و خونریزی بسیار کرد و بهمین جهة بود که اورا «جهانسوز» لقب دادند. بزرگان طوایف کتول و حاجی لر را هم کشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش بدان جهة که مادرشان از یوخاری باش بود و این طایفه بدیشان آسیبی نمی رساند در استراباد درامان بودند و چون خبر تاخت و تاز برادر را شنیدند از شهر بیرون آمدند و نزد او رفتند و حسینقلی خان پس از گرفتن استرباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سواد کوهی معروف به «دادو» که ازجانب کریم خان حکمرانی مازندران را داشت از کارهای حسینقلی خان هراسان شد و درصدد شد پیش از آنکه ازو آزار ببیند از پایش درآورد. بهمین جهة لشکری بنوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان درآنجا بود تا آنجا را بگیرد. چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیغام داد که بامحمد خان جنگ کند تا اوهم بیاریش برسد.

پس از اندك مدتی خود را بساری رساند و گماشتگان محمد خان که در ساری بودند هراسان شهر را رها کردند. چون خبر بمحمد خان رسید آهنگ ساری کرد و چون خواست از رستم کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بروی تاخت و اورا شکست داد و محمد خان را گرفت و دست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد و حسینقلی خان اورا باغل و زنجیر ببار فروش (بابل) برد و پس از آنکه همه اموالش را گرفت او را کشت و مازندران را تسخیر کرد.

این خبر که بکریمخان رسید مهدی خان پسر محمد خان دادو را بحکمرانی مازندران گماشت و او دربار فروش بحکومت نشست. حسینقلی خان بی خبر ببارفروش تاخت و



آقا محمد خان

از کتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 7854 ____ Call No. ____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

صبحگاهی بآن شهر رسید ومهدی خان چون خبرشد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت ومدتی در خرابهای شهر پنهان بود وسرانجام کسان حسینقلی خان اورا یافتند و در زندان انداختند وحسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت ومازندران را گرفت و همهٔ دژهایی را که دراستراباد در دست مخالفانش بود ویران کرد.

کریم خان چندبار لشکر بدفع او فرستاد وازعهده‌اش برنیامد. سرانجام الله‌وردی خان جاجرمی که ازقدیم با او همدست بودوی را بجاجرم خواند وحسینقلی خان بدانجارفت وچون آنجا رسید نصرالله میرزا پسرشاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که در آنجا باحسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین کارتن درنداد و نصرالله‌میرزا از پیش اورفت.

همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و دربیرون شهر سنگر بستندوجنگ درگرفت. الله‌وردی‌خان کسی را نزد حسینقلی خان فرستاد وباو این واقعه را خبرداد وحسینقلی خان با دویست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند وبا او صلح کردند و برگشتند.

از سوی دیگر رؤسای یوخاری‌باش که پیشرفت کار حسینقلی‌خان را دیدند بیمناك شدند وچون دیدند از کریم خان هم کاری دردفع اوساخته نیست چند تن از ترکمانان یموت را که درسپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند وایشان هم نیم شبی خود را بپشت سراپرده اش رساندند ودرخواب اورا باگلولهٔ تفنگ کشتندو کشندگان اورا کسی نشناخت وپیکرش را درشهر استراباد بخاك سپردند.

چون خبر کشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زند رسید زکی خان‌زند رامأمور حکمرانی مازندران کرد. از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی‌خان معروف بباباخان که فتحعلی‌شاه باشد ودر ۱۱۸۵ ولادت‌یافته است ودیگری که مانند پدرحسینقلی خان نام داشته وچون نام پدرش را بدو گذاشته‌اند پیداست که پس از کشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان آمده است. هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی ازطایفهٔ عضدالدین لوقاجار گرفته که بعد ها در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه بمهد علیا معروف شده است وازآن پس دردربارقاجارهمیشه مادرپادشاه را مهد علیا میگفتند. این زن نخست در۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان راکشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسردیگری زاد که همان حسینقلی خان دوم باشد.

پس از کشته شدن حسینقلی خان کریم خان‌زند بمرتضی قلی خان برادر وی فرمان داد که‌زن وفرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند واواین کار را کرد. چون آقا محمدخان پس ازمرك کریم خان ازشیراز بمازندران رفت زن برادرخود را بعقد خود درآورد وبادو برادرزاده‌اش بخانه خود برد وتا زنده بود با او بودند.

آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن‌خان و برادر مهتر حسینقلی‌خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دورهٔ قاجارها در املای نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلا بمعنی رییس در بار و چیزی مانند آنست و سپس در مقام تکریم بکار برده‌اند در مورد وی باید با غین «آغا» و در مورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، بهمین جهة خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمهٔ ترکی را ترکها خود بهر دو شکل نوشته‌اند، کلمه یکیست چه در مورد مرد باشد وچه در مورد دیگر و این امتیاز در میان مرد و خصی ضرور نیست.

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز در گذشت. آقا محمد خان که پس از سر کوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سر کشی نکند و هم افراد دیگر خانواده‌اش آرام بمانند از غفلتی که پاسبانانش در بارهٔ او کردند بهره‌مند شد و با یك تن خادم از شیراز گریخت.

این نکته دهان بدهان از پیران و از کسانی که خود در آن زمان می‌زیسته‌اند بما رسیده است که آقا محمد خان در زمانی که در شیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمداً برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سر کشی نداشته باشد نمی گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهة هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود و همینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد و وی دو اسب از طویلهٔ کریم خان دزدید و با هم شتابان از شیراز بیرون رفتند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمد خان باندازه‌ای تنگ‌دست بود که بپول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دو دینار امروزست با خود نداشت و چون بنخستین منزل پس از شیراز رسیدند و خود و جلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد و آن این بود که بر دردکان جگرك فروش رفت و یك نان سنگك بیك پول خرید و باو گفت یك پول جگرك در میان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرك را در میان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرکت خوب نیست و آنرا پس داد و بدین گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد.

درین جا دو نکته بیاد می آید یکی آنست که در بعضی از نواحی ایران جگرك را «حسرة الملوك» می گویند و شاید این اصطلاح اشاره‌ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراك را درزبان فارسی «یك پول‌جگرك» اصطلاح کرده‌اند وحتی درموردی که کسی برای چیز کوچك و بی‌قدروبهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیاررایجست که «یك پول جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد» . شاید این اصطلاح واین مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد .

درهرصورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روزگار پیش‌ازسلطنت خود را در تنگ دستی وناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم‌چون بپادشاهی‌رسید مرد بسیارلییم وتنگ چشمی بود واین صفت وی را همهٔ معاصرینش بتأکید و اضرار یاد کرده‌اند . چنان می نماید که دورهٔ تنك‌دستی وحسرت‌آغازعمرش او را بدین گونه لییم کرده‌باشد و عموماً کسانی که کودکی وجوانی‌خودرا درتنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می گرایند .

آقا محمد خان ازشیرازیکسره باصفهان رفت ودرآنجا چند تن ازکسانش راکه درشهربودندديد وازیشان‌یاری گرفت و بورامین‌آمد وطوایف قاجار راکه درآنجابودند با خود همدست کرد .

آقا محمد خان شانزده سال درنواحی مختلف ایران تاخت وتاز کرد تا اینکه توانست‌درماه ذیقعدهٔ سال۱۲۰۹درطهران بخود عنوان پادشاهی‌بدهد وتاج وتخت ایران را بدست‌آورد. ازذیقعدهٔ ۱۲۰۹تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبانماه ۱۳۰۴شمسی) که سلطان احمد شاه‌آخرین پادشاه قاجارخلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳۴سال و۴ماه وچند روزدر ایران پادشاهی کرده‌اند . البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجارسلطنت‌آنها را ازجلوس ترکان‌آق قویونلوآغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان گرفته‌اند وبدلایلی که پیش ازین‌آوردم این نکته درست نیست .

پس‌ازمرگ کریم خان زند نخست برادرش‌زکی‌خان کارها را بدست‌گرفت‌وبرای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بردوپسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان‌ومحمدعلی خان گذاشت.اماچون مردی‌بی باك وخونریزبود پس‌ازاندك‌زمانی زیردستانش درایزدخواست اورا کشتند وابوالفتح خان پسردوم کریم خان را بپادشاهی برداشتند واودرشیرازبتخت نشست . چندی نگذشت که عمش صادق خان اورا کورکردو اندکی بعد در۱۱۹۶صادق‌خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در۱۱۹۹مرد وجعفرخان پسرصادق خان بجای او نشست .

درین گیرودارکه پیشوایان وسرکردگان طوایف زند بدین‌گونه بجان یکدیگر افتاده بودند ومجال‌برابری با دشمنان خود نداشتندآقا محمد خان توانست بآسانی بسیار باهمان سواران قاجارکه‌آنها را با خود همدست کرده‌بود ازاسترآباد بنای دست‌اندازی

بنواحی مجاور بگذارد و گیلان ومازندران واصفهان وهمدان وتبریز را بگیرد وخاندان زند تنها فارس و کرمان را دردست داشتند . جعفرخان را هم درسال ۱۲۰۳ زهر دادند وکشتند وپسرش لطفعلی خان پهلوان معروف خاندان زند جانشین اوشد .

دردستگاه خانواده زند درشیرازحاج محمد ابراهیم نام کلانترشهر بیش ازهمه نفوذ داشته وسرانجام لطفعلی خان را بپادشاهی رسانیده است . تاریخ نویسان زمان دربارهٔ این مرد بسیار بد بین و بدگو بوده‌اند . لطفعلی خان چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت . داستان زد وخوردهای لطفعلی خان باآقا محمد خان وسرانجام اویکی از حوادث شورانگیزتاریخ ایرانست .

آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود وازهیچ چیز بیم نمیکرد . یگانه عیبی که درو بود این بود که بجوانی ودلاوری و نجیب زادگی خود مغرور بود ودرکارها سختگیری می کرد و درکینه وانتقام جویی پا فشاری داشت و بهمین جهة بمحض اینکه درمیان وی وحاج محمد ابراهیم کلانتر شیرازنقاری درگرفت این نقارمنتهی بدشمنی سخت شد . حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی درضمن دو روی بود وپنهانی باآقا محمد خان که درآن زمان کارش کم کم بالا می گرفت همدست شد واورا دلیر کرد که بشیرازحمله کند .

چون آقا محمد خان بشیرازنزدیك شدحاج محمدابراهیم که کلانتربود برشهر مسلط گشت وچون لطفعلی خان درین هنگام درشهرنبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیرازبرگشت، اما نتوانست شهر را ازهمدستان حاج محمد ابراهیم بگیرد .

سال دیگرباز لطفعلی خان بمحاصرهٔ شیرازبرگشت ودرین زمان آقا محمد خان در اصفهان بود ودوبارسپاهی بحمایت حاج محمد ابراهیم بشیرازفرستاد وهر دوبارلطفعلی خان آنها را شکست داد وعاقبت آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بجنگ لطفعلی خان برود . لطفعلی خان درین جنگی که باآقا محمد خان روبرو شده منتهای دلیری را نشان داده وپس ازآنکه پیشتازان لشکرآقا محمدخان را شکست داد و آنها روبفرارنهادند با چند صد تن ازهمراهان خود برای دنبال کردن فراریان برلشکریان آقا محمد خان که سی هزارتن میشدند حمله برد وتاجایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت .

بواسطهٔ تاریکی شب ورعبی که نام اودرهمهٔ دلهای ایرانیان آن زمان افگنده بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست بسراپردهٔ وی داخل شود

واو را بکشد ولی یك تن ازهمراهانش شاید باندیشهٔ خیانت او را ازین کار بازداشت و گفت آقا محمدخان گریخته است . وی ازشنیدن این سخن فریب خورد ودرین میان صبح شد وهوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان ازآنجا بازگشت وبکرمان رفت وسپس روی بخراسان نهاد وپس ازرنج بسیار بر گشت وشهر کرمان رامحاصره کردو گرفت. آقامحمدخان هم باتمام لشکر خود بکرمان تاخت وشهر رامحاصره کرد واین محاصره چهارماه کشید وعاقبت همراهان لطفعلی خان باوخیانت کردند وشهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . بازهم لطفعلی خان سه ساعت در کوی وبرزن شهر مقاومت می کرد وچون چاره را منحصر بفرار دید همینکه شب شد با سه تن ازهمراهانش ازمیان سپاه دشمن گریخت .

چون روزشد و آقا محمد خان دانست که لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد وفرمان داد که همهٔ مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته رابکشند یا کور کنند وچنانکه نوشته اند درآنروز بیست هزار زن و کودك را درمیان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی خان را بخیانت گرفتار کردند ونزد آقا محمدخان بردند و وی دستورداد کورش کنندو بدین گونه پادشاهی او درسال ۱۲۰۹ قمری منقرض شدو دیگر کسی ازخاندان زند درایران بپادشاهی نرسید. لطفعلی خان راپس ازین واقعه بطهران آوردند وپس ازچندی درطهران مرد و معروفست دربقعهٔ امامزاده زید طهران او را بخاك سپرده‌اند .

جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس ازمغلوب شدن لطفعلی خان دیگردرجنوب ومغرب ومرکزوشمال غربی ایران مانعی دربرابرآقا محمد خان نبود وتوانست بآسانی مازندران و گیلان وعراق و فارس وکرمان ومرکزومغرب ایران را بدست بگیرد . اما درخراسان هنوزبازماندگان نادر شاه وشاهزادگان افشار پادشاهی می کردند ودرتمام مدتی که خاندان زند در ایران فرمانروایی داشته‌اند کسی مزاحمشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز گریخت وبایل قاجار پیوست همهٔ پیشوایان این طایفه ازو پیروی نکردند ودرمیان خاندانش هم برسرجاه طلبی های او نفاق افتاد وآقا محمد خان توانست بزحمت بسیارقسمتی ازایل قاجار را باخود همراه کند وسپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد . درآن زمان پیشوایان قاجارهمه درشهر استرابادآن روز و گرگان امروز مقیم بودند وآقا محمد خان صلاح کارخود را درین دید

که پایتخت خود را درجایی قراردهد که نزدیک‌تر بطوایف قاجارباشد و بهمین جهة شهر طهران را که دراواخر صفویه درنتیجه آمد ورفت‌های پیاپی پادشاهان صفوی ازاصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارك طهران باشدکه تا سی‌وچندسال پیش هنوزآثارآن باقی بود ودرین شهر بپادشاهی ایران نشست .

درزمانی که محمد حسن خان پدرآقا محمد خان بنای طغیان راگذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه درخراسان سلطنت می کرد وپس ازاینکه محمد حسن خانرا شکست داد دو پسراو را اسیر کرد و پسرمهتر یعنی آقامحمد خان‌را که پنج یاشش ساله بودمقطوع النسل ساخت. این کودك ازهمان اوان ترشروی و بدخوی شده بود و ناکامی آغازجوانی‌و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست دروجود وی قساوت قلب وخونریزی‌و بی‌رحمی وحتی لئامت طبع ودرویی‌فراهم کرد و کینه جوی وبدل و بدگمان شد .

پس ازمرگ عادلشاه آقا محمد خان ازخراسان گریخت ونزد پدربازگشت و در همه سرکشیهای پدربااوهمراه بود . پس‌ازآنکه‌محمدحسن‌خان کشته شدآقا محمد خانرا باسارت نزدکریم خان بردند واورا درشیرازنگاه داشتند وحتی کریم خان بمنتهی درجه با اوملایم ومهربان بود . پس ازچندی کریم خان را اندك اندك نسبت بوی اعتمادی دست داد وحتی درکارهای کشوربا اوشورمی کرد وانعامهای وافر باو می‌داد و آزادش گذاشته بود درشهرشیرازبهر کجا می‌خواهد برود وبلکه باواجازه می‌داد که بربهترین اسبان وی سوارشود ودراطراف شیرازبشکاربرود،منتهی اجازه نداشت ازاطراف‌شیراز دورتر رود وبهمین جهة بود که در روزمرگ کریم خان توانست بدان‌آسانی ازشیراز بگریزد .

یکی ازصفات برجسته‌آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت ومی‌توانست احساسات خود را پنهان کند ودگرگون وانمود سازد ومردم رابدین گونه فریب دهد . بهمین جهة چون کارش بالا گرفت باکمال احتیاط قدم برمی‌داشت ، منتهی گاهی حس‌خون خواری‌و کینه جویی‌اختیار ازدستش می‌ربود. پس ازفرار ازشیراز بشتاب خود را بطهران رساند وتنها درراه اندکی دراصفهان درنگ کرد .

معروفست درآن موقع علافی دراصفهان بود محمد حسین نام که با کسان‌آقا محمد خان وسران ایل قاجارداد وستد داشت وآقا محمد خان چون باصفهان رسید نزد اورفت وعلوفهٔ اسب خود را ازونسیه کرد ووی نیزچون مردی پیش بین وزیرك بود دریافت که این مردکارش بالا می گیرد وازین معاملت زیان نخواهدکرد .آقا محمد خان هم چون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیك کرد واوهمان حاج محمد حسین اعتماد ـ الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصردراصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و یك شب درآنجا ماند و بمازندران رفت ودرآنجا جمعی ازطوایف قاجار بروگردآمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیارداشت که زیربارش نمی‌رفتند وحتی برادرانش بروبرخاستند ویکی ازبرادران بروخیانت کرد ودرنتیجه آقا محمد خان درجنگی شکست خوردودستگیر شد وچیزی نمانده بود دشمنان اورا کورکنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و باز کوشش کرد وگروهی را با خود یارکرد .

درین هنگام علی‌خان افشار که سرکردهٔ طوایف افشاردرآذربایجان بودپریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیهٔ سلطنت برخاست وگروهی هم بروگرد آمدند . آقا محمد خان نامه‌ای باو نوشت وباکمال فروتنی ازوی دعوت کرد که با یك دیگرملاقات کنند ودرآن نوشته بود که طوایف ترك ومغل که درایرانند باید با یکدیگرمتحدشوند و نگذارند که ایرانیان خود بسلطنت برسند . علی خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعیدآقا محمد خان هراسان بود وبهمین جهة دعوتش‌را نپذیرفت.آقا محمد خان‌باسپاه خود بجنگ او رهسپارشد وچنان وانمودمی کردکه بجنگ می‌رود، اما چون باونزدیك شد یکی ازبرادرانش راکه همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار ازجانب‌آقا محمد خان پیغام دادکه نباید دوایل ترك با یکدیگربجنگند و مجالی بدشمنان بدهندکه برایشان چیره شوند. اگرطوایف افشار با وی همراهی کنند وبا قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود وکسی حدآن نخواهد داشت که بخاکشان تجاوز کند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را ازمیان بردارند .

این حیله وتزویردل علی خان را نرم کرد وباآقا محمد خان همدست شد و همواره با او بود تا اینکه روزی علی خان نزدیکی ازسران سپاه خود مهمان بود وآقا محمدخان کس درپی اوفرستاد واورا خواندکه درکارمهمی با وی‌شورکند و علی خان در رفتن نزدآقا محمد خان ازبس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت وچون وارد خانهٔ‌آقا محمد خان شد چند تن برسراوریختند وچشمانش را بیرون آوردند وفردای آن روزهم باکسانی که با اوهمراه بودند جنگ کردند وآنها را ازپا درآوردند .

پس ازین واقعه‌آقا محمد خان درصدد شد دست برادران خود را ازکارکوتاه کند وسه تن ازیشان که ازو امان نداشتند از ایران گریختند . یك تن دیگراز برادرانش را که‌گرفت کور کرد وتنها ازبرادرانش جعفرقلی خان مانده بود که‌قسمت‌عمده پیشرفتهای

خود را مدیون او بود ولی چون باباخان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه پادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادر زاده تمکین نکند ودرصدد آزاراو بود. چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را ازآقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد. پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی ازآمدن ابا کرد وچون درمیان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او ازدرمخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد وحکمرانی اصفهان را باو وعده کرد وخواست که پیش ازرفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید. جعفرقلی خان هم چنان درتردید بود ولی چون آقا محمد خان پی در پی پیغامهای بسیارمحبت آمیزمی فرستاد ووعدهٔ صریح میداد که بیش ازیك شب او را درطهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد وفریب خورد ونزد برادر بطهران آمد. اوهم وی را باکمال خوشرویی پذیرفت. فردای آنروز پس ازآنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی ها دربارهٔ حکومت اصفهان باو کرد واو را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصر سلطنتی طهران را درست ندیده اید، خوبست باباخان شما را راهنمایی کند ببینید وپس از تماشای آن برگردید، بازمطالبی دیگرهست که میخواهم باشما درمیان بگذارم. جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد وهنگامی که ازدالانی تاریك می گذشت چند تن برسراو ریختند واورا کشتند. تا چندی پیش درطهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالاربسیاربزرگی ازهمان زمانهای آغازدوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند وبجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته اند ودرزیرآن تالاربزرگ دالان درازتاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان راآنجا کشته اند.

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که ازسالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده اند ومیخواست بدین گونه ازهمراهی که با برادرش جعفر قلی خان کرده اند انتقام بکشد. این بود که باسپاهی بجنگ ایشان رفت ودرین جنگ خونریزی بسیار کرد وعدهٔ کثیراز زنان وفرزندان ترکمانان را اسیر کرد وبا خود برد وعده ای ازین زنان تن باسارت وبردگی درندادند ودر راه خود راکشتند.

ازآن روزدشمنی بسیارسخت وکینه ای درمیان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجارپیدا شد وبهمین جهة بود که تقریباً درتمام مدتی که قاجارها درایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند برنواحی مجاورخود تاختند ومخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت وتازشان بود ومسافران را غارت می کردند وزن وفرزندشان



شهرطهران درزمان آقامحمد خان

ازکتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس (۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق.)

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

را باسیری می بردند واین اسیر گرفتن زن وفرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگرهم مأموران دولت هروقت که میتوانستند وترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند واین بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

لشکرکشی بقفقاز

درسراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاك ایران بود وهروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده وآنجا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بجنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و دربرخی کارهای جزیی استقلالی بپادشاهان گرجستان داده ودرضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گروگان اما با کمال احترام دردربارصفویه دراصفهان بوده‌اند وهنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است ولیعهد وجانشین او با تشریفات ازاصفهان می‌رفته وبرتخت می نشسته وحتی درمیان خاندانهای مهم گرجستان وخانوادهای متنفذ ومعروف اصفهان هم خویشاوندی بوده وبیشتر آنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان ونجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند . پس ازانقراض صفویه وضعف دربارایران پادشان گرجستان اندك اندك دراندیشه استقلال برآمدند وازسوی دیگر روسها برمتصرفات جنوبی خود افزوده وازشمال با ایشان همسایه شده بودند وناچارهروقت که پادشاهان گرجستان ازجانب دربارایران نگران وبد دل‌می شدند می کوشیدند پشتیبان وهواخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیربارحمایت روسیه رفت .آقامحمد خان پس ازآنکه درایران پیش برد درسال ۱۲۰۹ درصدد شد باگرجستان جنگ کند و باکمال شتاب وسیله برای این کارفراهم ساخت. هنرعمدهٔ نظامی آقا محمد خان که سبب کامیابی وغلبهٔ اودرهمهٔ میدانهای جنگ شده اینست که باکمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح وآماده کند و با سرعت فوق‌العاده بمیدان جنگ می‌رسیده وبدین گونه همیشه چند روز زودترازآنکه حریف انتظاراو را داشته است بر سراو می تاخته واورا بدین گونه بغفلت می گرفته وکاررا ازپیش‌می برده است واین یگانه

هنر نظامی او بوده وجزین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته‌است.

درین جنك هم آقا محمد خان همین اصول را بکاربست وبپادشاه گرجستان مجـال نداد که خبر بشود وازروسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را کـه سمارهٔ آن بشست هزار می‌رسید دراطـراف طهران جمع کرد وتا روزحـرکت هیچ کس نمی‌دانست بکجا خواهد رفت .

چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقامحمدخان در کتمان نیت واندیشهٔ خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشـه در جنگها تا فرمـان حرکت نداده بود لشکریانش ازمقصد اوخبر نداشتند . عادتش این بود که سپاهیان رابطهران احضارمیکرد ودرجلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می‌آورد وخود درتپه‌ای که درشمال طهران برسرراه شمیران درطرف راست جادهٔ کنونی واقعست وبعدهافتحعلی شاه درآنجا ساختمانی بنام قصر قاجار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می کرد ودر آنجا سامـان لشکر خود را می‌داد وفرمان حرکت صادرمیکرد

درین جنك لشکر آقا محمد خان بیشترمرکب ازسوارنظام تندرو بود وبا سرعت بسیارازطهران عزیمت کرد وبزودی شهرهای ایروان وشوشی راکـه برسراه ودردست مخالفانش بود گرفت وعدهٔ کافی برای نگاهبانی این دوشهر که دومرکز نظامی مهم بـر سرراه ایران بگرجستان بود گماشت وبازمانده‌سپاه‌خود را برداشت‌وبسوی تفلیس‌حرکت کرد وبا چهل هزارسپاهی بشهر تفلیس رسید .

هراکلیوس بمحض اینکه خبرشد توانست ده هزارتن را برای دفاع پایتخت خود گردآورد ودیگر فرصت نیافت ازروسیه یاری بخواهد. این بود که عدهٔ اوبرای دفـاع ازپایتخت سخت ناتوان بود وباآنکه گرجیان منتهای دلیری ودلاوری را دریـن جنگ نشان‌دادند ازعهده دفاع برنیامدندوناچارازشهر گریختندوهراکلیوس هم‌خودبکوهستان اطراف تفلیس پناه برد .

آقا محمد خان بدین گونه وارد شهر بی‌مدافع شد وخونریزی بسیار درآن کرد و کلیساهای شهر را ویران ساخت وشانزده‌هزارپسر ودختراسیر گرفت و بعدها بـا خود بایران آورد .

این بی‌رحمی وخشونت فوق‌العادهٔ آقا محمد خان زیان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی دردل گرجیان دربارهٔ ایران فراهم شد ودیگر گرجستان بایران باز نگشت .

بپادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنك گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجهٔ غرور خود رسید و ازین پیشرفت های خیره کننده که تا آن زمان تنها جنبهٔ تاخت و تازداشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهمین جهة چون دیگر مانعی در برابر خویش نمی‌دید درصدد شد علناً خود را بپادشاهی ایران اعلان کند ودرسال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد .

درمجلسی که با حضورسر کردگان درطهران تشکیل داد تاجی را که پیش ازوقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را برسر خواهد گذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با اودست بر ندارند . پس از آنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی را که آماده کرده بود برسر گذاشت و شمشیری را که ازسر قبر شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست و بدین وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرارداد .

انقراض سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان اودرایران بکلی برچیده نشد ودر تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند و گویا کریم خان خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده رابراندازد این بود که ببهانهٔ زیارت عازم مشهدشد و درباطن می‌خواست دست جانشینان نادر را ازآنجا کوتاه کند ودرضمن بجواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوزدردست بازماندگان نادرهست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیك مشهد رسید شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشار بود ودرخراسان استقلال داشت ودراثنای زدو خورد های سابق دستگیرشده و کورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی درامان باشد این بود که نزدآقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم درحضورهمهٔ بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی باو نرساند و وپس از آنکه او را خام کرد جواهری راکه پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا ازتسلیم آن خود داری کردوی را درشکنجه کشیدندوچندان شکجنه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد. این بود که ازترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد . می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود .

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را باهمهٔ کسانش از خراسان بمازندران فرستاد، اما در درراه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد و در آن زمان شصت و چهار سال داشت و بدین گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس از مرك شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ این خاندان منقرض شد.

لشکرکشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد و از آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنك کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که درمشهد بود باو خبر رسید که از روسیه یاری بپادشاه گرجستان رسیده و دوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده‌اند واز رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده‌اند .

این بود که آقا محمد خان ناچار باردیگر راه گرجستان را پیش گرفت و از خراسان بآذربایجان رفت و درین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد و آن این بود که درهمان اوان درماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یکاترین ملکهٔ معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد و آقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی در پیش نداشت . اما روزگار با او هم یاری نکرد بدین معنی که هنگام توقف در آذربایجان که می‌خواست در اوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی‌الحجه ۱۲۱۱ دوتن از لشکریانش بچادری که در آن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند .

هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران و اروپا انتشار دارد که چهرهٔ بسیار لاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می‌شود . درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست وظاهراً در زمانهای بعد از او این تصویر خیالی را ساخته اند . یگانه سند معتبری که دربارهٔ هیأت ظاهری اوهست آنست که سرجان ملکلم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ ایران خود آورده‌است. سرجان ملکلم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی ازجانب شرکت هندوستان بسفارت بدربار ایران آمده است ودرین موقع تازه چهارسال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقامحمد خان لاغر وباریك اندام بود وازدور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد. چهره چین خورده داشت و بی مووماننند چهره پیرزنان بود وچون بیشتر درخشم بودسیمای خوش آیند نداشت. بهمین جهة اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد وبدین گونه کسی جرأت نداشت بر چهرهٔ او بنگرد. می نویسند که وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است وگاهی درسفرها این حالت روی‌می‌داده وهروقت که مبتلی می شدتا دوساعت بی هوش ودر حال تشنج بوده‌است. روزی درشکار اسب وی درباطلاقی فرو رفته ودر آن‌حال گرفتارهمان حملهٔ صرعی‌شده بود. سربازی که باوی بود برنج بسیاراووا سبش را از باطلاق بیرون کشید ودر کنار او ایستاد تابهوش آید. چون چشم باز کرد ووی رادید ازو بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد، اما مدتها گذشت و بوعدهٔ خود وفانکرد وآن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هرزمان که با او روبرو میشد برچهرهٔ او می نگریست شاید بدینوسیله وعده اورا بیادش آورد. روزی که باز برچهرهٔ اومینگریست درخشم شد وفرمان داد چشمان اورا بیرون آوردند.

دربن تردیدنیست که آقامحمدخان‌درپنج یاشش سالگی پس ازشکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زادهٔ نادرشاه اسیر شده‌ودرهمان‌زمان‌اورا مقطوع‌النسل کرده‌اند وناچار نمو ورشد طبیعی‌اوکامل نبوده وبهمین‌جهتست که بسیارلاغرونحیف بودو نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود. این نکته درتاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران درمیدانهای جنگ حال طبیعی نداشته‌اند وبیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی میشده ودر آن حال کارهای شگفت می کرده‌اند وحتی این نکته را دربارهٔ ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته‌اند.

سیرت آقا محمد خان

درمیان تاریخ نویسان که دربارهٔ‌وی بحث کرده‌اندبازسرجان ملکلم بیش‌ازدیگران اوصاف وی را شرح داده‌است. می نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود وپس از آن امساك درخرج وسپس انتقام وکینه جویی، اما بیشتر امساك وانتقام رادرمقام جاه طلبی ازیاد می برد وبرای استرضای ریاست دوستی خویش ازهیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که در بارهٔ وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می توانست بفریب وخدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدهان این‌نکته را

مکرر آورده‌اند که ازیکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری ازپیش برده باشد وحیله وتزویر او کار را چنان ازپیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت .

فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است وهروسیله‌ای را جایز می‌شمرده . معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده وحتی درلشکر کشی‌ها وسفرها نیم شبان بر می خاسته ونماز میکرده و بااین‌همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یك شب درطهران نگاه ندارد وچون اورا کشتند وکشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً ازشهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همهٔ تاریخ نویسان درآن اتفاق کرده‌اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را ازیکی ازعمال نزدیك اوروایت کرده‌اند که هروقت ازپیش او میآمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خود هست یا نه ! در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها وپیمان شکنی‌ها هرگز بهیچ کس اطمینان نداشته ودر سراسرمدت‌فرمانروایی خود بزرگان ومتنفذین ایران را مجبور می کرده‌است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تابدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

دربرابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی ازنقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی کاردان وباکفایت ومدبر بوده‌چنانکه نه‌تنها بسرعت هرچه تمامتر ایران راگرفت وبپادشاهی رسید بلکه سرزمینی راکه پریشان وگرفتارملوك الطوایف وراهزنان‌مسلح وگردن کشان بود امن کردوجهانیان را ازپیشرفت‌های‌خود خیره ساخت .

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد ازآن جمله این بود که دستورداد بهر شهری که وارد می شود کسی باستقبال او نرود . پیش ازودردورهٔ صفویه وپس‌ازآن دردورهٔ افشارها وخاندان زند درسراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی رابا انشای پرتکلف و پرازکنایه و استعاره وعبارت پردازیهای زاید ومخل می نوشتند واو نخستین کسیست که دستور داده‌است مکاتبات و احکام وفرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند وازعبارت پردازی خود داری کنند وهروقت فرمانی یا حکمی پیش اومی‌بردند که امضا کند وباصطلاح آنروز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح ودرستست وادارمی- کرد میخواندند واگر بعبارات‌مغلق ومقدمهٔ منشیانه آغاز کرده‌بودند نمی گذاشت بخوانند ودستور می‌داد عوض کنند .

ازطرف دیگر بمراسم درباری بسیارمقیدبود، چنانکه می نویسند وقتی سفیری از سوی‌پادشاه افغانستان بدربار‌او آمده بود وکسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیرپادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت بسلطنت بی احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده از دارایی او را ضبط کرد.

دیگر از کارهای مهم او در کشور داری این بود که سربازان ولشکریان خود را بسیار رعایت میکرد و همیشه جیره و حقوقشان را بموقع می‌رساند و در آسایش آنها جدی داشت. درجنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما در برابر این سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خود داشت، چنانکه گفته‌اند درمحاصرهٔ کرمان وجنك با لطفعلی خان سپاهیانش عده‌ای اززنان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندی چندتن ازمحترمین کرمان بایك تن ازعلمای بسیارمحترم بطهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت من هرگز راضی نمیشوم آنچه دردست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و ازطرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریانرا راضی کنند وهرکرا میخواهند با خود ببرند.

این رعایت فوق العاده‌ای که در بارهٔ لشکریان خود داشت سبب شده بود که سپاهیانش نیز نسبت باو منتهای دلبستگی را داشتند واوهم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد بلکه وسیلهٔ تفریح ودرضمن ورزش ایشانرا درسواری و بکار بردن اسلحه فراهم می آورد، چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود لشکریان خود را با خود بشکار می برد وشکارهای بسیار با شکوهی فراهم می کرد.

با این همه بواسطهٔ جنگها وتاخت وتازهای بسیار که کرد سر انجام لشکریانش خسته شدند وازدستش بتنگ آمدند ودراواخر پادشاهی او ازو ناراضی بودند چنانکه عاقبت ببهانه‌ای درلشکرگاه ودر حین لشکر کشی سه تن از لشکریانش او را کشتند.

تردیدی نیست که مردان مقطوع النسل بی‌رحم وسخت گیر وشدید العمل میشوند و این صفات درو نیز بمنتهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی ببیابان گردی وتاخت و تازوغارت و کشتارخوی گرفته ومرارتهایی که درین راه کشیده بود کینه وقهری دردل او فراهم ساخته بود و بهیچکس رحم نمیکرد. معروفست درمدتی که درشیراز بوده و اجازهٔ رفتن از آنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باو بازهم مهربان بوده او راروزها درمجلس خود می نشانده ووی هم چنان که روی قالی‌های فاخر دستگاه کریم خان نشسته بودچون دیگر کاری ازو بر نمی آمد با چاقو فرش زیر پای خود را می درید وحتی گفته‌اند که چون

بردستگاه کریم خان درشیرازدست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگیرد این کار را نمیکردم.

پیداست که این سخت گیریها و بی‌رحمی‌ها مخصوصا درجنگها بیشتر ظاهر میشده و بهمین جهة کشتارهایی که آقا محمد خان درضمن کشور گیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیرازواصفهان وقتل عام کرمان وتفلیس معروفست .. در کرمان حتی پیشوایان دینی وطلاب مدارس وزنان پیرو کودکان را معاف نکردند وتا خبردستگیری لطفعلی خان باو نرسید بمردم شهرامان نداد ودرتفلیس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید؛

شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان اومیشده وازنخست که بنای کشور گیری راگذاشت چون درمیان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش ازوپیروی نکردندو تنها راهی که‌داشت‌این بود که بوسیلهٔ خوف وخشیت برآنهاغالب‌شود ودرین کار باندازه‌ای مبالغه کردکه حتی با برادران خود رضا قلی‌خان ومرتضی قلی‌خان‌وجعفر قلی‌خان و مهدی قلی خان جنگ کرد وازآن پس این نفاق‌درخاندان شاهی قاجارماند واتحادوپیوستگی که لازمهٔ خانوادگیست‌درین‌خاندان نبوده است چنانکه‌پس‌ازمرگ‌فتحعلی شاه پسرانش برسرسلطنت باهم نزاع کردند وپس ازمرگ محمد شاه همین اوضاع پیش‌آمد.

دربارهٔ لئامت وامساك اودرخرج کردن نیزدرکتابها مطالب فراوان هست ودرین زمینه نمی‌توان شك کرد. دلیل آنهم واضحست که‌وی خردسالی‌وجوانی خود رادرعسرت وتنگدستی گذرانده وبیشتراوقات ازتهیهٔ وسایل زندگی محروم‌بوده است، چنانکه در موقع فرارازشیرازتهی دست بود وچیزی که سبب پیشرفت کاراوشد این بود که مالیاتی راکه ازعراق و مازندران بفارس می‌بردند غارت کرد و وسیله برای تامین لشکرکشی خود فراهم ساخت وازآن پس نیزمصارف لشکریان خودرا ازغارت نواحی مختلف‌ایران بدست می‌آورد ودرزمان اومالیات ایران وضع مرتبی نداشت.

در بارهٔ تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته‌اند از آن جمله گفته‌اند که با ولیعهد وبرادر زاده‌اش فتحعلی شاه که ازهمه پیش اوعزیزتربود همواره برسر خوراك سخت‌گیری می کرد ومعروفست که باومی گفت ایران استطاعت آنرا ندارد که تودورنك خورش برسرسفرهٔ خود داشته باشی. درسبب کشته شدنش گفته‌اند که آنروز خربوزه‌ای برایش‌آورده بودند ویك نیمه ازآنرا درناهارخورده ونیمی دیگر راگفته بود برای شام‌بگذارند وچون‌موقع شام رسیدوخربوزه‌راخواست معلوم‌شدسه‌تن ازخدمت گزارانش خورده‌اند.درخشم شد وفرماندادآن سه تن را فردا صبح بکشند وآنها نیز که ازجان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند وبرسر بالینش رفتند وبزخم کارد او را ازمیان برداشتند.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ افشار دست یافت و جواهر نادر شاه را که نزد او بود بشکنجه ازو گرفت از دیدن آن گرهر های گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می غلتید .

بهمین جهتست که جامهٔ فاخر نمی پوشید و غذای لذید نمیخورد و سفرهٔ وسیع نمیگسترد و بسیار ساده زندگی میکرد و بتجمل و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند . معمولا درجنگها یا در شکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می گستردند می‌نشست و خوراک بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد . درمیان خوراک ناگهان دستش را گرفت و مانع ازخوردن اوشد و گفت هرچه پلو ومرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری .

دیگر از حکایاتی که سرجان ملکلم در بارهٔ لئامت آقا محمد خان آورده اینست که وقتی مردی دهقانرا برای خطایی که کرده بود بمجازات کشیده بودند ومیخواستند گوشش را ببرند جلاد را خواست و دستورداد درحضور او مجازاتش کنند . دهقان پولی بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد وچون آقا محمدخان این مطلب را شنید روستایی را نزد خو خواند و گفت اگر دو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گوشت را نمی‌برم . دهقان بدست و پای او افتاد و ازو شکر گزاری کرد و تصور کرد شوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیک خود خواند و جداً پول را ازو مطالبه کرد .

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریک شد ودرویش درحضور او بدربار آمد ونخست وی برای فریفتن دیگران چیزی باو داد و درباریانرا دعوت کرد هریك چیزی بدرویش بدهند وهریك برای رقابت با دیگری وجلب توجه اوسعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطیری گردآورد ولی طمعش جنبیدوشبانه فرار کرد و آقا محمدخان هرچه درپی او گشت او را نیافت واین واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده ودستور داده است آندرویش را هرجا بیابند دستگیر کنند،اما درویش ظاهراً از ایران رفته وهرچه گشته‌اند اورا نیافته‌اند .

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگاه کریم خان میزیسته است کریم خان مهربانی بسیار باو میکرده وهمیشه اورا درمجالس خود می نشانیده و حتی در کارهای مهم با اوشورمیکرده است.اما وی همینکه برخانوادهٔ زند چیره شد ازهیچ

گونه آزار و بی احترامی بزن و مرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بطهران آورد و در زیر پلهای قسمتی از ساختمانهای کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقعست و بحیاط سرچشمه معروفست و مظهر آب در آنجاست دفن کرد که هروقت از آن پلها بالا و پایین میرود سرش را لگد مال کند. این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پلها را شکافتند و استخوانهایی بدست آوردند و در همانموقع عکسی برداشتند که معروفست. نیز معروفست که چون شیراز را گرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد و هرچه داشتند بباد غارت داد.

دیگر از مطالبی که درحق ناشناسی او معروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف در شیراز یکی از مردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد میگرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقا محمد خان همیشه از وی امتنان داشت و در هرموقع از و یاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد. روزی که در حمام بود آقا محمد خان هم وارد شد و آنمرد در بارهٔ وی بسیار مهربانی کرد و نزدیك خود نشاند. آقامحمد خان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بخت بامن یار شود و بدولت برسم سزای این مهربانی های تراخواهم داد. آنمرد گفت از قدیم گفته اند که دولت مانند مرغیست که برسر کسان مینشیند و بالهای بسیار بلند دارد و برروی چشمها می گسترد بطوری که مانع از دیدن می شود. آقا محمد خان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد بتو نشان میدهم. اتفاقاً درموقعی که آقا محمدخان اصفهانرا گرفت آنمرد جزو کارگزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و اورا هم با دیگران آوردند که درحضور آقا محمد خان بکشند. وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آنروز در حمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود. آقا محمد خان دستور داد او را پیش آوردند و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت در خشم شد و فرمانداد نخست چشمانش را درآوردند و پس از آن سرش را بریدند.

ازین گونه روایات در بارهٔ آقا محمد خان و صفات شخصی او در اسنادی که از زمان وی مانده وحتی در خاطرهٔ پیرانی که ما دیده‌ایم بسیار بوده است. پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی ازو نداشته‌اند و کارهایش را نمی پسندیده اند.

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبةً وسیعیست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است . درشمال آن رشته کوههای قفقاز ودرجنوب آن ارمنستان ودرمشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن اران می گفتند وجایگاه آلانیان قدیم بودو اینك جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وجمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد ومغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد .

ایرانیان درزمان قدیم باین سرزمین گردستان گفته‌اند وسپس دردورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند ومردم آن دیار بکشور خود « ساخارتولو » (۱) می گویند . کلمهٔ گرج وگرجی را درزبان تازی «جرز» وگرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند . درزمانی که‌قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل‌قسمت غربی ومرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقاز بوده است .

درین سر زمین مللی که از یك نژادند واندك اختلافی درزبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اندوزبانهای آنها را که بیك دیگر نزدیك‌اندازنظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبانهای « خارتولی » (۲) می‌دانند وخطی دارند که ازخط یونانی گرفته‌اند ولی‌درآن تصرف‌بسیار کرده‌اند. درنتیجهٔ همسایگی وروابط نزدیك که باایران داشته‌اند یك‌عده معتناء به‌کلمات فارسی وارد زبان‌گرجی شده وبرخی ازشاهکارهای ادب‌ایران رابزبان‌گرجی ترجمه کرده‌اند ازآن‌جمله است‌شاهنامهٔ فردوسی وویس ورامین‌فخرالدین اسعدگرگانی .

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت وکارتیل و ایمرت و مسخت بوده است . یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یالازستان دوره‌های بعد بوده که‌گاهی‌هم استقلال پیدا کرده است .

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست وبرخی ازطوایف این نژاد درزمانهای بعداسلام آورده‌اند،مانند لگزیان‌یالزگیان وآجارهاوگروهی ازابخازیان.

دردورهٔ هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاك ایران بوده است. پس‌ازآن‌دولتهای نیمه‌مستقلی‌در کارتیل و کاخت تشکیل‌شده ودردورهٔ‌ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایران بوده است .

---

(۱) Sakharthwelo (۲) Kharthweli

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی بنام «نینو» دین ترسا را بآنجا برده ودرآغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسیای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان درسال ۶۸۰ میلادی برسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی باآنکه در ارمنستان گاهی منتهای سخت گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روانداشته‌اند واین می‌رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند.

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة‌الصغری در آسیا تشکیل شده همواره درسر گرجستان بادولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد وخوردهایی برانگیخته‌اند وتاپایان دورهٔ ساسانی این کشمکش درمیان بوده‌است وسرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هراکلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که برایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را دردین خود آزاد گذاشتند.

دردورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقعست مهم‌ترین شهرآن سرزمین شدوشهری بود که ترسایان ومسلمانان درآن باکمال سازگاری زندگی کردند.

درپایان قرن دوم هجری سلسلهٔ باگراتیان که تازیان بآنها «بقراطیان» می گفتند ودست نشاندهٔ خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیهٔ گنجه کرارا جزو گرجستان شده ودرقرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران‌راهم متصرف شده وتاآذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند وشهر تبریز نیزمدتی دردست آنها بوده است چنانکه خاقان اختسان ممدوح عمدهٔ خاقانی که‌شروان و قسمتی از آذربایجان راهم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش‌از آن درقرن پنجم سلجوقیان گرجستان راهم گرفتند وتنها درسال ۴۹۳هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راندند و در دورهٔ سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ۶۰۹ دولت گرجستان باوج ترقی رسید وپس‌از آن باز دورهٔ انحطاط آغاز شد،زیرا که پادشاهان مغول گرجستان راگرفتند وپس‌از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش‌بار بگرجستان لشکر کشید.

درقرن نهم هجری که‌سلسلهٔ باگراتیان هنوزدرگرجستان فرمانروایی داشت‌این سر زمین بسه ناحیهٔ مستقل کرتیل و کاخت وایمرت تقسیم‌شد وپنج ناحیهٔ مستقل کوچك‌هم تشکیل یافت واز آن پس دیگر حکومت واحدی درین ناحیه برسرکار نیامد.

پس‌از برچیده‌شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر ازخارج دولتی باگرجستان‌یاری نمی کرد ازیك سوترکان عثمانی وازیك‌سو دولت ایران وازسوی دیگرلگزیان نواحی مختلف گرجستان راتصرف کردند تااینکه‌درقرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل‌وکاخت دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودندوظاهرا دعوی پشتیبانی ازآنها داشتند وفرمانروایان‌ایران کرارا بامردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه بهم‌زدند، چنانکه در ۹۶۵ لوان‌دوم پادشاه‌کاخت از ایوان چهارم‌واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری‌خواست . درزمان شاه‌عباس اول الکساندر پادشاه‌گرجستان ازباریس فئودوروویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه‌گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فئودوروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد واز‌و استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که‌باگرجستان یاری مؤثری بکنند،بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد وتنها دردورهٔ سلطنت واختانگ ششم پادشاهان گرجستان اندك‌نیرویی بهم‌رساندند

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است‌گاهی در برابر دولت‌عثمانی و لگزیان واشکریان ایران ایستادگی کرد ولی درزمان وی‌حوادث شومی رخ‌داد ازآن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸٤ روی آورد وقتل‌عام آقامحمدخان‌در ۱۲۱۰ بود. بهمین‌جهت‌جانشین‌وی گرگی دوازدهم در۱۲۱۵ کشورخودرابروسیه‌واگذار کرد وچندسال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیهٔ ایمرت یکی از ولایات روسیه شد .

دردورهٔ صفویه از۱۰۲٤ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان‌بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی بگرجستان می‌فرستاده‌اند وکسانی که بحکومت گرجستان رفته‌اند بدین قرارند: عیسی‌خان در۱۰۲٤ ، علیقلی‌خان در۱۰۲۵، پیکارخان در۱۰۲۵ ، قرچکای‌خان در ۱۰۳۳، سلیم‌خان در۱۰٤۳، مرتضی قلی‌خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰۶۹ ، بیژن‌خان در ۱۰۸۶ ، عباسقلی‌خان در ۱۰۹۹ ، کلبعلی‌خان از ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطانحسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل‌خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت باردیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان وفارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس واعیان شروان‌و شماخی وقبه ودربندهمدست شد و بنای سرکشی راگذاشتند. آقا محمدخان درباز گشت بطهران بمیرزا اسدالله‌خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود وپس ازآن بنام اعتمادالدوله

صدراعظم ناصرالدین شاه شددستور داد که لشکری گرد آوردودر بیرون شهر لشکرگاه ساخت وعازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردبیل رسید بمحمد حسین‌خان قوانلو دستور داد تاباعده‌ای در سه فرسنگی قلعهٔ پناه‌آباد در سر پل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل‌خان نتواند پل را ازمیان بردارد . باهمهٔ شتابی که محمد حسین‌خان کرد چون برسر پل‌رسید دید که ابراهیم‌خان‌پل راشکسته‌است وخبر بآقامحمدخان داد. وی‌هم سلیمان‌خان راکه ازفرماندهان لشکرش بود مأمور کرد پل را ازنو بسازد وچون پل‌را تعمیر کردند چهار برج در دوطرف آن ساختند تا لشکریان خود را ازپل بگذراند و مصطفی‌خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد وسلیمان‌خان رابا پنج‌هزار تفنگچی و محمدحسین‌خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را باسه‌هزار سپاهی درپی مصطفی‌خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن وفرزند ودارایی خود را سوار کشتی کردند وبسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان ازترس آنهارا راه ندادند وایشان ناچاردر میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدندکه بشنا بمیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی راکه بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند وجمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران راکه نزدآقا محمدخان بردند چندتن ازیشان راکشت و فرزندانشان را بمازندران واردبیل فرستادو تنها شاهنوازخان پسرشاه پلنك راکه از سران گیلان بود بخود نزدیك کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت ودرراه مصطفی‌خان‌را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیهٔ قپان‌فرستاد ووی‌هم جمع کثیری‌از زن ومرد وپیر وجوان رااسیر کردوباصدوشانزده سر بریده‌نزد آقامحمدخان فرستاد.وی‌هم اسیران رادرمیان‌لشکریان خود تقسیم کرد ورضاقلی خان نام را بناحیهٔ دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد.

سپس درمنزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی وچراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای بپاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان ومصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن قلعهٔ پناه‌آبادفرستادوایشان‌در نیمه راه بلشکریان ابراهیم‌خلیل‌خان برخوردندوجنگی کردند وآن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در دنبال آنها رسید و برقلعه توپ بست وجمعی راکشت. سپس‌مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی بعسکران سه‌فرسنگی پناه‌آباد فرستادکه راه رابرفراریان ببندد ورضاقلی‌خان‌را هم باعده‌ای بتخت طاوس روانه کردکه راه مسافران وکاروانیان رابگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان بـا ده هزارتن ازقلعهٔ پناه‌آباد بیرون رفت وجنگی در گرفت وهزارتن ازسپاهیانش کشته‌شدند و گروهی نیز اسیرشدند . آقا محمد خان‌دستور

داد نامه‌ای بابراهیم خلیل خان بنویسند واورا باطاعت دعوت کنند . نوشته‌اند که منشی درآن نامه این شعر را نوشته بود :

زمنجنیق فلك سنگ فتنه می بارد　　　　تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

وابراهیم خلیل‌خان درجواب‌این‌شعررانوشت:

گرنگهدارمن‌آنست که من میدانم　　　　شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

سپس پیرقلی‌خان وعبدالله خان که ازسران لشکرآقا محمد خان بودند مأمورشدند محمد بیك واسد بیك برادر زادگان ابراهیم خلیل خان راکه دربیرون قلعهٔ پناه آباد بودند بگیرند و نزدآقا محمدخان ببرند . ابراهیم خلیل خان ازشنیدن این خبر برآشفت ویکی ازخویشاوندان خود رانزدآقا محمدخان فرستاد وپیشنهاد کرد یکی ازنزدیکان خود رابگروگان بلشکرگاه آقامحمدخان بفرستد وهرسال خراجی بپردازد و بر پیری‌او ببخشاید واجازه دهد وقتی دیگرخود بنزد او برود . وی این پیشنهاد را پذیرفت ومحمد خان قاجارایروانی وجوادخان حکمران گنجه وملك مجنون وملك قلی وملك اسمعیل ازسران آندیار با پیشکش‌های فراوان نزدآقا محمد خان رفتند . شیخعلی خان پسرفتحعلی خان ازاعیان شهرقبه بدست‌یکی ازنزدیکان خودپنج هزارتومان‌نقد برای اوفرستاد .حسین‌خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیزنامه‌ای باپیشکش فرستاد وسلیمان پاشاحکمران بغداد هم چند اسب تازی وچند استرنزد او روانه کرد .

سرانجام‌آقامحمد خان‌پس ازسی‌وسه‌روز که‌دربیرون‌پناه‌آباد لشکرگاه‌ساخته بود روزی سران لشکرخود را جمع کرد وبایشان دستورداد‌که جوانان قاجارکه از سی‌سال کمترداشتند باجوانان طوایف دیگرکه همراه او بودند در یك سو بایستند و پیران و سالخوردگان‌قاجاروطوایف‌دیگرکه بیش از پنجاه سال داشتند درسوی دیگرجابگیرند وخود نخست درمیان جوانان رفت وگفت ما ازعراق‌برای گرفتن قلعهٔ پناه‌آبادآمده‌ایم وآنرا محاصره کردیم وکاری ازپیش نبردیم ، اکنون زمستان درپیشست وعلوفه تنگ یاب خواهد شد ، چه مصلحت میدانید بمانیم وجنگ بکنیم یا برگردیم ؟

جوانان گفتندهرچه‌دستور بدهید همان‌خواهیم کرد. وی رااین‌سخن خوش‌آمدو گفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند . سپس ازپیران و سالخوردگان پرسید چه باید کرد ؟ پیران قاجار گفتند زمستان درپیشست وآذوقه وعلوفه بزحمت بدست خواهد آمد ، صلاح درآنست که بطهران برگردیم وزمستانرا بمانیم وبهاردوباره باین جا برگردیم .

آقا محمد خان‌گفت رای شما درست نیست . بزرگان قاجارمیخواهند بطهران‌نزد زنان خود بازگردند وسران آذربایجان‌همین هوس رادارند وهیچ فکرنکردند که بزنان

خود چه خواهند گفت . آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند ازعهدهٔ یك جارچی برآیند ومقصود او ازجارچی ابراهیم خلیل خان بودزیرا که یکی ازنیاگان اواین منصب را داشته است .

چون آقا محمد خان این سخنان راگفت پیران وسالخوردگان گفتند ما ازین جا نمی رویم تااین قلعه رابا خاك یکسان نکنیم وابراهیم خلیل خان رانگیریم آقامحمدخان گفت شما درست می گویید اما چون من وکیل جوانانم بصوابدید ایشان کارمی کنم . بامداد فردا باید هریك ازلشکریان بنهٔ خود را بردارد وخود سوارشود ودر کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد . فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را درپیش گرفت ولشکریانش نیزدرپی اوره‌سپارشدند ودرمنزل قراچای بنهٔ خود راگذاشتند وحاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله هم درآنجاماندواز آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که درآن زمان درایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خانرا بذیرفتم وچند روزی باو مهلت دادم واینك عازم تفلیس هستم . چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمانگزار ما باشی

ارکلی خان باین نامه اعتنایی نکرد وبتهیهٔ برج وبارو وتدارك جنگ پرداخت واز تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت . جنگی سخت درگرفت ودر آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت ومانع کارگرجیان وارمنیانی که درسپاه هراکلیوس بودند شد وایشان پشت بمیدان جنگ دادند . لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا بدروازهٔ شهر رسیدند. درین میان چهارصد تن ازمردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان راداشتند ازدروازه بیرون رفتند وگرد سراپردهٔ اوراگرفتند وبرخی ازطنابهای چادر را با تیغ بریدند . وی نترسید وازجایی که نشسته بود برنخاست وبتفنگچیان مازندرانی که با او بردند فرمان تیرانداختن داد وبرخی از آنها راکشتند وکسانی که ماندندگریختند . درین موقع ارکلی با چند تن ازسران سپاه خود بشهررفت وزنش راکه تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یادکرده‌اند با خواهر ودخترخود برداشت واز تفلیس بکاخت و کرتیل گریخت وبکوهستان آنجا پناه برد .

آقا محمد خان هفتاد تن ازسران گرجی راکه گرفتارشدند کشت و وارد شهر شد وهرچه از زر وسیم ونفایس یافتند غارت کردند وپانزده هزار زن ودختر وپسررا اسیر گرفتند وکشیشان را دست بستند ودر رود کرانداختند وکلیسیاها را سوختند وخانها را ویران کردند وپس از نه روزاز تفلیس بیرون رفتند .

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند وآنها را نواخت و گفت

من وکیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بگنجه رفت و در دهانهٔ جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی‌خان دولو را که بادوازده‌هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند. حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داغی که پناه‌گاه‌خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان راگرفت. درین هنگام سلیمان خان برادر محمد حسن خان حکمران شکی که از برادررنجیده بود نزد الکساندرلگزی حاکم «جاروتله» رفته بود و لشکری ازآنجا بجنگ برادر آورد. محمد حسن خان هم چون‌یارای برابری نداشت بآقداش گریخت و بآقا محمدخان خبرداد. وی هم بمصطفی خان‌دولو دستورداد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقداش رفت. درین‌میان حاجی سعید وحاجی نبی که از اعیان‌آن دیار بودند نزد آقا محمد خان رفتند و ازمحمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن‌خان را بگیردو با اموال وی نزد او بفرستد وحکمرانی‌شکی را بسلیم خـان بدهد وخود بشروان برگردد.

مصطفی‌خان هم اوراگرفتار کرد واموالش راگرفت وبدین بهانه بنای بیدادگری راگذاشت وکسان محمد حسن خان واعیـان‌آن سرزمین را شکنجه داد ومـال بسیاراز ایشان گرفت ویك نیمه ازمال محمد حسن خان را هم برای خـود برداشت. چون ایـن خبربآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گماشت. مصطفی خان هم بسوی لشکرگاه‌آقا محمد خان رهسپارشد، اماکسانی که ازوآزاردیده بودند درنیمه راه بروتاختند وجنگی درگرفت وپس ازآنکه چندین تن از دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد.

آقا محمد خان ازشنیدن این خبر پریشان شد وچون علیقلی خان بعد ازمصطفی‌خان قاجاربآنجا رفت دردفع مصطفی خان شروانی کوشید وتا سرزمین «فنداغی» اورادنبال کرد واو را درمیان گرفت وکار را بروسخت کرد تا اینکه خراجی بعهده گرفت. علیقلی خان دردشت مقان بآقا محمد خان رسید وبا اوبطهران‌آمد.

سرجان‌ملکلم می‌گوید درآن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده وباهم‌اختلاف داشتند وحتی پسران‌ودختران خود را بمردم‌ایران وعثمانی می‌فروختند یك تن‌ازارمنیان آن سرزمین‌که یوسف امین نام داشت ومردی دلیروفتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند. درین میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود راکه زن پسر مهتراو بود و بیوه مانده بود با ولیعهد خودگرگین خان کـه مراد همان گرگی سابق الذکرست وداماد خود داودخان ودوازده تن‌ازپسران بزرگان دیار و دوازده‌دختر زیبای دوشیزه‌که پیش ازدوازده‌سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تاگروگان باشند. فرستادهٔ کریم خان پیغام داد که اگراین کار را نکنندلشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربارهراکلیوس اصرارداشتند که وی این پیشنهادرا بپذیرد ولی هراکلیوس‌خود زیربارنرفت وچون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کارپیش نرفت. ملکلم پس ازشرح این واقعه جزییاتی‌ازفساد مردم آن سرزمین واختلاف در میان‌آنها آورده است وحتی می گوید در جنگها‌سران لشکرمی گریختند و بدشمن تسلیم میشدند.

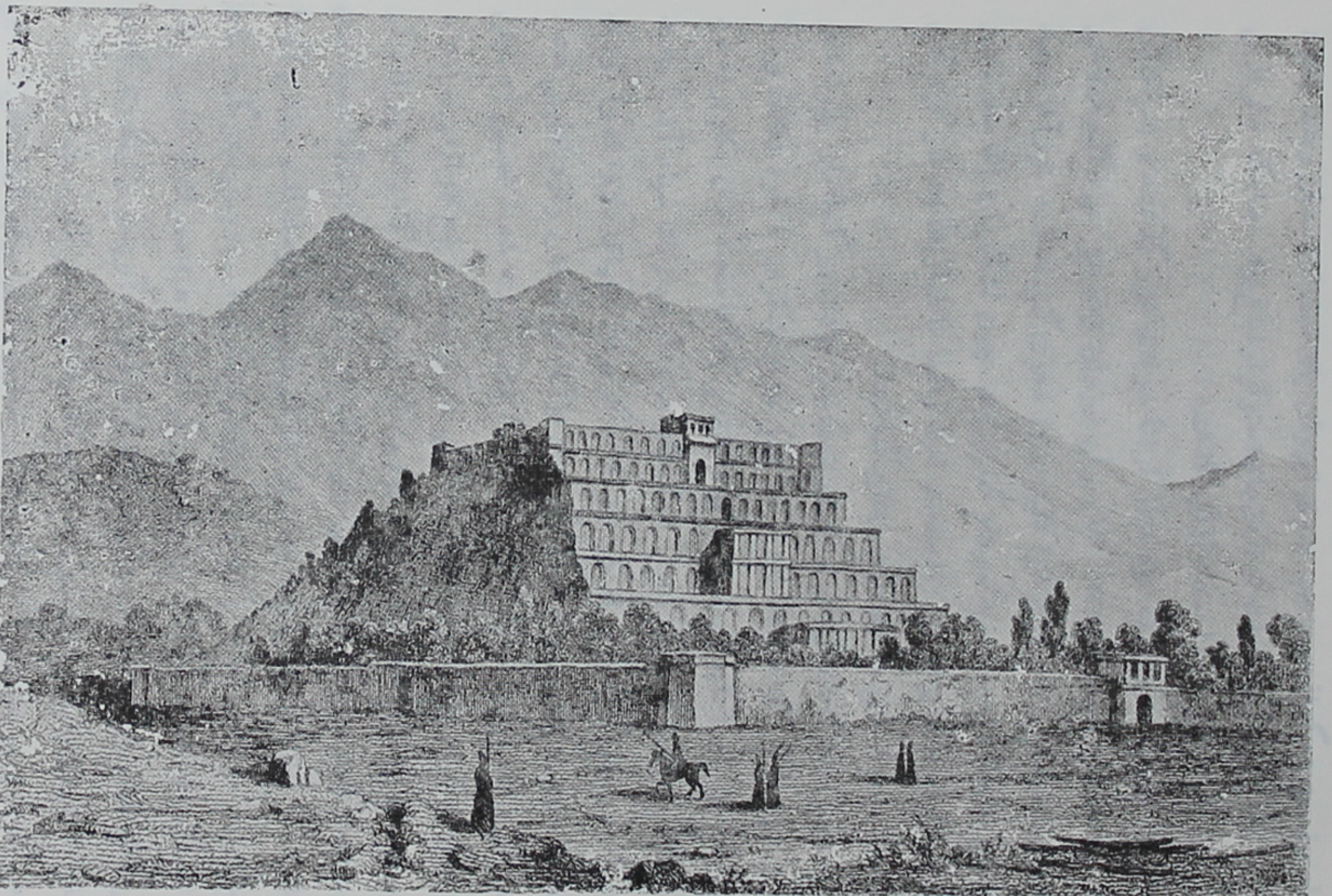
سپس جای‌دیگرمی گوید هراکلیوس میخواست‌حمایت تزارهای روسیه را برمردم گرجستان که ترسا بودند جلب کند وپشتیبانی زورمند داشته باشد وبهمین جهت‌آقا محمد خان عزم کرد اورا تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنهٔ افغان پتر کبیر با دربارعثمانی قرار گذاشت که شمال‌وشمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع ازین کارشد وچون اورفت و اوضاع‌ایران بهم‌خورد ملکه‌روسیه قبول کرد گرجستان‌تحت‌الحمایهٔ او باشد و عهدنامه‌ای بسته‌شد که والی گرجستان خود وازجانب‌بازماندگان‌خود پذیرفت ازاطاعت ایران‌بیرون رود ودرحمایت دربار روسیه قراربگیرد.

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیزپذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه‌تنها آنچه اکنون‌درتصرف والی گرجستانست‌درحمایت ملکه روسیه خواهد بودبلکه هرجایی‌را هم که بعدتصرف کند همین حال را خواهد داشت.

ازسوی دیگریکاترین خیال تجاوز بنواحی دیگرایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی‌دراشرف مازندران‌دایر کرده بود. در۱۱۹۷هجری (۱۷۸۳م.) یك‌تن ازامیران روسیه‌باچند کشتی جنگی باشرف‌آمدواجازه خواست درآنجاتجارت‌خانه‌ای دایر کند، اما چون دردادوستد‌بسیارارزان میفروختند و گران‌میخریدند وپیدا بود که‌اندیشهٔ سوداگری ندارندآقا محمد خان‌بدگمان‌شد ودستورداد ایشان‌راگرفتار کردند. پس ایشان رادعوت کردوشراب بسیارداد وچون مست‌شدندهمه راگرفتند ونزد او بردند وچون عذرخواهی کردندعفوشان کرد وخلعت‌دادوگفت بایدازین کاربگذرندو بدین گونه این کارسر نگرفت.

ازسوی دیگرلشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان‌فرستاده بود پس ازچهار سال که مشغول‌محاصره شهر گنجه‌بودندبناگاه‌بازگشتند. چون‌آقا محمدخان‌آهنك‌تاختن بگرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را برلشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس ازفتح کرمان دستورداد که لشکریان در بهار دراطراف طهران جمع شوند ونزدیك شست هزارتن گردآمدند. پنجاه وسه روز پس ازنوروز یعنی دربیست وسوم



قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان

از کتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______________ Call No. ______________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

اردی بهشت ازطهران عازم شد و تاآن‌زمان کسی نمیدانست بکجا خواهد رفت .

لشکریان خود را سه قسمت کرد : یك قسمت را ازسمت راست بمقان و شروان و داغستان بفرستاد وقسمت دیگرازسمت چپ بسوی ایروان پای‌تخت ارمنستان رفتند وخود درمیان ایشان راه قلعهٔ شوشی راگرفت که ازدژهای‌استوارقراباغ‌بود. چنانکه پیش‌ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس رابست وازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند از کرانهٔ دریای خزر گذشتند و امرای‌آن نواحی‌یا تسلیم شدند ویا شکست‌خوردند . اما سران ایروان وشوشی بهراکلیوس‌تاسی کردند وبنای مقاومت‌گذاشتند . چون هراکلیوس را دعوت‌کردندکه نزدآقا محمد خان برودگفت من جزملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقا محمدخان بیشترسوار بودند فتح ایروان وشوشی رامصلحت ندید وتنها باظهاراطاعت سر کردگان آن نواحی بسنده‌کرد وکسانی را بمراقبت ایشان گماشت .

پس ازان دستورداد که لشکریان او که درسمت چپ بودند درگنجه‌باو بپیوندندو باآنکه سپاه وی در راه پراگنده شده بودند بازچهل هزارلشکری با خود داشت وبا این عده بتفلیس تاخت . هراکلیوس چون بواسطه شتابی که‌آقا محمد خان بکاربرده‌بود امیدوارنبود دربار روسیه با اویاری کند با لشکریان خود که چهاریك سپاه آقا محمد خان نمی‌شد درپانزده میلی تفلیس با او روبرو شد .گرجیان منتهای دلاوری راکردند اما شکست خوردند وهراکلیوس بکوهستان‌گریخت وآقا محمد خان وارد تفلیس شد .

سپس می گوید نمی‌توان شماره کسانی راکه در تفلیس کشته شدند تخمین زد .پس از آن شمارهٔ اسیران‌گرجی را پانزده هزار وبقولی دیگربیست وپنج هزارمی نویسد .

سپس‌می گوید زمستان را دردشت‌مقان در ملتقای رودکر بارود ارس‌گذارند. پس‌ازذکر واقعهٔ شروان‌چنانکه گذشت می گوید مصطفی‌خان حکمران ایروان هم نزدآقا محمدخان رفت وتسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی‌هم‌چنان درمخالفت بود وآقا محمد خان دستورداد سر زمین او را بکلی ویران وتاراج کردند . دریـن سفر گرجستان بود که‌بخیال تاجگذاری وسلطنت افتاد وامرای قوانلو بیش ازهمه محرك او دریـن کار بودند. بنابرین کلاه کیانی برسر گذاشت و گردن بندی‌ازمروارید آویخت وشمشیری که در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود وصفویه‌آنرامتبرك میدانستند بر کمر بست .

ملکلم‌می گوید رسم چنین بود که یك شب‌آن شمشیر را برسرقبرشیخ صفی‌الـدین می گذاشتند وتمام شب ازروح‌اوهمت می‌طلبیدند وروزدیگرشیلان‌می کشیدند وآن‌شمشیر رابر کمرمی بستند ومبالغ خطیر بزیردستان وتنگ دستان میدادند .

دخالت دربار روسیه درکارهای قفقازچنانکه بجای خود بتفصیل خواهدآمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳٤ (۱۷۲۲ م.) ببهانهٔ اینکه برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته‌اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهد نامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را بنادرشاه پس‌دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسلطنت نشست در ۲٤ ژوئیه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گئورگیوسك (۱) عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشانده آن شد. دوازده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیهٔ او این لشکر کشی را کرد و بگفتهٔ دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصر یاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ هـ.) درگذشت. پسرش ژرژیا گرگی و یا گرگین، بنابر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و درهمین حال درگذشت.

ماری یا مریم که زن بیوهٔ او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داوید یا داود چندی پس از آن واقعه در سال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ هـ.) کشور خود را کاملا بالکساندر اول امپراطور معروف روسیه واگذاشت و با مادر خود بپترز بورك رفت و در آنجا درگذشت و از آن روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت.

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان بازماندگان نادرشاه را برانداخته و درخراسان بود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست از بکان بگیرد. درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمد خان بیکلر بیکی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیکلر بیکی تبریز و خوی و دیگران نوشته بودند که چون درسال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه اورا «خورشید کلاه» لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صد توپ بمقان فرستاده و اینك در «ارض جواد» لشکرگاه ساخته‌اند و گروهی دربند را محاصره کرده‌اند و مردم باکو وسالیان وطوالش بآنها تسلیم شده‌اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته‌اند.

آقا محمد خان ازین خبر بسیار پریشان شد و درهمان دم محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار درخراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضهٔ

---

(۱) Gueorguievsk

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدر بارشاه زمان امیر افغانستان رفته بود با «کدوخان» که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که درفتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیهٔ بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود.

پس ازان خبر رسید که یکاترین دوم در گذشته و پاول پسر پتر بجای او نشسته است وچون این خبر بسپاهیان روسیه که درقفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند وشروان ودربند را تخلیه کرده‌اند . درهمین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می‌دید . پیش از مرگ یکاترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و باانبری آتشهارا پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود وچون روز شد با خشم تمام انبر را درمیان منقل کوفت چنانکه آتشها دراطاق پراگنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا ازمیان بردار!» وچند روز بعد خبر مرگ یکاترین را باو رساندند .

بدین گونه درماه ذی القعدهٔ ۱۲۱۲ درطهران لشکریان خود را جمع کرد و از راه اردبیل بکنار رود ارس رسید ودرآنجا لشکرگاه ساخت وده هزار سوار برای گرفتن قلعهٔ پناه آباد فرستاد. ابراهیم خلیل خان باردیگر پل راشکسته بود وبااین همه ازآب گذشتند چنانکه کشتی هایی که لشکریانش را می بردند شکستند وبرخی ازآنها غرق شدند. ابراهیم خلیل خان بازهراسان شد و بی درنگ خانوادهٔ خودرا برداشت وبشکی وسرزمین لگزیها رفت وآقا محمد خان بآسانی پناه آباد راگرفت وآنجا راغارت کرد .

درهمین زمان سه تن ازخدمتگزاران وی که باوخیانت کرده بودند وتهدید کرده بود که فردا بکشدشان وهرچه شفاعت کرده بودند بجایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و ودرهمان شب بیست‌ویکم ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ دوتن ازیشان ببستر او نزدیك شدند ونزدیك بامداد بادشنه اورا کشتند وصندوقچه جواهر و بازو بندهای جواهر نشان وشمشیر مرصع والماس دریای نورو تاج ماه راکه همیشه همراه او بود برداشتند وبصادق خان شقاقی پناه بردند.

جان ملکلم می گوید درسبب اینکه چرا باراول که آقا محمد خان بگرجستان لشکر کشید یکاترین باگرجیان یاری نکرد اختلاف کرده‌اند. کسی که تاریخ گرجستان رانوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هراکلیوس کرارا ازویاری خواست و وی نپذیرفت زیرا که گمان نمی کرد کار بآنجا خواهد کشید و می پنداشت آنچه درباره لشکر آقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی درهرصورت پیش ازآنکه شوشی وایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ درآن زمان در «گئور گیوسك» بود و لشکریانش دراطراف سیاه کوه پراکنده بودند ونمیتوانست تا سه چهارهفته آنهارا جمع

گند و بتفلیس برسد وشاید هم که هراکلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته ومیترسیده است اگر بتفلیس برسند درکارسلطنت اوخللی وارد شودوامیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن آقا محمد خان را بعقب بیندازد.

ازتدابیری که یکاترین درین موقع کرده پیداست که تنهامقصود اوحمایت از گرجیان نبوده وبیشترمی کوشیده است آقا محمد خان را ازسلطنت بردارد ومرتضی قلی خان برادر کهتروی را که باوپناه برده بود بجای اوبنشاند وشمال ومغرب ایران را هم بدین وسیله برقلمروخود بیفزاید.

چون خبرشکست هراکلیوس و فراروی بپترزبورگ رسید یکاترین گوداویچ را باهشت هزارسپاهی بگرجستان فرستاد وعده دیگررا ماموردربند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهارسی و پنج هزارسپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف روانه کرد ووی دربند وباکووطالش وشماخی و گنجه راگرفت وپیش ازآنکه زمستان برسد سراسرنواحی کرانهٔ غربی دریای خزرازمصب رود اترک تا مصب رود کرراوروسهاتصرف کردند واز راه رود کر باگرجستان مربوط شدند.

پس ازآن زوبف با لشکریان خود ازارس گذشت ودرصحرای چال‌مقان لشکر گاه ساخت وگرجیان درشمال‌پشتیبان لشکراو بودند ونیزعده‌ای را ازهشدرخان (حاجی طرخان) بیاری اوفرستادند وپیشروان آنها جزیرهٔ لنکران را هم گرفتند ودراندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان دربهارسال ۱۲۱۲ روانهٔ آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت وپاول بجای اونشست زوبف را احضار کرد وازشنیدن این خبر آقا محمد خان دلیرتر شد. درهمین میان‌هراکلیوس‌هم درگذشت‌وگرگین خان بجای‌پدرنشست وچون‌لشکریان روسیه ازقفقاز رفتند وی چنان ازترس آقا محمد خان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند وایشان نیزبعدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقا محمد خان هنوزشست میل تا کناراوس راه داشت که باوخبررسید اعیان‌شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند ووی بداغستان گریخته است وآقا محمد خان‌را دعوت کرده بودند که زودتربیاری ایشان برخیزد. وی بنهٔ خود را در راه گذاشت و با سواران‌خود رهسپارشد. چون بکنارارس‌رسید رود طغیان کرده‌بود. بهمین جهت‌فرمان داد که ازآب بگذرند،وچون کشتی باندازه نبود جمعی ازلشکریانش غرق شدند و وی پیش ازآنکه وضع وخیم شود وارد شوشی‌شد.

سه روزپیش ازآنکه باین شهربرسد درمیان صادق خان گرجی پیشخدمت‌وخداداد نام فراش برسرپولی نزاعی درگرفت. صادقخان چند روزپیش‌هم برمسندآقا محمدخان

آب ریخته بود واو راخشمگین کرده بود وچون این دوتن با هم نزاغ کردند و بانگشان برخاست آقا محمد خان بیشترخشم گرفت وفرمان داد هردو را بکشند . صادق خان‌شقاقی که ازسر کردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب‌جمعه است فرداآنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سرجان ملکلم‌حکایت کرده‌اند که درین هنگام اختلال حواسی درو پدیدآمده و گرفتارجنونی شده بود وکارهای دیوانه وارمی کردوازآن‌جمله این کاربود . سرانجام آن دوتن یعنی صادقخان گرجی پیشخدمت وخداداد فراش‌با عباس نامی ازخدمت گزاران وی همدست شدند وشبانه با خنجرکاراو را ساختند .

برخی گفته‌اند که این کاربتحریك صادق‌خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان‌جواهراورا برداشتند ونزدوی بردند وباوپناه بردند ووی پس ازین‌واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین گونه شب جمعه بیست ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ آقا محمد خان درشست و سه سالگی پس ازنوزده سال تاخت وتازدرایران ودوسال پادشاهی ازجهان رفت . یکی‌از شیرین کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که‌کارشان بیك‌دیگر بسیار شبیهست سرنوشتی مانند یکدیگردارند .

نادرشاه از ۱۱۴٤ بنای‌تاخت وتاز را درجهان گذاشت‌وچهارسال بعد در۱۳رمضان ۱۱٤۸ درصحرای مقان یاران خود راگردآورد و بوسایلی کـه پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت باوپیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . درشب ۱۲ جمادی الاخره کـه گرفتارجنون خطرناکی بود درلشکر گاه فتح‌آباد نزدیك خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجاروافشار کشته شد .

آقا محمد خان ٤۹ سال پس ازوبتاخت وتازآغاز کرد و۱۷ سال پس ازآن و۶۲ سال پس ازتاج گذاری نادر بهمان‌گونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را باوپیشنهاد کنند. دوسال پس ازان واقعه‌و۵۲ سال‌پس از کشته شدن نادردرنزدیکی شهر شوشی‌درشمال غربی ایران ونزدیك همان جایی که نادرتاج برسر گذاشته بود هنگامی که گرفتارجنون شده بود بدست خدمت گزاران خود کشته شد . بـدین گونه دوتن کـه بخونریزی سر بر کشیدند وهردو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند وهردو درپایان زندگی دیوانه شده‌بودند یکی درشمال شرقی ایران ودیگری درشمال غربی این کشور شبانه بدست خدمتگزاران خود کشته شدند وبدین گونه بهره از دیوانگی خود بردند !

نادردر ۲۸ محرم ۱۱۰۰ بجهان آمد و چون کشته شد شست سال و چهار ماه و۱۲روز ازعمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ۱۱۵۵ بجهان‌آمده‌بود وچون کشته شد نزدیك شست وسه سال داشت .

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دورهٔ ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهم‌رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دورهٔ مشروطیت در ایران برقرار بود وحتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که بسران و کارگشایان و سرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و یاری که از طوایف چادر نشین میخواستند و بهمین جهت نواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند هم چنان برقرار بود. درحقیقت کشور ایران حکومت ملوك الطوایفی داشت که در دست طوایف چادر نشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هر کس می شدند او را بسر سر کار میاوردند.

مردم شهرنشین و برزگران و پیشه‌وران بازیچهٔ حوادث و این دسته بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می برد و در خشنود نگاهداشتن ایشان می کوشید در دورهٔ انقلاب و پریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. بهمین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس رو بویرانی گذاشت و مخصوصاً در دوره آقا محمد خان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد و راه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر یکسره بسته شد. بواسطهٔ لشکر کشیها و زد و خوردهایی که در هر گوشه و کنار در گرفت رفت و آمد زیان بسیار دید.

آقا محمد خان بجز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندك کوششی نداشت و تنها می کوشید آنهارا دلخوش و راضی نگاه بدارد. امور اداری در دستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی بجز کارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی کرد. تا بپادشاهی نرسیده بود با کسانی که می ترسید با او درافتند مدارا می کرد و چون از یاری ایشان بی نیاز شد منتهای سخت گیری و بیداد را روا داشت و کور می کرد و می کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیدادگریهای معروف نادرشاه در زمان کریم خان اندك مدتی حکومتی نرم و مهربان برسر کار آمده بود و آقا محمد خان دوباره آن نرمی و سازگاری با مردم را ازمیان برد و بهمان ستم ورزیها بازگشت، چنانکه حتی با خاندان خود بدرفتاری می کرد و تنها با روحانیان که از مخالفت آنها باك داشت بتزویر

ملایمت میورزید .

با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها باحاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بودو بادیگران سازشی نداشت واغلب کارگزاران خود را جریمه کرد ویکی را بدیگری می‌فروخت و کسی را دربرابر مبلغی که داده بود بر دارایی وزندگی دیگری چیره می کرد . می گویند پیش ازآنکه حاج محمد ابراهیم‌را بوزارت برگزینند درزمانی که میرزا شفیع مازندرانی که بعدصدراعظم شددردستگاه‌وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع بر انگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال راکه علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین گونه او را بخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون مرد بسیار حیله گری بود بخوشرویی بااورفتار کرد وباو گفت که این کار بدست آقامحمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی راکه آقا محمد خان درانتظارآن بود بپردازدحاج محمد ابراهیم‌بازماندهٔ‌آن‌مبلغ را ازخود دادومیرزاشفیع نجات‌یافت‌ودوباره بکار گماشته شد.

با قاجارها نیز که وی‌را بپادشاهی رسانده بودندغدر کردو سران دولو راکه پیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانوادهٔ خود را بطهران بیاورند ولشکریانی راکه فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراگنده کردو بدین گونه نیروی ایشان را ازمیان برد وایل قاجارراکه‌پیش ازو بسیار نیرومند بودند ناتوان کردوازپادرآورد.

برخی تصرفات که‌دررسوم وآداب آن‌زمان کرده‌اینست که‌هروقت بطهران برمیگشت بمردم شهر اجازه نمی دادچنانکه‌پیش ازو معمول بود ازوپیش‌باز کنند ونیز دستورداد که فتح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلق کنایه و استعاره دار ننویسند و بزبان ساده بنویسند .

درهمه کارها همیشه حق رابکسی‌می‌داد که بیشترباو پول برساند . بعامه مردم‌ایران وطبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد.حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم‌حکایت کرده است که وقتی دوتن ازمردم طبقه‌سوم که توانگرشده بودند می‌خواستندناحیه‌ای‌را اجاره کنند واین کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که‌چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بپول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند وچون ایشان را دید وپرسید اسم ورسم هردورا گفتم وگفتم برای چه‌آمده‌اند وچه می‌دهند . گفت من بااین مردم سروکاری ندارم. گفتم باید بمبلغی که‌میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم واین گونه مردم نباید پیش من بیایند .

همه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین جهت حتی درموقعی که درجنك نبود باایشان نشست و برخاست داشت و یا بشکار می رفت وهمواره با ایشان برزمین می نشست وهم خوراك میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید وتنها در روز هـای عید جامه فاخر می پوشید .

در دوسالی که عنوان پادشاهی داشت و کم کم کشور راامن کرده بود و دیگر مردم سر کش یارای طغیان را نداشتند بر کسانی که تعدی میکردند رحم نمی کرد ودورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

نتیجه کشته شدن آقا محمد خان

چون آقا محمد خان را در بیرون شهرشوشی کشتند درلشکروی پریشانی روی داد. پیکراورا گذاشتند وشهرشوشی را رها کردند .صادقخان شقاقی لشکریان خودرابرداشت وبسرزمین خود بآذربایجان رفت وسر کردگان دیگرهم همین کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که باوی همراه بود بازماندگـان لشکر را دل داد ویاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که درآن زمان بباباخان معروف بود وحکمرانی فارس راداشت برخاست وایشان را بطهران آورد .

امامیرزا محمد خان دوانلو قاجار که درنخست باآقا محمد خان درافتاده وسرانجام باو تسلیم شده وحکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن اورا شنید دروازه‌هـای شهر را بست ودرانتظارفتحعلی شاه بود که ازشیراز برسد . اما فتحعلی شاه تاآغازسال بعد تاج گذاری نکرد .

درین میان صادقخان شقاقی درآذربایجان دعوی پادشاهی داشت وحسینقلی خـان برادرفتحعلی شاه نیزدرین دعوی بود اما هردو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زند هم درین زمان دربصره بود. با بیست سی تن همدستان خود باصفهان رفت ومردم اصفهان هراسان شدند وباوراه دادند ویك دو روزدراصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی مردم اورا رها کردند وبخاك عثمانی گریخت .

درخراسان نیزجنگ‌هایی روی داد و درافغانستان سر کردگان مختلف بجان یك دیگرافتادند ومجال دست اندازی بخاك ایران نداشتند . اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان بیکی خان پادشاه ازبك هم که بادولت ایران سازگارنبود در گذشت وپسرش حیدرتوره که دربخارا حکمرانی داشت نیروی آنرا نیافت که بخاك ایران تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزوخاك روسیه شد.

فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان درلشکر گاه شوشی درقفقاز کشته شد ولیعهدش که در تهران بود بپادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت درتمام مدت ولیعهدی اورا باباخان می گفتند وبنام فتحعلی شاه بتخت نشست. روزشنبه ۲۱ ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست وروز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخرهٔ ۱۲۵۰ در گذشت وبدینگونه ۳۷ سال وپنج ماه وبیست ونه روز قمری درایران پادشاهی کرد. وی درسال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهة در روز جلوس خود بیست و هفت سال و دردم مرگ شست وچهار سال داشت.

ظاهراً عمش آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سر کشانش سر کوبی شده بودند برای او گذاشت اما درحقیقت جنگهای سخت وخونریزیهایی که درداخلهٔ کشور ومرزها کرده بوددشمنان بسیارفراهم ساخته وپادشاهی برادر زاده وجانشینانش را دشوار کرده بود وبهمین جهة فتحعلی شاه در ۳۷ سال واندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود. دشوارتر ازهمه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران درقفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان گزای عمش در جنگ گرجستان همهٔ نصارای آن سوی رود ارس را ازایران خشمگین وهراسان کرده بودوسلاوهای شمال که درین موقع دیگر باایشان هم خاک شده بودندواندیشهٔ جهانگیری داشتندازین نفاقی که درمیان ایرانیان ونصارای دست نشانده شان افتاده بود بهانه پشتیبانی ازیشان هرچه بیشتر بهره مند شدند.

درغرهٔ محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکر کشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته وسر رشته کار های کشور را بدست اوداده بود وبا این همه چون درآن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلاتی برای رسیدن بپادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها و کج پیمانی ها وحق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی باخویشان نزدیك خویش وفا نمی کرد وازآن پس این اصول درسلطنت قاجارها باقی ماند وهرپادشاهی که بتخت می نشست مدعیان ومخالفانی درخانوادهٔ خودداشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران واعمام محمدشاه برو بیرون آمدند وحتی پس ازمرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه درمیان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت.

فتحعلی شاه باآنکه در ۲۷ سالگی بپادشاهی رسیده بود مهم ترین خصال جوانی را که دلیری ودلاوری باشد نداشت ودرحقیقت همهٔ معایب عمش درو بود ومحاسن اورا که

تدبیر وشجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازهٔ‌وی لئیم‌ومال‌دوست بود و بلکه درین زمینه از عم‌خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکر کشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمدهٔ شکست خوردن وی درهر دوجنگ با روسها این بود که حتی ازپرداخت‌حقوق سربازان ورساندن خوراك و علوفهٔ آنها در میدان جنگ خویشتن داری می کرد و گاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان درمخارج جنگی اوشرکت کند.

اعتقاد بخرافات مانند اوراد وسعد ونحس ستارگان‌وتوسل بدعانویس‌وطلسم و جادو وامثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت‌تر وچندبرابر کرده‌بود و بهمین جهة‌قوهٔ تصمیم وتحمل‌شداید درو نبود. بهترین‌معرف روحیات‌اواینست که خویشتن‌را مردی‌بسیار زیبا وجالب ترین مردان روزگار خویش در شرق وغرب جهان می‌دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی‌گذاشته اینست که دراواخر زندگی خود بمیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحبدیوان ومتخلص بصاحب که ازشاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و دراواخر پادشاهیش منصب صاحبدیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص‌وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد واوهم رسالهٔ‌کوچکی با انشای‌پرتکلف معمول آن زمان‌نوشته که « شمایل‌خاقان » نام‌گذاشته ودر همان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته وتذهیب کرده‌اند که هنوزهم دربازارهای ایران خرید وفروش میکنند. پس از مرگ وی همین رساله راروی‌سنگ مرمر باخط‌خوش کنده‌و برسرقبرش‌درصحن قم گذاشته‌اند. درین‌رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند. دیگر از معایب‌اساسی کاراو در پادشاهی وسیاست این بوده است که‌گویا درمدت عمر بیش ازهزارزن گرفته و درهر صورت ۱۵۸ تن از آنهارا در کتابهانام برده‌اند و ازین زنان ۲۶۲ پسرودختر داشت که ۱۵۹ تن ازآنها درحیوة وی مردند وصد وسه تن پس از مرگ اوزنده‌بودند که ۵۷ تن پسر و ٤٦ تن دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان و گرجی و کردوترك وچرکس وجز آن بوده‌اند وقهراً فرزندانشان که ازنژادها ومادرهای مختلف بوده وحتی هرگزخلطه وآمیزشی با یکدیگر نداشته‌اندهیچگونه‌الفت وانس‌ویگانگی نمی‌توانسته‌اند بایکدیگر داشته باشند وحتی بالعکس دشمنی ورقابت سختی درمیانشان‌بوده ودردربار وی‌همواره برسر ولیعهدی درمیان پسرانش‌آتش اختلاف‌باندازای زبانه می زده که سراسرمملکت درین آتش میسوخته ودودستهٔ مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده وقهراً این دسیسه ها وفتنه ها عواقب بسیاروخیم درکارهای کشور داشته‌است.

درمیان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس میرزا نایب السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته اند در همهٔ جنگهای مهمی که درزمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً بعهده او بوده است برای خفیف کردن و سرشکسته کردن او دردربار حتی بغلبهٔ بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند و باو یاری بدهند، تا اینکه درمیدان جنگ درمانده‌شود و ازپای درآید و این حقیقت بسیار تلخ درهمهٔ اسنادی که ازین دوره بما رسیده است لایح و آشکارست.

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود و این نفاقها و اختلافها را روز بروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران ومخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب وجنوب غربی وشرقی و جنوب ایران بپسران خودداده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند وازهر گونه کارشکنی وفتنه جویی دربرابر یکدیگر خود داری نمیکردند بلکه بیشتر اوقات ازفرمانبرداری ازحکومت مرکزی شانه تهی میکردند وناچار این اوضاع ازنیروی ایران دربرابر همسایگان و بیگانگان می کاست و پیشرفت مقاصدشان راآسانتر میکرد، چنانکه درتاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر ازسلطنت سی وهفت سالهٔ فتحعلی شاه نیست ودرهیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم ازدست ایران بیرون نرفته‌است.

چیزی که عواقب این پریشانی‌ها را درایران وخیم‌تر میکرد این بود که درسلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیارسختی درمیان دولت های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا وافریقا درگرفته بود وهردولت آسیایی وافریقایی که نیروی مادی ومعنوی برای برابری با این اوضاع ودفاع ازخاك خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت ازپادرمی آمد ومستعمره ویا تحت الحمایهٔ دولتی اروپایی میشد.

درشمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روز بروز نیرومندتر و وسیع‌ترمیشد. در مغرب ایران همهٔ دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابرومقتدرآل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند. در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهناور هندوستان روز بروز استوارترمیشد و ثروتهای سرشار بی مانع هند همهٔ دولتهای بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه وفرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها راهر روز و هرشب بهوس میانداخت که دست انگلیس را ازهند کوتاه کنند و خودجانشین آن شوند. ایران همسایه هندوستان وراه طبیعی وصول بدان سرزمین ازقارهٔ اروپامخصوصاً برای روسیه وفرانسه بود. ناچار روسیه می بایست هرچه بیشتر بتواندایرانرا کوچك کند وراه خود را بهندوستان نزدیك‌تر سازد. امپراطوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست بهندوستان بیازد.

درین میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اماآن دولت

هم‌صمیمانه مدافع ایران نبود وجداً نمی‌خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می کوشید درمیان هندوستان ومتصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع وسدرا استوارتر کند وافغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را میکردند و بمانعی بر نمیخوردند.

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی ومدنی عجیبی درهندوستان داشت. بیش ازهشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولتهای هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگررا نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگر داشتند. فکر ایرانی وتمدن ایرانی درسراسرهندوستان رواج قطعی مسلم داشت و برای دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی درهند بدست آورد رقیب بسیار خطرناک ونیرومندی بود.

درجنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس راگرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می بایست این اعراب فرمانبردار و دست نشانده حکومت هند باشند. دولت ایران درنتیجهٔ قرنها استیلای مادی ومعنوی بردریاهای جنوب نفوذ سرشاری برتازیان این نواحی داشت وبسیاری ازلنگرگاه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود. این هم لازم میکرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشد وتازیان اطراف خلیج فارس واوقیانوس هند ازمقاصد آن پیروی نکنند.

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی درمیان دول اروپا ومخصوصاً درمیان روسیه وانگلستان قرارداد. دربار ناتوان فتحعلی شاه درین میان چون پرکاهی لرزان بدین‌سو و بدان‌سو، گاهی متمایل بدین و گاهی متمایل بدان بود. این سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود وهم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند ودیوارهای هندوستان روزبروز بلندتر و استوارتر شود.

دربرابر این حوادث واین سیاست های رنگارنگ زیرپرده هر کشوری که مردان بزرگ وسرداران دلاور وسیاست مداران ورزیده نداشت نمی توانست پایداری کند. پادشاه ناتوان مال دوست گرفتار دسایس هم نمیتوانست مردان بزرگ را بپروردو بهمین جهة بود که درسلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه دردربار ایران مرد بزرگی که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد. تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جبلی که دروبود چند تن مردان شایسته پرورش داد که معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسندهٔ معروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دریای طوفانی ودرمیان این همه دسیسه وفتنه چه میتوانستند کرد ؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیارشومی بزاید وآثارآن تا جاودان درتاریخ ایران بماند .

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که درراه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودندوسراسرجهان بازیچه قدرت سیاسی ونظامی آنها شده بود وحتی کشورهای نیرومند تر از ایران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه وپاول وآلکساندر امپراطوران روسیه وپرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند ودرضمن دول اروپا باشتاب بسیار درصدد تسخیر کشور های آسیا وافریقا برآمده وسیاست خاصی راکه «سیاست مستعمراتی » نام گذاشته اند پیش گرفته بودند . در همین قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری بود که روز بروز بردامنهٔ متصرفات ومستعمرات دول اروپا درآسیا و وافریقا افزوده می‌شد وناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا رابخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود ودفاع در برابر حرص وطمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند وایران ازین نعمت بزرگ محروم بود.درهمین قرن بیش‌از یك ثلث ازخاك‌ایران ازسوی شمال شرقی وشمال غربی ومشرق ومغرب از دست ایران رفت .

نکته دیگر اینست که درتاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین‌دورهٔ ترقی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهم هجری بوده است وبیشتر از اختراعات واکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشور هایی که درین دوره گرفتار مشکلات بوده ونتوانسته‌اند بخود بپردازند وازین پیشرفت علم و فن‌بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند وایران یکی ازآن کشورهاست . تردیدی نیست که تاپایان دورهٔ صفوی ایران درعلم وصنعت ازهیچ کشورجهان پست‌تر نبود، بلکه درپاره‌ای‌ازصنایع بسنت دیرین‌هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت‌وتنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان‌کار های کشور رابدست گرفته بود وجهانیان بشتاب هرچه بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند ناتوانی وسستی قوهٔ حاکمه در ایران مردم این سر زمین راکه از آغاز تاریخ هرگز درعلم وهنر ازهیچ‌کاروانی بازپس نمانده بودند از همهٔ این بهره های بزرگ بازداشت

فتحعلی شاه درکارهای کشور باهیچکس مشورت نمیکردوحتی دربسیاری‌ازموارد در برابر گفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ کارهای کشور را برای خودبرگذار

میکرد و بزرگترین سرشکستگی ایران درین دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز ومخصوصاً از اوضاع جهان وسیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آنروزگار یکسره بی خبر بود و بااین همه غروری هم درو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق وجستجو برآید. بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه‌ایست که بگفتهٔ وی نوشته وبرسر قبرش درقم بردیوار نصب کرده‌اند. درآنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمودمی کند وهمهٔ زیبایی های باطنی وظاهری را برای خودبر شمرده‌است وخودرا موجود کامل می پندارد. بهمین جهة بود که برتری درهیچکس نسبت بخود نمیدید وحتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست وبعادت قدیم درباریان ایران همهٔ پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت. این نکته از بدیهیاتست که غرور بزرگترین وسرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کورو کری هستند که خطاهای خویش را نمیبینند و نمی شنوند وحتی ناصحان و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ابقا نمی کنند.

فتحعلی شاه درسیاست خارجی وهنگام برابری با دول بزرگ که با او سر و کار داشتند یعنی با روسیه وانگلستان وفرانسه وعثمانی همواره باهمین غرور بمیدان میآمدو هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ یك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند ویااینکه خود خبطی وخطایی کرده باشد.

اوهم مانند عم وسلفش آقامحمدخان بسیار پول دوست ولئیم بودوحتی هنگام لشکر کشی ودرسخت ترین موارد جنگ میخواست صرفه جویی کند. در پایان دوجنگی که با روسیه کردودر هردوشکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همهٔ سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند ومطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که‌از خاك ایران کمتر بیگانه باز گذارد. چنانکه پس ازین درجای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه‌ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده‌ای هست که اگر ایران بادولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان درماه مبلغی درهزینهٔ جنگ باایران یاری کند وخلف وعده انگلستان درین بارهٔ زمینهٔ مذاکراتی شده‌است که تا چندسال دوام داشته ویگانه گلهٔ فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است.

پیداست که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زبون پرمیکند و برای اینکه چیزی از کیسهٔ خود بدیشان ندهدایشان راآزاد میگذارد که هرچه‌میخواهند ازمردم کشور بربایند وغارت کنند وهرروز وهرشب او را از راه تملق بفریبند و گمراه کنند و کارهای بدش را درپیش چشمش بیارایند وجلوه دهند.



فتحعلی شاه
ازکتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ________ Call No. ________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده وقهراً وی را ظاهر پرست وعوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقاد بخرافات دراندیشهٔ او ریشه گرفته بود ومهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش ببرد . توسل او بروحانی نمایان دردو واقعهٔ بسیار مهم جلوهٔ شگرفی درتاریخ ایران کرده است: یکی در جنگ دوم با روسیه وحکم جهادیست که دستار بندان تبریز داده اند وآن وقایع بسیار شوم را دربی داشته است ودیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن نیزدستاربندان پایتخت بوده‌اند .

درهمان جنگ دوم با روسیه برای تحریك مردم میرزا عیسی قایم مقام پیشکار آذربایجان وپدر میرزاابوالقاسم‌قایم مقام متخلص بثنایی که ازشاعران و نویسندگان‌نامی زمانه بوده وسمت پیشکاری آذربایجان و عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌و ولیعهدایرانرا داشته وبعدها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایـران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد واحکام جهاد ومحسنات جهاد بزبان فارسی‌نوشته ودرچاپخانهٔ سربی که در همان زمان ازاروپا آورده بودند دوبارچاپ کرده واین رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی درایران چاپ کرده‌اند و بنام «رسالهٔ جهادیه» معروفست .

پیداست جنگی که با این وسایل ومقدمات بدان‌آغاز کنند نتیجهٔ نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود .

حقیقت‌آشکار اینست که درآن زمان ایران ازسوی شمال وجنوب ومشرق بازیگاه سیاست اروپایی ومطامع بیگانگان شده بود وبـرای نجات ایران ازین خطرجانکاه کسی میبایست که گذشته ازصفات مردی ومردانگی وجانفشانی وایثار زروسیم‌ازسیاست جهان وازآرزوهای دیرین هریك ازین دول بزرگ با خبرباشد وبتواند بوسایل‌خویش راه خطر را ببندد یا لااقل بنیروی سازگارتری بپیوندد ونیروی ناسازگاری رابدین وسیله دفع کند،یا بعبارت دیگربدولتی متوسل شود و خطردولت دیگررا بدینوسیله از میان ببرد وبرای اینکارصفات و اطلاعاتی لازم بودکه فتحعلی شاه و درباریانش ازآن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که‌پادشاهان صفوی مدت نزدیك بدویست وپنجاه سال درهرچهارسوی ایران‌جنگ کرده بودند وهمهٔ همسایگان ایران ماننددولت عثمانی ودولت روسیه وحکومت بخـارا وافغانستان وهندوستان وتـازیان ساکن خلیج فارس ازایران رنجش بسیارداشتند.سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل‌عثمان نجات‌داد تعصب شدیدی‌درایران فراهم کرد که درمیان‌ایران وهمهٔ‌همسایگانش چه ترکان عثمانی وچه ازبکان وافغانهاوچه ارمنیان وگرجیان دشمنی سختی پیش‌آورده

بود و پس ازآن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه درمیان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند وازطرف دیگر آندشمنی در میان ازبکان وافغانها ومردم خاك عثمانی نیز وخیم ترشد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران وقفقاز پیش آمد زیرا که نصارای این ناحیه مخصوصاً درنتیجهٔ تاخت وتازهای شاه عباس و نادرشاه وآقا محمد خان روزبروزازایران رنجیده‌ترشده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود وایشان را ازمیان برداشتند وبدیشان همسایه شدند واین رنجش و کینه ودشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیارسودمند وبرای ایران بسیار زیان‌آوربود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست وبدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیزازدست ایران رفت .

درشرق ایران سرزمین پهناورهند که درادوارمختلف طمع هرجهانگیری‌را تحریك کرده است وآن را ذخیره‌ای برای غارت زروسیم دانسته‌اند روزبروزدر دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشترراه می‌یافت وروز بروز برنفوذ وبرتری انگلستان درآن سرزمین میفزود . ازقرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملا درهندریشه گرفته و چنان جایگیرشده بود که حتی اقوام مختلف هند که‌زبان یك یکدیگر نمیدانستند بزبان‌فارسی متوسل می‌شدند وفارسی هشتصد سال زبان‌درباری وزبان رسمی‌هندوستان بود وفکرایرانی حتی‌ادبیات وفلسفهٔ هندوان را هم اداره‌میکرد. هنگامی که‌انگلیسها واردهندوستان شدنداین‌رقیب توانا یعنی‌فکرو زبان‌ایران رادربرابر خود دیدندو برای اینکه‌دربیشرفتهای خوددرآن‌دیاراین‌رقیب توانارادر برابرنداشته باشند راه‌طبیعی این‌بود که آنرااز پای درآورند یالااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاًدرآن‌زمان‌نفوذ ایران که‌ازدوهزاروچهارصدسال پیش‌سراسر آسیای‌اسلامی‌رافرا گرفته بودهنوزدر توانایی خودباقی بودوجدامانع می‌شد که‌هیچ نیروی دیگری‌دربن‌سرزمین‌ها ومخصوصاًدرهندوستان که حتی‌زبان‌راهم پذیرفته‌بود پیش‌ببرد. افغانستان که‌همسایهٔ‌دیگرهندوستان بوددر پاره‌ای ازمسایل مانع سیاست انگستان درهند بشمارمی‌رفت وچون رسیدن بدان سرزمین‌دشوار وپرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان‌آنرا ناتوان کنند وفتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن دربرابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند وبتاخت وتازدرآن‌سر زمین گماشتند ونتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت ورنجش سخت‌ترشد .

یکی‌ازنقشهای جهانگیری‌ناپلئون اول‌امپراطورمعروف فرانسه رفتن بهندوستان وکوتاه کردن دست انگلستان ازآن سرزمین بود ونقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه وایران بهندوستان بتازد .فتحعلی شاه مطلقاً ازاوضاع جغرافیایی این کشورها و

ازرموز نظامی خبر نداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیارجسورانهٔ ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیسها در برابرآن فراهم خواهندکرد پی ببرد . این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست‌آورد وبتوسط او نواحی از دست رفته را ازروسیه پس بگیرد ودر نتیجهٔ این اندیشهٔ کودکانه دولت انگلستان را هم ازخود رنجانید . درهمین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شدکه باآن دولت هم جنگی بکند وشاید دراینکاردیگران هم وی را تحریک کرده باشند . در هرصورت نتیجه این شدکه دولت عثمانی نیزرنجید .

پس ازچندی که سیاست انگلستان دردربارفتحعلی شاه پیش رفت واو را ببهانهٔ اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون واداركردند آخرین تکیه‌گاه احتمالی اوهم که ناپلئون باشد ازدستش‌رفت . درضمن تازیان‌سواحل خلیج‌فارس درنتیجهٔ خبطهای پی‌درپی دربارطهران ازدولت ایران رنجش داشتند ودرشمال شرقی هم دولت بخارا ودولت خیوه کراراً ازایران رنجیده بودند .

این بود که روزگاربسیاردشواری برای ایران پیش‌آمدکه رهایی از آن محال بود. ازیك‌سوهمهٔ همسایگان ایران یعنی‌دولت بخارا ودولت‌خیوه وافغانستان‌وهندوستان وتازیان خلیج‌فارس ودولت عثمانی ازدربارایران کینه دردل داشتند وازسوی دیگر سه دولت بزرگ‌آنروزجهان انگلستان وروسیه وفرانسه هریك بجهتی خشمگین شده واز سیاست ناپایداروسست وبی‌اعتبارایران خوشدل نبودند .

بهمین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه‌فرانسه ازایران‌پشتیبانی‌می‌کرد، نه عثمانی ونه انگلستان وفتحعلی شاه از هرسو رانده شده بود ودربرابر نیروی عظیم روسیه که‌ناپلئون اول‌را هم ازپای درآورده بودجز پرکاهی که باندك جنبش بادی‌ناپدید شود چیزی نبود .

جنگ دوم روسیه وشکست فاحش ازلشکرپاسکیویچ سردارمعروف روسی‌وعهد نامه ترکمان چای ضررمعنوی بسیاربزرگی بایران زدکه هنوزما گرفتارآنیم و شاید بدین زودیها دست از سرمابرندارد وآن این بودکه ایرانیان کاملا مرعوب اروپا شدند وچنان رعب و وحشت اروپا دردل ایرانیان افتادکه‌ازآنروز تاکنون کمتر کسی‌درایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی واندیشهٔ محتمل اروپا قدمی بردارد وهمهٔ‌ایرانیان درین مدت‌مدیدمقاومت‌با اروپا وایستادگی دربرابرهوی وهوسهاوخواهشها وحرصهاو طمع‌های‌آنراسفاهت‌محض‌ونوعی‌ازجنون‌وگشادبازی خطرناك‌پنداشته‌اند واگرچندسالی این اندیشه ازدل‌ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را باردیگردردلهای ما جاداد .

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آنروزگار بیفکنند شاید این اندیشه در دلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست و حیله گری بوده، بدین معنی که کاملا ابن الوقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که در آنروز نیرویی در او می پنداشته متوسل میشده و می کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدر برد. این نکته درست نیست زیرا که بواسطهٔ بیخبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجهٔ تردید و وسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم میشد که دیگر موقع آن کار گذشته بود و این زیانیست که همواره مردم سست رأی و مردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند در موقعی از وسواس و تردید بیرون می آیند و مصمم می شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگر هم در نتیجهٔ تاخت و تازهای صرع آمیز آقا محمد خان سرحدات ایران نسبت بپیش از آن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران در برخی از نواحی سرکوبی شده بودند و دوباره نام ایران رعبی در دلها افکنده بود همه این فواید در سلطنت فتحعلی شاه از دست رفت و ایران در دورهٔ تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهة می توان سلطنت فتحعلی شاه را آغاز دورهٔ نزول و وخیم ترین دورهٔ تاریخ ایران دانست.

اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران از سوی شمال غربی رشته کوههای قفقاز بوده است. درحدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که از ترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همهٔ سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و بسوی مغرب آندریا پیش رفته‌اند، اما از سوی مشرق رود جیحون و از سوی مغرب کوه‌های قفقاز مانع از پیشرفت آنها شده‌است. بهمین جهت در پشت جیحون و در پشت کوه قفقاز مانده و با نژاد ایرانی همسایه شده‌اند. در آن زمان ایرانیان درصدد برآمده‌اند در برابر آنها دیواری در دوانتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند و همین کار چندین قرن ترکانرا مانع شده‌است که بخاك ایران وارد شوند، چنانکه در مشرق تنها در قرن چهارم هجری و درمغرب تنها در قرن هشتم هجری از موانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاك ایران کرده‌اند.

درسراسر این دوره که ترکان در شمال و قسمتی از مغرب دریای خزر ساکن بوده اند از سوی شمال و مغرب با طوایفی از نژاد آریایی همسایه بوده‌اند که تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند .

سلاوها که نخست درشمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبهٔ شرقی و غربی تقسیم شده‌اند وسپس درقرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم بدودسته شمالی وجنوبی منقسم گشته‌اندوازیك سوی تا رود دنیپروازسوی دیگر تاکرانهای دریای سیاه ودریای آزو تاکنار رود دون پیش رفته‌اند . این پیشرفت های سلاوها بسوی جنوب ترکانی را راکه درپشت کوه قفقازدرمرزشمال غربی ایران بوده‌اندبسوی ایران‌رانده واندك اندك از کوه قفقازگذشته و وارد خاك ایران آن روز وسرزمین طبیعی و موروثی آراییان ایرانی شده‌اند .

در زمانی که سلاوها بسوی سواحل شمال غربی دریای خزرومصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اندگاهی که ترکانراشکست داده‌و بسوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان روبروشده‌اند ونخستین بارکه نامی ازروسها درتاریخ ایران برده میشود درسال ۲۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادیست که جمعی ازروسها با شانزده کشتی دریای خزررا پیموده وبخاك طبرستان حمله کرده‌اند وزد وخوردی درمیان روی داده است .

تا اواخرقرن هفدهم میلادی (اواخرقرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوزحالت دستبرد نداشته ودنباله‌ای پیدانمیکرده است . نخستین دستبردی که روسها بخاك ایران زده‌اند یکی ازمدارج واقعه‌ایست که درتاریخ روسیه‌هم اهمیت بسیاردارد.

یکی ازقزاقان ناحیهٔ روددون ستنکو رازین نام عدهٔ بسیار ازمردم سرزمین دنیپررا که بدانجاپناه برده و گرفتارقحطی شده بودند با خودهمدست کرد ودرسال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سر کشی راگذاشت واندك اندك درسواحل دریای خزرپیشرفت کردتا اینکه دربهارآن سال از راه دریا بسواحل ایران درمیان دربند و باکو تاخت . شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی الحجهٔ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمور کرد که با او برابری کند ومردم آن سر زمین دفاع سختی کردند ولشکریانش راکه تا دروازهٔ شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند ووی برای انتقام ازین واقعه درشهرفرح آباد مازندران کشتارسختی کرد . در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی‌های ایران راکه برای دفع اومجهز کرده بودندغرق کرد اما دیگربخاك ایران دستبردی نزد .

درآغازقرن هجدهم تسارهای روسیه درنتیجه راندن وفرمان گزار کردن طوایف ترکان غربی که قرنهاحایل درمیان سلاوها وایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران‌رسیده اند.در آن زمان هنوز ارمنستان وگرجستان که مدتها پادشاهان صفوی وسلاطین عثمانی برسرآنها

زد وخورد کرده‌اند بیشتر تابع وخراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای ازامیران نصاری پادشاهی میکردند که کاملا بتمدن ایرانی خو گرفته و نه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان و نزدیکان خود را باصفهان میفرستاده واغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده‌اند.

ازمیان تسارهای روسیه نخستین کسی که درصدد کشور گشایی ازسوی ایران برآمد پتر کبیر بود که ازیك سوی میخواست برمتصرفات آل عثمان دست بیازد وازطرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه رامرکز روابطاروپا وآسیا کند و بهمین جهت پس ازآنکه کشورهای بالتیك رادست نشاندهٔ خود کرد درصدد شد بسوی دریاهای آسیاراهی باز کند و پس ازجنگ با کشور عثمانی درسال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) بسوی ایران متوجه شد. شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ بسلطنت رسید و در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را ازپادشاهی خلع کرد ناتوان تر ازآن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد وبرای وی دستوری ازوزارت امور خارجهٔ تسار نوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بخط خویش برآن افزوده‌است وآنچه بخط اوست باحروف سیاه نموده می شود: درعبور از متصرفات ایران چه در خشکی وچه در دریا وعبور از همهٔ شهرها وبندرها وجاهای دیگر باید ازوضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزرمی ریزند کدامند و **تاکجادرداخلهٔ این رودها می توان با کشتی رفت و آیارودی نیست که ازهند بیاید ودرین دریا بریزد**، دربندرها کشتی های جنگی وبازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند، قلعها واستحکامات کدامند، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوهها وراه‌های دشوار گذر که بنابرآنچه می گویندآن ناحیه را ازولایات دیگر ایران درکنار دریای خزر جدامی کنند کدامست.

درضمن پتر کبیر باواختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم‌زد ومیخواست بوسیلهٔ اوازاوضاع ارمنستان هم با خبر باشد وچون گرجیان وارمنیان مسیحی بودند وگاهی که ترکان عثمانی بکشورشان می تاختند باآنها بدرفتاری میکردند وگاهی از ایرانیان هم بواسطهٔ اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر درصدد بود رسماً خودرا پشتیبان و حامی نصارای گرجستان وارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها براصفهان پایتخت ایران مستولی شدند ومحمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را بجای او بپادشاهی ایران رساند.

۱ـ Artemi Volynski

این خبر که بپتر کبیر رسید ببهانهٔ پشتیابی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخاك ایران را گذاشت ودرماه‌های مه‌وژون آن‌سال یعنی‌دوماه‌آخربهار که‌مصادف باصفرو ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است ازراه رود ولگا بنیشرنی نوگورود وازآنجا بحاج طرخان رفت‌واز راه‌خشکی ودریا بشهردربند که‌درخاك ایران بودحمله برد ودرین حمله ۲۲هزار پیاده ونه هزارسوارازسربازان خود وبیست هزارقزاق وبیست هزار کالموك وسی‌هزار تاتاروپنج هزارملاح همراه داشت.

پیداست که دولت بسیارضعیف ایران که افغانها بدان‌آسانی آنرا ازپادرآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سربصد وشش هزارتن می‌زد برابری کندوتنها قوه‌ای که درمقابل‌آن بود لشکریان محلی‌آذربایجان وگیلان بودند و آنها هم پس از اندك مقاومتی ازپا درآمدند . مردم دربند دروازها را باز کردند وتسلیم شدند ولی بواسطهٔ اینکه بیم قحطی می رفت پتر کبیرناچارشد بحاج طرخان بازگردد ودر راه قلعه‌ای ساخت که‌آنرا «سویاتوی کرست (۱)» یعنی «چلیپای مقدس» نام گذاشت .

با این همه دسته‌ای ازلشکریان خود را مامور گرفتن گیلان کرد و بدین‌گونه در ماه نوامبر۱۷۲۲ (صفر۱۱۳۵) شهررشت تسلیم شد ودرماه ژویه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکوتسلیم شدند . درماه سپتامبر سال۱۷۲۴ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترز-بورگ عهدنامه‌ای درمیان فرستادهٔ ایران ودربار پتر کبیر امضا شد وتسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری‌کند ونیرویی بمدد اوبفرستد بشرطاینکه پادشاه ایران تا « جاودان مالکیت » نواحی دربند وباکو و ولایات‌گیلان ومازندران واستراباد را بدولت روسیه واگذار کند .

پس ازآنکه در ۱۱محرم ۱۱۳۵محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده‌بود چند تن ازمردان‌دربارصفویه در ۲۰محرم همانسال شاه طهماسب دوم را بپادشاهی‌اختیار کرده بودند که‌سرانجام نادرشاه در۱۴ ربیع‌الاول ۱۱۴۴ اورا خلع کرد . شاه‌طهماسب برای اینکه دربرابرافغانها پایداری‌کند بهرکس وهرچیزمتوسل شده بود وازآن جمله این عهد نامه را با پتر کبیر امضا کرده است،اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شود .

ناتوانی دربارایران درین دوره وپیشرفت روسها درقفقازوآذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی بدربارعثمانی متوسل شدند وازآنجا یاوری وپشتیبانی‌خواستند وبهمین جهة ختی دولت مسیحی گرجستان درسال ۱۷۲۳میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

۱— Sviatoy krest

دولت عثمانی را اسما پذیرفت . با این همه پتر کبیر نواحی را که درسواحل غربی دریای خزرازایران گرفته بود هم چنان دردست داشت وحتی دربار عثمانی در عهد نامه‌ای که‌در ماه ژون ۱۷۲۴ (رمضان ۱۱۳۶ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی راجزو خـاك روسیه شناخت ودرین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه وعثمانی در۲۲ ساعت‌فاصله ازمغرب شهر دربندست وخط مستقیمیست که ازشماخی بملتقای رودارس و کورمیرسد .

درآن زمـان سواحل شرقی دریـای خزرهـم جزو خاك ایـران بود و پتر کبیر می‌خواست ازآن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد، بهمین جهة در آغـاز سال ۱۷۱۶ میلادی (محـرم ۱۱۲۸قمری) کنیازآلکساندر بکوویچ چرکاسکی (۱) را که ازنژاد چرکس بود وپیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مـامور کرد دو قلعه یکی درمصب سابق رود جیحون ویکی درجایگاه کنونی شهر کراسنو ودسك (۲) بسازد وسپس نزد خان خیوه برود و اورا قانع کند کـه قیمومت روسیه را بپذیرد وازواجـازه بخواهد که یکی ازبازرگانان روسیه ازراه جیحون بهندوستان برود ، دربارهٔ راههایی که بهندوستان میرود اطلاعاتی بدست‌آورد وببیند که‌آیا خان بخارا مایل بدوستی بـا روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختمان ایـن دو قلعه اختیار کرده بودند هـوای سازگاری نداشت وازسوی دیگر چادرنشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه همدست شده وراه را برلشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش ازیك عـدهٔ سه هزارنفری که ازنژادهای‌مختلف بودندچیزی همراه نداشت . پس‌اززدوخوردی کـه درماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی‌القعدهٔ ۱۱۲۹ قمری) درجایی که تا شهر خیوه شش روزراه‌بوددروی‌داده‌بوددشمن‌حیله کرد و ببهانهٔ اینکه‌یافتن‌آذوغه‌وخوراك‌آسان تر‌باشد بکوویچ‌چرکاسکی‌را وادار کرده‌بودندسربازان خودرا‌بپنج‌دسته قسمت کندوبدین وسیله مردم‌خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند وسلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه‌داده بودند بعنوان‌سفیر روسیه وارد خیوه شودولی سرش را بریده وبردروازهٔ شهر آویخته بودند. برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیرحاکم‌خیوه‌رابزندان افکندووی درزندان‌مرد .

مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بود که نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تـا صد وپنجاه سال پس ازین تـاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاك ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادرشاه درمیان همسایگان ایران افکنده بود مانع ازین کارشد .

۱— Alexandre Bekovitch-Tcherkaski ۲— Krasnovodsk

درزمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم باعثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را از پای درآورد وملل عیسوی بالکان را دست نشاندهٔ خود کند و ظاهراً پشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشهٔ دیگر ازسوی دیگر طرح کردند. درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود ووی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) را بفرستد که ایران را بگیرد وروابط روسیه را با هندوستان برقرار کند وپس ازآنکه شهرهای ایران را تصرف کرد ودرهریك پادگانی گذاشت برقلمرو عثمانی درآسیای صغیر بتازد ودرضمن سردار معروف ژنرال آلکساندر سووارف (۳) ازبالکان عبور کند و باستانبول نزدیك شود واز سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود وازراه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکاترین را وادار کند خود باآن ناوگان همراه باشد.

دراواخرماه فوریه ۱۷۹٦ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترزبورگ، رهسپار شد ووعده میکرد که درماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ۱۲۱۱ ق) دراصفهان باشد.

می بایست سپاهی شامل ده هزارتن بفرماندهی ژنرال کارساکف (٤) ازکوههای قفقاز بگذرد وتفلیس را بگیرد وزوبف بابیست هزار سرباز می خواست ازساحل غربی دریای خزر بجانب ایران فرود آید وچون دردربند و باکو بمقاومتی بر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود وباهم بسوی اصفهان بروند. امادرماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود دراصفهان باشد هنوز تاسرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (۵) نام مهندس فرانسوی را بانقشهای جغرافیایی ودستورهایی بیاری اوفرستادند وچون سر انجام دانست که این نقشه جزخیال واهی نیست درباکو ماند تا اینکه ملکه یکاترین در ۱۷/٦ نوامبر ۱۷۹٦ (جمادی الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و پاول امپراطور جدید بمحض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکرکشی بایران را موقوف کرد.

آقا محمد خان در ذی القعدهٔ ۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و درسال ۱۲۱۰ تاج برسر گذاشته ودرهمان سال ۱۲۰۹ پیش ازآنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده وآن جنگ معروف را کرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایهٔ یکاترین دوم ملکهٔ روسیه بود وناچار این حمله آقا محمد خان بروبسیار ناگوار آمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمد خان که ازو

---

(۱) Platon Zoubof (۲) Valerian (۳) Souvorof (٤) Korsakof
(۵) de Volan

امان نداشت و از بیم بروسیه گریخته بود بدربار یکاترین پناه برده ودر آماده کردن این لشکر کشی مؤثر بوده است.

اندیشهٔ لشکر کشی یکاترین وماموریت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داداین بود که دشمنی در میان دربار روسیه ودربار ایران را سخت تر وفتحعلی شاه را از آغاز سلطنت از روسیه هراسان کرد وهمین سبب شد که دوجنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد.

فتحعلی شاه وناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان درسال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپا میدانند و معتقدند که درین سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال ۱۱۵۲ قمری و۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد وپادشاه بابری آن سرزمین را از پادرآورد باید یکی از مهمترین حوادث تاریخ آسیا دانست وگفت که درین سال سرنوشت آسیا تغییر کرد.

پیش از آن همهٔ دول جهان نامی ازهندو از ثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند، اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهند بتازد واندیشهٔ تصرف هند را دردماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت وجهانیان باشگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیهوده ازین کار می ترسیده‌اند وگرفتن هندوستان ازمحالات نیست.

ازآن روزدول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند وهر کدام توانستند باین کار جسورانه دست زدند.

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م. (۹۰۸ق.) وپس از آن انگلیسها در سال ۱۶۰۰ م. (۱۰۰۸ ق) در هندوستان بکشور ستانی آغاز کرده بودند وازآن ببعد کاملا دلیرشدند. پیشرفت انگلیسها درهندو کوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور نه تنها باعث حسد همهٔ دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدید سیاست روسیه وفرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود وچون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشور ایران بود این بود که ازآغاز قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری کشور های اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را دردل داشتند توجه خاصی بایران پیدا کردند و همین توجه بدبختی‌ها ودشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد.

ناپلئون بناپارت سردارمعروف فرانسوی که در نتیجهٔ کشورستانی های شگرف در

۱۸۰٤ میلادی (۱۲۱۹ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیارجسورانه ای داشت که ازراه ایران بهندوستان بتازد . خبرتاخت وتازآقا محمد خان بگرجستان و تسخیر تفلیس وقتل عام وحریق آنجا بگوش اورسیده بود وتصورمیکرد جانشین آقامحمد خان‌هم‌مانند‌اودرمیدا نهای‌جنگ کامیاب‌خواهد شد .

درزمانی که ناپلئون درصددشد ازایران درپیشرفت‌این نقشهٔ جسورانه‌یاری‌بخواهد فتحعلی شاه مشغول جنگ اول باروسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ق. (۱۲اکتبر۱۸۱۳) بیش ازده سال دوام داشت . درنخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را دربرابرالکساندراول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول واختلاف اوبا تساروسیه بوی رسیده بود درصددشدازناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد . بهمین مقصود در۱۲۱۹ق . نامه ای بانشای پر از کنایه واستعارهٔ معمول آنزمان بناپلئون نوشت وازوخواست دربهار آینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم ازسوی خود بروسیه بتازد تا هردو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند.

این نامه که بناپلئون رسید وی را دراندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حملهٔ بهندوستان یاری کرد ودرصدد شد با ایران رابطه بهم زند وسفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده‌ژوبر(۱) راکه خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه بایران بیاید وسپس آدژودان ژنرال رومیو(۲) را درپی اوفرستاد . ژوبردر خاك عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شدوبهمین جهة رومیوزودتر بایران رسید ونامه‌ای از ناپلئون برای‌فتحعلی شاه‌آورد که در۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ق .) ازپاریس نوشته شده‌بود. ژوبرهم‌چون‌بایران رسیدنامهٔ دیگری ازناپلئون بتاریخ ۱۶فوریهٔ۱۸۰۵(۱۶ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ق)همراه داشت .

فتحعلی شاه درماه رمضان ۱۲۱۸وارد جنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمد خان برگرجستان درذهن اوجای گرفته بود بمیدان‌آمد ولی دراندك زمانی‌حس کرد که ازعهده برنخواهدآمد واین بود که بناپلئون‌توسل یافت.دولت انگلستان هم که تازه‌ببسط منافع ونفوذ خود درهندوستان‌آغاز کرده بود درایران‌منافع بسیارداشت‌وناچاربود که پیشرفت روسیه را درایران و نفوذ فرانسه راکه خطرناك‌ترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود ودرضمن ازقوای ایران هم بکاهد تا نتواند درهندوستان وافغانستان ازنفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهمین جهة

۱— Amédée Jaubert

۲— Adjudant-Général Romieu

رقابت بسیار سختی درمیان روسیه وفرانسه وانگلستان در ایران در گرفت. انگلستان می کوشید ایرانرا بدست روسیه ضعیف کند ومانع ازنفوذ فرانسه شود. روسیه درمدتی که با فرانسه متحد بود در ایران بنفع فرانسه ودرمدتی که رقیب آن بود بضرر آن قیام میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان و گاهی بسود و گاهی بزیان روسیه بود. فتحعلی شاه بسیار نادان‌تر و ناتوان‌تر از آن بود که درین گیرودار ودرمیان این سیاست‌های جانکاه کاری بنفع ایران از پیش ببردو اینست که هرچه میکرد بزیان کشور تمام میشد. بالاترین خطای او آن بود که میخواست بیاری فرانسه که راهی بایران نداشت و بسیار دوراز ایران بود و بیاری انگلستان که درسیاست خود صمیمی و باوفا نبود ومی‌خواست هر دوسنگ یعنی ایران وروسیه را بهم بساید با روسیهٔ نیرومند زمان الکساندر اول دربیفتد واندیشهٔ واهی تسلط برگرجستانرا عملی کند وبزعم خود انتقام از تجاوزات دولت تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی‌شاه برای ایران این شد که هروقت بفرانسویان پروبال میداد کینهٔ انگلستان سخت‌تر میشد وانگهی فرانسه دراروپا برای پیشرفت مقاصد خود بسازش با روسیه بیشتر حاجت داشت وروسیه را بایران نمی‌فروخت واز همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد وناپلئون ازمیان رفت خشم آن دولت نسبت بایران تیزتر شد ونیروی عظیمی را که داشت در برابر ایران بکار گماشت. هروقت هم که بانگلستان نزدیك میشد فرانسه وروسیه هردونگران می شدند. جای دیگراین نکته را را ثابت خواهم کرد که درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایرانرا بجنگ با روسیه تشویق میکرده و حتی وعده میداده است که نه تنها در هزینهٔ جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد وپیداست این نقشه برای آن بوده است که ایران گرفتار جنگ باروسیه شود ودرافغانستان کاری از پیش نبرد ودرضمن نیروی نظامی آن درمیدانهای جنگ با روسیه ازپادر آید ودرجای دیگرمانع سیاست انگلستان نشود ونتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ برهندوستان از راه ایران را طرح کرد درصدد بر آمد از راه روسیه وایران وافغانستان لشکری بهندوستان بفرستد، بهمین جهة درضمن اینکه میکوشید ایرانرادرین کارشرکت دهد باپاول تسار روسیه قرار گذاشت که یك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپار شوند ودولت روسیه هم عده‌ای از لشکریان خودرا باآنها همراه کند.

پیش از آنکه ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسها نیز کوشیده بودند اورا باخود یار کنند و درسال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) دربارلندن کمپانی هندوستان

را واداو کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکلم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران وسفرنامهٔ مشهوری که ازومانده بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهایی آغاز کرده بود . چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بمذاکره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را درخلیج فارس بگیرد وفتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند ومرعوب کنندتا ازدرسازش درآید . دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکلم وشرکت هندوستانرا پذیرفت ودرصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه‌سبب ناگهان ازین کارچشم پوشیدند وخواستند ازراه‌دیگر بنتیجه برسند این بود که سرجان ملکلم مبالغ گزافی هدایا ورشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد وبیش ازدومیلیون روپیه درآن سفرخرج کرد تا ازوقول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه‌سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که ازهمین راه دروپیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست بموانع بسیاربزرگی برخورد درصدد شداین بارازفرانسه یاری بگیرد ودرنتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد ، شاید درآن موقع ازرقابت ودشمنی درمیان فرانسه وانگلستان خبر نداشته است .

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) آمده ژوبر را مامور سفارت ایران کرد . وی ازراه استانبول وآسیای صغیر رهسپارایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش‌آمد وچون دربار فرانسه ازو بی‌خبربود ناپلئون شتاب داشت‌هرچه زودتر روابط خودرا با ایران برقرار کند.دراوایل اکتبر۱۸۰۵ (اوایل‌رجب ۱۲۲۰)آدژودان‌ژنرال رمیورا بانامهٔ دیگری که در۳۰مارس ۱۸۰۵(سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد . رومیوحامل هدایا وپیغامهای ناپلئون برای جلب توجه ومساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی بهندوستان بود . دربارطهران نخست بخوشی واحترام اورا پذیرفت اما پس از چند روزتوقف درطهران ناگهان وبی آنکه گرفتاربیماری شده باشد درگذشت وکسی ندانست سبب مردن اوچه بوده است وتنها میتوان حدس زد بوسیلهٔ کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را ازمیان برده باشند . دربارطهران بشتاب او رادر قبرستان بیرون شهردرجنوب طهران بخاك سپرد .

آمده‌ژوبرسفیردیگرناپلئون‌یکی ازخاورشناسان معروف‌آن زمان بوده‌وزبانهای

۱- Sir John Malcolm

ترکی وعربی را نیکو میدانسته و با ناپلئون بمصر رفته بود وازاوضاع کشورهای اسلامی خبرداشت ودرانشای احکام ومکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون درسفرمصر بود و پس از آ بان او بروسیه رفته وازاوضاع آن کشورهم خبرداشت و بعد ازآن مدتی دراستانبول ماموریت داشته‌است‌وازاوضاع کشورعثمانی هم آگاه بود و بهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتوانست بایران بفرستد.

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی ورقیبان فرانسه مانع ازسفراو نشوند مأموریت محرمانه داشت و باودستورداده بودند بلباس مبدل وناشناس بایران سفر کندوتا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد، اما همینکه بشهربایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که ازجانب دولت عثمانی حکومت داشت بی آنکه بهانه‌ای بتراشد وی را گرفت و درسیاه چالی بحال زار زندانی کرد. پیداست که دراینکارهم دست کسانی که ازسفر اوزیان میدیده‌اند درکار بوده است. این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماندو تنها پس ازمرگ اوتوانست خود را ازمهلکه نجات دهد. سرانجام توانست بزحمت بسیارعباس میرزا نایب‌السلطنه پسرفتحعلی شاه را که ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بود ازحال خود خبر کند ودربارایران کوشش بسیار کرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد و بایران بیاورد.

ژوبر ازراه آذربایجان عازم تهران شدوچون فتحعلی شاه بیشتر تابستانها باردوگاه خود درسلطانیه میرفت که ازآنجا بروسیه لشکر کشی کند ژوبر را در۱۴شوال ۱۲۲۰ (۵ژویه ۱۸۰۶) درچمن سلطانیه بحضورخود پذیرفت. ژوبر پس ازآنکه تقریباً یکماه درایران ماند فتحعلی شاه را باتحاد با فرانسه دعوت کرد و مأموریت سیاسی خود را ببهترین‌وجهی انجام داد و درضمن طرح عهد نامه‌ای درمیان ایران وفرانسه ریخت که رضایت دولت ایرانرا درطهران بدان جلب کرد وقرارشد سفیری ازایران بااو بدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجا امضاء کنند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خان حکمران قزوین را مأمور کرد که با ژوبر بفرانسه برود و وی در۲۵صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) دراردوگاه نظامی فین کن شتاین (۱) درخاك لهستان‌هنگامیکه ناپلئون‌مشغول جنگ با پروس بود بحضوروی رسید وهدایای فتحعلی شاه ونامهٔ او را بناپلئون‌رساند. پس ازآنکه چندی دروَرشو متوقف بود باردیگر بحضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود درمیان دولت فرانسه ودولت ایران بامضا رسید.

عهدنامهٔ فین کن شتاین در۱۶ ماده در ۴ مامه ۱۸۰۷ مطابق با۲۵ صفر ۱۲۲۲ بامضای «عالیجناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی

۱— Finkenstein

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا » نمایندهٔ ایران وهوگ برنارماره دوك دوباسانو(۱) ازرجال دربار ناپلئون وازوزرای همراه او درین جنگ رسیده است. درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیهٔ چهارم اروپا بود که مرکب بود ازپروس و روسیه وانگلستان وسوئد که باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند.

ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بهندوستان را از راه قفقاز وایران باپاول امپراطور روسیه طرح کرده وبا او درین کار هم پیمان شده بود وپاول بعهده گرفته بود پنجاهزارسرباز بایران بیاورد وبادستیاری دولت ایران از راه هرات (که درآن زمان هنوز جزو خاك ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بار کوشیدند تاآنرا از ایران جدا کردند) بهندوستان‌حمله کند. پیش ازآنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زند درسال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق.) پاول تسار روسیه بدست درباریانش کشته شد وجانشین اوآلکساندراول این تعهد را بهم زد،حتی باکشور های دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد. بهمین جهت ناپلئون دیگر بیاوری روسیه برای لشکرکشی بهندوستان امیدوار نبود و بوسیلهٔ این عهدنامه‌با ایران میخواست قوای خودرا درایران برای لشکرکشی بهندوستان بکار ببرد.

عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامهٔ فینکن شتاین از اسنادیست که‌برای تاریخ ایران اهمیت بسیاردارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران ودولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده وناپلئون بواسطهٔ قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولتهای بیگانه عهدنامه بسته واین عهدنامهٔ با ایران از اسنادیست که در آن روزگار اختصاصی دارد. دوم‌آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی درآسیا وبخصوص درایران فراهم کرد که عواقب‌آن مدتها باقی بود وشاید تا امروز باقی باشد. بهمین‌جهت این عهدنامه راکه‌در ٤مه ۱۸۰۷ = ۲۵صفر۱۲۲۲درفینکن شتاین بامضای‌نمایندگان دودولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم:

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان‌پادشاه ایتالیاواعلیحضرت پادشاه ایران‌برای استحکام روابط دوستانه وعقد معاهدهٔ اتحاد این کسان را مأمور می کنند:

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا آقای‌هوگ برنارماره‌وزیر مشاور ودارای حمایل لژیون دونورونشان سنت اوبر(۲) از کشور باویرونشان خدمت گزاری ازکشور باد(۳).

---

(۱) Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano

(۲) Saint-Hubert (۳) Bade

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکارشاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از ارائه ومبادلهٔ اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

ماده‌اول - در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم - اعلیحضرت امپراطورفرانسویان و پادشاه‌ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران راحمایت میکند .

مادهٔ سوم - اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً ازآن اعلیحضرت پادشاه ایران میداند .

مادهٔ چهارم - اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا بعهده میگیرد همهٔ کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان وخاك ایران‌راترك کنندو برای‌رسیدن باین نتیجه درعهدنامهٔ صلح خواهد کوشید.تخلیهٔ این نواحی همیشه جزوسیاست ونظریات او خواهد بود .

مادهٔ پنجم - اعلی حضرت‌امپراطور فرانسویان‌وپادشاه‌ایتالیایك‌سفیرفوق‌العاده وچند منشی سفارتخانه دردربار ایران خواهد داشت .

مادهٔ ششم - چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه واستحکامات نظامی‌خود رابنا برروش‌اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطورفرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند توپهای صحرایی وتفنگها وسر نیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران‌لازم‌دارد برای او فراهم کندو بهای این اسلحه برابر ارزش‌آنها دراروپا خواهد بود .

مادهٔ هفتم - اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند بهر اندازه‌افسر توپخانه ومهندسی و پیاده‌نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران‌آنها را برای استحکام دژها وایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران‌بنا برروش فنی نظام اروپایی‌لازم‌داشته باشد دراختیارش بگذارد .

ماده هشتم - اعلیحضرت پادشاه ایران هم‌ازسوی خودتعهد میکند که همهٔ‌روابط سیاسی وتجارتی خود را با انگلستان قطع کند وفوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهدواز همان دم باآن خصمانه رفتار کند. بنا برین‌اعلی‌حضرت‌پادشاه ایران‌متعهدست وزیرمختاری را که بیمبئی فرستاده‌بخواهد و کنسولهاونمایندگان و کارگزاران‌دیگر کمپانی‌انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً ازآنجا بیرون کند وهمهٔ کالا های انگلیسی را ضبط کند ودرقطع هر گونه رابطه با انگلیسها چه درخشکی وچه‌در دریا بولایات خود

حکم اکید بدهد واز پذیرفتن هر وزیر مختار یاسفیر یاکارگزاری که درضمن جنگ از آن دولت بیاید خود داری کند.

مادهٔ نهم – درهرجنگی که انگلستان و روسیه درآن در برابر فرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران نیز بهمان گونه دربرابر آن دودولت اتحاد خواهند کرد وهمین که یکی ازمتعاهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشد رسماً بدیگری طلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترك جنگ خواهند کرد وازآن پس دربارهٔ هرگونه روابط سیاسی و تجارتی بمدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

ماده دهم – اعلی حضرت پادشاه ایران همهٔ نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود دربرابر انگلستان متحد کند وپس ازآن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان درهندوستان بفرستد.

ماده یازدهم – چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یك دسته کشتی بخلیج فارس وبندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسد اعلیحضرت پادشاه ایران همهٔ وسایل وتسهیلاتی راکه لازم باشد فراهم خواهد کرد.

ماده دوازدهم – اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی وباوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند. اگر این کارعملی شود دودولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت وراهی راکه ارتش باید درپیش بگیرد ولوازم ووسایل نقلیه که لازم شود ویاوری راکه اعلیحضرت پادشاه ایران می تواند درین راه بکند درآن معین خواهند کرد.

مادهٔ سیزدهم – هرچه ازلوازم وتدارکات درایران بلشکریان بری ونیروی دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه ببهایی که در کشور بمردم کشور داده میشود بحساب خواهد آمد.

مادهٔ چهاردهم – مقررات مادهٔ دوازدهم که در بالا ذکر شده تنها شامل حال فرانسه است، بنابرین این حقوق نباید باعقد عهدنامهای دیگر بانگلستان یا روسیه واگذار شود.

ماده پانزدهم – برای بهره جویی هردوطرف یك عهدنامهٔ تجارتی هم درطهران بسته خواهد شد.

ماده شانزدهم – این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درطهران نیز امضاء خواهد شد وبتصویب خواهد رسید.

درلشکرگاه امپراطوری درفینکن شتاین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵صفر ۱۲۲۱)منعقد شد وبامضا رسید.

امضای هوگ ب. ماره
امضای سفیر ایران
رونوشت مطابق اصلست
وزیر روابط خارجی
ش. م. تالران، پرنس دوبنوان (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای درمحافل سیاسی اروپا ومخصوصاً در دربار روسیه وانگلستان که این عهدنامه بزیان آنها بسته شده بود میفگند. از جسارت فکری وبلند پروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رأی و بی خبری فتحعلی شاهست که حاضر شد درهمسایگی روسیه وانگلستان با فرانسه‌ای که درآن سوی جهان واقع شده بود وهیچ راهی بایران نداشت چنین قراری بگذارد واعلان جنگ گستاخانه‌ای بانگلستان در برابر وعدهٔ واهی پس گرفتن گرجستان ونواحی دیگر از روسیه بعهده بگیرد.

امضای این عهدنامه هرچند که موهوم بوده باشد ونتیجهٔ عملی‌ازآن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد وآن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود.

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران وزبان فارسی وتجارت ایران درهندوستان نفوذ عجیب وفوق‌العاده‌ای داشت ودرحقیقت هندوستان مستعمرهٔ فکری ایران بود وهرتجارتی که باهر کشور دیگری ازجهان داشت بتوسط ایران بود. انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز ین نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جزضعیف کردن ایران وازپا در آوردن آن نبود وبرای اینکار بهتر ازهمه این بود که هر چه بیشتر ممکن شود ایران راکوچك بکنندو منابع مهم ثروت راکه آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند وآنراگرفتار زدوخورد باهریك ازهمسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که درآن زمان ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه ودرجه دوم دولت طماع عثمانی ودردرجه سوم طوایف راهزن وبی انضباط وسرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند.

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار وحریف تاریخی انگلستان درهند آن سرزمین را ازدور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هرچه

(۱) Ch. M. Talleyrand, Prince de Bénévent

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند وچیزی نمانده بود بسرحد آن سرزمین زرخیز برسند . دولت کوچکی درمیان هندوستان و نواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها رایکی پس ازدیگری ازپا درمیآوردند درنتیجهٔ ضعف وتجزیهٔ خاك ایران چندی پیش تشکیل شده بود وآن دولت افغانستان بود .

درشب ۱۱ جمادی‌الاخرهٔ ۱۱۶۰ که نادر شاه را چندتن از زیردستانش درفتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفهٔ چادر نشین ابدالی ازافغانها بودند وریبشان احمد خان درهنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی راکه نادر از هند آورده وهمیشه باخود همراه داشت ربود و بسرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایران جدا شد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده وحتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور وملتان ودر ۱۱۷۰ دهلی راگرفته ودر ۱۱۷٤ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند .

پیداست که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغانها را در میان هندوستان وآسیای مرکزی که روسها روزبروز درآن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد ونیرودهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود واحیاناً گاهی هم ایران را بنفع افغانستان کوچك بکند،چنانکه باکوششهای فراوان بر ناحیهٔ هرات که در لشکر کشی بافغانستان وهندوستان اهمیت بسیار داشت ودروازهٔ هندوستان بشمار میرفت وپیش ازآن جزو خاك ایران بود سه بارافغانها تاختند وایرانیان آنرا پس گرفتند وتفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد .

همین نفوذ فوق‌العادهٔ مادی ومعنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان وازهمان نژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران درافغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود .

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامهٔ فینکن شتاین فراهم آورد زیرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی دراروپا مانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران باآن عهد میکند که منافع انگلستان را درآسیا مخصوصاً درخلیج فارس وافغانستان که دو دروازهٔ مهم هندوستان بشمار میرفتند مانع شود ودرین ۱٤۸ سالی که ازامضای عهدنامهٔ فینکن شتاین میگذرد همیشه کوشش انگلستان درایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند .

برای پیش بردن این مقصود دووسیله‌ای که انگلستان بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ وخمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی باهمسایگان زورمند ودیگر

رعب افگندن درداخلهٔ کشور و تضعیف قوای روحانی واحیاناً بهره جویی ازعوامل‌داخلی بوده است .

هیئت نظامی فرانسه درایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران ازعهدنامهٔ فینکن شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه بایران بود . ازدوتن سفیری که پیش از آن ناپلئون بایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود ووی مأموریت داشت دراوضاع ایران مطالعه کند و ببیند درصورتیکه اتحادی درمیان ایران وفرانسه برقرار شودایران‌تاچه‌اندازه میتواند درین کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر ازفرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود ودراواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰)باستانبول رسید ودرآن موقع‌ژوبر هنوز درآن شهربود. برای آنکه مردم بمقصد اوپی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره (۱) نام منشی‌خود بسوی‌ایران حرکت کردودراثر وقایعی که شاید عمداً پیش‌آورده باشند مجبور شد نزدیك چهل روز درحلب بماند ودرآنجابیکر (۲) کنسول‌انگلستان سرانجام‌بمأموریت‌او پی برد و بیدرنك جونز (۳) کنسول انگلستان دربغدادرا ازسفر اوخبر کردواوهم‌بلندن اطلاع‌داد.سرانجام رومیو از راه همدان دراوایل اکتبر۱۸۰۵(اواسط رجب۱۲۲۰) هرطورشده‌بودخود را بطهران رساند وباآنکه دولت ایران ورودش را بشادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنك درین شهر ببیماری که معلوم نشد چه بوده است درگذشت .

پریشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساند که این مرك شایـد طبیعی نبوده باشد زیرا باتأثر واحترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوزآثاری از آن باقیست بخاك سپردند. قرینهٔ‌دیگری که در بارهٔ این واقعه وطبیعی‌نبودن‌آن دردستست اینست که دراسناد ایرانی‌و کتابهای‌آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو ومأموریت او ودر گذشتن او نیست .

میرزا محمدتقی‌سپهرلسان الملك درناسخ‌التواریخ دروقایع‌سال۱۲۲۱ که بمناسبت ورود ژوبر بدربار ایران خلاصه‌ای ازتاریخ روابط ایران وفـرانسه‌را نـوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد ومطلب راچنین ادا کرده است :

«. . روزجمعهٔ‌بیست‌وپنجم ربیع‌الاول خیمه بیرون‌زد (٤) وتا چمن سلطانیه‌عنان بازنکشید . این هنگام موسی (٥) ژوبرازدولت فرانسه برسالت‌آمد، چه روزگاری‌بود

---

(۱) Outrey (۲) Baker (۳) Jones

(٤) مقصود ییلاق رفتن فتحعلی شاه بسلطانیه است .

(٥) درآن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می نوشتند .



لشگرگاه فتحعلی شاه درسلطانیه

(ازکتاب «ایران» تألیف لوی دوبوفرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م . ۱۲۵۷ق .)

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 7054 Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

که پادشاه فرانسه درخاطرداشت که با دولت ایران‌ساز موالات طراز کند وطریق وداد بازدارد ، چنانکه درسال شهادت آمحمد شاه (۱) دوتن رسول ازدولت فرانسه باسواد عهدنامهٔ سلاطین صفویه که درمیان دولتین رفته بود بدارالملك طهران آمدند وقتی برسیدند که هنوز بعد ازشهادت آقا محمد شاه شهریار نامدارفتحعلی شاه ازشیراز باز طهران نشده و برتخت جلوس نفرموده بود . لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر بازفرستاد وهمچنان بعد ازقتل سکنهٔ کربلا، چنانکه مذکورشد ، اسمعیل بیك بیات سفیر بغداد گشت. یك تن از بازرگانان ارامنه که داوُدنام داشت وتجارت فرانسه میگذاشت بنزدیك اورفته ومکتوبی چند بخط فرانسه بنمود وخود را ازجانب آندولت سفیرخواندو باتفاق اسمعیل بیك بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن اورا استوارنداشتندو کتاب اورا بکذب پنداشتند . این هنگام که سلطنت مملکت‌فرانسه را ناپلیون داشت‌وبادولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی ژوبررا بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن ، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند ، خاصه این وقت که وداد واتحاد دولت ایران وفرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیانست. چون موسی ژوبرطی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه وعثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورامقتول نمود . چون این خبردراردبیل معروض حضرت نایب‌السلطنه افتاد درحال مکتوبی بحاج یوسف پاشا که ایالت‌ارزن‌الروم‌داشت‌فرستاده‌اوراگسیل ساخت و موسی ژوبر بدرگاه نایب‌السلطنه آمد وازآنجا درچمن سلطانیه حاضرحضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستارشدکه شاهنشاه ایران درپاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرمایدکه بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس اومقبول افتاد . پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ اونگارشد و میرزا رضای قزوینی منشی ، که روزگاری وزارت شاهزاده‌محمد علی میرزا را داشت ، باتفاق او بسفارت فرانسه مأمور گشت...».

پیداست شرحیکه مولف ناسخ‌التواریخ دربارهٔ امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناخن او نوشته مبالغه آمیزست وهمین بیان مختصر روحیات مردم آنزمانرا نشان‌میدهد.

برای اجرای عهد نامهٔ فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستد که درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این کار ژنرال کلودماتیو-کنت دوگاردان (۲) را برگزید . این ژنرال چهل ویك ساله در ۱۱ ژویه ۱۷۶۶ در

(۱) دراصل چنینست .

(۲) Claude-Mathieu Comte de Gardane

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) در ناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه در گذشت . وی پیش ازانقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتر از آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو(۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰٤ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ ماموراایران شد وپس از بازگشت ازین سفردر ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود از نظر ناپلئون افتاد وپس ازچندی لقب کنت وبیست و پنج هزارفرانك باوانعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازاز نظر ناپلئون افتاد وباردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنرا اصادر کرده‌است و ازین قرارشش روزپس از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را ماموراایران وازهمانجاروانه کرده است.متن این دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (٤)ومکاتبه آن وزیر با اوسریع باشد. اگرممکن شود که این کار راباکارگزاران بابعالی (۵) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(۵) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که در بارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه برداری آنکشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند. ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند(۲): گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند. آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت. آنها را بکوششهای دیگر و بلشکر کشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد. برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند. بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع راکه روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند بر گردند. گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم‌خود را میخورند. وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست: اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاه‌ها را دردست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقت‌ها را خواهد کرد تاایران و بابعالی عثمانی تامیتوانند در بارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطر ند زیرا که زمین حاصلخیز تر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد. اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان درهندوستان شود.

ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد:

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیر فرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست.

اگر ازهمین امروز دراندیشهٔ دفع این خطر نباشدو بزیان انگلستان ازهمهٔ عملیات فرانسه در برابـرآن پشتیبانـی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود.

فرانسه ایران را ازدو نظر جالب میداند: بعنوان دشمن طبیعی روسیه و بعنوان وسیلهٔ عبور برای لشکر کشی بهندوستان.

بواسطهٔ همین دومنظورست که عده‌ای کثیر صاحبمنصبان مهندسی و توپخانه وابسته بسفارت ژنرال گاردان شده‌اند. بایدآنها را گماشت که نیروهای نظامی ایرانرا نسبت بروسیه وحشت‌انگیزتر کنند وجستجوها واستخبارهایی بکنند وگزارشهایی ترتیب‌دهند که معلوم کنند موانعی که لشکر کشی درعبوراز آنجا بدان برمیخورد کدامست و بـرای رفتن بهندوستان چه از راه حلب وچه از راه یکی از بندرهای خلیج فـارس کدام راه را بایدپیش بگیرد. فرض کنیم درشق اول سپاهیان فرانسه با رضایت بابعالی دراسکندرون پیاده شوند؛ درشق دوم ازدماغهٔ نیك عبور کنند ودرمدخل خلیج فارس از کشتی پیاده شوند. درشق اول وشق دوم باید اطلاع داد ازمحل فرودآمدن تا هندوستان راه کدامست واشکالات آن چیست، آیا سپاهیان وسایل نقلیهٔ کافی خواهند یافت، آیا راهها اجازه‌خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند، ودرصورتیکه موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بحدوفور آذوقه و مخصوصاً آب خواهند یافت؟

درشق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدامست، بندرهایـی که کشتی‌های دارای سه‌عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد وچهارتوپ بتوانند درآن وارد شوند کدامست؛ بندرهایی که بتوان درآنهاآنشبارهایی جا داد کدامست تا اینکه کشتی‌ها دربرابرحملات ناوگان دشمن درپناه باشند؟ کدامست بندرهایی که ناوگان بتواند درآنجا پول بدهد وآب و خوراك بدست بیاورد؟

اگرآقای ژنرال گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یك ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیراکه مادراروپای خود وحتی درمرکز آلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست ونامفهومست. اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی ودریا داری وافسران توپخانه در زیرفرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیمود، محل را معاینه‌خواهند کرد، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه دردریای‌خزرخواهند دید، نقشهایی خواهند کشید وبـرای او وسیله‌فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در بـارهٔ مـوضوعهای مختلف این استخبارها بفرستند. همیشه مراقب خواهد بود که هرچه میفرستدو نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگراتفاقی برای چاپار بیفتدگم نشود .

این افسران نیزاین فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی در بارهٔ فن نظام اروپا بایرانیان خواهند داد و بـآنها یاری خواهند کـرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع خود بسازند .

دو منظور عمده‌ای که درپیشست بدین گونه تأمین خواهد شد زیرا که ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهدگشت ووسایل عبور وهرچه مربوط باین کشورست کاملا معروف ماخواهد شد · اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی،ژنرال گاردان مجازست قراردادهایی ببندد تا ازفرانسه تفنگ با سرنیزه وتوپ ویك عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکعدهٔ ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود. بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهندکرد . پرداخت آن درقرارداد قید خواهد شد . مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که ازپانصدیا ششصد هزار فرانك خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پـول آنها را داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهدکرد تا اینکه باوداده باشند . وانگهی مطمئن خواهد شدکه چون آنها را میخرددرحقیقت اراده داردآنها رابکار ببرد . این اسلحه وافسران وافسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد . درقرارداد محل پیاده کـردن و طریقهٔ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهندکردوممکنست قسمت عمدهٔ آن آذوغه‌مانند نان خشك وبرنج وگاو وغیره برای ناوگان باشدکه پس از پیاده کردن آنچه‌آورده‌اند درین دریاها بهم خواهند پیوست.مقداراسلحه‌ای که تهیهٔ آنرا بعهده خواهندگرفت میتواند بالغ برده هزار تفنك وتاسی توپ صحرایی باشد .

سرنوشت افسران وافسران جزء هم چه‌آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند وچه آنهایی که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت میکنند برای‌آنها باقی خواهدگذاشت ؛ امامناسبست از ایران حقوق وفوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که ازوطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد وایـران میل داشته باشد وژنرال گاردان هم پس ازآنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان ودو یا سه‌آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران‌لازم بداند ژنرال گاردان میتواند این‌قراررا بگذارد وامپراطور آنرا تصویب خواهدکرد .

این وزیر مختارالبته تا اندازه‌ازاوضاع کارها باخبرست که بداند تنها بوسیلهٔ اختفای کامل واطلاعات درست دربـارهٔ محل پیاده کـردن نیرو میتوان ناوگانی بیاری

ایران فرستاد .

درصورتیکه یك عدهٔ ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی بهندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین سپاه خواهد افزود ومخصوصاً چنانکه بیش ازین گفته شد آنچه درباب محل پیاده کردن وراهها یهایی که در پیشست و آذوغه و آب لازم برای لشکر کشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور ازخشکی مناسبست .

مأموریت ژنرال گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهراتها (۱) مربوط شود وهرچه قطعی تر ازپشتیبانیی که ممکنست سپاهیان درهندوستان بیابند مطمئن گردد. این شبه جزیره ازده سال پیش چنان تغییر کرده است که آنچه دربارهٔ آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست بر قرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمدهٔ ما استقرار اتحاد سه گانه درمیان فرانسه و بابعالی وایرانست ونیز اینست که راهی بهندوستان باز کنیم ومعاونینی در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه نگران مرزهای خودست دیر یازود نتیجهٔ وسایلی راکه ما برای خود تهیه کرده‌ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یاوری ایران می تواند با تجارت ما بکند ، کدام یك ازمواد کارخانه های ما در آنجا جالب خواهد بود ودرعوض چه میتوانیم از آنجا بگیریم . سپس او مجازست دربارهٔ یك عهدنامهٔ تجارتی براساس عهدنامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . باجزیرهٔ فرانسه (٤) مربوط خواهد شد و بیشتر با این توجه بتجارت آنجا مساعدت خواهد کرد که جزیرهٔ فرانسه باید نخستین بار انداز تجارت کشور ما باخلیج فارس باشد »

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون بژنرال گاردان داده همهٔ اهمیتی راکه در آن زمان برای رقابت با انگلستان وروسیه بایران میداده است می رساند ودرضمن نمونه ای از صراحت گفتار او وتوجه خاصیست که بجزییات مسایل نظامی داشته ویکی ازخواص عمدهٔ اوست.

---

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامهای فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(٤) جزیرهٔ موریس

هیئت سفارت باژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادرژنرال دبیر نخست، روسو (۱) دبیردوم که در بغداد بوده ودرآن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (۲) دبیر سوم، ژوانن (۳) مترجم اول که پیش از وقت بطهران آمده بود، آندرآس نرسیا (٤) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده وباسروان بونتان (٥) دراردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانار (٦) معاون مترجم، تانکوانی (۷) معاون مترجم کەژنرال سباستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (۸) آتاشهٔ سفارت، اسکالون (۹) مترجم، دوپره (۱۰) که با مهندس ترزل (۱۱) ببغداد فرستاده شد، دکترسالواتوری (۱۲) پزشك وجراح نخست موقتی سفارت، داماد (۱۳) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که ازصومعهٔ سن بنوا (١٤) درمحله پرای استانبول مامور باین کار شده بود، فرانگوپولو (۱٥) کشیش ازهمان صومعه. گذشته ازین عدهٔ غیرنظامی ١٤ تن افسر وافسرجزء ازصنوف مختلف نیزهمراه ژنرال گاردان بایران آمده‌اند وهیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران درنظر گرفته بود تشکیل میدادند. بدین گونه:

کامیل ترزل (١٦) ستوان مهندس جغرافیا وآجودان ژنرال گاردان که بمأموریت بغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافته ودر ۱۸٦۰ درگذشت. وی ازافسران معروف نیمهٔ اول قرن نوزدهم درفرانسه شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد. برنار (۱۷) ستوان مهندس که هنگام ورود بخاك ایران درزور آباد در بیرون‌شهر خوی‌ازطاعون مرد، ترونیلیه (۱۸) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد، لامی (۱۹) سروان مهندس، بونتان سروان مامور اردوی عباس میرزا، بیانکی (۲۰) سروان مهندس ایتالیایی. وی‌ازخاورشناسان معروف زمان‌خود شده و زبان ترکی رابسیار خوب فراگرفته بود و باژ. د. کیفر (۲۱) فرهنگی برای‌زبان ترکی بفرانسه نوشته که معروفست. شارل نیکولا بارون‌فابویه (۲۲) ستوان پونخانه، فابویه در پونتا موسون (۲۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸٥٥

---

(۱) Rousseau (۲) Lajard Jouannin(۳)

(٤) Andréas Nerciat (٥) Bontemps (٦) Joinnard

(۷) Tancoigne (۸) Boisson (۹) Escalon (۱۰) Dupré

(۱۱) Trézel (۱۲) Salvatori (۱۳) Damade

(١٤) Saint-Bénoit (۱٥) Frangopoulo (١٦) Camille-Trézel

(۱۷) Bernard (۱۸) Truilhier (۱۹) Lamy

(۲۰) Bianchi (۲۱) J. D. Kieffer

(۲۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۲۳) Pont - à - Mousson

درگذشت و او نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشور های اروپا لشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مامور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول (۱) ستوان توپخانه، پپن (۲) سروان سوار، پرئو (۳) نقشه بردار، وردیه (٤) سروان تیپ ٦۱ پیاده، فینو (٥) گروهبان همان تیپ، مارشال (٦) گروهبان همان تیپ، دامرون (۷) گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران و درجه داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته اند، از آنجمله دو کارخانهٔ توپریزی در تهران و اصفهان دایر کرده اند، جنگ با سرنیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده اند، لباس یك شکل (اونیفورم) و تشکیل صنفهای مختلف و مجزای پیاده نظام و سوار نظام و توپخانه و مهندس و حتی ایجاد توپخانهٔ کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش از آن در سپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست. حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها در ایران سالدات می گفتند و هنگامیکه گاردان باصطلاح آنروز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کار شدند از میرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده و شاعر معروف که بعدها قایم مقام لقب گرفت و صدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تابین بسازد و وی کلمهٔ «سرباز» را که از اصطلاح «سر باختن» فارسی گرفته بود وضع کرد.

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن ماموریت خود در ایران و جلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود از ین ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی توان فتحعلی شاه را درین کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان در میان ایران و فرانسه وجود داشت و یگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بحد وسط دو ماه ازین کشور بآن کشور راه بود وانگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور باندازه‌ای بود که هنوز برای ایرانیان و مخصوصاً برای مردان کامل و معمری که دربار فتحعلی شاه از یشان تشکیل می شد فهم و درك اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه و کشتن لوی شانزدهم و برچیدن خاندان

---

(۱) Reboul (۲) Pépin (۳) Préaux (٤) Verdier (٥) Finot
(٦) Marchal (۷) Damron

سلطنتی قدیم باو داده بودند وقهراً برای پادشاهی در آسیا شنیدن این واقعه واهمهٔ مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلیشاه علت این وقایع وجرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجهٔ انقلاب وعظمت فرانسه را در دورهٔ ناپلئون بگوید، تاذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که در آن وارد کرده بودند تهی کند و ودل اورا برای ناپلئون واتحاد با او بدست بیاورد.

رومیو نخستین کسی بود که ازجانب ناپلئون بفتحعلیشاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود وروابط خودرا باانگلستان قطع کند ودر برابر این کار وعده کرد سپاهی بگرجستان بفرستد ودرضمن کمك هایی هم بکند . این پیشنهاد فتحعلیشاه را نرم تر کرد . اما بواسطهٔ همان تردید ودودلی مخصوصی که داشت باز درنظر گرفت ببیند انگلیسها چه وعده باو میدهند . درین زمان انگلستان هنوز نمایندهٔ دایمی ومخصوص در دربار طهران نداشت ونزدیك ترین مأمورانگلیسی مستر جونز (۱) نام کنسول انگلستان دربغداد بود.

پیش ازین وقایع سرجان ملکم سفیر شرکت هندوستان بایران آمده ووعده هایی داده بود، اما فتحعلیشاه سندی دردست نداشت وجواب صریحی هم باو نداده وهمان شك وتردید را درکار اوهم نشان داده بود . این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران درهند انگلیس بودو نمایندگی ایران رااز اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) ببعد در آن مستعمرهٔ جدید داشت بجونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگستان چه خواهد شد چندان اعتنایی برومیو و پیغامهای ناپلئون نمیکردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی مقدمه درطهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو درطهران بود وچون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند وهمین کار را کردند.

سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که باسفیر انگلستان در آنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان در بهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است ودوسالست که وزرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند وهنوز تصمیم نگرفته اند.

پیداست که این بهانه جویی ودفع الوقت دولت انگلستان تاچه اندازه مانع بود که فتحعلیشاه یك طرف را اختیار کند . رومیو درسفرایران یك منشی هم که اوتره (۲) نام داشت باخود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اماجان در برده وپس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان درطهران مانده بود وشاید بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه باز گردد. ناچار فتحعلیشاه باو متوسل شد ووی از راه بغداد بفرانسه

---

(۱) Jones (۲) Outrey

رفت. چندی پس ازآن واقعه که ژوبر بطهران رسید ومواعیدسابق را مکرر کردچون هنوز خبری در رد وقبول از انگلستان وهند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد ومیرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربارناپلئون فرستاد.

ژوبر بواسطهٔ رنجهای فراوانی که در راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند وانگهی ناتوانی که در راه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگـران کرد و میترسید اوهم بمیرد ومرگ دوسفیر ناپلئون درطهران‌عواقب وخیمی‌داشته باشد.این بود که ژوبر روز ۵ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱)بطهران رسید وفتحعلی شاه‌عجله کرد زودتر کار را بـا او تمام کند ویرا بفرانسه برگرداند. این بود که اورابیش از ۱۹ روز درطهران نگاه نداشت وروز ۲٤ ژون (۷ربیع الثانی آن سال) که بعادت هر سال برای ییلاق بسلطانیهٔ زنجان میرفت اورا باخود برد وروز ۵ژویه (۱۷ ربیع‌الثانی) وارد سلطانیه شدند وروز۱٤ ژویه (۲٦ ربیع الثانی) ویرا روانه‌فرانسه کرد.دردربار فتحعلیشاه کسی که بیش‌ازهمه بنفع فرانسه کار میکردومعتقدباتحادبا ناپلئون‌بود میرزاشفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود واومنتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد وحتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه راگماشته بودکه شب وروز مراقب باشد وچون رهسپار فرانسه شد این پزشك راهمراه کردوحتی محمد خان افشار که مهماندار ژوبر بود وبااو بمرز ایران میرفت مامور بودکه اگر میرزا شفیع درکار کوتاهی کندو ژوبر در راه بمیرد او هم‌طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند.

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بودکه بعادت پـادشاهان قدیم هرگزنمی خواست کسی ازکارش سربدر ببرد واز ضعف اوخبرشود وچاره جویی ازکسی نمیکرد، بلکه بیشتر میکوشید کسی راکه باو احتیاج داشت فریب بدهد ودر هرموردی‌می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید ووانمود کندکه اگرازویاری می‌خواهد ازناتوانی نیست. چنانکه برای جلب توجه وارعاب ژوبر روزی همهٔ جواهری راکه داشت باو نشان دادو باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خـود دستور داده بـود حقیقت را بناپلئون‌نگوید وبروز ندهدکه وی ازجانب روسیه بسیار نگرانست وبالعکس بگویدکه وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما درضمن‌وظیفه وتکلیف ناپلئون هم اینست که با او دربن‌کار شرکت کند وسهم مساوی دربن‌کار داشته باشد؛ حتی بناپلئون بگویـدکه ایران میتواند درلشکرکشی بهندیاری کند ونه تنها ازراه‌کابل وقندهـار بدانجا بتازد بلکه کشتی های‌فرانسوی‌که بیکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم‌در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد.

ازین جاپیداست که در آن روزها بهمان‌اندازه که ناپلئون باتحادبا ایران بـرای

استیصال روسیه وانگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتحعلی شاه باتحاد بافرانسه عقیده داشته است. ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم ازجانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان در بغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها درسفری که رومیو بایران می آمده نوکر محرم وامینی را که داشته است در بغداد ازمیان برده بلکه باقرب احتمالها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید و بلندن بفرستد.

درمدتی که درمیان مأموریت ژوبر وگاردان فاصله شده باز ناپلئون پی درپی چهار نمایندهٔ دیگر بانامهایی بایران فرستاده است. نخست ژوانن (۱) نام که چندی بعد درجزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده وازین قرار وی پیش از گاران بتهران آمده ودرین جا مانده وزمانی که گاردان بطهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است. پس ازو لابلانش (۲) نام مامور تهران شده است و پس ازو بونتان (۳) سروان مهندس را بانامهایی بایران فرستاده وخواستار شده است که دولت ایران بمواعید خود زودتر وفا کند. سروان بونتان بفرمان ناپلئون پس ازچندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا نایب السلطنه رفته که درآن موقع مشغول جنك با روسها بود و وی نیز تاآمدن ژنرال گاردان در ایران ماند وگاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد.

لابلانش خواهرزادهٔ وزیر امور خارجه فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) درطهران ماند وچون درین تاریخ رومان (٤) نام بتهران رسید جای اورا گرفت ووی درطهران بود تا گاردان وارد طهران شد.

پیش ازآنکه گاردان بطهران برسد دربار لندن گویا ازعهد نامهٔ فین کنشتاین بو برده وازعواقب آن هراسان شده زیرا که چهار ماه ویك روز کم پیش از امضای آن عهد نامه وپیش ازآن که رومان بانامهٔ ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچید که در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی بزیان فرانسه میشود. اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی الحجه) خبر جنك معروف اینا (۵) وفتح بسیار مهی که ناپلئون درجنك باپروسیها درچند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد.

سه روز پس ازوصول این خبر یعنی در ٦ ذی الحجه و ١٦ فوریهٔ همان سال ایستیفانف (٦) سفیر فوق العاده‌ای ازروسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود وپیدا بود که خبر اتحاد باناپلئون بدربار روسیه هم رسیده وآنها راهم نگران کرده است.

Rouman (٤) Bontemps (۳) Lablanche (۲) Jouannin (۱)
Istifanof (٦) Iena (٥)

فتحعلی شاه بهمان عادت معهود درین زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار از طهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست از جنگ بکشند دولت تساری هم جنگ را دنبال نخواهد کرد. در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد ورسیدن او باردوی فین کنشتاین باعث عهدنامه میان ایران وفرانسه ومأموریت گاردان وهیئت نظامی فرانسه بایران شد.

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان ولقب خانی باو داده بود بنام میرزا رضا خان وارد بلشکرگاه ناپلئون شد و پس از ادای مراسم ودادن نامهای فتحعلی شاه بورشو رفت ودولت فرانسه در آنجا ازو پذیرایی کرد زیرا که لهستان را ناپلئون گرفته بود و باردیگر بفین کنشتاین برگشت وعهد نامه را امضاء کرد.

گذشته از اجرای مواد عهدنامه گاردان مأموریت محرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزار سرباز فرانسوی را از ایران برای حمله بهندوستان آماده کند واز دولت ایران بخواهد جزیرهٔ خارك را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه از آن بهره مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. در آن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود وکشی هایی که از اروپا بهند میرفتند ناچار بودند دریکی از جزایر خلیج فارس اندکی بمانند وسپس دنبالهٔ سفر خود را در اوقیانوس هند بگیرند و برای اینکار جزیرهٔ خارك را مناسب تر از همه میدانستند وبهمین جهة انگلیسها نیز کرارا خواستار این جزیره شده اند.

ژنرال گاردان با همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (٤ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد واز همان آغاز شروع بکار کرد. یکی از نخستین کارها این بود که در درذی الحجهٔ ۱۲۲۲ (فوریهٔ ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند و وی با وسایلی که همراه آورده بود یك کارخانهٔ توپ ریزی واسلحه سازی در آن شهر دایر کرد واز جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود. در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران وناتوانی مهمشان در برابر ارتش روسیه نداشتن توپخانهٔ کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که در آن زمان « قلعه کوب » میگفتند. در سراسر جنگ های ایران وروسیه همواره شاهکار ارتش ایران حملهٔ سوار نظام بوده و ضعف عمدهٔ آنها در گرفتن یا پس گرفتن قلاع جنگی بوده وهرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است.

بهمین جهة در دورهٔ فتحعلی شاه ومحمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده‌اند وحتی‌حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف‌محمد شاه اینکاررااز بزرگترین خدمات خود بایران میدانسته وهمهٔ هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قناة میکرده است . فتحعلی شاه باین کار باندازه‌ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لولهٔ آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند وچند نمونه از توپهای تاریخ دار اینک درخیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق خانه هست وُازهمه معروف تر توپ‌مرواریدست که معروف ترین این توپها بود ومردم خرافاتی برای آن واثر مخصوصی در رفع حوایج و بر آوردن نذرها وآرزو ها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود واینك در باغ باشگاه افسرانست وروی آن‌اشعاری‌ازفتحعلی خان‌صبا کاشانی ملك الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده .دردیوان صبا چندین قطعهٔ دیگر درتاریخ توپ هست که آنها را برای‌توپهای دیگری که درهمان دوره ساخته‌اند سروده است وچون بیکی‌ازین توپها «توپ مروارید» گفته‌اند پیداست که برخی ازین توپها مانندشمشیرها واسبها درزمانهای قدیم اسم ولقب داشته‌اند .

گذشته ازین کارخانهٔ اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایرانرا تأمین می کرد فتحعلی شاه قرار گذاشته بود درموقعی که جنگ هندوستان ولشکر کشی بآنکشور پیش بیاید بیست هزارتفنگ ازقرارهرتفنگی سی فرانك ازفرانسه بخرد .

افسران دیگری که باگاردان بایران‌آمدند هریك بخدمات دیگری که مأمور آن بودند مشغول شدند وسه مرکزتعلیمات درطهران وتبریزواصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال ودوماه ونه روزکه در ایران ماندند بتعلیم وتربیت چهارهزارسرباز ایرانی اشتغال داشتند . درآنزمان حتی لباسهای پیاده وسوارو توپخانهٔ ایرانرا از روی‌لباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردندوصنوف مختلف نظام‌را ازروی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند واین را درآنزمان «نظام جدید» نام گذاشتند .

میرزا محمد تقی سپهردرناسخ‌التواریخ درحوادث سال۱۲۲۲ دربارهٔ آمدن گاردان چنین مینویسد : «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روزدوشنبهٔ‌هفتم رجب وارد تهران گشت ... ودرهشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیرمملکت فرانسه بود ، چنانکه مذکور گشت، ازنزدناپلئون مراجعت کرد وجنرال غاردان ، که حکمران دوازده هزارتن لشکربود، نیز بحکم ایمپراطورفرانسه با بیست وچهارتن ازمردم‌مجرب وهنروران‌آن اراضی‌را (!) باتفاق‌او برسیدنخستین جنرال غاردان بحضرت نایب‌السلطنه آمد ونامهٔ نیز که از بهراوداشت بداد ومورد اشفاق گشت ، آنگاه نایب‌السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ؛ ایشانرا روانهٔ دربار شهریار داشت. روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافهٔ طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید واشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت. ودر تشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصهٔ آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که روسیانرا ، خواه ازدر مصالحت ومداهنت وخواه بطریق مناجزت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگر حدود ، که بتحت فرمان آورده‌اند ، بیرون کند وقبل ازفیصل این امرهرگز با روسیان سازموالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ در بایست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید ودرازای آن سلطان ایران ازمهربانی وصفاوت باجماعت انگریز پرهیز فرماید وآنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشانرا ازخاك ایران مضایقت نرود مع القصه بعد ازآنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت وخبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلیشاه پذیرای آن پیمان گشت وجنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمودواورا بلقب خانی مخاطب ساخت وعسکرخان افشار ارومی را، که یك تن ازسر کردگان سپاه بود ،با جواب مکتوب وبعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود ...»

همین مورخ درصحیفهٔ بعد دربارهٔ «نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکور شد ، درممالك ایران سپاهیانرا نظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادند که یك نیمه لشکر بقانون مردم فرنك پیاده آهنك جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ بکار برند. نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و بنیروی بازوی سلطنت وحسن تدبیر میرزا بزرك قایم مقام این مقصود بروفق مرام آورد وهم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان وامصار ولات و حکام کار بدینگونه کردند ، نظام آذربایجانرا سربازخواندند ونظام عراق و مازندرانرا جانباز لقب دادند ویوسف خان گرجی، که ازعهد صبی وایام کودکی درحجر تربیت شهریار پرورش یافته ونیك وبدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته بود،سپه سالارسپاه گشت وبلقب سپهداری بلندآوازه شد وفرمان گذاری(!) عراق ازاراضی فراهان و کزازو کمره وسربند و وفس وبزچلو وشراه وتفرش وآشتیان بدو تفویض گشت ودوازده هزار تن پیاده نظام ازین اراضی اختیار نموده ، قانون جنگ با تفنگ وتوپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان آموخت.»

کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان مینماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه درایران حاج محمدابراهیم

خان شیرازی صدراعظم آقا محمد خان وفتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی در کتاب «مآثر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در۱۲۴۱ درتبریز چاپ کرده است درباره ماموریت ژوبر درایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : درسال شهادت خاقان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه باسواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه وایران درسوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و بوضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی وتجدید عهد یك جهتی بر آمده اند. اما حاجی ابراهیم خان که درآن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی مملکت باین مطلب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش (۱) را بعرض واقفان عتبهٔ اقبال رساند جوابی بآنها داده دو نفرمزبور را پس فرستاد . بعد ازآن در هنگامی که اسمعیل بیك بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چارهٔ کارطایفهٔ وهابی مامور ببغداد گردید احدی نزداو آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار وادعای رسالت از جانب آن دولت نموده باتفاق او وارد طهران وچون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او رامحض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد ازآنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیزراگذاشت موسی ژوبو (۲) نام را بسفارت تعیین وروانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانهٔ ایران وفرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه برعالمیان ظاهر وفایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه ازگرجستان وحواشی ایرانست برجهانیان روشن وباهر گردد . اما بعد ازآنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی وهمراهان اورا گرفته محبوس ساخت و اموال اورا ضبط نموده بقتل دو نفر ازهمراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال وآنجناب از راه مآل بینی وعاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربارشوکت مدار ساخت وایلچی مزبور بعداز دریافت حضور باهرالنور دراردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید ودر چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

(۱) دراصل چنینست وباید « گزارش » باشد
(۲) در اصل چنیست وباید «ژوبر» باشد.

ازابلاغ نگارش وسفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت . میرزا محمد رضای قزوینی را هم که ازنجبا ومعارف قزوین ووزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود بموافقت او از راه اسلامبول برسالت فرانسه مأمور فرمودند . اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاك خدا ازهیچ کس چشم یاری نبود ومقصود ازفرستادن سفیر رعایت قانون تعارف روزگار بود »

ازین شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در ۱۲۲۱) درسال ۱۲۴۱ در تبریز چاپ شده وحکم بیان رسمی ازجانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیداست که لااقل برخی ازمردم مطلع وبیدار درایران ازکنه وقایع کاملا آگاه بوده‌اند واز دسیسه های دولت‌های بیگانه درین کارها خبرداشته‌اند .

درمدتی که ژنرال گاردان درطهران بوده دواشکال عمده درپیش داشته است یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکاروزمانی زیر پرده مانع از پیشرفت کارهای اومیشده والبته برخی از درباریان متنفذ آن زمان هم پشتیبان آن بوده‌اند. دیگر تغییر روابط فرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده وکار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است .

چنانکه پیش ازین گذشت درموقع انعقاد عهد نامهٔ فینکن شتاین در ٤ مه ۱۸۰۷ و ۲۵ صفر ۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت وبهمین جهة درمادهٔ سوم آن عهد نامه گرجستانرا ازآن ایران دانسته ودر مادهٔ چهارم وعده کرده‌اند کوشش خود را بکار برند تا روسها گرجستانرا رها کنند .

دستوری که ناپلئون برای مأموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد . ظاهراً چند روز پس ازصدوراین دستور گاردان ازراه استانبول بایران حرکت کرده وپس ازآنکه چند روزی دراستانبول مانده در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ و ۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیرایران بسوی ایران رهسپارشده است و درمرز آذربایجان وارد خاك ایران شده وچنانکه پس ازین خواهدآمد روزهشتم رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۱۷ نوامبر ۱۸۰۷ وارد تبریز وسپس در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ٤ دسامبر ۱۸۰۷ وارد طهران شده‌اند ودر تاریخ ۲۰ دسامبر مطابق ۱۰ شوال عهدنامهٔ فینکن شتاین بامضای ایران رسیده است .

ازین قرار گاردان تقریباً شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد. درین میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده ودر ۲ ژویه ۱۸۰۷ و ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲ درموقعی که گاردان در راه میان فرانسه واستانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند در تیلسیت (۱) در خاک پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه در عهدنامهٔ فینکن شتاین بایران وعده کرده بود اعتباری نداشت. وقتی که گاردان بایران رسید هنوز خبر این عهد نامهٔ تیلسیت بایرانیان نرسیده بود و از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند، بهمین جهة در ورود گاردان بایران آرزوهای دیگر داشته‌اند.

مؤلف مآثر سلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمد رضا و گاردان بتبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد: «. . . درهشتم شهر رمضان المبارك سفیر نیکو تقریر سخندان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت، ناپلیون اورا قرین اعزاز و اکرام ساخته و درمضمار دوستی ظاهری رایت مصادقت و موافقت افراخته بود. پس جنرال غاردان را که درسلك مقربان ومحرمان درگاه او منسلك وسردار دوازده هزار لشکر بود با بیست وچهار نفر دیگر از نام آوران تجربت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه وعهد نامهٔ محبت انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگار و شاهزادهٔ نایب السلطنه بفرستاد. خلاصهٔ مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بود که روسیه را خواه بجنگ وخواه بصلح از گرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید وتا این کار فیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود ودولت ایران هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریز نبوده مسئول اورا درباب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند ومیرزا محمد رضا وجنرال غاردان ایلچی در دار السلطنهٔ تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رعام تشرف جسته نامهٔ ناپلیونرا گذرانیدند وانواع التفات واحسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی راکه ازاعاظم درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود بمهمانداری ایلچیان تعیین وایشان در دوازدهم شهر رمضان روانهٔ درگاه خاقان جم نگین شدند وبعد ازورود ایشان بدار السلطنهٔ طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق در بارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همرهان او را بنوازش بی پایان مفتخر و ممتاز فرمودند واز تختگاه سلطنت عسکرخان افشار ارومی که از سر کردگان بود با تدارك و سامان تمام بسفارت فرانسه مأمور و ازاجناس نفیسه و تحف مرغوبه برسم یارو بود (۲) با نامهٔ محبت آغاز موالفت طراز ازطرف قرین الشرف اعلی حضرت گردون رتبت و نواب نایب السلطنة والخلافه مصحوب او روان گردید.»

گاردان خود در نامه‌ای که در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۱۴ شوال ۱۲۲۲ از

---

(۱) Tilsit

(۲) دراصل چنینست والبته باید «یاد بود» باشد.

طهران بوزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته می گوید:«در تاریخ بیستم عهد نامه‌ای را که حامل آن بودم بامضا رسانیدم . یك عهد نامهٔ تجارتی شبیه بعهد نامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس ازاجرای مادهٔ چهارم عهد نامهٔ اتحاد گذشته ازجزیرهٔ خارك آزادی مذهب را درهمهٔ شهرهایی که کنسولهای فرانسه درآن خواهند بود می دهد . این اسناد اصلی را ببرادرم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید بهمین زودی رهسپارشود ،زیرا قوطی طلا که می بایست شامل عهد نامه باشد هنوزتمام نشده است ...»

در۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۲ یعنی یکماه و۱۷ روزپس‌از ورود گاردان بطهران قراردادی درمیان وی ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که آقای احمد توکلی درضمن مقالهٔ خود بعنوان « یك فصل مهیج ازتاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه» درشمارهٔ ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه درمهرماه ۱۳۲۹ آنرا چاپ کرده ومتن آن بدین گونه است :

« بسم‌الله تعالی شانه - چون قبل‌ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست‌هزارتفنگ سرنیزه‌دار بجهت سالدات ازجبه‌خانهٔ حضرت ایمپراطوراعظم‌پادشاه ایطالیه بایران‌آورده شود امپراطورخواهش پادشاه‌والا جاه‌ایرانرا قبول نموده درین‌وقت عالی جاه رفیع‌جایگاه عظمت وحشمت واجلال‌دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستورمعظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیهٔ ایرانیه و عالیجاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت امپراطورازجانب دولت بهیهٔ فرانسه باهم نشسته این مطالب را قراردادنمودند وازدو طرف قبول کردندکه انشاءالله بنابرخیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد :

مطلب اول- موازی بیست هزارتفنگ بجهةسالدات که وجه قیمت هریك ازآنها یك تومان و پنجهزاردینار تبریزی بوده باشدباانضمام‌سرنیزهٔغلافدارسوزن‌ماشه کاروپنجهزار قالب گولوله (۱) ودوهزاروپانصدگولوله کش وصد هزارسنك از جانب دولت فرانسه بدولت علیهٔ عالیهٔ ایران تسلیم شود وبنا برخواهش سلطان ایران .

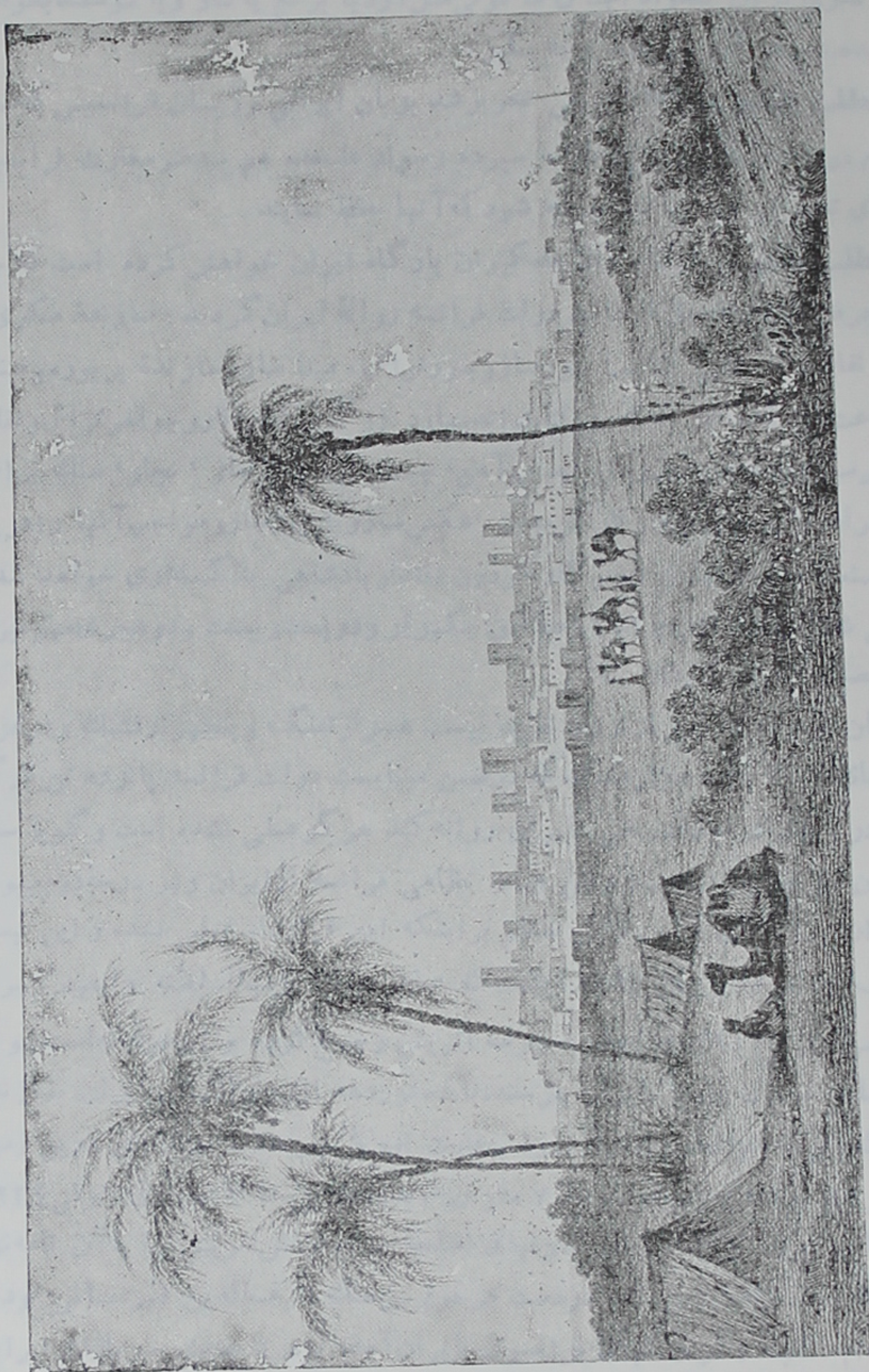
مطلب دوم - این بیست هزارتفنگ را در کشتی‌های دولت فرانسه جا داده‌واز بحرعمان روانهٔ مملکت ایران‌نموده در بندربوشهرهرگاه چنانچه مانعی بهمرسددربندرات دیگرلنگراندازی کنند.

مطلب سیم - دروقت ورود کشتیهای فرانسیس ازجانب دولت علیهٔ ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرتعیین شودکه بحامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند.

مطلب چهارم - درباب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزارتومان بحساب ایران

---

(۱) بجای « گلوله» املای معمول امروز .



شهر بوشهر در زمان فتحعلی شاه
از کتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No. ______

Acc. No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

وبحساب فرانسه موازی ششصد هزارفرانك میشود شرط وتعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را بسرداران کشتیهای فرانسیس بسپارند وهر گاه سرداران کشتیها درعوض قدری از آن تنخواه اجناس ماکولی مثل آرد یا برنج یاگاو ویا گوسفند بخواهند بایشان بدهند وهر گاه نخواهند وجه بگیرند.

مطلب پنجم - باعلام شرعی تحریر شد بزبان ایرانی وزبان فرانسیس که سواد آن اعلام درنزد مباشران هردوطرف سپرده وسواد علیحده هم بدفترسفارت فرانسیس که درپای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند.

مطلب ششم - پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفراهل حرفه ازقرارتفصیل ازجانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند: سازندهٔ مکری و ماهوت، نقاش، باسمه‌چی کتاب، بلورسازوبلورتراش، مینا سازوسازندهٔ پربوره‌ومینای الوان، ساعت‌ساز که ساعت اندك بزرك بتواند بسازد، زرگروکندن‌کاروجواهرتراش ونقاش زرگر، فنرسازوچمخماق سازوسایراسباب آهن، چیت ساز، چینی‌ساز، نجار، سنك تراش، توپچی وعراده‌ساز، معدن‌جوی وکارکن معدن، عکس‌سازوباروت‌سازومواجب آنها راهریك بفراخورصنعت وحرفهٔ ایشان ازسرکار گردون اقتدار پادشاهی بناگذاری خواهد شد. تحریرافی شهرذیقعدة‌الحرام ۱۲۲۲ مطابق یکهزار ودویست وبیست ودوهجری مهرمیرزا شفیع وامضای ژنرال گاردان.»

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست هزارتفنگ وپنجهزارفشنك ودوهزار وپانصد جای فشنك وصد هزارسنگ که درضمن میبایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشتهای مختلف فنی بایران روانه کند هرگزعملی نشده است وگویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه ازایران ودر درجهٔ دوم بیپولی دولت ایران درآنزمان باشد. دلیل مسلم براینکه این قرارداد عملی نشده و این بیست هزارتفنگ فرانسوی بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایران وقتی بپرنس مترنیخ (۱) صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده وازوخواسته‌است نمونه‌هایی ازاسلحهٔ معمول اروپا بایران بفرستد، تا دستوردهد ازروی آنها درایران بسازندو درزمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نامه ای درین زمینه بپرنس مترنیخ نوشته و وی درتاریخ ۷ مارس ۱۸۱۹ مطابق با ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۲۳۴ پاسخی بعباس میرزا نوشته وبرخی نمونهای اسلحهٔ جدید ارتش‌اتریش را باآن نامه‌نزد وی فرستاده است واصل این نامه دردست مرحوم سرهنك شرف‌الدین قهرمانی بود و نزد اودیده‌ام. البته اگرتفنگهای فرانسوی بایران آمده بود تا چندی سربازان ایرانی

(۱) Metternich

را ازاسلحهٔ اروپایی بی نیازمیکرد وچهارده سال پس از آن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمیشد ازصدراعظم اتریش نمونهٔ اسلحهٔ آنکشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست را ازصدراعظم اتریش کرده دلیلست برین که این قرارداد درمیان میرزاشفیع صدراعظم وژنرال گاردان برای خرید بیست هزارتفنك ازفرانسه عملی نشده،چنانکه اثری هم ازآمدن کارگران فرانسوی بایران درآنزمان دیده نشده است .

تردیدی نیست که امضای عهد نامهٔ تیلسیت برای ایران شوم بود،زیرا که روسها که سالها بود از ناپلئون درهراس بودند ونیروهای خود را بیشتر برای دفاع ازخود در مرزهای اروپا آماده میساختند بمحض اینکه خیالشان ازآنسوی آسوده شد درمرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند ودراندیشهٔ آن شدند که دنبالهٔ فتوحات و لشکر کشی‌های خود را درین سو بگیرند .

جنگهای اول ایران وروسیه در۱۲۱۹ آغازشد وبعهد نامهٔ گلستان در۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر۱۸۱۳ انجامید . جنك دوم درآغاز سال ۱۲۴۲ وماه اوت ۱۸۲۶ درگرفت وبعهد نامهٔ ترکمان چای در۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با۱۰ فوریه۱۸۲۷ منتهی شد . ازین قرارجنگ اول بیش از نه سال وجنك دوم نزدیك شش ماه کشید .در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و۴دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنبالهٔ جنگهای اول ایران وروسیه ادامه داشت،منتهی این جنگها پسی درپی نبود وگاهی درمیان برخی ازنبردها متارکهایی پیش می آمد که بیش‌وکم دوام داشت.ازآنجمله درآغاز مدتی که گاردان در ایران بودمتارکه دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بود که دوباره جنك آغاز کرد وپیداست این درموقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده ودربارروسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بفراغ بال وآسودگی کامل دنبالهٔ جنگهای قفقاز رابگیرد .

همینکه جنك دوباره شروع شد ازیك سوعسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس ازدولت فرانسه خواستارشدباکنت تالستوی (۱) سفیر کبیر روسیه درپاریس بنفع ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که درمواد سوم وچهارم عهدنامهٔ فینکن شتاین کرده بود درین زمینه کاری نکرد وحتی ازگفتگو با دولت روسیه سرباز زد . ازسوی دیگردرطهران که شنیدند عهد نامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستارشدند بعنوان سفیرفرانسه دردربارایران با مارشال گوداویچ(۲) فرمانده‌ارتش‌روسیه وفرمانفرمای گرجستان‌وارد گفتگو شود واورا از جنك منصرف کند . گاردان هم کوشش درین راه کرد اما بجایی

(۱) Tolstoï (۲) Goudowitch

نرسید و بدین گونه عهد نامهٔ فینکن شتاین و مأموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کارهاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است .

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش ازین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ مطابق با ۱٤ فوریه ۱۸۰٦ یعنی تقریباً بیست و یک ماه و نیم پیش از ورود گاردان بایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود و این تقریباً شانزده ماه و نیم پیش از امضای عهد نامهٔ تیلسیت وصلح با فرانسه بوده است و پیداست که درین موقع دولت روسیه حاجت بدان داشت که همهٔ نیروهای خود را در اروپا گرد آورد و ناگزیر نباشد در مرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد و ناچار حاضر بود با ایران بکنار بیاید .

دولت ایران هم که گویا هنوز از عهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرور شده بود و امیدوار بود بزودی بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد ومصلحت خود را درین می‌دید که عجالةً جواب صریحی بفرستادهٔ دربار تسار ندهد و بدفع الوقت بگذراند . ایستیفانف یك ماه و یکروز در ایران ماند وچون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت ودولت ایران انتظار ورود سفیر ناپلئون را داشت که میبایست درست هشتماه پس ازآن واقعه وارد طهران شود سرانجام در ۲٦ محرم ۱۲۲۱ (۱٦ آوریل ۱۸۰٦) از ایران رفت ویگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادر بجنگ نشود وفقط دفاع کند . درست دوماه پس از رفتن ایستیفانف ژوبر وارد طهران شد واندك زمانی پس از رفتن ایستیفانف دوباره جنك در میان ایران وروسیه درگرفت .

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست واز پذیرایی که هنگام ورودش درطهران کرده‌اند پیداست که تا چه اندازه بورود او اهمیت داده‌اند وچگونه هرچه اوخواسته است اجابت کرده‌اند . درچند روز اول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته‌اند ودرهمین گیرودار فتحعلی شاه عهدنامهٔ فینکن شتاین راامضاء کرده‌وانگلیسهایی راکه‌درایران بوده‌اندبیرون کرده استوسفیرایرانرا که در بمبئی بوده است احضار کرده‌اند .

چند روز پس ازین واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنك با فرانسه نیزامضاء شد ونیزسخن ازامضای قراردادتجارتی بوده که گویا آنرانیز امضاء کرده‌وجزیرهٔ خارك

راهم بفرانسویان واگذار کرده‌اند.

باآنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترك رابطه کرده بوددر دربارفتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه‌منافع انگلستان بودند واین هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی ومنطقی بود. اولا بواسطهٔ آنکه در آنزمان تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان بود و با ترکیه (دولت عثمانی آنروز) وروسیه تجارتی نداشت. دوم آنکه روزبروز انگلیسها در هند بیشتر پیش میرفتند ومرتباً خبرعزل فلان‌راجه ومهاراجه ونواب بایران میرسیدورعب انگلستانرادردلها بیشترمی کرد. سوم آنکه بسیاری‌ازدر باریانرا ازسال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰م.) که نخستین سفیرشرکت هندوستان بایران‌آمده بود بواسطهٔ هدایای گرانبها بخودجلب کرده بودند وبرعکس پشتیبانی ازسیاست روسیه یا فرانسه درآنزمان نفع کسی را بـر نمی‌انگیخت. نوشته‌اند که سفیرشرکت هندوستان درآنزمان برای جلب توجه این و آن نزدیك دومیلیون روپیه که درآنزمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کـرده است وحتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای‌آینده داده بود. شکی نیست که‌اگردولت انگلستان درروابط سیاسی‌خود درآنزمان بیشتراز آنچه کرد صداقت بکاربرده بود باترسی‌جانکاه که‌ایرانیان ازپیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوزمتمایل بفرانسویان نشده بـودندکارشان بمراتب بهتر پیش میرفت، اما درآنزمان سیاست انگلستان بیشتر بفریب واغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه وصداقت در روابط سیاسی.

اما ایرانیان آنزمان در روابط خود صدیق‌تر بودند ودر دربارفتحعلی شاه جمعی کثیرحتی ازپسران وی هنوزطرفداری ازسیاست انگلستان می کردند وچنان می نماید که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه دربرابرروسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه ومشاورین او بوده‌اند وفتحعلی شاه بسیاق طبیعی وفطری باین پسررشید ومدبروکاردان خود بیشتر می گرویده وعقل وتدبیراو را ازدیگران برترمیدانسته است و وی‌میکوشیده که برای دفع مضارسیاست های روس و انگلیس دول دورتراروپارا درایران‌جلب کند، چنانکه چون ازفرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده‌است دولت اتریش وصدراعظم متنفذآن پرنس مترنیخ راکه پس ازناپلئون مؤثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بنفع ایران جلب کند.

ورود هیئت نظامی فرانسه درایران زودتراز آنچه انتظارمیرفت نتیجه‌داد، چنانکه اندك زمانی پس ازورود وردیه افسرپیاده نظام این هیئت چهـارهزارسربازایرانی را تربیت کرده وفابویه افسرتوپخانه بیست توپ بزرگ قلعه کوب درکارخـانه توپ ریـزی اصفهان ساخته بود. گاردان هم گزارشهـای بسیارجامع و سودمنـد برای لشکر کشی بهندوستان از راه ایران بفرانسه‌فرستاده بود ومنظماً گزارشهای اوبوسیلهٔ سفرای‌فرانسه

درسن پترزبورگ واستانبول بپاریس میرسید.

ناپلئون نخست از نتیجهٔ کار گاردان باندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هزار فرانک مستمری ازعایدات هانور(۱) ووستفالی(۲) دربارهٔ ژنرال گاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی راکه با او بودند ترفیع درجه داد.

چنان می نماید که درضمن مذاکرات صلح درتیلسیت امپراطور روسیه از ناپلئون خواسته است که درایران اقدامی بضرر روسیه نکند وبلکه ایران و روسیه را بیکدیگر نزدیك کند، زیرا که بلافاصله پس ازامضای عهدنامهٔ تیلسیت ناپلئون بژنرال گاردان دستور داده است بکوشد میانهٔ ایران وروسیه‌را بگیرد وبجای دستور سابق که دفاع ازحق ایران دربرابر روسیه باشد دستورمیانجی گری باو داده شده است.

درین زمان جنك پس از بازگشت ایسیتیانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنهٔ گرجستان وفرمانده لشکریان آنسرزمین مامور این کار بود. پیداست که آزاد شدن روسیه‌ازمیدانهای جنك اروپا پس ازصلح تیلسیت برنیروی آن درجبهه ایران بسیار افزوده بود. گاردان بدستورناپلئون با مارشال گوداویچ وارد گفتگو شد. پیش بردن وظیفه ای که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود، زیرا که دوطرف مایل بسازش نبودند: روسها می‌خواستند آنچه راکه گرفته اند نگاه بدارند وایرانیان میخواستند آن را پس بگیرند.

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانیی(۳) وزیرروابط خارجی (امور خارجه) ناپلئون ازفونتنبلو(٤) قصرمسکونی ناپلئون درتاریخ ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷ (۹ رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱٦ روز پیش ازورود گاردان بطهران نامه‌ای نوشته که قهرا چند ماه بعددر طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است:

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷

آقا

نامهایی که بمن افتخارداده ایددر ۲۳ اوت و ۹ سپتامبر بفرستید رسید: نامهای آخر حرکت فوری شما را ازاستانبول بمن خبر می داد. امیدوارم که سفر خود را بخوشی کرده باشید وسفیرایران که شما بااو بودید یاری کرده باشدتا سفرآسیای صفیرآسانتر شده باشد.

ادامهٔ جنك درمیان ایران وروسیه امروزسودی نخواهد داشت. اعلی حضرت امپراطور میل دارد صلح درمیان این دودولت برقرارشود وباکمال میل درین کاریاری خواهد

---

(۱) Hanovre (۲) Westphalie

(۳) Champagny (٤) Fontainebleau

کرد . این صلح ممکن نشد در تیلسیت برقرار شود، زیرا فتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت ولی امپراطور درصدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه ببیند و هیچ دلیلی نمی‌تواند مانع از تصمیم در آن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه اینکه بآزادی بیشتر نظر خود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز یگانه دشمنست و باید درست همهٔ درهای خود را هم چنان برروی آن بسته نگاه بدارد .

انگلستانرا ازحالا تقریباً ازهمهٔ بندرهای اروپا را نده‌اند؛ میخواست تجارت اروپا را بخود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر درجایی پذیرفته نیست ؛ میخواست در کشتی رانی آزاد تنها باشد ولی کشتی‌هایش دیگر نمی‌توانند بساحل اروپا بیایند . باتجارت خود جنك را دامن میزد ؛ اینراه برویش بسته میشود .

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند . چنان مینماید که درماه مه سال گذشته چند کارگزار انگلیسی را در آنجا پذیرفته‌اند . فتحعلی شاه باید ازهمهٔ این گونه هیئت ها حذر کند و پیشرفت انگلیسها در هند باید دایماً مراقبت او را برانگیزد . هرچه بیشتر درین شبه‌جزیره پیش بروند بهمان‌اندازه افغانها و خراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند .

یوسف (۱) رااعلیحضرت خوب پذیرفت . ازدیدن کسی که مـی‌توانست بااو از فتحعلی شاه سخن بگوید ومورد احترام واعتماد این‌شاه بوده‌است لذت برد . هرچه بتواند درادامهٔ روابط‌دوستانه که درمیان‌دو کشورروی‌داده‌است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود .

تاریخ آخرین نامهایی که ازایران بمارسیده ۲۴ ژون‌است . نامهایی که بمن‌خواهید نوشت معمولاهمان‌قدمت تاریخ‌را خواهد داشت‌وازآن‌پس باید منتظر فاصلهٔ‌هفت ماهه در میان نامهای خود و پاسخهای من باشید . درین مدت‌حوادثی پیش‌می‌آید و برخی‌مواردی که درموقع نوشتن نامه عملیست ممکنست درموقعی که پاسخ آن میرسد دیگراین حال را نداشته باشد ؛ برخی دستورهاهست که جزواساس ماموریت شماست وجزوحالتیست‌که باید معمولا باقی باشد . این دستورها ممکنست همیشه درموقعی که بشما میرسدسودمند باشد ؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما درباره‌ٔ کار هایی که نـوع آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم دربارهٔ آنها شد بایدبقوهٔ تمیز و فرزانگی شمااعتماد بکنم . وانگهی درموارد خاصی که‌دستورهای شما چیزی پیش بینی نکرده‌راهنمای شما روح آنخواهد بود .

باحترامات کامل من اعتماد کنید

« شامپانیی »

---

(۱) سفیرفتحعلی شاه پس ازعسکرخان

این دستور که بژنرال گاردان رسید وی‌راواداشت بوساطت درمیان ایران وروسیه بپردازد. اما این کارهم‌چنان‌دشوار بود و بهمین‌جهة‌درنامه‌ای که در ۲ ژون ۱۸۰۸ (۷ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس ازصدورنامهٔ شامپانیی باونوشته وممکنست که دستور ناپلئون‌پیش ازوقت باو رسیده باشد، مشکلات خودرا دربن‌زمینه شرح‌داده‌و ترجمهٔ آن بدین‌گونه است :

«طهران ۲ ژون ۱۸۰۸

آقای من ،

آقای بارن‌دوورده (۱) نایب‌سرهنك‌توپخانه را‌آقای‌فلد مارشال کنت دو گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بدربار ایران فرستاده است . همچنانکه در نامهٔ مورخ ۶ مه شمارهٔ ۱۱ افتخارداشتم‌بجناب شما اطلاع‌دهم من‌ازورودش بتبریزخبرداشتم. درمه ۲۱ مه نامهٔ بسیاردوستانهٔ آقای کنت دو گوداویچ را بمن داد . جناب وی در همان زمان نامه‌ای بنخست وزیر میرزا شفیع نوشته ودرآن پیشنهادهایی راکه بوسیلهٔ آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است . این سند باطلاع من نیز رسیده و مستخرجی از آن ضمیمهٔ این نامه است . کاملا مطابق نامه‌ایست که خطاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزادهٔ عباس میرزاست وازآن نیزمرا مطلع کرده‌اند.

آشکارمیشد که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگوممکن‌نیست بی‌وساطت‌دولت سومی خاتمه بپذیرد . حتی عالی حضرت (۲) دربارمخصوصی که بمن‌داد گفت نخواسته است از نامهای آقای مارشال گوداویچ مطلع شود وتنها باین‌شرطصریح وارد گفتگو خواهدشد که روسها‌ایالات ایرانرا کاملا تخلیه کنند . آنوقت من بعالیحضرت عرض کردم که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام‌من واگذاشته وهمچنانکه مورد آن پیش آمده است‌چندین بارپیشنهاد کنم ممکنست گفتگو درپاریس درمیان عسکرخان(۳) وآقای کنت تالستوی (٤) با وساطت اعلیحضرت روبدهد . من عالی حضرت را مصمم کردم اختیار های کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را باطلاع اعلیحضرت امپراطوروشاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم.خواهیددید که بعسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود وهمهٔ شرایطی راکه اعلیحضرت تصویب کندامضا کند . درهمان‌ضمن شاهزاده‌عباس میرزا بامپراطورالکساندر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) گاردان‌دربارهٔ فتحعلی‌شاه‌لقب Sa Hautesse بکاربرده که‌عالی‌حضرت‌ترجمه میکنم

(۳) سفیرایران (٤) Tolstoy سفیر کبیرروسیه درپاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی راکه عالی حضرت پذیرفته است باواطلاع دهد ومیرزا شفیع از آقای کنت رومانزوف (۱) خواسته است که اعلیحضرت امپراطورهمهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش بپاریس بفرستد. این رفتار بنظرمن بسیاری‌ازدشواریها را ازمیان‌خواهد برد ودوپادشاه بزرگ پس ازآنکه اندیشهای خود را دربارهٔ ایران باطلاع یکدیگررسانند می‌توانند گفتگویی راکه قطعاً نتیجهٔ آن کاملا بسته باردهٔ آنهاست بپایان برسانند.

بایددربارهٔ عالی حضرت انصاف بدهم که میل مفرط نشان میدهد با دو دولت درجهٔ اول اروپا اتحاد کند وعزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی راکه نفع مشترك ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای‌من بیان کند صادقانه باآنها شریکست وافتخاردارم نامه‌ای‌راکه بجناب‌شما نوشته است باین نامه منضم کنم.

این وزیردیروز بمن‌خبرداد که کاپیتن ملکلم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج‌فارس شده و بشش کشتی دیگروچهار کشتی بارکش که پیش ازوقت در آنجا بوده ومن افتخار داشته‌ام جناب شما را ازآن خبر کنم ملحق شده است. عالی حضرت چهار هزار سپاهی دارهسپار کرده است که‌سواحل خلیج‌را مستعددفاع کنندومانع ازاقدامات انگلیسها باشند.

آقای بارون‌ورده درشرف رفتنست که بتفلیس برگردد و بزودی متارکه‌ای‌درآنجا برقرارخواهد شد. درتمام مدت گفتگو جنك قطع خواهد شد. دراینجا پذیرایی ازو کرده‌اند که تاکنون ازهیچ یك ازافسرانی که پیش‌ازین آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند. عالی حضرت باودوبارداده وخلعت فاخری برای اوفرستاده است. وزیراسبها وپارچه‌هایی باوداده است. جناب شما بخوبی مطمئن باشد که من وظیفهٔ‌خود دانسته‌ام با این افسربا همان احترامی که درخوراو بوده است رفتار کنم.

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال‌آباد که دهیست دارای دوروزمسافت تا طهران میرود چادربزند.ما روزچهارم با وزیرراهی خواهیم شد تا بدربارملحق شویم. ازکمال‌آباد با منازل سبك وبا چند توقف باردوگاه سلطانیه‌خواهند رفت. اگردرین سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیزجالبی رخ ندهد جناب شماازراه لطف‌اجازت دهند چیزی باو ننویسم. گمان‌دارم که‌درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد. لطف کنید...»

درپایان نامهٔ‌دیگری که گاردان‌دربارهٔ سیاست فرانسه وایران‌ازاردوگاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه درتاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) یعنی تقریباً سه‌ماه

---

(۱) Romanzow وزیرامورخارجهٔ روسیه

پس ازآن نامهٔ سابق الذکر نوشته می گوید :

«... عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوزاطمینان تازه‌ای از اعلی حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسیان باو نرسیده است واضطرابی راکه‌ازین حیث داردآشکارمی کند».

شامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت درمیان ایران وروسیه کرده است ازشهرتولوز (۱) درتاریخ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یك ماه پیش‌ازنامهٔ دوم گاردان‌باو چنین‌مینویسد:

«تولوز۲۷ ژویه ۱۸۰۸

آقا

نامهایی که تا ٦مه افتخار نوشتن‌آنها را بمن داده‌اید پی در پی‌رسید. شما بمحض ورود توانسته‌اید جنك درمیان روسیه وایران راقطع کنید. این نخستین واقعه مرا باین فکر میانداخت که گفتگوی صلح درمیان دودولت آغاز شده وایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد. چنان می نمود که خواستارآنست مخصوصاً بدین جهة که باید با افغانها جنك کند وشاید درا‌ندیشهٔ لشکر کشی بجاهای دورتر باشد. دربرابر آینده‌ای چنین مشکوك احتیاط دربنست که درپشت سرنگرانی نداشته باشند وچون‌جزودستورشما بود که‌این سازش راآسان کنید ممکن بودشما بفهمانید که طبیعیست درین زمینه‌درطهران گفتگو کنند. اما عسکر خان تازه بپاریس‌آمده ومی توان فرض کرد که بتواند در بارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد. وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت. برای اینکه عهد نامهٔ تجارتی راکه شماامضاءکرده‌اید وقرارداد مربوط بتهیهٔ بعضی اسلحه وذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم.

آقای ژوبر را بپیشباز عسکرخان فرستاده‌اند.اورا باهمراهانش درچند فرسنگی مرز ملاقات کرده واین سفیر را همه جا باملاحظات خاص پذیرفته اند ؛ درپاریس منتظر بازگشت امپراطور خواهد شد. اعلیحضرت ازدیدار فرستادهٔ دوستش‌شادخواهدگشت. هر چند که سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابطخود را با ایران از نظر دور نمی کند ومی‌خواهد هرفرصتی را غنیمت شمارد وبرای منافع دوامپراطوری مساعد کند.

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما بوسیلهٔ عهد نامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکر کشی از راه خلیج فارس واسلحه فرستادن بآنجا بهره مند شویم. بهمین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد؛ اما

---

(۱) Toulouse

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و بهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها و تجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد: امپراطور باین وعده اعتماد دارد. انگلیسها درصدد برنیامده‌اند مأموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه ازهمسایگی و نیروی اومی ترسند. این تعارف از ترسست ولی درنهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند.

شما می توانید بآنها بفهمانید که اگر ماموری بایران می فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند واز راه این کشور رابطه‌ای درمیان هندوستان واروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند ونیروهای وی رادرجاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که جنك افغانها باایران نتیجهٔ تحریکهای آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی راکه برای من فرستاده بودید باتوجه خواندم. نتیجهٔ آنها اینست که در بسیاری ازموارد مهم کشوری راکه در آن اقامت دارید و کشورهایی راکه از آنها عبور کرده‌اید معرفی می کند. مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما ازتوجه کسانی که وابستهٔ بهیئت مأموریت شما هستند خشنودید وخدمات آقایان افسران ازحالا نتایج سودمند بسیار درایران داشته است. این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هرچه راکه ممکنست بافتخار هیئت مأموریت شماباشد تا چه اندازه باشادی تلقی میکنم.

آقا باحترامات بسیارمن اعتماد داشته باشید.

شامپانیی»

بعد ازتحریر: آقا، کما فی السابق مأموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیلهٔ جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دلبسته باشید و تا میتوانید آنرا ازدست ندهید.

شامپانیی»

ژنرال گاردان در نامهٔ دیگری که در ۱۸ ژون ۱۸۰۸ (۲۴ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱٦ روزپس ازنامه‌ای که ازطهران پیش ازسفر کمال آباد وزنجان نوشته بود از کمال آباد بشامپانیی وزیرامورخارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقابل سیاست ناپلئون بدین گونه شرح داده است:

«دراردوگاه کمال آباد ۱۸ ژون ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است. با تأسف دیدم که بیگلربیگی اصفهان مامور بوده است درآن حاضر باشد. مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجز کارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقاً افتخار داشته‌ام بجناب شما

---

(۱) مقصود گاردان حاج محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله است که پس ازمیرزا شفیع صدراعظم فتحعلی شاه شدودرین موقع حکمران اصفهان ومستوفی کل یعنی وزیرمالیه بود.



شهرشیراز درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____ Call No. ____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

اطلاع دهم وی در رأس دستهٔ انگلیسهاست . عالی حضرت یك قسم توجهی باودارد،زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که‌این توجه نفوذ بسیاری در کارهای‌عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند اوراطمینان دهند که اگریك انگلیسی دزدربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم.درهرحال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که ناوگان انگلیس را درخارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم‌اجازه خواسته است یك نفرچاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزادهٔ شیراز (۱) درین زمینه ازعالی حضرت دستور خواسته‌است ؛ می‌خواستند‌بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هررابطه‌ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد و با منافع خود ایران منافات دارد واگرعالی حضرت یك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت.چنان می‌نمود که ایشان ازعواقب امتناع دربرابرملکلم‌نگرانند . بمن میگفتند که کرانهای خلیج فارس وایالت فارس (۲)را بآتش وخون خواهند کشید . من ازآنها پرسیدم‌چهار هزارتنی که وزیربمن گفته بود یك ماه پیش بسوی شیرازوبندربوشهر فرستاده است چه شده‌اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزارتنزل کرده بود و اینك شاهزادهٔ شیراز ناتوانست که دربرابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلربیگی میخواست مرا مطمئن کند که ازپذیرفتن چاپارملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین باربااین مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند ؛ اما من هیچ ازپاسخ اول خود فروگذار نکردم واکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنك لشکریان شاهزادهٔ‌شیرازرا نیرودهند. وزیران بشورای عالی‌حضرت‌رفتند تاگفته‌های من‌وایرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیرازمن خواهش کرد بچادراو بروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیدهٔ من خواهد بود . الان باسمعیل بیك پیشخدمت باشی واز نظامیان برجسته دستورداده است بشیرازبرود وتهیهٔ دفاع را ببیند واگر انگلیسها نیرو پیاده کنند باآنها بجنگد . من بمیرزا شفیع باردیگر تاکید کردم که هیچ رابطه‌ای‌درمیان ایرانیان وانگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزارتن را بشیراز بفرستند واگرضرور باشدبا افراد دیگر بایشان نیرودهند . وزیرپاسخ داد اطمینان‌میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد وباسمعیل بیك فرمان داده خواهد شد بمحض اینکه انگلیسها بخواهند پیاده شوند بجنك آغاز کند. بمن خبرداد که این سرتیپ

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلی شاه حکمران فارسست .

(۲) دراصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان» نوشته شده‌است .

بعد ازظهر بدیدن من خواهد آمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیك پیش من آمد . چنان می نمود که بماموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیرو بیگلربیکی اصفهان فهمانده بودم باو هم فهماندم که اگرانگلیسها درجنوب گامی بردارند وتنبیه نشوند ازشمال هم روسها داخل خواهندشد. اوپاسخ داد که انگلیسها هنوزپیاده نشده‌اندوحتما این هوس رانخواهند کرد ووی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند واینك می بیند که برای جنك با انگلیسها بجنوب می فرستند. من باواطمینان دادم که آبروی وی وابسته بنتیجه ماموریت اوست واگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربار عالی متکی باشد وبنا براحساساتی که همواره نسبت بفرانسه آشکار کرده و دوستی که دربارهٔ همهٔ فرانسویان درطهران نشانداده است حق دارم منتظرآن باشم . ما از هم جدا شدیم. رفت ازعالی حضرت اجازه بگیرد وآخرین دستوررا دریافت کند تا همانشب رهسپارشود.

میرزا شفیع همانـدم بمن پیغام داد که امپراطور بنیروهای امدادی که بفارس میفرستند یکدستهٔ ششصد سواراز پاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل بیك بشیرازخواهند رفت . ازترس این که مبادا درمذاکرهٔ با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا درنامه‌ای که باونوشتم ضبط کردم .

بیگلربیکی اصفهان فردا میرود مدتی درقلمروحکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره بدربارعالی حضرت ملحق خواهد شد .

مانیزفردا برای اردوی صایین‌قلعه (۱) حرکت‌میکنیم . امپراطورازراه‌قزوین(۲) بآنجا میرود .

افتخاردارم ...»

نتیجه وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بژنرال گاردان دستورداده است که بکوشد صلح درمیان روسیه و ایران را بر قرار کند از دربار سن پترزبورك نیز دستورهایی درین زمینه بفلد مارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه یاری کندووی نیزنامهایی بگاردان نوشته. از آنجمله نامه‌ایست که در۲۵ مارس (۵آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷محرم۱۲۲۳) بگاردان نوشته وترجمهٔ آن

---

(۱) دراصل : San Kala (۲) دراصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی وتاریخ دوم اروپاییست



یکی ازاعیان ایران درزمان فتحعلی شاه
ازکتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ________ Call No. ________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

بدین گونه است :

«سرتیپ من ،

چون اکنون موافقت کامل ودوستی نزدیك درمیان دو امپراطوری بزرك هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را ازسوی اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم و با شماوارد مکاتبه بشوم . افتخاردارم درضمن شما راآگاه کنم که انگلستان دشمن مشترك ما هرفرد جونز(۱) نمایندهٔ خود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صاحب ایالات ایرانرا برانگیزد که درجنك با روسیه بکوشد، بگمان آنکه از نیروهای روسیه بکاهد.هر چند که انگلستان کاملا اشتباه می کند زیرا که عدهٔ لشکریان اعلیحضرت امپراطور پادشاه والا مقام من که افتخارفرماندهی آنرا دارم اینك باندازه‌ایست که بهیچ وجه از نیروهای هراس انگیزروسیه دراروپا چیزی نمی کاهد . ایران خود ناتوانی خود را در کشمکش با روسیه حس کرده ومدتیست پیشنهاد صلح کرده است ، اما چون همواره امیدوار بود وعده‌هایی که فرانسه درضمن جنك درمیان دوامپراطوری بزرك که خوش بختانه بپایان رسیده بآنداده بود اجابت یابد دربارهٔ مواد عمده و بسیارمعتدلی که من بآن پیشنهاد کرده‌ام واینك نیز بفرمان عالی اعلی حضرت امپراطور پادشاه بلندمقامم پیشنهادمیکنم تصمیم نمی گیرد. آقای سرتیپ، من افتخاردارم گمان کنم که چون شما سفیر کبیرامپراطوری هستید که اینك اتحاد نزدیك با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا ازاشتباه بیرون بیاورید، زیرامن مطمئنم قطعاً بشما دستورهایی رسیده است که دربرابرمنافع روسیه‌وارد نظریات ایران نشوید. بیانی را که اعلی حضرت امپراطور پادشاه والامقام من بپادشاه سوئد کرده است باین ضمیمه می کنم ودرضمن بشما. اطلاع میدهم که لشکریان ماازحالا واردفنلاند سوئد شده‌اند . برای اظهارموافقت امپراطوروپادشاه شما پرنس دوپونت کورو(۲) را با دستهٔ کثیری برای الحاق بلشکریان دانمارکی که با ما متحدند فرستاده‌است . حامل را فرستادم که کاغذی هم برای وزیرایران دارد ودرضمن ازشما خواهش میکنم هرچه‌زودتر اورا باجواب دوستانه‌ای ازسوی خودتان بفرستید .

افتخاردارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵آوریل) ۱۸۰۸»

ازین نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته‌خوب پیداست که پس ازعهد نامهٔ‌تیلسیت

---

(۱) Harford Jones (۲) Prince de Ponté - Corvo

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه در اندیشهٔ آن نبوده است که بایران یاری کند ودنبال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را در برابر ایران حفظ کند وبسفیر خوددرطهران دستوردهد که از نظریات روسها پشتیبانی کندنه از نظریات ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنگ می کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکنند. عجیب تر از همه اینست که باز با این عهد شکنی ها فرانسویان متوقع بوده اند که ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزنند. تقریباً سه ماه پس از نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کردم گاردان در ۲ ژویه ۱۸۰۸ (۸جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) از لشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامپانیی وزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته است:

«از لشکرگاه سلطانیه ۲ ژویه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروزصبح میل کرده است مرا ببینند. ساعت یازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتیم. فتحعلی شاه می‌خواست خودمرا مطمئن کند که هر گفتگویی درمیان ایران وانگلستان قطع شده وازدوسوی تهیهٔ جنگ می بینند. عالی حضرت امیدوارست که برادروالا مقامش این وضع رامطابق با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند.

بنابرآخرین خبرهایی که ازخلیج فارس رسیده چنان‌می نماید ناوگان انگلیس که درآن جاست مرکب از۱۸ کشتی بزرك و کوچکست. سروان ملکلم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند. می گویند بهر کسی که بخواهد در کشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد. خبرمیدهند که انگلیسها چون دانسته‌اند جزیرهٔ خارك‌را باعلی حضرت واگذار کرده‌اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند.

اغتشاشات قندهاردنباله دارد. دو برادرشجاع‌الملك ومحمود دوباره تهیهٔ جنگ با یك دیگر را درقندهارو پیشاورمی بینند.

آقای سروان مهندس تروئیلیه (۱) ازطهران بسوی مشهد درخراسانرفته است. بواسطهٔ اوضاع کنونی باودستورداده‌ام درآنسوی مرزایران تفتیش نکند. شرح مسیراز اسکندرون تا طهران اورا بنخستین افسری که افتخارداشته باشم بحضورجناب‌شما بفرستم خواهم سپرد.

لطف کنید ...»

---

(۱) Truilhier

درهمین گیرو دار گراف نیکلا رامانزف (۱) وزیرامور خارجهٔ روسیه در ۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳) دستوری درهمین زمینه ها برای گراف گوداو یچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان بطهران فرستاده است و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظر امپراطور رساندم و بدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران میدهید که یك سال متار که را امضا کنند و گفتگوی در بارهٔ صلح را در پاریس طرح کنند، تا در آنجا بوساطت امپراطور ناپلئون و با مـذاکره در میان کنت تالستوی وعسکرخان منعقد شود .

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فورا پیشنهاد چنین متارکهٔ طولانیرا رد کرده اید تصویب کرده است . نفع خود ومصالح خود را در آن نمی بیند . آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامهٔ جنك لازم یا مفید باشد بشما واگذارمیکنند و درموقعی که باید بلشکریان متوسل شد دربارهٔ اداره کردن عملیات نظامی بهنر نمایی شما اعتماد دارد .

استراحتی که باین لشکریان داده شده بود درنتیجهٔ تعهدی نبود ؛ جناب شماخوب میدانید بواسطهٔ اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستارصلح بشوند وخودشان ازمادرخواست انعقاد آنرا میکردند، بی آنکه پیش از آن متارکه ای برقرارشود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند .

آقای مارشال ، لطف کنید بوزیرایران بگویید کـه عقیدهٔ اعلی حضرت در بـارهٔ متارکه واعادهٔ جنك چنینست :

اما دربارهٔ پیشنهادی که بشما کرده اند که مذاکرات در پـاریس بشود امپراطـور عقیده دارد هرچند بسیار راستست که ممکن نیست منافع خود را بکسی که بهتراز و باشد واگذار کند زیرا که امپراطور ناپلئونرا دوست خود میدانـد وازمیان همهٔ شاهانی کـه امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگوید واین پادشاههم بنوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی بااو میکند و با این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته بـاشد اعلی حضرت

(۱) دراصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiantsef است که دراین موقع وزیرامورخارجه بوده وسال بعد نخست وزیرروسیه شده است .

نمی تواند بدان متوسل شود.وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست . فواصل بسیاری که درمیان ماو فرانسه است همهٔ فواید وساطت آنرا ازمیان می برد وناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه باآقای سفیر کبیر فرانسه که درین جامأموریت دارد سخن رانده است ومیل دارد شماهم ازسوی خود این علل رابااطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید وباو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست ازاینکه وی میل دارد ایرانیان را بما نزدیك کند ودرهرموردی که بتواند بماحسن خدمت خود را نشان بدهد.

باتوجهی که اعلی حضرت دربارهٔ کار های ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو(۱) باشد ودرضمن مذاکره درهر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراطور وپادشاهشان برقرار خواهد شدسخن میرانند، گرجستان راهم لازمهٔ این اتحاد می‌دانند . اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد واینك که متعلق بماست طعمهٔ غریبیست که مارا بصلح وادار کند !

تنها بواسطهٔ همین اغفال امپراطورحق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنك را دنبال بکنند ، متارکهٔ یك سال را برای این میخواهد که نیرو هایی دربرابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببیندوفراهم کند وقطعاً امروز برابری‌جنك با این نیرو را ندارد . آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطوراینست که تحمل نکنند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنك را دنبال کنیدتا اینکه یك سال‌آنرامتارکه کنید ومجبور شوید آن وقت جنك را با زیان بیشتری ازسر بگیرید.

پس ازآنکه اوامراعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میماندانیست که احترامات بسیار خود را مکرر کنم‌وافتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیرو بسیارمطیع جناب شما باشم.

کنت نیکالادوراما نزوف

رونوشت مطابقست

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) گاردان گزارش‌مفصلی درباره‌اوضاع ایران وسیاست ایران درآن زمان ازلشکرگاه سلطانیه برای شامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست وبدین گونه است :

---

(۱) Mosdow

« ازلشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸

آقای من ،

میرزا شفیع بریشب پیش نویس اصلی اظهارات شفاهی راکه عالی حضرت میبایست در حضور آقای بیانکی دادا (۱) سروان مهندس بکند بمن داده است . افتخار دارم ترجمهٔ آنرا لفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار جالبست ؛ شامل جزییات سیاست ایران و اساسهاییست که فتحعلی شاه اتحاد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی را که بیشتر طرف توجه اوست در آن معین کرده است ؛ و نتیجه ای که عالی حضرت از آن میگیرد میرساند که اگر امیدهای او روا نشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهد آمد .

وقایعی که او اظهار میکند همیشه حقیقت ندارد . چند بند آن نیز شامل جزییاتیست که وظیفه دارم آنچه میدانم بخلاف آن اظهار بکنم . جناب شما میتوانند آنها را باملاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول ودوم تنها شامل تکرار شرح سفارتهاییست که دو دربار عالی ازجانب خود فرستاده‌اند و تعهداتیست که دربارهٔ یك دیگر کرده‌اند . در بند سوم عالی حضرت ببیان وقایع آغاز میکند . ازتدارك های خود در برابر افغانستان و هندوستان خبر می دهد .

من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این لشکرکشی ها بشاهزادهٔ حکمران خراسان نداده است . تنها پیداست که وی بایك عده لشکریانی که چندان قابل ملاحظه نیستند بسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تا وقتی که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد . صفت مبالغه که طبیعی ایرانیانست در اطمینانی که عالی حضرت در گفتگو ازین لشکرکشی دارد دیده میشود . حتی گاهی هم بسمع ما رسانده است که میل دارد تنها عدهٔ کمی از سپاهیان فرانسه با او یاری بکنند و آنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است کتمان کند که تا روسها گرجستان را در دست دارند نمی توانند فکر این کار را بکنند .

میتوان از آن نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان سند وسفارت نصرالله خان در ته منحصر بتاکید دوستی و وعده‌های بسیار احتمالی بوده است .

بند ٥ مربوط بوهابیان و انگلیسهاست . راستست که فتحعلی شاه درصدد برآمده است رابطهٔ دوستانه با سعود بهم بزند . ولی جناب شما ازگزارش های من توانسته است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده تا در موقع ورود ناوگان انگلیس کرانه شرقی خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه‌ای نداشته است که وعده‌هایی

---

(۱) Bianchi d' Adda

داده‌اند ودرموقع عزیمت اسمعیل بیك هنوز بآنها وفانکرده بودند . چنانکه عالی‌حضرت تاکید میکند باید باور کنم که ملکلم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی میدهد که هنوزدرآنجاست .

اطمینانیرا که در بندششم هست میتوان تااندازه‌ای تابع نتیجهٔ اقداماتی دانست که عالی حضرت تمنی دارد اعلی حضرت بنفع ایران در برابر امپراطور روسیه بکند . با این همه تصورمیکنم فتحعلی شاه کاری نکند که فرانسه را برنجاند واتحاد باآن بالمره یگانه سد در برابرروسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه بابابعالی را دنبـال میکند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کند ۰ ولی رفتاری را که دربارهٔ ایالات ترك همسایهٔ ایران‌داشته بهیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کمافی‌السابق در اختلافاتی که درمیان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت میکند . لشکریان ایران بسوی کردستان‌در حرکتند ومیتوان پیش بینی کرد که باوجود اطمینانهای قطعی که وزیرداده است‌ازورود بقلمروعثمانی خود داری نخواهند کرد .

عالی‌حضرت ازدعاوی خود نسبت‌بعراق عرب وقلمروبغداد وبصره هم‌دست‌نکشیده است . مکررهم اقرار کرده که تنها منتظرموقع مناسبست که آنجا را بگیرد ۰ ولی البته لازمست که سلیمان پاشا کاملا پیروایران باشد ؛ بازمسلم نیست که عالی حضرت درتعیین اوبحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصورمیکند درین کاریاری کـرده است زیـرا موافقت داشته سلیمانرا که درجنك علی پاشا با عبدالرحمن اسیر اوشده بودآزاد کنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکند : رعایت انگلستانرا بـواسطهٔ بصره و تجارت‌آن با هند میکند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع ازمقاصد فتحعلی‌شاه میکند واین که همیشه ازدخالت او بنفع عبدالرحمن یاغی تـرسیده است . امانفرت شدید نسبت بهرچه نام‌ایرانی داردروهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میداند که‌درموقع ورودسفارت اعلی‌حضرت بطهران با وجود نمایندگیهای مکررفرانسه بیش ازیك سال‌بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی دربرابرروسهانکرده بودند. فتحعلی‌شاه‌بپاشای ارزروم وعده کرده بودعملیات‌لشکریان خود را با عملیات لشکرعثمانی توام کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنك شدیدعالی حضرت که دایما مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزاواردجنك شود او را رها کرده است . بدیهیست که ایران میخواست بانتظارپایان جنك درمیان فرانسه و روسیه‌کاری نکند و امیدوار بود که‌یا روسها گرجستانرا ترك کنندیا اینکه دلشانرا بدست بیاورد که‌درموقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است . البته میل ندارد کشمکشی که پستی خود را درآن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همهٔ کوشش های عالی حضرت تنها آنست که خواستار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایرانرا که دردست روسیه است فوراً تخلیه کنند . دربارهٔ تمایلات همهٔ مردم این‌ولایات درحق ایران اشتباه میکنند. البته ازاستیلای روسها شکایت دارند ؛ ولی باز آنرا براستیلای مستبدانهٔ ایران ترجیح می دهند وتنها در اندیشهٔ استقلال خود هستند، زیرا که حال مضطرب وشرارت آمیزشان سبب میشود که بابی حوصلگی هر تسلط بیگانه راتحمل کنند . اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصاً کارهـای ساختن توپ و تفنك هرروز دوچار وقفه‌است زیرا که آن کارها را بطفیل حکمران اصفهان وشیراز میکنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظهٔ درستست . تنها این ایراد رادارم که تردیدست انگلیسها توانسته باشند برافغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که ازسر نوشت هندوان آگاه شده‌اند طبعاً ازاستیلا جویان بیزارند . مخصوصاً ازوقتی که بی‌اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربارایرانرا وادار بحمله برزمان‌شاه بکند، زیرا که اندیشهٔ‌او این بود باسیکهاومهراتهاهمدست بشودو برانگلیسها بتازد. اما ازیك سو شرکت‌هندمشغولست روابطی باملللی که‌دراطراف رود سند‌ند برقرار کند، تااینکه اگرفرانسویان برمتصرفات انگلیس درهند لشکر بکشند خط دفاعی در کنـار این رود داشته باشد . از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد ودرصدد خواهد بود دشمنانی را برایران برانگیزد، زیرامی بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است . بدین گونه می توان پیش بینی کرد کـه عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفدرانی در میان این مردم بدست بیاورند،خواه بوسیلهٔ پول دادن بیکی ازسران یاغی‌وخواه بوسیلهٔ دادن توپخانه ویاوری بشجاع الملك پادشاه دربرابرایران که آشکاردشمن اوست .

دربندهای ۱۱و۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیهٔ ایالات ایـران از تصرف روسها برمی گردد. پیداست که‌این‌موضوع عمده‌ایست که‌خاطرش‌را مشغول کرده‌ومخصوصاً مربوط بآبروی اوست. نمی‌تواند باین اندیشه‌تن دردهد که مجبورشود برای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد ؛ ومی‌توان پیش بینی کرد که اگر بـواسطهٔ مساعدت اعلی حضرت باسترداد ایالاتی که ازدستش رفته است کامیاب نشودروی خوشی بتقاضاهایی که‌ممکنست فرانسه درآینده ازوبکند نشان ندهد.

بند ۱۳ تکرارآن چیزیست که فتحعلی شاه درباری که درهفتم این مـاه بمن داده بود گفته است. ولی‌عالی حضرت بی‌حوصلگی بسیار آشکارمی کند که هنوزاطمینانی‌ازسوی

اعلیحضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان ازروسها باو نرسیده است ؛ اضطرابی راکه ازین حیث دارد نشان میدهد.

سرانجام دربند آخر اظهارمیل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوعهایی که درین اظهارات شفاهی بدان اشاره شده است خواهد گرفت باطلاع او برساند.

ازجناب شما خواهشمندست لطف کنید ..»

درضمن اینکه گاردان ازین گونه گزارشها برای وزارت امورخارجه فرانسه مینوشته بامارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که ازپاریس باو میداده‌اند مکاتبه داشته است و ازآنجمله پاسخ نامه‌ای راکه گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ باو نوشته بود وپیش‌ازین درصحیفهٔ ۱۳۱ چاپ شده‌داده‌است وباردیگرمارشال گراف گوداویچ درتاریخ ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای باو نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«آقای سفیر کبیر ،

افتخاردارم که نامهٔ دوستانه‌شما ازراه ایروان بمن رسیده است . ازآن آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیك کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیارعبیدانهٔ خود را درین باب باعلیحضرت امپراطوربدهم وپیش‌ازوقت نامهٔ شما را برای آقای دوك‌دوویسانس(۱) با چاپارفرستاده‌ام . ولی چنانکه پیش ازین افتخارداشته‌ام بوسیلهٔ چاپارمخصوص ازجانب خود درتاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراطورپادشاه عالی مقام خود را باطلاع جناب شما برسانم گمان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم، مگرانعقاد صلح‌رسمی وبی‌درنگ برهمان اساسی که بایران گفته‌ام ودرمدت مدید گفتگوها هرگزآنرا تغییر نداده‌ام . برای این کاروکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد .

آقای سرتیپ، لطف کنید و باحترامات صادقانه دربارهٔ خود وبالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید .

کنت ژان دوگوداویچ

ازلشکرگاه نزدیك تزوپی (۲) ٤ سپتامبر ۱۸۰۸»

---

(۱) Duc de Vicence

(۲) Tzopi

مذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی گری فرانسه

ازاسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که ازیك طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا دربرابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامهٔ تیلسیت دیگر پابست نبوده وهیچ حمایت جدی ازایران نمی کرده است . از سوی دیگرروسیه تقاضای متارکهٔ یك سالهٔ ایرانرا نمی‌پذیرفته وجداً مصربوده است که هرچه زودتر باید صلح بر قرارشود ، بالعکس می کوشیده است جنگ را یك ساله ترك کند، شاید درین‌مدت‌فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند . درین گیرودارایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود وانگلیسها سخت ازین‌کارناراضی بودند ومی کوشیدند ایرانرا ازخود بترسانند ووادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد . درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده ومانع بودند که ایران رابطهٔ خود را با انگلیس دوباره برقرار کند . گاردان ماموریت داشت میانهٔ ایران وروسیه را التیام دهد ولی اینکارممکن نبود، زیراکه هیچ یك از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت . درین میان روسها هم چنانکه سابقا الکساندرامپراطور روسیه بمارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم درنامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را ازسربگیرند . گاردان درین زمینه درتاریخ ۳ اکتبر۱۸۰۸(۱۳شعبان۱۲۲۳) نامه‌ای بشامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ۳ اکتبر۱۸۰۸

آقای‌من ،

دربارایران بااطمینان بمواعیدی که‌ممکن بود من بآن بدهم آرام بودوآنهم بنا برنامهٔ آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند وایران‌هم درتصمیمات خود دربرابردشمن مشترك که انگلستان باشد پایداربماند ارتش روسیه‌هم‌از هرحمله‌ای بخاك ایران خود داری خواهد کرد . عالی حضرت از اتحاد صمیمانهٔ اعلی حضرتان امپراطورفرانسه وپادشاه ایتالیا وامپراطور روسیه‌آگاه بود وامیدواربود که امپراطورالکساندروساطت مخدوم عالی‌مقام‌مراخواهدپذیرفت ودرعهد نامهٔ صلح ایران با دربار سن‌پترزبورگ‌ممکن‌است‌درپاریس گفتگو کنند . چاپاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریزشده است . نامهایی که وی حامل آنها بوده وفوراآنها را بتوسط یکی ازسوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همهٔ تصوراتی راکه دربار حق داشت بکند باطل کرده وعالی حضرت و وزرایش را درمنتهای اضطراب انداخته

است . وزیرمرا فوراً خواست ودو نامهٔ آقای مارشال گـوداویچ را بمن نشانداد یـکی بشاهزاده عباس میرزا ودیگری بوزیرش میرزا بزرگ . افتخاردارم ترجمهٔ این دوسند راکه بروسی وفارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم . میرزا شفیع توجه مرا بدین جلب کرد: « که آقای کنت گوداویچ در آن آشکاراخبرداده‌است که‌امپراطورالکساندرنخواسته‌است توسط فرانسه‌رابپذیرد؛ وی اجازه داشته‌است آخرین بارایرانرا دعوت کندبراساس‌هایی که‌سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً باوی گفتگو کنند واگرعالی حضرت یا شاهزادهٔعباس میرزاتصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند باوفرمان‌داده‌اند بخاك ایران حمله ببرد . وزیرمضایقه نداشته است دربارهٔلحن نامناسب نامه‌ای که‌خطاب بشاهزادهٔ تبریزست‌واظهارات اشتباه‌آمیزی که دربارهٔ وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تأکید کند ؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس‌راتا سواحل آرپاچای و کورو ارس پیش بیاورند واین ایرانرامجبورخواهد کرد که‌ناحیهٔ ایروان و اچمیاتزین‌بااوچ کلیسیارا واگذار کند.وزیر می گفت‌بدین گونه‌روسیه بتمامی قلمرو کنونی ماهم‌آسیب میزند واین تمامی‌رااعلیحضرت امپراطور وشاه درمادهٔ ۲ عهد نامهٔ با فتحعلی شاه تضمین کرده است . عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا برهمین ماده ومواد ۳ و ٤ همان عهد نامه شما بآقای مارشال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را در بارهٔ ایران تغییردهد و کاری بکنید که مناسب سفیرپادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه‌ای‌معروفست. عالی‌حضرت زودترموادی راکه در عهد نامهٔ اتحاد بعهدهٔ او بـوده اجری کرده وراه کشورخود را برانگلیسها بسته ونخواسته است هیچ یك ازافراد هیئت سفارتی راکه ژنرال‌ملکلم رییس‌آن‌بوده است بپذیرد . شك ندارد شما که‌نمایندهٔفرانسه دردربار‌اوهستید با عجله‌این موقع را غنیمت‌میشمارید وصدق اظهارات‌دوستی واتحاد را که‌آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان میدهید . وانگهی ما بشما فشارنمیآوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده بطهـران بیاید ونامهایی راکه ازجانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است‌تسلیم کند .»

من بوزیرجواب دادم که ایرادات اودرستست ؛ راستی هم‌لازمست که پیش ازاتخاذ هرتصمیمی ازاطلاعاتی که ممکن است‌آقای مارشال گوداویچ بمن بدهدآگاه شده‌باشم، ولی میتواند مطمئن باشد که همهٔ دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت‌گوداویچ قطع رابطه کند واین فوق‌العاده برای دربارمن ناگوارخواهد بود زیرا که جناب شما درنامهٔ آخرمورخ ۲٤ ماه مه که از بایون (١) نوشته بودید دوباره تاکید کرده اید که‌تا میتوانم

---

(١)Bayonne

بکوشم نزدیک‌شدن ایران وروسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع‌حاجت داشت که اظهارات من‌وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دونامهٔ آقای مارشال برخی ناراحتی‌های شخصی برای اوفراهم کرده بود. عالی حضرت درموقع دریافت این دو سند بدخلقی راکه معمولش نبود با وزیرش کرده بود وناگهان ازپیش او رفته‌و باوگفته بود که تاآنوقت اورافریب‌داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروزبودند وازحالا درصدد بودند این موقع را غنیمت بشمارندو نفوذ اورا درحضورفتحعلی شاه بهم بزنند؛ اما عالی حضرت چون باآرامش بیشتردر کارها اندیشیده است فردای آنروزوزیررا خواسته وبیش ازپیش باواعتماد نشانداده و حتی توجه را باین‌جا رسانیده‌که بکوشد با سخنان ممنون کننده‌ خشونت روزپیش را از یاداوبرد. وی نیز از سوی خود ازگفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام‌خشنودبنظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس‌ازدریافت نامهای مارشال گوداویچ فرمان‌داده است که همهٔ نیروهای حاضردر لشکرگاه او درخوی جمع شوند. فرج الله خانرا با دستهٔ سوار نظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم چنانکه افتخارداشته‌ام بجناب شما اطلاع‌دهم پس ازآنکه بسرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند واختلافاتی راکه ازقدیم درمیان سلیمان‌پاشاوعبدالرحمن پاشا بوده‌است‌رفع کندواز کالاشولان نزدشاهزاده عباس‌میرزا رفته است. سوارنظامی که‌پسرش‌امان‌الله خان نایب‌الحکومهٔ زنجان فرمانده آنهاست نیزدرپی آنها رفته است.

من بوزیر خاطر نشان کردم که فرمانهای والا حضرت امپراطوری شاید بسیار عجولانه وبسیارآشکاربوده وبنظرمن‌لازم بودکه شاهزاده اطمینان‌کاملی وانمودکند تا اینکه مذاکرات مناسب باآقای مارشال گوداویچ بعمل‌آید. میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشهٔ شاهزاده اینست تا وقتی که روسها اولین خصومت را بکنند‌کاملاآرام باشد.

ازجناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام‌آمیزمن که بوسیلهٔ‌آن افتخاردارم ... باشم اعتماد کنید.»

گاردان قسمتی ازپایان نامه‌ای راکه مارشال گوداویچ در۲ سپتامبر(۱۴سپتامبر) ۱۸۰۸(۲۳ رجب ۱۲۲۳) بشاهزادهٔ عباس میرزا نوشته ودر۱۱ اکتبر ۱۸۰۸(۲۱شعبان ۱۲۲۳) بطهران رسیده ضمیمهٔ این نامه خودکرده ودرآغازآن چنین نوشته‌شده‌است: «نتوانسته اند نسخهٔ اصل این نامه را بدست‌آورند زیراکه والاحضرت امپراطوری بواسطهٔ نفرت فوق‌العاده‌ای که ازآنروی داده پاره‌کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی راکه ازآن درطهران‌برداشته‌اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمهٔ مواد این سند لازم بوده در دست امضاءکننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجنابان میرزا شفیع ومیرزا بزرگ نوشته‌است نیست. »

سپس مدلول آن نامه بدین گونه است :

«۱۲۴ کتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغاز این نامه کاملا مطابقست با سه بند اول نامه‌ای که خطاب بمیرزا بزرگست و تفاوتی که درمیان آن دوهست اینست که بجای این کلمات: «مخصوصاً اعلی‌حضرت خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ یك ازشرایط را تغییر دهد ... » شرح زیر آمده است :

« آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می کنم که دولت علیهٔ روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح‌را بپذیرد مگر براساسی که پیش‌از وقت بایران اطلاع‌داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس وارپاچای معین خواهد شد واز دو طرف عهدنامه را بی‌هیچ نوع مهلتی امضاء خواهند کرد. چون محرك من عشق بنیکی است وبیش‌از یك برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده‌ام عقیدهٔ‌خود را درین زمینه ازو پنهان نمی کنم و بواسطهٔ رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینك هم با همهٔ صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد . نامهٔ والاحضرت امپراطوری شما که فتحعلی‌خان نوری آنرا بماداد حدودی راکه سابقاً‌سرحد امپراطوری شمارا‌تشکیل می‌داده است یادآوری میکرد ودعاوی ایران را درین زمینه باطلاع می‌رساند . از تمام نواحی که شما ادعا می کنید وامروز درزیر استیلای اعلی‌حضرت امپراطور روسیه‌مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند مافرمان بردار کرده‌اند و بقیهٔ آن کاملا بمیل خود فرمان مارا پذیرفته است . اگر از یك‌سو این ایالات هرگز اصلا و کلا تابع‌ایران نبوده‌اند از سوی دیگر منتهای عظمت وقدرتی که دولت روسیه بنیروی لشکریان خود وفتوحات وسیع خودبدست آورده است باو حق میدهند دربارهٔ سرحداتی که میل بکند فراهم سازدباز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهرحال اعلیحضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد باهمسایگان بکند ودربار ایران راهم مشمول آن دارد وتنهاازاحساسات انصاف و بزرگواری خودپیروی میکند لطفاً صلحی راکه دربار ایران خواستارست منعقد میکند وکاملا خاطر آن را آرامش میدهد. دربارهٔ‌مطالبی که والاحضرت امپراطوری شما درباب‌سرحدات گفته‌است میتوانم جواب بدهم که همهٔ ایالات گیلان‌را مرحوم اعلیحضرت پتر کبیر گرفته بود ؛ اما مخدوم بلند مقام من بواسطهٔ وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها بپیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکند وآنها را من‌برای والاحضرت امپراطوری شما بیان کرده‌ام وباید حتما اساس عهدنامه باشد. پس‌ازآن دعاوی‌ایران دربارهٔ نواحی

مجاور که امروز در اختیار اعلیحضرت امپراطور روسیه است بکلی بی مورد است، مخصوصاً باوضع وخیمی که اکنون دارد ومن نمی توانم از اظهار تعجب خودداری کنم، زیرا که از مقتضیات دوستی دور است وحتی میتوانم گفت که میتوان آنهارا اعلان جنك آشکاری دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد و پیروزیهای بیشتری نصیبش شده باشد. اگر دربارهٔ گذشته واز فوایدی که دولت روسیه از ادامهٔ جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً درحال کنونی تهی‌دستی که ایران دارد این برتریها خیلی بیشتر خواهد بود. ماخبر داریم که بسیاری از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشور شما درحال طغیانند؛ انگلیسها برسواحل خلیج فارس حمله میبرند و پاشای بغداد کـه او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است. درصورتیکه دربار ایران در چنین وضع وخیمیست آیا موقع هست که درصدد باشد برشمارهٔ دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیلهٔ دعاوی مغرورانه کینهٔ دولتی راکه مانند دولت روسیه هراس انگیز است جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نمیکنم بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی‌مقام من بواسطهٔ احساسات منصفانه ومردم‌داری نمیخواهد بهیچ وجه ازوضع شوم دربارشما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ‌چیز نمیتواند باآن برابری کند پیشنهادهایی راکه‌من بشماداده‌ام مکرر میکند ووالاحضرت امپراطوری شماهم میداند که کاملا بسود ایرانست؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهدنامه است بـی‌هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون من از وسعت فرزانگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم کاملا این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم و گمان می کنم دربار روسیه چون بقوت وعظمتی که اکنون داردرسیده است باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی راکه پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بـدست آورده نگاه بدارد ودعاوی راکه‌ایران دربارهٔ متصرفاتی که اکنون دردست آنست‌دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم. پس‌از آنکه این اظهارات صادقانه را بوالاحضرت امپراطوری شما کردم گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم و باوسفارش میکنم آنچه راکه بسیار بنفع ایرانست رد نکند و اگر پیشنهادهای عادلانه و مساعد دولت مارا دربار ایران بپذیرد و بی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامهٔ صلح قطعی را امضاء کند اقبالیست که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم وعقیدهٔ عالی که نسبت باو پیدا کرده‌ام مرا وامیدارد که بااین لحن باونامه بنویسم واگر دراین کار نیت صادقانهٔ من آسایش امپراطوری ایران نبود که میبایست روزی‌شمادر آن پادشاهی کنید(واین آسایش تنها نتیجهٔ صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی را که باز امروز میکنم نمیکردم » .

درذیل این ترجمهٔ فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد : « پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق الذکر است وسپس این کلمات هست : « سرانجام والاحضرت شما بایددرنظر داشته باشدکه اگرایران بارفتاری که‌مخالف‌منافع آنست .....»درطهران (در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) بوسیلهٔ مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد .

اگوست دونرسیا (۱)»

فردای آن روزیکه این‌نامهای تهدیدآمیز مارشال‌گوداویچ بطهران رسیده‌یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال‌گاردان درپاسخ نامه‌ای که‌گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته وبتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که‌ترجمهٔ آن بدین‌گونه است:

« نامه خطاب بجناب آقای فلد مارشال‌کنت‌گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همهٔ ایالات روسیه واقع درمیان دریای خزر ودریای سیاه وغیره .

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال ،

آقای‌لاژار منشی سفارت خودرا مامور کرده‌ام مطالب محرمانه‌ای دربارهٔ مداول نامه‌ای که بمن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید . جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایـران فوراً مصمم نشود در بارهٔ صلح باجناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکند برآن حمله ببرد . اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفهٔ منست رسماً بشما اظهار کنم که‌چون ایران متحد اعلی‌حضرت امپراطور وشاه مخدوم والامقام منست وتمامی خاکش راکه لشکریانش اکنون آنرادرتصرف دارند اعلی‌حضرت امپراطور وشاه ضمانت کرده است من هرحملهٔ باین خاك را تحریك در برابر دربار عالی خود تلقی می کنم . و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست بهیچ اقدامی در برابر ایران بزنند منتظر شود از تصمیماتی که اعلی حضرت مخدوم والاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود ومسئولیت واقعه‌ای را که ناچار سبب مشاجرات ناگواری درمیان دودربار عالی‌فرانسه وروسیه خواهد بود بعهدهٔ خود نخواهدگرفت .

همهٔ احترامی که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم . ژنرال‌گاردان»

---

(۱) Auguste de Nerciat

(۲) Lajard

پیداست که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده و این نامهٔ تند را هم میبایست بتحریك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بروگران بوده است که با آن عهدنامهٔ معروف فینکن شتاین و بادستورهایی که ناپلئون باو داده و با اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملا چشیده و گرفتار خشم ودسیسه بازی انگلستان شده است بازهم روسها درموقعی که با ناپلئون اتحاد دارند وحتی از پشتیبانی او در اروپا و درمقابل سوئد وفنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد برایران حمله ببرند.

اینجا کاملا شخصیت گاردان وپابست بودن بشرف وآبرودرو ظاهر می شود و پیداست که مرد شریفی بوده وهرجا که وسایل شخصی او بوی اجازه می‌داده است دریغ نداشته درضمن اینکه منافع فرانسه را درایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند و گویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از مأموریت وی درایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است مغضوب شده ومدتی از کار بیرون مانده است. چنانکه پس از ین بحث خواهم کرد ناپلئون هم از گاردان توقع عجیبی داشته ومتوقع بوده است که باهمهٔ پیمان شکنی‌های او با ایران بازهم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطهٔ خود را با انگلیس برقرار کند و بعبارة دیگر درموقعی که فرانسه دیگر در برابر روسیه ازایران حمایت نمی کند ایران رادر برابر روسیه تنها بگذارد وازنزدیك شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد.

مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه

نامهٔ توهین آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه درقفقاز بعباس میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص وآشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران وروسیه را تیره کرد. چون دولت تساری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه وایران سر بازمی‌زد وایران‌هم شرایط روسیه را نمی پذیرفت وروسیه نیز ازقبول متارکه خودداری‌میکرد چاره‌جزین نبود که جنك دوباره دربگیرد. کوشش‌های گاردان برای‌اقناع روسیه وجلوگیری ازجنك قهراً بجایی نمی‌رسید. گاردان دزین زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (٦ رمضان ۱۲۲۳) بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است:

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است ومجبور خواهد بوداز راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیراکه جناب صدراعظم فرمانی باو داده بود ودرآن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت امپراطوری دستور می‌داد دربارهٔ همهٔ مسایل مربوط بمأموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ رابرای امضای متارکه جلب کند وکالت تام باو بدهد. من نیز بآقای لاژار وکالت تام داده‌ام که درهمان مورد بکار ببرد.

شاهزادهٔ عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع‌داده است که قصد جواب ندارد. من بصدراعظم گفتم بنظرم مناسب‌تر اینست که والاحضرت امپراطوری نامه‌ای بآقای مارشال بنویسد وباو بفهماندکه بیانات وی در بارهٔ وضع کنونی ایران متکی براطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته واز آقای لاژار خواهش کرده است همهٔ کوشش خودرا بکند که‌شاهزاده آنرا بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می‌نماید نامهایی‌که‌خود بآقای کنت رومانزف (۲) وآقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین‌لحن رادارد‌وشامل دلایل عاقلانه ومتقنست. آنها را بچاپار روسی که آقای لاژار باخود آورده بودداده‌اند ووی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را بآقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلی‌حضرت برای انعقاد یك عهد نامهٔ صلح درمیان دربارهای روسیه وایران لازمست.

پیشنهادهایی که از دوسوی می کنند ناسازگارست واندیشهٔ صلح در آنها نیست؛ بدین‌گونه هر گفتگویی که درمحل بشود بدرازا خواهد کشید وهرگز آنها رابهم‌نزدیك نخواهد کرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲۴ مه(۳) رادارد ونامهای استانبول تاریخ۲۹ ژون (٤) را. درین عدم اطلاع ازاخبار سیاسی نمی‌دانم دربارهٔ آنچه روسها را بحملهٔ بایران وادار می کند چه‌تصور کنم، مگر اینکه می‌خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند وشاید هم بعدها آنها را بچنك ترکان بیندازند. درصورتی که‌چنین پیش آید که لشکریانی باین مملکت بیایند وذخیرهٔ ایرانیان باشند مناسب‌خواهد بود مرکب از پیاده نظام وتوپخانه و سواران نیزه‌دار (۵) باتفنك باشند. سوار نظام این کشور که دربرابر افغانها وهندوها ودیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگزدر

---

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ربیع‌الاول۱۲۲۳

(٤) ٥ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (٥) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد .

در ۱۲ اکتبر (۱) بافسران فرانسوی که مامور خدمت و الاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان‌داده‌ام که اگر جنك درمیان ایرانیان وروسها دربگیرد بطهران برگردند . از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد .

درناحیهٔ فراهان درشمال غربی اصفهان بمناسبت مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده،زیراکه‌تابیست‌سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانك) از آنجا وصول‌میشد واینك ۵۰۰۰۰ تومان (۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانك ,) مالیات بسته‌اند.در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر وسبب این اغتشاش دانسته‌اند . این تهمت افترا آمیز کـه بیکلر بیکی اصفهان (۲) وکسان دیگری کـه از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزاشفیعست، زیراکه میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نباید ازجناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست‌وچهار سال‌دارد واز خدمت‌گزاران محترم عالی‌حضرتست بواسطهٔ هنرها وصفات خاص‌وی شایستهٔ‌احترام همهٔ فرانسویان واعتمادیست که وزیر بوی دارد وشك ندارم که روزی مرد مهمی‌خواهد شد (۳) . درنامهٔ شمارهٔ ۲۴ بتاریخ ۲۱ژوییه (۴) خودکه از لشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شمادربارهٔ اسمعیل بیك سخن بگویم (۵) که‌درماه ژوئن گذشته(۶) مأمور شده بود بشیراز برود وسفیر انگلیسی‌ملکلم را برگرداند ؛از ۲۰ سپتامبر(۷) باین جا برگشته است.فرصتی یافتم چندروز بعد اورا ببینم ، اما پذیرایی وی‌برمن ثابت کردکه وی را برفرانسویان تحریك کرده‌اند .

چندیست که میرزا محمد رضا بسمت مستوفی (بازرسی دارایی) بواسطهٔ حمایت بیکلر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است . وی اندکی بعد بدیدن من‌آمد ، ومی‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمنافع فرانسه درین کشور زیان خواهدزد .

اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است کـه عبدالرحمن پاشا را خلعت پـاشایی شهرزور (۸) داده‌اند . با این همه چنان می‌نماید که این آشتی درمیان سلیمان پاشا و

---

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ (۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که‌درآن‌موقع حکمران اصفهان‌ودست نشاندهٔ انگلیسها بوده‌است.
(۳) پیداست که مقصودمیرزاابوالقاسم قایم‌مقام‌وزیرمعروفست (۴) - ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ (۵) رجوع کنید بصحایف۱۲۹ و۱۳۰ (۶) ربیع الثانی۱۲۲۳ (۷) ۲۹ رجب ۱۲۲۳ (۸) دراصل بخطا Chéhve zour

این سر کردهٔ کردها بازهم ظاهریست.

لفاً گزارشی از آقای لامی(۱)سروان دستهٔ عالی مهندس تقدیم جناب‌شماخواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم که دربارهٔ این افسر ممتاز باجناب شما سخن بگویم، وی عاقل وپراز حرارت وتدبیرست؛ اجازه بدهید سفارش او را بجناب شما بکنم، تاازراه لطف از اعلی‌حضرت نشان لژین‌دونور(۲) را برای این افسر تقاضا کنید.

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بتاریخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهست که سردار ایروان درضمن تفتیشی بیك دسته از سوار نظام روسی درخاك ایران برخورده است وآنها نخست برو حمله برده‌اند. دربن زدوخورد چند تن کشته شده‌اند. ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه (۴) لشکرگاه خود را نزدیك اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درسه فرسنگی ایروان قرار داده است.

دیروز بیست و چهارم (۵) دربار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند. شاهزاده نباید ازخوی جایی برود تا اینکه دردسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد. جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد ومنحصر باین باشدکه دشمن را خسته کنند.

افتخار دارم نامه‌ای رامنضم کنم که عالی حضرت دربارهٔ وضع کنونی کارهاباعلی حضرت نوشته ونامهٔ‌دیگر راکه جناب صدراعظم میرزاشفیع بجناب شمادرهمین زمینه نوشته‌است. تنها پس ازحرکت آقای‌لازار نوشته‌اند آنهارا بمن‌برسانند و چاپارمن درراه تبریز باوملحق خواهد شد».

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که‌گاردان کرده و خواستار شده است‌که ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کند شامپانیی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۴ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس بگاردان چنین نوشته است:

« پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

در آخرین نامهای خود بمن نوشته‌اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را در پاریس دنبال کند. آقای سفیر کبیر ایران درهمین زمینه بامن گفتگو کرده وخواسته است فوراً باآقای کنت دوتالستوی وارد مذاکره شود؛ ولی این سفیر کبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای درین زمینه دریافت نکرده بود.

---

(۱) Lamy (۲) Légion d'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳ (۴) ۲۰ شعبان ۱۲۲۳ (۵) ۵ رمضان ۱۲۲۳

گفتگو درین زمینه ازین فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شد. بکوشیداین‌دودولت را بیك دیگر نزدیك کنید ولی دشواری مباحثه‌ای‌راکه نمیتواند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید وازسوی دیگر اگر بمیل دربار ایران‌تمام نشود جزین که روابط دوستی فرانسه راباایران ضعیف کندکاری‌نخواهد‌کرد.

قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحهٔ مورد تمایل شاه ایران امضاء کرده‌اید باعلیحضرت نشان دادم. پیش‌از آنکه اعلیحضرت امضاکند خواسته است عقیدهٔ وزیر جنگ را بداند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم.

پیش‌از آنکه عهدنامهٔ تجارتی را امضاکنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید، زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که میبایست در آن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ (۱) مساعدست، زیراکه واردات وصادرات مارا مقید بهیچ حق‌گمرکی نکرده بود؛ امابی‌آنکه درین‌زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیاتغییر مقتضیات ممکن بوده‌است وادارکندکه درین‌زمینه عهدنامهٔ اول را تغییر بدهند یانه و آیا در عهدنامه‌ای‌که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست‌که محتاج بتغییراتی باشد یانه. این تأخیر بهیچ وجه ضرری بروابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند.

آقا باکمال اطمینان احترامات فراوان مرابپذیرید.

شامپانیی »

سه‌روز پس‌از فرستادن نامهٔ سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانیی این‌نامهٔ مختصر دیگر رابگاردان نوشته است ودیگر پس‌از آن‌سندی درین زمینه بامضای او دردست نیست:

« پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

نامهایی که بافتخار من از ۲۹ ژویه تا ۲ دسامبر(۲) نوشته‌اید با المثنای نامهای سابقتان رسید. اعلیحضرت امپراطور بلشکرگاه خود باسپانیا رفته وقسمت‌های نامهای شما راکه ممکنست جالب توجه وی باشد باطلاعش خواهم رساند.

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب بدهم

---

(۱) سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری (۲) از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ رجب ۱۲۲۳

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.
آقا باحترامات بسیارمن اطمینان‌داده باشید .

شامپانیی»

چون دیگر پس‌ازین نامه‌ای ودستوری ازشامپانیی خطاب بگاردان نیست‌پیداست که ناپلئون یانخواسته ویانتوانسته است میانهٔ ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان‌که بکوشد درایران میانهٔ دودولت را التیام دهد قناعت کرده است .

اما مارشال گوداویچ درپاسخ نامه‌ای که گاردان در۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲شعبان ۱۲۲۳)باو نوشته وپیش ازین چاپ شده است(۱) وآنرا بتوسط لازار نزدوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یك‌ماه بعد نامه‌ای باونوشته که ترجمه آن‌بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخار داشته‌ام نامهٔ جناب شما را بتوسط آقای لازار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم . ازهمهٔ اظهارات دوستانه که جناب‌شمالطف کرده ودر نامهٔ خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم .

جناب شمامرامتوجه‌می کندکه درنیات‌خود توجهی نسبت بروابطی که درمیان‌فرانسه وایرانست ندارم . درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها ازفرمان اعلی‌حضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم وآنرا در رونوشت محرمانهٔ نامهٔ وزیر کنت روما نزوف باطلاع شما رساندم . دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامهٔ اول خود در سال‌گذشته بشما بنویسم که‌گمان می کنم وباید‌گمان بکنم دستورهایی که بزبان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه بافرانسه کـه خوش‌بختانه تمام شده است داده‌شده‌بود پس‌ازصلح بواسطهٔ دوستی نزدیك‌دوپادشاه بزرگ‌ماديگر موردندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی‌تواند شك‌داشته باشدکه من از فرمان مطاعی‌که بمن داده شده است پیروی می کنم ونه‌از هوس خود. آقای دولازار که درنامهٔ خود همهٔ اطمینان خود را درباره‌اش اظهار می کنید روابطی راکه درمدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم‌زده بیان کرده است . دربرابر این ایرادی ندارم‌مگر روابط نزدیك‌که اکنون پس‌از جنگ درمیان پادشاهان بزرگ ماهست . وپس از همهٔ این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی راکـه بفرمان اعلی‌حضرت

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۴

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و بهیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی را که بواسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم.

جناب شما کاملا مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه می‌نویسم که از کشوریست که اتحاد نزدیك باروسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید.

کنت ژان دو گوداویچ

از لشکر گاه نزدیك ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ »

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانهٔ ایران و روسیه را بوسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً باین کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی و زیربار نرفتن دربار تسار دو دلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند و از قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند بر گردند. دیگر اینکه از جانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده و یقین داشته‌اند که اتحاد باوی پایدار نخواهد بود، چنانکه بزودی هم این پیش‌بینی محقق شد و برای اینکه از نفوذ او در ایران بکاهند و ایران را از پشتیبانی وی مأیوس و از اتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله را درین می‌دانستند که اولا او را در مصالحهٔ خود با ایران دخالت ندهند و ثانیاً هرچه زودتر ایران را از پا درآورند و خیال خود را ازین سوی آسوده کنند که اگر باردیگر در اروپا با ناپلئون رو برو می‌شوند از جانب ایران آسوده خاطر باشند و ناچار نباشند که عدهٔ بسیار لشکریان خود را در مرزهای ایران معطل نگاه بدارند و از وجود آنها در میدان های جنك اروپا محروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودند که بهیچ وجه بمصالحهٔ با ایران حتی باشفاعت گاردان هم تن در ندهد و جداً خواستار باشد که کار را یك طرفه بکند.

مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

درمدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاه گاهی درمیان دربار ایران و دربار فرانسه نامهایی رد و بدل شده است. آنچه باقی مانده دو نامه از ناپلئون بفتحعلی شاه و چند نامه از فتحعلی شاه باو و چند نامه از عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون و چند نامه ازمیرزا شفیع صدراعظم بوزیران فرانسه است. دو نامه‌ای را که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژ بارال (۱) در کتاب « ناپلئون اول- پیامها و خطابهای سیاسی »(۲) چاپ کرده است. ترجمه نامهٔ نخستین بدین گونه است:

(۱) Georges Barral (۲) Napoléon Ier-Méssages et discours politiques

«پاریس ۱۶، فوریه ۱۸۰۵ (۱)

بناپارت (۲) امپراطور فرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام بر تو ،

من همه جا مامورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن اطلاع میدهند ، بوسیلهٔ ایشان میدانم بکجا ودرچه موقع می توانم بپادشاهان ومللی که دوستدار شانم آرای دوستانه اظهار دارم ویاوریهای خودرا بفرستم. آوازهٔ شهرت که همه چیزرا آشکار می کند برتو معلوم کرده است که من که‌ام وچه کرده‌ام ،چگونه فرانسه را بالاتر از همهٔ ملل غرب جای داده‌ام ، بکدام دلایل آشکار بپادشاهان مشرق دلبستگی خویش را دربارهٔ‌شان ظاهر کرده‌ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشهایی که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خود بمن بگویی که چه کرده‌ای و برای تأمین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظرداری. ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده است .ساکنینش مردمی هوشیار و بی باکند وشایستهٔ آنند که حکومت خوب داشته باشند و می بایست از یك قرن پیش تا کنون بیشتر از اسلاف تو درخور حکمرانی بر بن ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته‌اند ازمصایب نفاق خانگی آزار ببینند و ازمیان برود .

نادرشاه جنگجوی بزرگی بود، توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در بر ابر فتنه جویان هراس انگیز ودر برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود، بردشمنان خود چیره شد و با مفخرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزانگی‌را نداشت که هم درفکر حال وهم در اندیشهٔ آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظر من شاهانه زندگی کرده وخسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش درآورده وسپس آن توانایی شاهانه را که ازفتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشته‌است.

ازسرمشقهایی که وی بتوداده است پیروی خواهی کرد وفراتر از آن خواهی رفت، توهم مانندوی از آرای ملتی ازسوداگران که درهندوستان با جان وتاج شاهان بازرگانی می کنند حذرخواهی کردوارزش ملت خویش‌را وسیلهٔ جلو گیری از تجاوزهایی که روسیه درقسمتی از کشورتو که همسایهٔ خاك اوست بدان کوشش داردقرارخواهی داد .

یك تن ازخدمت گزاران خویش‌را نزد تومی فرستم که در بر من مقامی مهم واعتمادی کامل دارد . مأمورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید وهرچه باو بگویی برای من ادا کند . باوفرمان میدهم که ازاستانبول عبور بکند ومیدانم که یکی ازاتباع تو اوسف

(۱) ۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹ (۲) Bonaporte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانست

وازیسوویچ (۱) بآنجا رسیده و خود را فرستادهٔ توقلمداد کرده است ، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند ، خدمت گزارمن ژوبر (۲) در مأموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد . ازآنجا ببغداد خواهد رفت وآنجا روسو (۳) یکی ازمأمورین با وفای من راهنمایش خواهد شد وسفارشهای لازم را باوخواهد کرد تا بدربارتو برسد . بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی و برقرار بماند .

همهٔ ملل نیازمند بیك دیگرند . مردم مشرق زمین جرأت وهوش دارند ، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظاماتی که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکرست ایشانرا درجنك با مردم شمال ومغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه باردر تصرف آمده است وامروزحکمران آن یك ملت جنوبیست ، وخود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یك ملت غربیست ودرمیان مادر شمارهٔ آن مللیست که جمعیت آن کمتروقلمرو آن تنك ترست همهٔ دول هندوستان را می لرزاند .

بمن آگاهی خواهی داد که چه می خواهی ومارو ابطدوستی وتجارت را که پیش از ین درمیان کشورتو و کشورمن بوده است تجدید خواهیم کرد. ما با یك دیگر همدست خواهیم شد، تاملل خویش را تواناتر ومتمول ترونیك بخت تر کنیم . ازتو خواهش دارم خدمت گزارباوفایی را که نزد تو می فرستم خوب بپذیری و یاری خدای وسلطنت طولانی و مفتخروسرانجام نیك را برای تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری (٤) در تاریخ ۱۷ پلوویوز (٥) سال ۱۳ (٦) وسال اول سلطنت من نوشته شد (۷) » .

پیداست که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون درایران بوده است وازلحن نامه و فحوای آن پیداست که نخستین نامه ایست که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول آن برمی آید که ناپلئون درین کار مقدم شده و نخست وی بفتحعلی شاه نوشته وراه مکاتبه را باز کرده است . رونوشت برخی ازنامهایی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز دردستست. دردرباروی دوتن منشی بوده اند که ازجانب وی احکام وفرمانها صادرمی کرده

---

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert نخستین سفیرفرانسه

(۳) Rousseau کارگزارفرانسه در بغداد

(٤) Tuileries از کاخهای سلطنتی پاریس

(٥) Pluviôse ماه پنجم ازتقویم جمهوری فرانسه

(٦) ازتقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است

(۷) کتاب سابق الذکر ص ۹۹-۱۰۳

وبپادشاهان نامه می نوشته‌اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربارفتحعلی شاه ویکی ازبزرگترین شاعران زمان بود ودر۱۲٤٤ درگذشت وپس ازومیرزا تقی علی آبادی پسرمیرزا زکی مستوفی الممالك مأموراین کارشد که اوهم شاعری زبردست بود ودرقصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می کرد و نخست منشی الممالك لقب داشت وسپس لقب صاحبدیوان باو دادند ودر۱۲٥٦ درگذشت . مجموعهٔ نامهایی که این دو نوشته‌اند وبنام منشآت ایشان معروفست در دستست .

نامهایی که ازفتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست جزیکی ازآنها هیچ یك دیگر تاریخ ندارند ومعلوم نیست کدام یك ازین نامها درپاسخ کدام نامهٔ ناپلئون نوشته شده است ورابطه درمیان آنها برقرار کردن دشوارست .درمنشآت نشاط برخی نامهاهست که تنها قسمتی ازآغازمطلب را نقل کرده ودنباله را حذف کرده‌اند و بهمین جهة نمی توان دریافت در کدام مورد نوشته شده . نامهٔ دومی که ازناپلئون دردستست تاریخ ۳۰ مارس (سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹) را دارد وازین قراریك ماه وسیزده روزپس ازنامهٔ اول نوشته شده واین نامه را بوسیلهٔ رومیو بایران فرستاده است . ازین جا معلوم می شود که ناپلئون ازبس شتاب داشته است روابط خود را باایران برقرار کند نخست در ۱٦ فوریه ۱۸۰٥ (۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) نامه ای بفتحعلی شاه نوشته وژوبر را مأمور کرده است بایران بیاورد وسپس یك ماه وسیزده روزپس ازآن همین مأموریت را برومیوداده و نامهٔ دومی نوشته و باوسپرده است که برساند. ترجمه این نامه بدین گونه است(۱):

پاریس ۳۰ مارس ۱۸۰٥

من باید باور کنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولتند خواستارند که من با کوشش‌هایی که تو درتأمین نیروی کشورخویش می کنی یاوری کنم ، زیرا که یك اندیشه دریك زمان در اذهانمان خطور کرده است . مأمورینی که حامل نامهای ما بوده‌اند در استانبول بهم برخورده‌اند ودرضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو بافرستادهٔ من در حلب رابطهٔ مکاتبه رامی گشوده است بآن ماموراز جانب من فرمان رسیده بودروابطی باوزیران تو درمرزهای عثمانی افتتاح کند .

باید تن بقضای آسمان درداد، زیرا پادشاهان را برای آن قرارداده است که ملل را نیك بخت کنند وچون قرن بقرن مردان بزرك را پدید می‌آورد این قاعده را بریشان هموار می کندکه با یك دیگر همداستان شوند، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

(۱) کتاب سابق الذکر ص ۱۰۳-۱۰۷

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد واراده‌ای را که درنکوکاری دارند نیرو بخشد. جزین نظر دیگری هم توانیم داشت ؟ ایران شریفترین کشور آسیاست. فرانسه نخستین کشور مغربست ، برملل وممالکی حکمراندن که طبیعت بزیباییشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند ، فرمانروایی برمردم صنعتگر و هوشیار ودلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هرسرنوشتی پسندیده‌تر نیست ؟ ولی در روی زمین کشورهایی هست که طبیعت آنها حق ناشناس وعقیمست واز تولید آنچه برای معاش لازمست دریغ می‌ورزد. درین کشورها مردم مضطر وحریص وحسود بجهان می‌آیند و بدابحال اقطاری که آسمان باآنها مساعدست ولی درضمن آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی کند پادشاهان کاری وبی باك بایشان نمی‌دهد، تا بتوانند ازنتایج جاه طلبی و حرص و فلاکت ایشان را حفظ کنند.

روسها از بیابانهای خود کسل شده‌اند وبزیباترین قسمت های کشور عثمانی تجاوز می کنند ، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچك ترین ایالت دیارترا هم ندارد ولع نسبت بثروت ایشانرا برانگیخت ودرهندوستان قدرتی فراهم کردند که هرروز هراس انگیز ترست . این دولت را باید مراقب بود و باید ازیشان ترسید ، نه ازآن جهة که نیرومندند بلکه ازآن جهة که حاجت دارند وشهوت دارند که نیرومند شوند .

یکی ازخدمت گزاران من می بایست علایم دوستی مرا بتو رسانده باشد ، آجودان ژنرال رومیو که امروز نزد تو می فرستم مخصوصاً مامورست ازآنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو وحوایج ومنافع ومخاطرات تست تحقیق کند . مردیست که جرأت و فرزانگی دارد ، خواهد دید که رعایای توچه کم دارند تاآنکه دلاوری طبیعی ایشانرا بوسیلهٔ این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیرا که وضع ملل شمالی و غربی معرفت آنرا برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من ازاخلاق ایرانیان آگاهم ومیدانم آنچه را که لازمست برای افتخار وامنیت خود فرا بگیرند بشادی وآسانی می آموزند . امروز ممکنست سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه ایرانرا قتل و غارت کند وشاید آنرا منقاد خود کند ، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه‌را بدانند وسربازان تو تربیت شوند که بمجموع حرکات سریع ومنظم جمع بشوند و متفرق گردند ، وقتی که بتوانند صواعق توپخانهٔ متحرکی را باخود یار کنند وسرانجام وقتی که مرزهای توبوسیلهٔ قلاع عدیده مأمون باشد ودریای خزر درموجهای خود بیرقهای بحریهٔ ایران راببیند توکشوری خواهی داشت که کسی حمله بآن نتواند ورعایایی خواهی داشت که کسی ایشانرا مغلوب نکند .

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . از تو خواهشمندم ازخدمتگزار باوفایی که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی راکه بدربار امپراطوری من خواهی فرستاد باملاطفت خواهم پذیرفت ودوباره‌یاری آسمان وسلطنت دراز وسعادتمند وسرانجام نیک را برای‌تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری در پاریس بتاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ وسال اول سلطنت من نوشته شد » .

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست مکتوبیست که اصل آن دربایگانی وزارت امور خارجهٔ فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست ویا اینکه از آن کتاب فوت‌شده است واین نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوبر در ۱٤ شوال ۱۲۲۰ (۵ژوییه ۱۸۰۶) بدربارفتحعلی شاه رسیده ودر۲۵ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) با محمد رضا خان قزوینی سفیرایران درفینکن شتاین بحضور ناپلئون رفته است وچون این نامه نزدیك دو ماه پس از بازگشت او باروپا نوشته شده پیداست که وی بـا خـود نبرده وبهمین جهت نبایست نخستین‌نامه‌ای باشد که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است واحتمال میرود که پیش ازآنهم مکاتیب دیگری‌نوشته باشد که نسخهای آنها بمانرسیده است . متنهای‌این نامها که اصل‌آنها یارونوشت آنها دردستست نه‌تنهاازحیث اینکه‌سند تاریخیست‌اهمیت‌داردبلکه ازنظرادبی ونمایاندن روش‌نامه نویسی آنزمان نیز جالب توجهست . بهمین جهت عیناً آنها را نقل می کنم :

« آغاز نامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست ودرنیستی‌هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هرکه بی یاد اوست بر بادست و هرچه بـی‌داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه‌گونه‌کیش برای آزمـایش فـرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت‌آسایش یافتن خلق خویش‌توانایی وگشایش . بررای مهرضیای‌شهریار بختیار کامگار تاجدار خدیو ملك آرای کشور گشای ، فیلفوس (۱) عزم ، اسکندر رزم ، حیقوق (۲) حقوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح بینش ، ظفرمند ،عدوبند ، برق

(۱) دراصل: فیلقوس اما پیداست که بایدفیلفوس باشدزیراکه این کلمه‌معرب Philippos نام یونانی پدراسکندرست .

(۲) دراصل کتاب «سیاست ناپلئون درایران درزمان‌فتحعلی شاه تألیف دکترخانبابابیانی چاپ طهران ص ۹۷ کـه این نامه درآنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت آمده وقطعاً درست خوانده نشده است .

سمند ، مجره کمند ، اثیرخاصیت ، صبا نهضت ، آب آهنك ، زمین درنك ، مؤسس اساس
دشمن شکنی وجهان ستانی ، مهندس بنای مردانگی ومرزبانی ، شیرازه بندتوریت الفت ،
زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهرگاه بلند جاه قوی دستگاه ، برادرمحبت پرور
مودت شیم ، ایمپراطوراعظم ، ملك ملك ایطالیه ، مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته
دوستانش را نصرة وفیروزی روزی باد محجوب وپوشیده نماناد که اکنون بخواستهٔ
خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دودولت روزافزون بحدی استحکام یافته که تا
زمین را قرارست ازتصاریف روزگار بهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از
دوجانب برنهان خانهٔفواد چنان تافته که [تا] آسمان را مدارست ازتراکم غمام فتنه وفساد
واغیارغبار نگیرد ، بساط نشاط انگیز بزم وفا بلندتر از آنست که شورانگیزان را بدان
دستی رسد وساغر نشاط انگیز صهبای صدق [وصفا محکم تراز آنست که دست] اختران را
ازسبکسری بر آن شکستی رود وازین روی پیوسته خاطر بهانه جوی در انتظار وصول
اخبارفتوحات آن برادر کامکارو بهنگام رسیدن سفرای پیام گزارازمژدهای نوخرمیهای
تازه دردل پدیدارست. تادرین اوقات دلگشاتراز بهار نخستین نامهٔ موالفت نگارمصحوب
فرستادهٔ فرزانه موسی لابلاش (۱) زیب محفل دوستی گردیده وازسفارشات دوستانه و
نوید فتوحات آن یگانهٔ زمان پیمان محبت را مشید مبانی و پیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ
شادمانی گردانیده ومقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیات را در فضای
دلگشای چمن سلطانیه هنگام پروازو قباب آفتاب تاب خیام فیروزی فرجام با قبهٔ مهروماه
انباز بود سفیر نیکو تقریر دوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامهٔ
نامی ثانی راکه رشك نگارمانی بود برسانید و بدست آمدن غنایم بی اندازه وعراده های
توپ وشکست سپاه روس واصناف مملکت روسیه وغیرآن ازولایات روسیه برملك محروس
ورسیدن فرستادهٔ دانشورموسی ژوبر (۳) و رسانیدن پیغام وخبروصول عالیجاه رفیع
جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحد حضورآن برادردوستی دستور وشمول لوازم
احترام ومهربانی ازجانب خیرجوانب بسفیرمزبور بوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته
وخندان گشت که بتوالی خزان وبرد افسردگی درآن راه نیابد وارکان مصادقت مجدداً
چنان مؤکد شدکه بتغییرات زمان رخنه درآن پدید نگردد وچون ازنهایت یکدلی واتحاد
همیشه مکنون فؤاد آنست که با دوستان آن برادر کامران متحدومتحالف و بادشمنان ایشان
متضاد ومتخالف باشیم هم چنانکه آن شهریار نیکو کاررا با پادشاه سپهر بارگاه خورشید گاه

---

(۱) Monsieur Lablanche (۲) M. Auguste Bontemps
(۳) Mr. Jaubert

جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکامست مارا نیز باآن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام ودرمخاصمت ومدافعت روس کمال جد واهتمامست وبیاری آفرینندهٔ مهرو ماه درین اوقات فرخنده آیات که باسپاه افزون تراز اختر وسوزنده تراز اخگروتوپخانهٔ قیامت اثراز تختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمند آزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهر درج جلادت ، نایب السلطنة العلیة السنیه عباس میرزا [را] که بمرزبانی ممالك آذربایجان وارمن موسومست ،مأمورداشته‌ایم که ازسه جانب تفلیس و دربند وداغستان همت بردفع روس گماشته ازهرطرف بیست هزارلشکر رستخیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان ودربند وغیره گشاده وبعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار (۱) نهاده وسپاه فیروزرا اجازت تخریب وغارت آن دیار داده باشد وازبس شوق خاطرورغبت ضمیر بمژدهای دلپذیرفتح ونصرت آن برادر کامکار وغلبه بردشمن زشت کرداردرین اوان که جواب نامهای آن شهریارمودت آداب نگاشتهٔ خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موسی لابلانش‌را باردوی فلك پوی همراه وسفیر سخندان موسی اوغوست بنطان‌را روانهٔ[نزد] فرزند ارجمند کامران نمودیم که ازآنجا بپیشگاه حضورشتابد وگمان آن بود که دیرتربار حضورآن برادرمهر گستر یابد واخبار مسرت بارظفروفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیاردیرآید . عجالة این نامه رقم زد خامهٔ راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ، که مصحوب مسرعان تند روتراز پیك ماه نودردارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر] گاه سپارد واونیزرسانیدن را ببزم حضورلازم شمارد ، تادرهردوسه ماه بلکه زود ترخبرهای غلبه و ظفرآن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود ومعلومست که نظرباتحاد ویگانگی وموافقت دل وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیرومژدهای فرح فزا زودترو بیشترمتواترآید سرورخاطر دوستان منتظر افزون‌ترخواهد بود . ازنهایت عنایت کردگارامیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت‌عالی جاه‌عزت‌پناه‌سفیر کارآگاه میرزامحمدرضا وابلاغ اخبار فتح و ظفرآن برادر تا جورسپاه فیروزمندما نیزولایات گرجستان و دربند وارمن و ممالك دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاك برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت باشارت پیك و نامه بیك دیگر رسیده باشد . ازآنجاکه‌خاطرشوقمند راغب‌بزود رسیدن سفرا ومکتوباتست بعد ازین بترادف وتوالی دوستان‌راازچگونگی‌وقایع‌مطلع‌سازند‌که‌بوسیلهٔ‌آگاهی‌ازقصد‌وعزیمت‌یکدیگر

(۱) شهری درشمال دربند ودرجنوب حاج ترخان که نام آنرا « قزلر » هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشهٔ درخت بد ثمر دشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیك ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند وپیوسته مرجوعات این‌حدود را بمقام نگارش درآورند و یگانگی ومغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند . همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرساد .

بتاریخ اواسط ماه ربیع‌الاخر سنهٔ ۱۲۲۲هجرت مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون دردارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) » .

این نامه پس ازامضای عهد نامهٔ معروف فینکن شتاین نوشته شده است که در۲۵ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) بامضا رسیده اما درآن‌زمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش ازدوماه‌راه برمی‌داشته است وگمان نمیرود که درموقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه بدربار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتحاد باو هست بواسطهٔ وعده‌ایست که طرفین بیك دیگرداده بودند . از فحوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه راناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند وبالعکس با روسیه‌وارد جنك شود و وی‌هم بهمین پشتیبانی اودرآغازسال ۱۲۲۲قمری باردیگر بمتصرفات‌روسیه حمله برده وچنانکه ازلحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا برروسیه می‌تاخت وی هم روسها را درموقع ضعف شکست‌بدهد وگرجستان وداغستان‌راتادربند پس بگیرد .

درین نامه نیزاشارتی بسفارت لابلانش هست که خواهر زادهٔ وزیرامورخارجهٔ فرانسه بود وتا ۱۵اکتبر۱۸۰۷(۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس ازنوشته شدن این نامه درطهران مانده است . درین نامه اشارتی هم باوگوست بونتان سروان مهندس هست که اورا نیزناپلئون با نامهایی بایران فرستاده بودوازین نامه پیداست که درموقع نوشتن این مکتوب‌لابلانش وبونتان هردو درطهران بوده‌اند وفتحعلی شاه این نامه را بلابلانش داده که بلشکرگاه ناپلئون ببرد وبونتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه بآذربایجان فرستاده که‌ازآنجا باروپا برود . اما بونتان درلشکرگاه‌عباس میرزا مانده ودرجنگهای وی با روسیه شرکت کرده وزمانی که‌کاردان بایران‌آمده او

---

(۱) مؤلف کتاب « سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه » این نامها را با غلطهای‌فراوان‌چاپ کرده که‌درین جا اصلاح شده وذکر غلطهایی که دراصل بود درین جا زاید می نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است.

نامهٔ دومی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته و نسخهٔ اصل آن در بایگانی پاریس موجود است تاریخ ندارد و نسخهٔ آن درمنشات نشاط هم نیست وازین جا پیداست که او انشا نکرده است ومتن آن ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است:

«خدیو فلك جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسروقضا عزم قدرهمم دوست بلند اخترمعالی‌شیم امپراطورمعظم مفخم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهروجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری واختر بخت فیروز ضیا بخشای فلك دولت وشهریاری باد. مبارك نامهٔ آن دوست خجسته درزمانی بصنوف سرور و بهجت پیوسته رسید، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یك جهتی کشت بتازگی جلوس ... (۱) وعقد وعهد دوستی این دو دولت پرداخته و الفت قدیم این دوشوکت قویم راشرحی تازه ساخته تقاضای خاطردوستی ذخایروخبایای ضمیرعظمت مظاهر را بترسیم مراسم یك جهتی وتبیین مبانی یگانگی درطی آنست ظاهر گردانیده، دل محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیت ابتهاجی کامل حاصل شد. بی نهایت خرسند وخوشوقت شدیم، مراودت ومرابطت وموافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعدالفت وضوابط محبت ازسوالف اعصارفیمابین این دوشوکت پایدار برقرار بوده وتجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یك جهتی ودوستی افزوده، آری مسافت مابین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده‌اند. اکنون نیزاز هرجانب شایسته است که ابواب مراودت بازواسباب مراقبت برساز آغاز باشد وثمراین یك جهتی و مهر براولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد. سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه‌وبیگاه خاطردوستان را ازوصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند. ایام شوکت وکامگاری مستدام باد.»

پس از آن نامهٔ دیگری دربایگانی فرانسه هست که آنهم تاریخ ندارد ودرمنشآت نشاط نیست ومتن آن بدین گونه است:

«چندانکه سفینهٔ گردان لنگرافگن وسواحل مستقیمة المراحل دوران دارالقرار کشتی نشینان جهان کون ومکانست سفاین وجود معر که آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت، ناظم مناظم ملك وملت، متمم امورشوکت ودولت، جوهر شمشیر جلادت وخصم افگنی، عنوان جریدهٔ دانشمندی وفرزانگی لنگر کشتی عزت واقبال، ناخدای دریای حشمت وجلال، زبدهٔ دانش پژوهان عدالت گستر عمدهٔ خردمندان ملك پرور، مقوم قوایم

---

(۱) دراصل سه کلمه هست که بواسطهٔ سایده شدن کاغذ خوانده نمی شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت(۱) وسرهنگان جلیل الشان ممالك فسیح المسالك فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم ازامتعهٔ کامیابی وحصول مرام گران بارواز تـرا کم تهاجم امـواج حادثات بر کنار باد. بعد از تأکید مبانی ایتلاف واستیناس برمرآت خاطر مهراقتباس عکس پیرامی سازد که چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد مصافات راکـه درصحیفهٔ عوالم امکان نقشی شریف تر از آن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری ازممالك متروك وبعدم صواب اندیشی وملاحظهٔ وخامت عاقبت طریق معاندت ومشاجرت راباهریك ازفرمانروایان ولایات قرب جوار مسلوك داشته ودرین سال باندیشهٔ آنکه ایدی تطاول بسرحدات ممالك ایران دراز وابواب استیلا درین حدود برچهرهٔ خود بازدارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانهٔ شاهباز آغاز تمکن ممتنع الوقوع وآسایش غزال در کنار شیرژیان مستغرب وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل هزار لشکرودویست اراده (۲) توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که ازملحقات مملکت آذربایجان وازولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت بنیان است مأمورولوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته‌اند . چون صورت این وقایع درآیینهٔ ظهورانطباع پذیر ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردید که سپهبدمذکور با جنود خویش آغازمداخلت درین حدود نموده وابواب تطاول ودرازدستی برچهرهٔ حال اهالی آنجاگشوده است مواکب قیامت آشوب والویهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه باجتماع مجامع لشکرممالك پادشاهی پردازد ویا سرهنگان و جنـك جـویان ولایات محروسهٔ خسروانی را برین آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیادکه در رکاب مستعد وموجود بـودند بمدافعه ومنازعهٔ آن طایفهٔ ضاله عزیمت پیراگشتند . درزمان تقارب فئتین وتقابل جانبین نوایرجدال اشتعال پذیرفته عساکر بهرام کین وجنود ظفرآیین با تیغ وصمصام جانستان وسنان وخنجرخون فشان برلشکرروس متهاجم وحمله‌ور واز زمان طلوع نیرجهان افروز تا هنگام افول وغروب درآنروز بسفك دماء وقطع اعضاء وبریدن رؤس ودریدن صدور وقمع هستی آن گروه ضلالت دستورقیام واقدام نموده مساوی دوازده هزار نفرازمماندین مزبورین را روانهٔ عدم وخاك معرکه را با خون ایشان آغشته وتـوام ساخته اکثری از توپخانه وادوات طعن وضرب ایشان متصرف فیه لشکرنصرة توامان گردید . سپهبدمذکور بقیة السیف عسکرخویش را چون مستغرق بحربلا وفنا مشاهده ونـایرهٔ سطوت وصلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند ازمعرکهٔ گیرودارفرارو گریزان روی بجانب دیاراد بارخودنهادندوعساکر نصرت متظاهرتا حدود گرجستان علی التعاقب بقتل آنگروه

---

(۱) پیداست که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئونست

(۲) دراصل : عراده

پرداخته ومساحات این سرحدات را ازلوث وجود ایشان پاك ومصفی ساختند و مواكب جهان گشاازفضل ایزد بی‌همتاظفرمند ونصرة اندوز بمستقرخلافت كبری منصرف گردیدند. ازاینكه عسكرروس درحدود مملكت محروسهٔ سلطانی دست هدم و ویرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست كه درسنهٔ آتیه بالشكری انجم احتشام ومعشری مالا كلام بعزم تلافی وانتقام بجانب ملك روس انتهاض وولایات قزلر وآن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویهٔ استیلا واستعلا درآن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری كه ازمطلعین ومترددین استماع می‌افتد با اهالی مملكت فرانسیس درمقام ستیزه جوبی وعناد و منازع و جدال انگیز باآن دولت قوی بنیاد می باشد و مكنون خاطر اشرف آنست كه بنیان اتحاد وموافقت بین‌الدولتین قرین استدامت‌واستقرار واین رسم الفت و مواحدت موبدا و مخلدابین الجانبین مستحكم وبرقرار باشد . بناء علی هذه‌المراتب رقم نگارخامهٔ التفات ختامه می گردد كه درفصل بهار كه موكب جهان گشا واعلام‌آسمان فرسا بجانب مملكت روس نهضت پیرامی گرددآن مؤسس اساس دولت و حكمرانی نیز ازطرفی كه معبرومسلك عسكرمملكت فرانسیس‌است لشكری گران‌وسپاهی بی كران تعیین وعازم‌آن سرزمین سازند كه ازین جانب جنود انجم حشر پادشاهی واز آن طرف اجناد ظفر پرورآن مملكت پناهی‌آغازمداخلت بملك روس نموده كوس ونای رعدآوای كینه خواهی وانتقام را درساحات‌آن صفحات بلندآوا وفتنه جویان آن دیار را قرین انواع استهلاك وفنا سازیم وبطریقی كه باید وشاید بانهدام وانعدام‌آن مملكت پردازیم كه بعدازین دراعوام عدیده‌فرمانفرمای‌آنجا باین گونه اعمال‌ناپسندیده جسارت پیرانگردد وقدم‌ازمراحلی كه پایه ومراتب اوست‌خارج نگذارد . شرایط ومراسم‌ایتلاف وموالفت وضوابط قواعد استیناس مقتضی ومستلزم‌آنست كه همهٔ اوقات بمقالید مكاتبت دوستانه‌ابواب مصافات وموالات درمیانه بازوتقدیم رسوم‌موافقت ومطابقت راآغاز نموده بدستیاری‌خامهٔ مؤالفت نگارمطالب ومهمات‌را برصفایح ابرازواظهارمرفوع ومشروح سازند ، باقی روزگارحكمرانی بروفق‌آمال وامانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۹ كه روسها بایران حمله كرده‌اند وجنك اول ایران با روسیه درگرفته بناپلئون نوشته است و ازین قرار پیش ازنامه‌ای كه قبل ازین نقل كرده‌ام نوشته شده است . از لحن این نامه پیداست كه شاید فتحعلی شاه مقدم بنامه نویسی شده وهمینكه خود را درخطرجنك با روسیه دیده وشنیده بوده است كه ناپلئون هم با روسها رقابت ودشمنی دارد پیشنهاد اتفاق واتحاد باو كرده است وشاید اندیشهٔ اتحادنظامی درمیان ایران وفرانسه بوسیلهٔ این‌نامه نخست ازفتحعلی

شاه برخاسته وسپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد .

نامهٔ دیگری که در بایگانی دولت فرانسه ازفتحعلی شاه بناپلئون هست بازتاریخ ندارد اما آغاز آن در منشآت نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « بیکی از سلاطین نوشته » . در میان نسخهٔ اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشآت نشاط چاپ شده اندك اختلافی هست ، نسخهٔ اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس ومتن قرار می دهم و اختلاف نسخه راکه در منشآت نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنم :

«خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل ازگل آورد ومهر ازدل، آرایش بوستان ازچهرگلها دهد وآسایش‌دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان رابی هیچ دستان ولاغ ازپی‌داستان همدستی‌دوستان‌واسطهٔ ابلاغ وپس ازنیایش (ستایش) یزدان پاك درود ما برپیام‌آوران نیکو نهاد ورهبران مبدء ومعاد وازآن‌پس سلامی‌دوستانه وتحیتی بی کرانه نثارانجمن [حضور آفتاب‌ظهورآن(۲)] مهین‌خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جودگستر عدل شمارکرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملك ستانی و] کشورگشایی برترآوازهٔ صیت گیتی خدایی ، پادشاه ذیجاه سپهر بنگاه [ملك دستگاه] برادرمعظم مکرم امپراطوراعظم اکرم شهریارممالك فرانسه وایطالیا (فرانسه و ملك ایطالیا) لازالت رایات اقباله ملفوفة بالعزوالنصر وقصور اجلاله مصروفة عن‌الکسرو القصرساخته ، مکشوف رای ملك مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می داریم) (۳) که نامهای دوستانهٔ آن برادرنامداریگانه درفرخ‌ترین اوان ونیکوترین زمان بدیدهٔ یك جهتی ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجستهٔ دولت قویم بوده بغایت مبتهج ومحظوظ گشته و وضوح مراتب یك جهتی وهواخواهی ما ازآن گذشته است که اکنون حاجت شرح وبیان وذکرواعلان باشد . بر آن برادرمعظم این معنی پیدا ومعلوم شده‌است ومکرر نامهای دوستانه بهمراهی‌سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطرخود را درمجاری مهمات یك جهتی ودوستی برای مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم وازقراری که این نوبت نامهٔ مکرم آن برادرمعظم رسیده‌وازمقصدمدعای دوستانه‌حاوی اشعارواظهارنبوده‌چنین نمود که‌مقاصدوضمایرما بر

---

(۱)گنجینهٔ نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ص ۹۶

(۲)آنچه درمیان دوقلابست درنسخه چاپی منشات نشاط نیست

(۳) درمنشات نشاط بازماندهٔ مکتوب ازین بعد دیگرضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه(١) مقصود و مراد خاطر دوستی اثر ست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است . بنابرین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباه موسی ژوآنین (٢) را که دراوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یك جهتی این دودولت مسعود لازمهٔ کوشش وجهد کرده بود از تفاصیل ضمایرو مکنونات خاطرما آگاهی بهم رسانده روانهٔ خدمت حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیزمحرك سلسلهٔ یك جهتی و یگانگی گردیدیم . مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامکار نظر بکمال اطلاع واستحضاری که دارد تمامی مهام واموروجمله مقاصد ومطالب نزدیك و دور را چنانکه (١) بایدو شایدحالی ومعلوم رای یك جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنك ایمپراطوری نمایدو چنانکه(١) خاطر دوستی ذخایر ما خواهان وطالب مقتضیات یك جهتی ودوستی آن برادروالاگهر می باشد از آن جانب نیزآن همایون برادر درمقام اقدام بر شروط وایفای عهد ویگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی ومانعی برای آن برادر گرامی نیست دراتمام مقصود ومعهوداهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامهای دوستانه از آن برادریگانه می باشم. باقی ایام سلطنت وایمپراطوری مستدام وبردوام باد » .

ژوانن که حامل این نامهٔ فتحعلی شاه بناپلئون بوده نخست پس ازژوبرازجانب وی بسفارت بایران آمده وپس ازآنکه گاردان مامورطهران شده ازاعضای سفارت او بوده است . ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یك بار بایران آمده و در بازگشت این نامهٔ فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم باگاردان بسمت عضویت سفارت اوبایران آمده است .

نامهٔ دیگری ازفتحعلی شاه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی فرانسه هست باز درمنشات نشاط (٣) قسمتی از آن ضبط شده وآنرا نیزبهمان سیاق سابق نقل میکنم :

« نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوارست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل وتعالی شانه (جل شانه) که ما را توقیع یك جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست وشخص یگانگی درظل وحدت او ، همه را کفیل است و(کفیل و) هونعم الوکیل وازآن پس درود پیام آوران ورهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت

---

(١) دراصل : چنانچه

(٢) Jouannin سفیرناپلئون پس ازژوبروپیش ازگاردان

(٣) ص ٩٠ و ٩١

حضرت اودلیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع وافتراق کتاب) راهنمای یك سبیل و بعد [(١) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهریك جهتی را تابان اختر و دعایی که گلغونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست وغازهٔ گونهٔ هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریارمهر نظرسپهرمنظر گردون مکین زمین تمکین مایهٔ عقل و پیرایهٔ تاج وتخت موج بحراجلال واوج چرخ اقبال خدیواکرم افخم ایمپراطوراعظم پادشاه ممالك فرانسه و ملك ایطالیا که تافلك‌رامدارست وزمین را قرار تختش پاینده و بختش فزاینده بادساخته] مکشوف رای مهرضیاومشهود ضمیرموالفت پیشه میدارد (مهرضیا میدارد) که چون نضارت‌اشجاردوستی (طراوت اشجار) ازاوراق(تواتر) نامه‌وکتابست ودر گلزار(گلشن) یك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان درمحفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستانست وسزاوارما یکدلان چنانکه‌گاه وبیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم(احوال یکدیگر آگاه باشیم) [(١) وبتحریرمکنونات ضمیروارسال سفیری خبیرپردازیم] تاکارها برکارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بندد وآرزوها از هر جانب بسلك یك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یك رنگی بندد ومراد خاطرهااز دو جانب بهم پیوندد) [(١) وازین‌راه‌بعد ازفرستادن عالی‌جاه عمدةالخوانین الکبارعسکر خان افشاروعالی‌شان میرزا علی بیك را بهمراهی زبدةالاکابرموسی غاردان (٢) روانهٔ صوب حضورآن یگانه واکنون که عالیشان زبدةالاعیان موسی بونتان (٣) عازم ادراك سعادت حضور بوده از تحریراین یك‌جهتی نامه‌مطلب نگار گزارش اموری گردیم . بعون‌الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بروفق مرام‌خاطرمهرانگیزوساغرتمنای‌دوستان ازبادهٔ حصول لبریزست . عالی جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را درحضرت یك جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعزمی استوارست ودیگران هریك‌در رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام‌کاری سزاواروپی‌سپار] ، درین وقت یکنفر ایلچی ازجانب ینارال کدوبچ (٤) سپه سالار روس باذن و اطلاع پادشاه روسیه (درین وقت سفیری ازجانب دولت روسیه) وارد این حدودوکارگزاران‌ما را [باستحضاروصوابدید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر یك از امورماآن برادر جلیل است (که آن برادرجلیل درهریك ازامورماکفیل است) بهرچه نشان قبول نهد (نهند) ما را رضاست‌وبهرچه رضا دهد [ازجانب ما] ممضی بهرکه صلح‌آرد جنك نجوییم وهر کجا

---

(١) این قسمت که درمیان دوچنگست درمنشات نشاط نیست

(٢) Mr. Gardane

(٣) Mr. Bontemps (٤) Général Goudovitch

(بهرجا) شتاب آرد (جوید) درنك ؛ مارادل برهوای اوست ومراد ما رضای او ، تفصیل مقالات وجملهٔ مهمات را جنرال مشاراليه علی‌ماجری لدیه باولیای‌آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته(مقالات‌را فلان خبیرو آگاه است)(١) گزارش خطاب وجواب کماکان نوشته است،مجملا با دوست‌ودشمن قول‌وپیشهٔ‌ما همین است وهمیشه اندیشه ما چنین،درنیك و بد هرکار آن برادر نیکو سیر مختارست وما را درمطاوی این مهم چشم برراه اعلام واشعار واین معنی محتاج بتذکارو تکرار نیست، پیوند عهد وشرط همانست که بدست یك جهتی و اتحاد بسته‌ایم ودرانتظار نتایج و آثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مرادودلخواه ماست،شایستهٔ رسم محبت و دوستی آنست کـه اغلب اوقات از اوسال مراسلات یگانگی‌آیات وارجال وانواع مهمات خاطر دوستان را قرین بجهت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد ».

پیداست که این نامه را فتحعلی شاه بوسیلهٔ بونتان برای ناپلئون فرستاده و پس ازمأموریت عسکر خان ومیرزا علی بیك بدربار ناپلئون بوده است وپیش ازین نامه که فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیك را بسفارت بفرانسه فرستاده نامهٔ دیگری بـا ایشان روانه کرده است و گاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دو گاردان(٢) پسر ژنرال گاردانست که با پدر بایران آمده وپس ازچندی بفرانسه بازگشته است. درین نامه اشاره‌ای بفرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین درقسمت‌های دیگراین کتاب که درصحایف ١٢٥- ١٢٦،١٣١، ١٣٣-١٣٤، ١٣٩- ١٤١،١٤٦، ١٤٨، ١٥٠- ١٥١چاپ شده‌است اسناددیگری انتشاریافته است . این‌نامه فتحعلی شاه مقدمهٔ وساطت ومیانجی گریست کـه دراختلاف‌میان روسیه وایران فتحعلی شاه ازناپلئون انتظارداشته است‌وچنانکه پیش ازین گذشت‌بجایی نرسیده و حتی بزیان ایران تمام شده است .

آخرین‌نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخهٔ اصل آن‌در بایگانی دولت‌فرانسه درپاریس باقیست اینست که پس ازاین ثبت می‌شود. نسخهٔ این نامه درمنشات نشاط‌نیست واین میرساند که این نامه را دیگری بجزاو نوشته است.متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

« آغازهرذکری که برزبان‌ناطقه‌آید وانجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهرهٔ حسن مقال بدان‌آراید سپاس‌خداوندیست یکتاوحکیمی است بی همتا که امتزاج کیفیات‌وازدواج

---

(١) ازین جا ببعد دیگردرمنشات نشاط ضبط نشده است

(٢) Alfred de Gardane

عنصریات را با همه‌ تباین ترکیب وتضادطبیعت چندان خاصیت اتحاد ورابطهٔ انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراستهٔ عرصهٔ وجود آمد که مسجود ملك و مقصود فلك گردید ، سبحانه وتعالی شأنه وعظم سلطانه ودرود نامعدود بر پیام آوران و فرستادگان پیش ورهبران پاکزاد وپاکیزه کیش که بتواتر رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول و آخرند وشارع مسلك باطن وظاهر ، برهان دلیلند ومفسر آیات فرقان وانجیل ، علیهم صلوات الله الملك الحبیب . از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص ، که از بسیط مرکز دل بحمل مطایای وهم مرحله پیما بمنزل قبول وموقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز ظلم سوز عدل اندوز قبضهٔ شمشیر سطوت ودلیری پنجهٔ ساعد کشور گشایی وملك گیری نظام بخش اقطار ممالك امن ساز شوارع ومسالك خوف برداز مهالك طراز دانش وفرهنگ زیب اکلیل دیار فرنگ برجیس عتاب بهرام جنگ فلك شتاب زمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهر گاه بلند بارگاه سترك ایمپراطور بزرگ حکمران ممالك فرانسه وناوار (۱) ، تادر زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان بوش ظلام وزنار بند مجره و ناقوس نوازعقد ثریاست دیر بخت وجاهش از ترنم اذکار زبور دولتیاری بنغمات داودی برآوازو شاهد مسلسل موی عنبرین بوی اقبال درصوامع تخت گاهش غالیه سوز وحجله طراز باد اظهار داشته وبخامهٔ راست نگار براوراق خلوص نگاشته میشود : هرچند درین مدت نه ازجانب این مهرجوی ذریعة الخلوص که دستور قواعد مخالصت و ترجمان اسرار محبت ومخالمتست مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل نظیر گشته ونه ازطرف باهرالشرف آن آفتاب سپهرسروری و سرور ملك عدل پروری درتصدیر التفات نامجات همایون ازرشحات خامهٔ گوهر ریز رشحه‌ای که شارح حالات خجسته آیات وحاکم بر رجوع خدمات وفرمایشات باشد نضارت بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردیدواما ازآنجا که بدستیاری خواست خداوندبی چون آمیزش ودلبستگی ومهرجویی وپیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه ودو شهریار جهاندار کامکار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده ودرهای اتحادو یك جهتی بروفق مرام برچهرهٔ تمنای هواخواهان گشاده برامثال این دوستان گاه وبیگاه لازم می دارد که سپاس بخشایش خدای بجای آوردن واز جدایی وبیگانگی دوری کردن وراه مراودت گشادن بهتر و پسندیده تر دارد وپایهٔ آرامش لشکر و کشور خواهد بود . المنته لله الودود که مجاری اوقات ومهمات این حدود بروفق مرام وساغر تمنا لبریز

---

(۱) Navarre نام قدیم ناحیهٔ جنوب غربی فرانسه دردامنهٔ کوههای پیرنه .

بادهٔ کام ، چندی پیشتر که چند تن ازخدمتگزاران دانشورآن سر کار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیک اخترحرمان گزین گشته ، وارد ایران زمین و بسرین بوم وبررسیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزدخود نگه داری ودر هرباب لازمهٔ مهربانی و پرستاری بعمل آورده بدین جهات اظهارعهد وخلوص را وسیله دست داده که بارسال فتح الباب سبیلی درپیشگاه حضوربا هرالنورنموده آمد ، بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه عارف پر شیوه وراه دانای مراسم موسی براشن (۱) که ازجملهٔ چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه ببارگاه گردون خرگاه روانه ، تا برخی پیغامها یکایك ابلاغ سازد وسپارشهای خلوصانه‌را هریک دربزم همایون بازگویدواز زبان آن یگانه‌دوران پاسخ بازآورد . ازین پس این محبت پیشه نیز بپیروی خداوند خویش زنار محبت برمیان جان بسته داریم وبا پیوندهای ارتباط ازقیود دوری رسته مترصد ازتوجهات ملوکانه چنانست که هرروزه ازداستان کارهای آن سامان وارجاع خدمات بفرستادن‌فرستادگان کارآگاه آگاه‌فرمایند وراه را بسیار نخوانند ، که با نزدیك بودن دل‌پیمودن راه دور آسان نماید. همواره‌مخالفان مقهوروهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد».

ظاهراً این نامه را فتحعلی شاه‌پس‌از رسیدن‌هیئت نظامی‌فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است . براشن نامی که درین نامه ذکراورفته وحامل آن بوده است‌معلوم نیست کیست ودراسنادی که دردست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنم . ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که با وی بایران آمده اما درایران نمانده و بزودی بفرانسه بازگشته است وممکنست مراد بواسون آتاشهٔ سفارت باشد که‌نام‌او راتحریف کرده باشند .

گذشته ازین نامها که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس باقیست درمنشات نشاط اصفهانی‌چند نامهٔ دیگرهست که تنها قسمتی ازآغاز آنها راضبط کرده‌اند ونه تنها ازعناوینی که درآن‌نسخه برین نامها گذاشته‌اند بلکه ازفحوای آنها نیز پیداست که ازجانب فتحعلی شاه بناپلیون نوشته شده ونسخهای آنها رابهمان ترتیب که‌در منشات نشاط ثبت شده وبا همان عناوینی که درآن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می کنم :

«ایضاً (۲) بناپلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (۳) : شکرومنت خداوندی راکه‌شکرش‌نعمتیست واقرار برمنتش‌خودمنتی، درپیکر آدم ازدمی‌صفوت‌روح نهاده‌و نوح

(۱) ظاهرا مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست .

(۲) دراصل پس ازنامه‌ای که درصحایف ۱۶۴-۱۶۶چاپ شده‌آمده است .

(۳) ص۹۱-۹۲ ازچاپ سابق‌الذکر

رابجودی خلعت نجات داده ، پور آزرازگلزارحلتش گلی آتشینست ونورطور براطوار نوریتش آیتی مبین ، عهد خضر را اگر با ابد عهدست بین یدیه و کلمهٔ طیبه را اگر تکلم درمهد یصعد الیه ، دست رسالت را خاتم از نقش محبت اودرانگشتست وختام نبوت راازمهراومهردرپشت ودرود فراوان برایشان ونزدیکان وخویشان بادوبعد گوهردعایی که پروردهٔ دریای ضمیرست واختر ثنایی که برمنطقهٔ مهرش مسیر شایستهٔ نثارانجمن انجم خدم شهریار کشور گشا جهانگیرجهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگارظلم زدا طراز تخت و گاه‌زیوربخت وجاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرومعظم خدیوا کرم ایمپراطوراعظم ممالک ممالک فرانسه وایطالیا که روانش شاد وجهانش برمراد باد . شهریاراکامگارا ، ازروزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت‌عهد یگانگی بسته وشاخهای گلبن یک رنگی بهم پیوسته است تا کنون بمیامن بختهای فیروز روزی نرفت که رشتهٔ دوستی دردست الفت تابی نبیند و گلشن یک جهتی ازمشرب صفوت آبی ، خصوصادرین اوان که عالیجاه فلان (۱) ازحضرت سپهر بسطت مرحله پیمای طریق مراجعت گشته وازعرض مهربانیهای کارگزاران آن‌درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصابیح‌دولت وجاه ضیا افزای انجمن‌محبت گردید و الحمدلله ازهردوجانب دقیقه‌ای از رسوم یك جهتی متروك نیست و گامی جز بنیروی‌عهود یگانگی‌مسلوك نه، کارگزاران دولت ازین سواگر برالواح‌ضمیر نقش‌بندند صفحات‌خاطرها ازآن جانب مرآت صافیست وهواخواهان شوکت‌ازآن صوب اگر دربیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی وازین روآیینهٔ اقبال‌دوستان‌پاکست ومنطق آمال دشمنان برخاك، بریدان ومعتمدان این دولت درآن حضرت نسرآسا وبخت سان سایروعاکفند وایلچیان آن حضرت درین دولت فلك نشان اقبال مثال دایر وواقف ودرخدمات حضرتین فلک بسطت ثابت ومستقیمند ودرعین استقامت گاه راجع و گاه مقیم در نبوت‌والسلام» .

پیداست که‌این نامه‌مفصل‌تر ازین بوده ودر نسخه برداشتن پایان آنرا حذف کرده‌اند.

پس ازآن این نامه است (۲) که پیداست آنرا هم بناپلئون نوشته‌اند :

«**کذلك بیکی ازسلاطین نوشته شده** : شایستهٔ هرآغازسپاس شهریار بی انبازیست که همه را بدونیازست وازهمه او بی‌نیاز درهمه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه ودرود وافر مرپیغمبران ورهبران ورسولان وپیروان راکه بدست

(۱) پیداست که نام‌این کس‌را در نسخه برداری حذف کرده‌اند وچون مقصود ازآن سفیر ایران دردربارناپلئونست بایدمیرزا محمد رضای قزوینی یاعسکرخان یکی ازدوسفیری باشدکه فتحعلی شاه بدربارناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان درهای معرفت و شناخت بازست و کارملک وملت بسازوازان پس گلهای دعایی که ازانفاس مسیح برگشاید نه ازباد بهاروساغر ثنایی که ازلب خضرباز آید نه ازکف باده گسارهدیه و نثارانجمن مهرآثارشهریارفلك بزم قضاعزم قدر رزم خدیو مهرافسرجود پروردادگسترخسروماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابرکرم بحرشیم برادرمکرم معظم مفخم امپراطوراعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و آمال نیك خواهانش چون آجال بداندیشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می داریم که هنگامی که برچهرمهرورزان این دو دولت ابواب سعادت بازوسفیرتقدیر با کارگزاران این دوحضرت همرازبود فلان (۱) سفیر با نامه‌ای که فلانست وارد شد.»

پایان این نامه را هم درین نسخه حذف کرده‌اند و پیداست که این نامه پس ازوصول سفیر بدربارایران نوشته شده، هرچند که کلمهٔ امپراطور که درین نامه بکار رفته دلالت قطعی برین نمی کند که بناپلئون نوشته‌شده باشد و ممکنست تصور کرد که شاید بامپراطور روسیه نوشته باشند اماچون این نامه‌درمنشات نشاط آمده وتانشاطزنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده‌است می توان بیشتراین عقیده‌راپیروی کرد که بناپلئون نوشته شده‌است.

پس ازآن بازنامهٔ دیگریست (۲) که بدین گونه است:

«**ایضاً کذلك:** لالی ستایش و سپاسی که در رشتهٔ تهلیل و توحید بتالیف اذکاربنانی وتصریف ادوارلسانی منعقد ومنسلك آید وجواهرحمد وثنایی که درسلك تسبیح وتمجید بتدویراطباق فلکی وتصئیراشواق ملکی مولف ومرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانهٔ راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیرموجد اقامت و سیرست، مقدری که دست قدرت بی مثالش درمواد اضداد صوری با همه تباین ودوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که ازآمیزش آتش وآب وامتزاج باد و خاك خلقتی لطیف چون پیکرشریف انسانی صفت قوام‌پذیرد و ازتفاعل کیفیات متخالفه وتقابل انفعالات مترادفه با حسن الوجوه سمت التیام گیرد و بتعلق نفس و بدن با غایت اختلاف ازاثرایتلاف مسجود ملك ومقصودفلك گردد، مدبری که‌ازاثرحکمت بی همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثارنیك و نتایج نزدیك نهاده تباعد وافتراق انداد رانیز اثرحصول مقصود ومراد نیزداده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگاه وظهورنورو کمال ظهور درحالت جدایی ودوری این وآن وتباعد و تقابل مقام ومکانست تعالی شانه وتبارك سلطانه ودرودمسبحان افلاك برروان پاك رسل وانبیا و خلفا واوصیا که بتواترابلاغ و اخبار وتوارد کتب وآثار کاشف پیوند اول وآخروشارع

(۱) بازنام سفیر را درنسخه حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلک باطن وظاهر ومخبر ربط قدیم وجدید ومظهر شقی وسعید ند ، علیهم الصلوات جمیعاً مالف الانداد وخالف الاضداد وبعد هدایای دعایی که از بسیط خاك بحمل مطایای افلاك بمنزل استجابت وموقف اجابت شتابدواذکار ثنایی که درادوارانجمن سروش موقع تذکار ومورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلك دستگاه انجم سپاه خورشید سایهٔ جمشید پایهٔ دوست نوازدشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجهٔ ساعد ملك گیری نظام بخش ممالک امن ساز مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایمپراطور اعظم که تادردیر مسدس جهان راهبان فلک هرشام طیلسان ساز ظلام وزنار بندمجره وصلیب آویز جوزاوناقوس نواز ثریاست معابدتخت وگاه وصوامع بخت وجاهش دراذ کار زبور خلافت از نغمات داودی پرآوازومرغان خوش الحان اقبالش دراوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجورعقود موالفت ودستور قواعد مصادقت وترجمان سرایر دوستی ومفسر آیات یک جهتیست می داریم (۱)...»

پیداست که پایان این نامه شباهت بسیار باقسمت مربوط نامهٔ اولی که درصحیفه ۱۶۷ آورده‌ام دارد وچون نویسندهٔ هردو نامه یکیست البته مجاز بوده است عباراتی را که خود پیش ازین نوشته است باردیگر مکرر کند. پس ازین باز نامهٔ دیگریست (۲) که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند بدین گونه :

بیکی ازسلاطین فرنك نوشته: طراز آغاز هر نامه نام بی نشانیست جل شانه که اورا نه آغازست ونه انجام وهمه راهم آغازست وهم انجام. خداوندی که ترشح سحاب قدرتش در چمن دلهای بیگانه خضرای یك جهتی برویاند وجنبش نسیم مشیتش در گلبن جانهای فرزانه گلهای رنگارنگ یك رنگی بشکفاند ، شمیم این کاخ دولت را معطردارد و نسیم آن غباری برشاخ شوکت نگذاردو پس ازستایش آفرینندهٔ جهان بینندهٔ آشکارونهان و تحیت و سلام بی کران بروان انبیا وراهبران و رهروان و پیروان ایشان باد ...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه :

«**ایضاً کذلك**: لالی بی قیاس شکروسپاسی که ازمخزن انفاس من تکلم فی المهد صبیا ومنطق گوهراساس آدم و کنت نبیادر رشتهٔ اذکارسبحوا بکرةوعشیا منتظم آید سزاوارنثار در باربارخدایی که بناخدایی انباء رسل وانبیا وابقای کتب و اوصیا کشتی نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع وبادبان ادیان ازغرفات کفروطغیان بساحل ایمان وایقان رساند وازمعبردرایت وارادت ببارگاه هدایت وسعادت کشاند، تقدس و

---

(۱) پیداست که بازپایان این نامه را حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

بازپس ازین (۱) قسمت دیگریست از نامه‌ای که پیداست بناپلئون نوشته شده وهم ممکنست دنبالهٔ همان قسمت پیشین باشد وبدین گونه است :

«**ایضاً کذلك:** سلامی چون آفتاب رایش تابنده ودعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تحتش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلك یاور بلند اختر خسرواعظم اکرم برادرمعظم ایمپراطورافخم پادشاه ممالک فرانسه و ایطالیا ساخته لوح ضمیرالفت پذیررا ازنقوش جدایی وتغییر پرداخته برصفایح یك جهتی ویکرایی مرتسم می‌داریم که فلان .... والسلام والاکرام ...»

اینکه نسخهای اصل این چند نامه که درمنشات نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرا این فکر پیش می آید که شاید این نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بپاریس و بدربار ناپلئون نرسیده باشدوحدس ضعیف تراینست که شاید این نامها اصلا صادر نشده باشد ومیرزا عبدالوهاب نشاط که مامور نامه نویسی بوده‌است پیش ازوقت نامهایی را مسوده‌می کرده وحاضرداشته است که درموقع لزوم پاکنویس کند وبفرستد وبهمین جهتست که نسخه‌ای ازآنهادر بایگانی دولت فرانسه نیست . اما این حدس دوم ضعیف‌ترست و بیشتر بدان می‌ماند که این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است .

درمیان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیارجالبیست وپیداست که فتحعلی شاه برای قدردانی ازخدمات ژزف ماری ژوانـن (۳) کـه سفیردوم ناپلئون در درباروی بوده وپس ازآمدن گاردان هم درایران مانده وجزوسفارت اوشده است لقب «میرزایی» باوداده است .

درآن زمان این لقب ازمهم‌ترین امتیازات دولتی بودکه بعمال درجهٔ اول کشوری می‌دادند وبعمال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد وبرای اعطای همین امتیازمهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی وادیب معروف آن زمان نوشته‌است وصادر کرده‌اند :

«**فرمان لقب میرزایی یوسف ژاونین فرانسه:** آنکه چون عـالیجاه مفخر الاشباه عمدةالاکابرالعیسویه موسی یوسَف مریم ژوانین که درتقریـر ارصاد بطلیموس رابد وحرف بطالی مایوس سازد ودرتحریراصول عجز اقلیدس را درشکل اول بوجهی

(۲) ص ۹۵-۹۶

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin

دیگرمحسوس ، کلك تحریرش بر الواح بیضاکه نمودارد‌ست موسیست از زنجیرداودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که ازعقد لالی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی ازپی ارتباط کلام پیوندی ازرشتهٔ مریم دارد دیریست که دردیربندگی ما کـه در سلک پیشکارانش فلك بانطاق‌مجره‌چاکری مزنرنماید زناراراد‌ت‌اورا برمیانست و در صحف لیل ونهار ازقرآن فجرتاتوریهٔ عشا انجیل‌اطاعت زبورخامه وزبور زبان درمعبد صدق با بندگان ما شرط چاکری وفرمان بـری را صلیب بسته و درتسلیم هـوای خود برضایی که آمیخته‌با قضای خداست ازقید تثلیث رسته بود طایرقدرش‌را ازتوجه‌همایون ظل اللهی که ازفیض روح القدس بانفاس مسیح دمسازست درهوای عـزت قوت پـرواز بخشیدیم وازآنجا که قامت‌راستیش عاری‌ازلباس التباس‌وازملبوسات ایرانی متتبع طرز لباس وازفحوای‌الظاهرعنوان الباطن برصدق یکدلی خود قیاس‌آورده بودباقتضای من تشبه‌بقوم‌فهومنهم‌اورا درشمار چاکران ایرانـی‌معدود و بلقب‌میرزایی که ازالقاب دبیران ایرانست سرافرازوباسم میرزا یوسف بین‌الاقران عزیزوازاخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردودولت خورشیدآیت ایران وفرانسه مابین‌المشرقین یک جهتی را قبلهٔ‌عبادت خود ساخته بیت‌المقدس وداد این‌دو حضرت را که کعبهٔ مرادست ازاذکـار باقصی‌النهایـه معمورو‌خود را مظهرعنایات خاطرمهرآیات که اظلال انوارطورست سازد ».

ازفحوای این فرمان پیداست که ژرف ژاونن‌مرد دانشمندی‌بوده ومخصوصـاً در ریاضیات دست‌داشته ودرایران جامهٔ ایرانی می‌پوشیده وشایدهم لباس نظامیان آنزمان ایران را دربرمی کرده است وازاینکه اورا میرزا یوسف نامیده‌اند برمی‌آید که شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد .

درمنشات نشاط (۱) این نامه نیزهست :

«**فرمان‌همایون‌خطاب بو کیل‌دولت‌فرانسه**- آنکه عمدة‌الاکابرالعیسویه‌فلان بالقابه ازوصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی‌اعطاف حاصل نماید‌که: چون درین اوان ازاهتزازالطاف یزدان قدیم وتابش اعطاف خداوندکریم گلزار یـک جهتی دولتین بهیتین‌راآغازربیعست وگلبن‌وداد وچمن‌اتحاد را برگ وسازبدیع ، افنان نورسته الفت ازدوسوپیوند یکرنگی بسته وشاخسارمحبت ازدوجـانب بهم پیوسته است مکنون‌خاطرمهرمأثرداشته‌ایم که روضهٔ‌روح بخش یگانگی را بی صفیرسفیردمساز نگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یك جهتی‌راازآهنگ‌راز پرآوازداریم، اگر بیگانه‌بدین گلشن‌پای رساند خامه باشدواگردست صبا برگ گلی برفشاند نامه. درین زمان بهجت علامه بجهة‌ابلاغ نامه‌مودت ختامه‌همایون بحضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت‌احبائه

(۱) ص ۱۱٦

منصورین و اعدائه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که ازجویبارارادت ما نهال وجودش براستی رسته و هزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستان رسته ، معتمدی خبیروسفیری بی‌نظیرست ، ازرکاب نصرت مآب پادشاهی روانه و بآن عالی‌جناب‌فرزانه اعلام می نماییم که‌فلان ...»

پیداست که این نامه درموقع‌فرستادن عسکر خان بسفارت پاریس در۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبار نامهٔ او را داشته است و پایان‌آنرادر نسخهٔ چاپی منشات نشاط حذف کرده‌اند .

نامه فتحعلی‌شاه بوزیرامور خارجه فرانسه

درمیان اسنادی که در بایگانی دولت فرانسه درپاریس‌هست نامه‌ای نیزاز فتحعلی شاه‌بوزیرامور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان بپادشاهان نامه می‌نویسند ومعمول نیست پادشاهی بوزیر کشوردیگری نامه‌بنویسدواین نامهٔ‌فتحعلی شاه‌خطاب بوزیر امورخارجه فرانسه میرساند که در آنموقع در ایران ازین عادات‌ورسوم خبر نداشته‌اندو نامه نوشتن‌فتحعلی‌شاه رابیکی‌ازوزیران‌فرانسه کسرشان او نمی‌دانسته‌اند . متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل که درپاریس‌باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت وامارت مآب دولت و سماحت وبسالت اکتساب دیباچهٔ صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست زیب وسادهٔ محاسن خصایل زینت ارایك محامد و نضایل مرصص بنیان‌الدوله بالفکرالثاقب موسس‌ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتمم مهام‌الامم قوام‌السیف والقلم دبیرروشن رای مشیرملك‌آرای سنیورمار کی دەسل وزیر بی نظیر ممالك محروسهٔ فرانسه بعواطف مترادف مشفقانه‌ومکارم کرایم‌جاودانه معززومؤیدبوده ازهرگونه سوانح کرانه ، همواره مشمول توجهات‌خاصهٔ شهریارانه . بعد ازتذکارمراسم محبت ووفاق واظهارشرط ملاطفت واشفاق مکشوف ومشهود می‌داریم که چون‌ازروزی که بنیروی اعطاف حضرت خداوند والطاف یـزدان بیچون وچندآمیزش ودلبستگی و مهرجویی‌وپیوستگی میان‌دوپادشاه خورشید گاه ودوشهریار تاجدار جهاندار که بر گزیدهٔ کردگارند رخ داده وابواب اتحاد ویکرنگی بدستیاری مقالید تاییدآفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح و گشاده گشته،قطع نظرازمداومت میامن بخشایش خدایی ،پرتو مهرورزی‌پادشاه ذیجاه فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم خورشید سایهٔ‌جمشید پایه دوست نوازدشمن گدازپنجهٔ ساعد کشور گشایی وملك گیری قبضهٔ شمشیرسطوت و دلیری طرازدانش‌وفرهنگ زیب اکلیل‌واورنگ شاهنشاه‌بلندبارگاه سترك‌ایمپراطور

بزرگ حکمران ممالك محروسهٔ فرانسه وناوار(۱) که‌تا فلك‌را مدارست وزمین راقرار پیشگاه آمالش موقف مأمول باد بنوعی فروغ افروز کاشانهٔ دل مهر منزل گشته که تا مرالدهوروالاعصار نازمحبت درمیان‌جان برقرارخواهد بودوشاهد ربطوالفت پیرایهٔ آغوش بروکنار، امید ازخداوند لم یزل داریم که این گونه پیوندوارتباط هردودولت روزبروز موجب گسستن امید بد خواهان وشکستن‌شیشهٔ دشمنان گردد . درچند وقت که چند تن از خدمتگزاران‌آن سرکار که از درگاه‌گردون خرگاه آن‌دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهرمشحون‌نواب ما ایشان را درنزد خودنگه‌داشته وهریك را بهرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین‌تقریبات اتفاقیه‌و تدبیرات‌حسنه بحمدالله اسباب مراودات‌فراهم‌آمده‌مسببات‌اظهارعهدمحبت راوسیلهٔ خیری دست داده بود که بارسال سفیری فتح الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامهٔ مهر ختامه بپیشگاه حضورخورشید ظهورپادشاه‌گردون‌جاه مرسول آید . بنا‌ء علیه فرزانهٔ کارآگاه دانای پرشیوه و راه موسی براشن (۲) که از مراسم سفارت و راه و رسم‌رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامهٔ مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته‌گشت ، تا بخواست خدای یگانه سفیر مشار الیه بعد از رسانیدن خلوص نامه‌سر کار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهردانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یك جهتی و ایتلاف‌پردازد وآن دستورفطانت گجنور را ازمکنونات ضمیرانورنواب ماآگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماند که دربن یك دو سه سال‌لشکری ازاهالی‌هر کشوری که درقلمرونواب ماهستندقدری تفنگ وچند اراده (۳) توپ بجهةٔ لشکرمزبوردربن جا ضرورت یافته چنانچه‌باهتمامات‌آن جناب مساوی‌دوازده هزارتفنگ باده اراده (۳) توپ ویك نفرمعلم که پیادگان لشکررا‌آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت وبها که ازآن‌سومشخص می‌نمایدمساعدت نمایند وازآنجا بحمل جهازوسفاین بصره فرستاده‌آیدوقیمت اودربن جا کارگزاران‌نواب ما بمأمورین‌آن سرکار که دربغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود وظهوراین‌محبت ازآن سوبروفورمهربانی ومحبت‌نواب مابچندین مراتب خواهد افزود و کماهی‌این‌مطلب را نیزسفیرمشارالیه خواهدگفت . اکنون که بمقدرات کردگار روابط الفت ودلبستگی نواب ما باآن دولت سپهر بسطت مربوطست بایدآن جناب‌صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد ، انجام مرام را برذمت همت خود لازم شمارد و این

Navarre (۱)

Mr. Brachon (۲)

(۳) دراصل : عراده

زحمات و تصدعات را بمقتضای همت با فطرت خود زودتر صورت انجام و تمشیت اختتام داده و مساعی جمیله را مضایقه و دریغ نداشته درمعانی ارتباط و ایتلاف بین‌الجانبین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی واهتمام تمام و کوشش مالا کلام مرعی نمایند، درادای شرط دولت خواهی وحسن خدمت فکرت خود را از کاردرنگیرند وهرگونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظهٔ مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند. باقی ایام خدمت انجام وزارت وصفوت و کامرانی جاودانی باد».

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است و با همان براشن نام که پیش ازین ذکر اورفت روانه کرده است. درین نامه ازدولت فرانسه در خواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند و با کشتی ببصره بفرستند و پول آنرا در بغداد دریافت کنند. ظاهرادربار ناپلئون باین درخواست‌فتحعلی‌شاه وقعی نگذاشته است زیرا که دراسناد دلیلی واشاره‌ای نیست که این دوازده هزارتفنگ وده توپ را بایران فرستاده باشند.

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیرامورخارجه نوشته باشد ومولف کتاب «سیاست ناپلئون درایران دز زمان فتحعلی شاه» بخطاآنرا بفتحعلی شاه نسبت‌داده باشد، چنانکه نویسنده نامه همه‌جا دربارهٔ خود «نواب ما» می‌نویسد ودر انشای‌آن زمان این اصطلاح دربارهٔ شاهزادگان رایج بوده نه دربارهٔ شاه.

مکاتبه عباس میرزانایب السلطنه باناپلئون

گذشته‌ازنامهایی که درمیان‌ناپلئون وفتحعلی‌شاه رد وبدل‌شده‌ونامهٔ سابق‌الذکر که فتحعلی‌شاه‌یاعباس میرزابوزیرامور خارجهٔفرانسه نوشته‌اند دربایگانی‌دولت فرانسه درپاریس نسخهای‌اصل نامهایی‌هم‌هست که‌عباس میرزا نایب‌السلطنه‌ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بناپلئون نوشته است. عباس میرزا دردربارفتحعلی شاه اختیارونفوذ بسیار داشته ومخصوصاً در روابط ایران باکشورهای بیگانه مانند روسیه وعثمانی وفرانسه و انگلستان بسیاروارد بوده وبهمین جهة‌گاهی مستقیماً و بی‌مشورت با پدرش بپادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است وازآن جمله است نامهایی که بناپلئون نوشته ویکی ازآنها بدین‌گونه است:

«متعالی ازادراك‌عقول‌ومنزه ازدریافت‌اندیشه واوهام ذات‌مقدس مالك‌الملکیست یگانه‌جل‌شانه و بهر برهانه که باقتضای‌حکمت بالغه‌واستدعای عنایت سابقه گوهر گرانمایهٔ وجود شهریاران بلند پایه را ازبحرابداع ولجهٔ اختراع بساحل شهودآورده واسطهٔ‌عقد جمعیت‌امم و رابطهٔ نضد فراید افراد بنی‌آدم نمود وآفتاب ذات سایه‌گستر ایشان را در



عباس میرزا نایب السلطنه

ازکتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

سایهٔ ذات آفتاب پرورخویش چون گوهر درصدف واختر درشرف پرورده وازموافقت ایشان ابواب امن وامان برچهرهٔ جهان وجهانیان گشوده غبارفتنه وآشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین واضدادست بآب تیغ صولتشان فرونشانیده وگلهای خیروصلاح از شوره زارجهان که منبت شروفناست باهتزازصبای معدلتشان برویاینده نهان خانهٔ اسماء وصفاتش راه خیال بسته وبردامن چهرهٔ جلالش گرد زوال ننشسته ، مبدع مبادی جود ومخترع ذات وجود :

خداوند گیهان و گردان سپهر　　فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
نیاز بزرگان گردن فراز　　زگردن فرازان همه بی نیاز

ودرودو آفرین فراوان برروان پاك وگوهر تابناك تاجداران اقلیم بینش وشهریاران کشورآفرینش پیغمبران راهنما وراهنمایان گره گشا تا ماه وخورشید برفلك تابان وتیر وکیوان فروزانست باد وبعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را بنیکوترین وجهی آراید وروایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفا آید تحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرقدقدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسرستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآل فروزان بدر سمای سماحت و شهریاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازندهٔ رایت شهامت ودلیری برازندهٔ اورنك سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه برباح الظفر منشورة ورباض ممالکه بسجال الافضال معمورة ساخته صورت دعا را برآیینهٔ رای ملك آرای منطبع و مرتسم می دارد که ازدیرباز تا کنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانهٔ فرمان روایان ممالك ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و دادروی ننموده و درین عهد فیروز مهد که خاتم دارایی بر کف .۰. شاه باباام ، اعلی الله لواء دولته ، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس بآن برازندهٔ تاج ونگین مسلم گردیده روز بروز برموافقت جانبین افزوده است وبا اینکه درین سنوات کارگزاران دولت انگلیس از آمد وشدایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس رخنه درارکان موافقت دولتین ایران وفرنسیس حاصل آید بازازطرف مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن شوکت بهیه مرعی ومرجح افتاده بلکه درین اوان که خصومت میانهٔ کارگزاران دولت روس وکارفرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن و دشمن دوستست دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت بدوستی و ودادکارپردازان آن دولت گردید وانشاءالله الرحمن فواید این یکرنگی و

مواحدت روز بروز بر مملکتین عاید خواهدشد وچون درین اوقات فیروزی علامات بمسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار بممالك روس کشیده و برخی ازولایات آنجا رابقهر وغلبه متصرف گردیده اند ازاستماع این خبر بهجت اثر خاطر مهرپرور باقصی الغایه مسرور ومستبشر شد و بمقتضای مودت جانبین صورت این معنی برصحیفهٔ ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت ازین لشکرکشی ودشمن کشی ادای شرایط دوستی بااین طرف بوده است واگرچه ازطرف کارگزاران آن دولت نوید این فتح نامدار باولیای دولت جاوید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفهٔ الوداد پرداخت و روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت بحمدالله والمنه چنانکه از آن طرف لازمهٔ قتل وغارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد درین ایام ظفرفرجام که اشپخدر سردار لشکر روس غافل ازانکه سرخود را برسودای تعرض خواهد نهاد باگروهی انبوه ازطرف خشکی وجمعیتی بی نهایت نیز باکشتیها ازروی آب آهنگ ستیز وازجانب بحر وبر آتش شوروشر تیز کردند ازین طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان وقضای ناگهان بجانب ایشان روان گردید وازحصول تلاقی که رایت جدال افراخته وآتش قتال افروخته برساحل بحر نهری ازخون روان وبرروی هامون از کشتها پشتها نمایان اشپخدر باگروه بی حد ومر عرض تیغ آبدار مبارزان شیرشکار وجمعی کثیر نیز گرفتار قید اسار و بقیة السیف قرین خذلان وخسار ازروی بحر پی سپر طریق فرار گشتند و بغیر معدودی از ایشان که راه گریز برایشان بسته ومحافظت جان را درحصار گنجه وتفلیس نشسته اند دیگر نشانی از ایشان درین حدود وسامان نیست و نظر باینکه عساکر منصورهٔ آن دولت حال نیز درولایات روس متوقف ومترصد ستیز وآویزند ومبارزان خصم اندازازین طرف نیز درین سرحدات باتیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوار آنست که اولیای آن دولت درتتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کاردشمنان را ساخته وخاطر ازمهم ایشان پرداخته دارند وهرگونه امری که انجام آنرا درعهدهٔ اهتمام کارپردازان این دولت جاویدفرجام مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع وعایقی درشروع بکارپیکار نیست وچون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که درین اوقات که کارگزاران آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته وایشان را از تعرض سرحدات ممالك ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالك گنجه وگرجستان را ازاولاد ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده و بدان جهت متعرض گردیده اند اولا اینکه معاملهٔ طایفهٔ مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست و برفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن و مبرهنست که مبایعهٔ ملك با مالکست نه با زارع و دشتبان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظرازین مراتب هر بیمی را بهایی لازم وسزاو برهمهٔ دورو نزدیك ظاهروهویداست که بهایی که درازای این معاملهٔ ادعایی باولاد ارکلی خان وجواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگتر ارکلی خان ازجام قهرایشان شربت زهرچشیده وجواد خان حاکم گنجه ازتیغ بیدادشان ساغرمرگ کشیده وبقیهٔ اولادایشان برخی درولایات روس محبوس و بعضی دیگرازخانه و وطن ومحل و مسکن نومید ومایوس معتکف این آستان شوکت مانوس اند اگرچه بعنایت الله وتاییده تیغ ستم سوزوخنجر برق افروز دلاوران فیروز درطی این دعوی برهانی قاطع وآیتی ساطعست وعنقریب جواب ادعای باطل وافترای بیحاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن دولت بملاحظهٔ موانست جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هریك ازسلاطین سکندر تمکین ممالك فرنگ که با امنای آن دولت رابطهٔ دوستی والفت داشته باشند مکشوف دارند تااولیای این حضرت درتلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بجهت ستیزه جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف وتجاوزازسنن اسلاف که مخالف سیر وسلوك دادگستری و منافی رسم وآیین شهریاران عدل پرورست منسوب نگردیده معلوم همکنان آید که مبادرت بخلاف ازطرف ایشان بوده است وهرگاه امنای آن دولت را ممکن شود کـه دریـن باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهورومبنی بر بطلان حجت ایشان صادرنموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی واتحاد خواهد بود . ترقب ازمخایل صفات وحامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات ازبهارستان مودت وموالات رایحه بخش موافقت و مصافـات بوده ازرشحه فشانی نیسان خامهٔ دوستی ختامه طراوت افزای بوستان مطابقت و ولاگردند و بترسیل رسل وروسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکـان یکرنگی واتحـاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهـور ورایت فیروزی آیت درمعارك دشمن کشی مظفرومنصور باد .»

این نامه که سند بسیارجالبی ازاوضاع آن زمانست پیداست که درسال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰٤ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگـ ایـران و روسیه نوشته شده‌است. دربن جنك فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است . کلمهٔ انسپکتور(۲) فرانسه درزبان روسی «اینسپکتور» خوانده می شود وممکنست که درآن زمان عـوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ مـی کرده باشند واین کلمه در زبان عوام ایـران «اشپختر» وحتـی «اشپخدر» شده است و در

---

(۱) Tsitsianof (۲) Inspecteur

آن زمان همه اورا اشپختر واشپخدر نامیده‌اند . ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیهٔ باکوشده ودردریای خزر نیزناوگانی ازو پشتیبانی می کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود . درماه ذی‌الحجهٔ آن سال که زمستان بسیارسختی بود هنگامی که بشهر باکو نزدیك میشد در میان برف و باران بسیار سخت عدهٔ بسیار ازچهارپایانی که توپخانهٔ اورا می بردند در راه تلف شدند وچون راهها بسته بود وخوراك کم شده بود لشکریانش درمضیقه بودند ووضع بسیاربدی پیش آمد .ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت وحسینقلی خان قاجار که ازتبریز با لشکریانی بیاری اوآمده بود وایشان هم گرفتار همان دشواریها وسرما شده بودند قرار گذاشتند دربیرون شهر ملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند. حسینقلی خان نقشهٔ خاینانه‌ای کشید وچون قرار گذاشته بودند که تنها و با دوسه تن ازهمراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زادهٔ خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند وبژنرال تسیتسیانوف رسیدو بنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود ومتوجه‌خطری نبود وهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری ازپشت سرباوزد وگلوله ازسینه‌اش بیرون رفت وبروی درافتاد و سراورا فوراً بریدند وباکمال عجله بطهران بدربارفتحعلی شاه فرستادند وباکمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه درموقع ورودآن سر بریده بسلام نشست و شهرطهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند ازآن روز درزبان فارسی مثل شدکه «مگر سراشپختر می آوری ؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه درآغازسال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها دربرابرناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است .

بجزنامه‌ای که پیش ازین انتشاریافت عباس میرزا نامهای دیگربناپلئون نوشته ونسخهٔ اصل سه نامهٔ دیگر اودربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست ، یکی از آنها بدینگونه است :

« داوردانا زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغهٔ ازل هست ازنیست آفریده و بقوت کاملهٔ لم یزل بسیط افلاك برگرد کرهٔ خاك کشیده ، بهر کیشی پیغمبری درست‌اندیش فرستاده وبهر ملکی ملکی را تاج وافسرداده ، برهمگان قادروفایق ، برهمه سابق واز همه‌لاحق ، حمدش واجب برهمه کس ، شکرش‌لازم درهرنفس ، مقصود ازکعبه و کلیسیا

---

(۱) Austerlitz

معبود عابد وترسا ، ازهمگان بی نیاز وبرهمه مشفق ، ازهمه عالم نهان وبر همه پیدا ، لاتعد کرائم افضاله ولا تحصی مخایل جلاله . از آن پس که نسیم دلاویز کلک گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنارا برگلبن بیان حقیقت نما شکفتگی ونما بخشید عندلیب جان فریب زبان بمنطقی فرینبده ترازتاب سنبل شاداب ونرگس نیم خواب در گلزار ثنای خدیو کشورگشا ملك ملك ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلقوس بادانش وهوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینهٔ جلال گوهر محیط اقبال بدر فلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سروسرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصرة یاب دولتیار سایهٔ مبسوط آفریدگار امپراطور افخم عم کیوان قدر انجم حشم دام اقباله، نغمه سنج وزهره ساز وبذله گوی وترانه پرداز میگردد که: چون صفای خاطر وفواد و وفاق دوشوکت ابدبنیاد متقضی آنست که همواره از دوجانب همای عزم سفرای سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین ومشیران شوکتین از کار وکردار یك دیگر قرین آگاهی واستحضار باشند وبملاحظه این حسن دوستی وولا هرگاه بریدی عازم آستانهٔ علیا شده طایر دل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال افشان گردیده وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشحون بمسرت که حامل نامهٔ موافقت ختامه میان بیندگی حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خامهٔ اشتیاق نیز بامداد مداد وداد بر اوراق این مراسلة الوفاق مختصر مراسم . شوقمندی را باطیب عبارات واحسن اشارات واتم معانی واخص الفاظ نگاشت ونقاب احتجاب ازرخسار حسنای مدعا فروگذاشت بمیامن تأییدات آفرینندهٔ خورشید وماه بخواست دل مهر پرورآن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار بکام وهمهٔ مهام ملکی وملکی بروفق مرادومرام میباشدواگرچه آلات وادوات قهرونکال عساکر روس بروجه دلخواه میسرومقدور گشته وسواران بهرام سوز وپیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت ومبتغای حمیت چون شیران نر وپلنگان کینه ورد امن همت بر کمر زده مترصدومنتظر می باشند که بمجرد آنکه اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند وبا دم تیغهای تیز وخنجرهای خونریز وتوپهای البرز کوب آیت رستاخیز ظاهر وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش والتیامی استقرار یافته ومیان این دولت علیه ودولت انگریز بنابر دوستی دولتین فرانسه وایران آتش دشمنی بالا کشیده وباین مراتب اکنون کاوش باآنها اولی می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادلهٔ با روسیه تأملی دارند ، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر بعهد نامهٔ ممهورهٔ میانهٔ

دولتین خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند ازآن‌قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام‌رزم پیادگان‌مریخ انتقام فرانسه درعساکرظفر شعارایران انتشاریافته‌وازعالیجاهان صداقت آگاهان‌موسی لامی(۱)وموسی وردیه(۲) دراشاعه‌وتنظیم نظام‌مزبورجهد موفوربظهور رسیده و یقین کامل‌حاصل‌است که اگربازمیان‌عساکراین دولت‌وسپاه روس‌درهای جنگ‌وجدال بازشده کار بپیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان ومستأصل و گرفتار دام اجل گردند واگر بنا بر شرط وعهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل وکاوش با آنها بسازش‌محول گردیده مبارزان‌فیروزمند ایران‌را از کارجنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی وشجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهروجلوه‌گر خواهدشد ودرهرحال خاطرآفتاب مظاهرآن عم فرخنده‌مآثرازحسن‌تجلدودلاوری‌ایشان باتم‌وجوه خشنود خواهدگشت وصداقت آگاهان زبدتی الافران‌موسی لامی وموسی وردیه وسه نفر دیگر که همه‌کردار ایشان دربن مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب ومنصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت‌رقم که بوستان‌آمال‌دوستان‌راتازه وخرم‌سازند. تا تیر وناهید وماه و خورشید درخشانست اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان‌باد ».

پیداست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه پس ازصلح ناپلئون با روسیه‌در تیلسیت(۳) که در۹ سپتامبر۱۸۰۷مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده ودیگر ازایران دربرابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است . دربن موقع هنوز ژنرال گاردان‌درایران بوده ودوتن از افسرانی که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام‌که با سه تن دیگرماموروخدمت عباس میرزا شده بودند درلشکرگاه وی درآذربایجان بوده‌اند. نیزپیداست عباس میرزا بیم‌آن داشته‌است اینک که ناپلئون‌با روسیه‌صلح کرده اجازه ندهد که‌افسران‌فرانسوی دراردوی وی‌با روسیه‌جنگ کنند واین نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته وازواجازه خواسته است که این افسران‌درلشکر-گاه وی بمانند ودرضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانکوانی (۴) مترجم سفارت فرانسه وهیئت نظامی گاردان که پیش از آن‌هیئت بفرانسه بازگشته‌است درسراسرسفری که‌بایران کرده بیکی ازآشنایان‌خودخانم‌ث.ب.(۵)

---

(۱) Lamy (۲) Verdier (۳) Tilsit

(۴) Tancoigne (۵) C. B.

یك سلسله نامهایی نوشته که در دومجلدبدین عنوان: «نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا از ژ . م . تانکوانی - چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۱) »انتشاریافته است .در مجلد دوم این کتاب درصحیفه ۱۶۳ درنامه‌ای که ازلشکرگاه عباس میرزادرتبریز دردهم ژون ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) نوشته می گوید : «افسران فرانسوی وابستهٔ بخدمت شاهزاده عباس میرزادوتن‌اند، آقای وردیه‌سروان‌پیاده‌نظام وآقای‌لامی‌سروان‌مهندس. سه‌افسرجزء پیاده نظام درعملیات مهم معاونت‌آقای وردیه را دارند . یکی ازهمکاران من‌آقای ژوانار(۲) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریزست ».

سپس درپای صحیفه علاوه کرده است : «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ‌درفوج اندرولوار(۳) وآقای‌لامی‌نیزنایب سرهنگ فرماندهٔدستهٔ مهندس لیل(٤) درایالت شما لیست.سه افسرجزءپیاده‌نظام درباز گشت ازایران افسرشده‌اند».

نامهٔ دیگرعباس میرزا نایب السطنه بناپلئون که نسخهٔ اصل‌آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست بدین‌گونه است :

« برآیینهٔرای جهان‌آرای خسروممملکت فزا خدیو کشور گشافیلفوس بادانش‌وداداسکندر برترمنش زمین‌قرارآسمان‌مدار کیوان فرمشتری سیرمریخ مخبرآفتاب‌موهبت ناهیدعشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال‌روزگارنامیه تاب داورکامیاب یگانهٔ دهر ودور ایمپراطورنیکواطوار عم تاجورهمایون اختردام‌اقباله منطبع ومرتسم‌می‌دارد که چون باارادهٔداور بیچون ازبدو دوستی‌این دودولت‌روزافزون تاکنون همواره برمراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد دربن اوقات بهجت‌نشان وزمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدةالاکفاء والاشباه موسی وردیه روانهٔآستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و بتحریر این موافقت نامه پرداخت وچون مشارالیه دراوقات توقف این‌حدودمجاهدموفور درتعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمپراطوریست لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژدهٔ فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند . تاانجمن‌سپهر آراسته بماه ومهرست همواره مراد خاطر عظمت‌ذخایرمدار دور سپهر باد » .

---

(۱) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J . M . Tancoigne, 2 vol . Paris 1819 .

(۲) Joinnard (۳) Indre et Loire (٤) Lille

پیداست که این نامه را عباس‌میرزا پس از نامهٔ سابق و در زمانی که وردیه میخواسته است از لشکرگاه وی بفرانسه باز گردد در توصیهٔ او بناپلئون نوشته است. ازین نامه برمی آید که وردیه پیش از آنکه ماموریت گاردان بپایان برسد و پیش از آنکه گاردان در ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع‌الاول ۱۲۲٤ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا بفرانسه بر گشته است.

پیش ازین اشاره رفت در دهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می گشته وردیه هنوز در تبریز بوده است پس وردیه در میان این دو تاریخ یعنی ۱۰ ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ و ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ ربیع الاول ۱۲۲٤ از تبریز رفته است و این نامه راهم عباس میرزا در همین زمان بناپلئون نوشته است.

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن از عباس میرزا بناپلئون در بایگانی دولت فرانسه باقیست بدین گونه است:

« منت خدای را عزوعلا که هرچه هست از گاه الست دست اطاعت بعهد عبادتش داده وذوات ذرات از بالا و پست گردن طوع بطوق عبودیتش نهاده، دارندگان عهدش راز درستی وعدش عیشها مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزاید دولت ونعم بی منتها، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده وبهر ملکی ملکی با تاج و نگین، دلها را ازو علاقهٔ الفتست وجهانرا ازو پیوند محبت، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست گفتاران، دانای هر پنهان و پیدا، آرندهٔ ارض وسما،

اول او اول بی ابتدا	آخر او آخر بی انتها
نیست خدایی بجزو بی نیاز	اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیر منیر پادشاه کشور گیر، ماه افسر کیوان‌سریر، مجره کمند ثریا علم، آسمان موکب انجم حشم، بنیان بسا احسان مجدواجلال، دریای طوفان زای نجدو واقبال، برنس افراز دیر نبالت و برتری، صلیب آویز جیب جلالت وسروری، آفتاب مشرق دولت وتاجداری، سایهٔ خورشید شهامت وشهریاری، خسروخصم انداز، خدیو گردن فراز، اسکندر جهان گرد، دارای پسندیده عهد، ایمپراطور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر ودولتیار باد منطبع ومرتسم میدارد که امروز برهمهٔ جهان روشن وعیان و بر هرصاحب بصیرتی واضح ونمایانست که دوستی والتیامی که میانه دولت فرانسه وایران استحکام یافته اساسیست پابرجا که بنیانش از صدق و صفاست وارکانش از وفاق ووفا، شرابیست صاف که مذاق جان از آن در خلاف نچشیده ورشته ایست محکم که دیدهٔ امتحان در آن نقص پیوند ندیده، دلهای جانبین ساغریست از

بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده ایست در بزم وفانشانه ریز ، ارادهٔ ازل این دو دولت پایدار را بیکدیگر پیوسته وعلاقهٔ لم یزل میانهٔ این دو عقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنهٔ کلفت آن واینست وگلزار این مودت آسوده از دستبرد دهر گلچین وچنانکه از اوضاع این حدود وتحریرات مجدت ونجدت پناه نبالت وجلالت انتباه اختیار الابرار والامراء جنرال غاردان خان(۱) وتقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملک آرای او معلوم وهویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند بانتظام مناظم اسپانیا ودیگر امور مقصور بوده وفرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایند وازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب باس ونکال بر چهرهٔ فتنه انگیزان انگریز گشایند واگر چه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل ویقینی کاملست که خلاف عهد مودت وایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت باین دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون بمشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار وسربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش وآب ند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا وآماده اند که از هر طرف آتش بلایی شعله ور گردد باب تیغ آتشبارش فرونشانند واز هر سو سیل بلایی منحدر آید بیا سد آهنین حسامش منصرف سازند ومترصدست که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه وایران درضمن این مطابقت متصورست جلوه گر وآثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدة الاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه وایران رنج ومشقت بی نهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقبست که محض یگانگی دولتین او را بزیادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود وهمه اوقات نیز مترصدست که از مژدهٔ فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران راخرم ومسرور سازند . تا آسمان محیط زمین را آرایش از اردی بهشت وفروردینست تخت فیروز بخت دولت ازوجود همایون باتزیین باد ».

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه در توصیهٔ لامی سروان مهندس که از طرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است درموقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است. چون درین نامه عباس میرزا می کوشد از نزدیک شدن ایران با انگلستان وتجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

---

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عذرخواهی کند واین کار را توجیه کند پیداست که این نامه را پس ازین واقعهٔ نزدیکی با انگلستان نوشته‌است. همین نزدیك شدن با انگلستان و تجدیدروابط‌سیاسی باآن کشورسبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظر احضارخود از پاریس نشده و بمیل خودازایران بیرون رفته وهمین کاراو بر ناپلئون گران آمده و درزمانی که بفرانسه رسیده مغضوب‌شده‌است . ناچارلامی هم که جزو هیئت‌نظامی‌وی بوده وپس ازبازگشت‌او نمی‌توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹مطابق بـا ۸ربیع‌الاول ۱۲۲٤ ازخوی که آخرین شهر سر حدی ایران بوده است از راه تـرکیه بفرانسه‌بازگشته و قهراً لامی هم درهمان‌روزبا وی ایران‌را ترك کرده است . پس این نـامهٔ‌عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون نا چارمی بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و درموقعی که لامی خدمت وی را ترك کرده این نامه را نوشته وازوی بناپلئون‌سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای اوخواسته‌است .

ازان پس دیگر روابطی درمیان فرانسه وایران نبوده وتا زمان محمد شاه آمدو شد درمیان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی‌از دو طـرف هم متروك مانده است وممکنست که این نامه آخرین نامهٔ‌عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون‌باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران بادربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال وچند مـاه ازاواخرسال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲٤مطابق با ۱۸۰۹ادامه داشته‌است . درسراسراین مدت‌میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیراکه وی در ۱۲۱۵ پس از عزل ومجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳٤ که درگذشت درین سمت باقی بود .

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه وعباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامهایی بوزیران دربارناپلئون نوشته است. درمنشات نشاط (۱) نسخه‌ای ازنامه‌ای‌هست که نشاط ازجانب وی بوزیراعظم فرانسه نوشته وبدین گونه است :

«ازجانب‌صدراعظم میرزامحمدشفیع بوزیراعظم فرانسه‌نوشته: لالی‌مدح‌وثنایی که ازبحارصدق وصفا غواص‌ودادش بر کنار گذارد وشکوفهٔ شکفتهٔ‌مهرو ولایی که‌دراشجار عهد و وفا نسیم بهاراتحادش ببارآرد نثاربزم حضورآن صدرآرای محفل صدارت قـدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیربی نظیر

(۱) ص ۱٤۸ـ۱۵۰

فلاطون‌فطنت ارسطو ضمیرمشیر مشتری‌رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیرمعظم مکرم ودستوراعظم اکرم افخم که تا فلك را مدارست وزمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مامول ومسیرحصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه‌آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتومهرداور یکتای بی مانند خداوندان‌دودولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی ویگانگی افکنده وگسترده و شاهد یك جهتی ودوستی را بی‌پرده بمحفل شهودآشنا وبیگانه‌آورده‌اند ماکه بندگان بنعمت پرورده‌ایم وزنارچاکری را زیورمیان و جان کرده همان به‌که بنیروی خداوندان خویش بایك‌دیگردمساز ودرهرکارهمداستان وهمرازباشیم‌وازهردوجانب پیونداندیشهای مودت و رشته یك جهتی را محکم بسته واین رشته را تا ابد پیوسته داریم، تا پیوند امید بدخواهان ازهم گسسته‌گردد وشیشهٔ اندیشهٔ دشمنان درهم شکسته. لهذا دربن‌اوان خجسته که‌عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن‌نامهٔ همایون اعلی‌حضرت قدرقدرت قضاسطوت فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم مهرهمم ماه علم ابر کرم بحرشیم پادشاه ظل‌الله جهان پناه روحی فداه‌راه سپارآن سوبودلازم افتاد که این هواخواه نیز بدستیاری خامه‌آهنگ نامه سازد وبشرح برخی ازرازهای یك جهتی پردازد. بران فروزنده مهر سپهرفطانت این نکته پوشیده‌نماند که درین سال‌اولیای دولت روس در بساط مراودت‌با کارگزاران این دولت محروس برسازجنگ وجدال ازآهنگ مدارا وامهال پردها بسته وبپای تردد بریدوسفیر رشتهٔ دستان وفریب را بهم پیوسته، دربستن میثاق و عهد دست سعی وجهدگشاده وشکستن ساغرلبریزجنگ را بسنك مدارا ودرنگ آماده بودند واز کارگزاران این دولت جزین خطابی وجوابی نشنودند که ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست که تا درانجمن سپهرمهر گردانست گرد خلاف آن نگردیم واگر بر خلاف عهد همه شهدست ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهرست بجهد در طلب آن کوشیم، اگرازما رسم مواسات جویید نخست درطریق‌متابعت آن‌دولت پویید، اگرنه‌ما را دربساط الفت با شما جزسازجنگ نیست وسوزن پیوند ما جزسنان وخدنگ. مجملا خطاب ایشان را از ماجواب صواب جزین نیست، سخن‌همینست که گفته‌ایم: با دوستان آن دولت دوستیم وبا دشمنان دشمن واین معنی بر ماروشنست که اولیای آن دولت که صدرنشینان بزم دانش‌وهوش ودرسپهرفرزانگی هریکی را روانی آگاه تراز سروشست نیزدرمعاملهٔ دوستان‌ودشمنان پیشنهاد خاطرجزین نخواهد بود که هریك ازین سه دولت علیهٔ ایران وروم‌و فرانسه درصلح و جنگ و شتاب‌ودرنك یك جهت و یك رنگ باشند، زیراکه اگر باخصم راه جنگ‌جوییم اجتماع واتفاق مایهٔ‌سستی و فتوردشمنانست و اگر احیانا طریق صلح جوییم نیزموافقت‌ما یکدلان باعث سختی ودرستی پیمان وایمان، باید

اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب وخاك وباد که سه رکن از ارکان چهار گانهٔ جهانند با یك دیگر اتفاق دو گانه وسه گانه توانندو در کنار رکنی دیگر که آتشست اگر باجتماع نشینند زیانی نبینند چون درمزاج انسان که حاصل ازامتزاج هرچهارست و متنتج فواید وزواید آثار ولی آب اگر بی همراهی اصحاب باآتش پیوندد یا خاك نقش این هوا بندد یکان ودوگان راه این سودا پویند بجز نقص وزیان سودی نجویند ، اگر صلحست ازمصلحت کارهم نگذریم واگرجنك آریم طریق ستیزه نیز بموافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلك هرصباح درمسدس جهات مفتح بابست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهرهٔ اولیای دولتین علیتین بازو دشمنان را بر پیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیلهٔ عسکرخان سفیر دوم فتحعلی شاه دردربار ناپلئون برای وزیر اعظم فرانسه فرستاده است. این نامه درزمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تا ازسوی ایران دیگر گرفتاری نداشته باشد ودراروپا دستش بازشود. منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه‌داشتن نواحی تصرف شده بود نمی پذیرفتند وامیدوار بودند با عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

درمنشات نشاط (۱) باز نامه دیگری هست که پیداست ازجانب شاه یا صدراعظم بیکی ازوزیران فرانسه نوشته ودرآن نسخه تنها آغاز نامه راضبط کرده و بقیهٔ آنرا حذف کرده‌اند وبدین گونه است :

«عنوان مراسلهٔ یکی ازوزرای فرنگست: لمعات ثنایی که شعشعهٔ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت وموالفت را شایسته آیدو نفحات دعایی که اهتزازآثارش ازصفحات خاطرها یکباره غبارخلاف دوستی زداید نثار منزل سرور یعنی محفل حضور نورافزای دیدهٔ بصیرت واختبار ، لخلخه‌سای دماغ سلطنت واختیار قطب ومدارسپهرحزم وعزم باد ...»

بجزین دو نامه که درمنشات نشاط هست نسخهٔ اصل چهار نامهٔ دیگر ازمیرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه در بایگانی دولت فرانسه درپاریس هست ازآن جمله این نامه است که میرزا محمد شفیع بدوك آرمان امانول دوریشلیو (۲) ازوزرای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت و نبالت انتساب وموافقت

(۱) ص ۱۵۲

(۲) Duc Armand - Emmanuel de Richelieu

آداب زبدة الوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیر اعظم دولت بهیهٔ فرانسه را همواره رای رزین در نظم مهمات دولت ملک آرا و سر انگشت عقل دور بین در ضبط امورات ملک عقده گشا باد. بعد از چهره آرایی عذار عذرای صفحه بزبور دعوات وافیات مکشوف رای دوستی آیات ومشهود ضمیر یك جهتی سمات می‌دارد که چون از قدیم الایام مراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران وفرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت دستور ومدتی بود که این شیوهٔ مرضیه بالمره متروك وامنای آن دولت بهیه را از خاطر مهجور بود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتناه مجدت ونجدت همراه عزت وسعادت پناه زبدة الامراء العظام مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن ایلچی بزرك دولت علیهٔ ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل الله عالمیان پناه روحی فداه مامور سفارت دولت سنیهٔ فرانسه می بود وملاقات آن جناب کفالت و وزارت مآب را ادراك می نمود میل خاطر مودت مظاهر بتجدید رسوم مراوده ومخالطت قرار یافته بتحریر این صحیفة الموالات مبادرت ورزید ودر تلو آن زبانزد کلك اظهار می شود که هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم ومشخص خواهد شد. چون بجز اظهار محبت خاطر ودوستی باطن وظاهر مطلبی نبود زیاده برین اطناب نورزیده طریقهٔ موالات مقتضی آنست که همواره بقاعدهٔ قدیمه ابواب مراودات را زیاده مفتوح ورموز ودقایق دوستی وموافقت را مشروح سازند».

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مامور رساندن این نامه شده است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهر زادهٔ حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده ونخستین بار که بسفارت باروپا رفته درربیع الثانی ۱۲۲۴ مطابق با ماه ژون ۱۸۰۹ بوده است. درین موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطر ناپلئون با انگلستان قطع کرده بود هنگامی که از پشتیبانی ناپلئون مأیوس شددوباره از سر گرفت. دولت انگلستان هم سرهرفرد جونز (۱) نام را بسفارت بطهران فرستاد وچنانکه پس ازین درجای خود خواهد آمد عهد نامه ای پیش از آمدن وی بسته شده بود که درجنگ با روسیه دولت انگلستان یك عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد وسالی یکصد وبیست هزار تومان نقد بدولت ایران کمك بکند. هنگامی که سر هرفرد جونز بایران می آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این پول را از دولت هند بگیرد و بدولت ایران بدهد. اما دولت هند ترجیح داد این پول را بتوسط وی نفرستد وهمان سرجان ملکلم سفیر سابق خود را باآن پول روانهٔ ایران بکند.

---

(۱) Harford Jones

این رقابت درمیان سفیر انگلستان ومأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هرفرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد ودربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی دردربار نداشت باین کار انتخاب کردو پیش از روانه کردن لقب خانی باو داد وچند رشته مروارید گران بها وچند طاقه شال کشمیری فاخر ودو پارچهٔ مرواریددوزی ومرصع باهدایای دیگر باو سپرد که بدربار انگلستان ببرد وعهدنامهٔ جدیدی راکه مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوزدولت ایران رابطهٔ دوستانه باناپلئون داشته وباآنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض ازایران رفته بود دراوایل ربیع الثانی ۱۲۲۴ که میرزا ابوالحسن رابسفارت بلندن می فرستاده‌اند بوی دستور داده‌اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنخست وزیر آن زمان دوك دوریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن باو بدهد.

نامهٔ دیگری که بازاز میرزا محمد شفیع دردستست واصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریسست نامه‌ایست که بوزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته‌است که‌همان‌شامپانیی(۱) سابق الذکر باشدونسخهٔ آن بدین گونه است:

« عالیجاها بلندجایگاها جلالت و نبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما: چون بنای دوستی وسازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته وامر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازمست که یك دیگر را از اوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشتهٔ خامهٔ اظهار دارند، بنابر آن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته‌ای نیزازینارال فلدمارشال غراف گداویچ (۲) رسیده فکر وخیال جماعت روسیه آنست که حدود وثغورولایات روس وایران بعد ازمصالحه ازین طرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلایق عالم ظاهرست که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران وراس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده، دوستدار جواب نوشتهٔ عالیجاه گراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان (۳) خان مرقوم واین مطالب را بروظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم ایمپراطور نیکواطوار فرانسه ازجانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

---

(۱) Champagniy (۲) Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch

(۳) Général Gardane

پناه روحی فداه وکیل قرار داد امور این ثغور وحدود را کفیلست،مادام که ازحضرت
امپراطوری قرار داد امر ایران نشود مصالحهٔ این دولت علیه باسردارجماعت
روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند
بناگذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود .طریقه
آنست که درین وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت اکتناه
عمدة الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت ایران وعالیجاه رفیع جایگاه متانت
و فطانت اکتناه نجدت ونبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱)
ازجانب روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت ایمپرا طور
نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحهٔ اصلیه برای و ارادهٔ
حضرت معظم الیه داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس ملك قدیم خویش راممالك
بوده ، تداخل درممالك يك دیگر ننمایندوچون وقوع این مصالحت و وصول خبر آن نظر
ببعد مسافت طول خواهد داشت ورای وارادهٔ اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار
نیکواطوارامپراطوراعظم بر آنست که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست
دولت علیهٔ فرانسه می باشند موقوف باشد عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت و کیاست
اکتناه شهامت وبسالت انتباه خلاصة الاکابر العیسویه عمدة الاعاظم المسیحیه جنرال غاردان
خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست و کیاست اکتناه موسی بارون وردیه (۲) با
پولکونیك (۳) سفیرسردار روس قرارداد نمود که ازتاریخ حال الی مدت يك سال
جنگ ودعوی ونبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزآیت با جماعت روسیه
متروك وطریق مدارامسلوك باشد ، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحهٔ
اصلیه ازپاریس رسیده خواهد بود . هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار
پادشاه نیکواطواراعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران وروس
همان قرارداد را قبول ومعمول دارند . خلاصه حالا وقتیست که حضرت امپراطور معظم
الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت بسته برآید وامرحدود وثغورممالك ایران را موفق
قاعدهٔ یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل الله روحی فداه دارد منتظم نماید
وبهیچ وجه مغایرت وجدایی میانهٔ دولتین فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج
جماعت روسیه ازین حدود بوضعی که خود متعهد گردیده بظهور رساند ونظر بمراتب
نیك ذاتی که دارد دراتمام این امرساعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

Mr : Baron Verdier (۲) Mr Comte Tolstoy (۱)

Polkovnik (۳) بزبان روسی بمعنی سرهنگست ومراد فرستادهٔ ژنرال گووداویچ برای گفتگو درمتارکه است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده‌فرجام بکام باد » .

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامهٔ نخست نوشته شده است . بدین معنی که چون گودوایچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه ای بایران کرده وسفیری بدربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه ازخاك ایران گرفته است پس بدهد . پیش ازین درصحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ای را که گاردان از طهران در۲ ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۳ درهمین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام وپیداست که‌این‌نامه درهمان حین می بایست نوشته شده باشد ومیرزا محمد شفیع هم ازسوی خود تاکید کرده‌است که درپاریس ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کندوعسکرخان سفیرایران درپاریس وکنت تالستوی سفیر کبیرروسیه در پاریس عهد نامهٔ صلحی درمیان ایران و روسیه ببندند. کسی‌راکه گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و درین نامه تنها درجهٔ او «پولکونیك» را معین کرده‌اندظاهراً همان‌نایب سرهنگ توپخانه بارون‌د ورده (۱) نامست که در نامهٔ گاردان بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نام اوآمده است .

درمیان اسنادی که نسخهای اصل آنها دربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست بازنامه دیگری ازمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت دوشامپانیی وزیر امورخارجهٔ ناپلئون هست که متن آن بدین‌گونه است :

«تحفهٔ دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهر ناب وخوشهای درخوشاب رخشنده و فروزنده وهدیهٔ ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب وچشم نرگس نیم خواب زیبنده وفریبنده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور ، واسطهٔ نظام مناظم امور ، رابطهٔ قوم مصالح جمهور ، که‌نظم‌سلك ملك بنوك كلك گهر بارش مربوطست وقرار‌کاردولت بخامهٔ بی‌قرارش منوط ، تواتر ترشحات‌ارقامش‌دوحهٔ صدارت را طراوت بخشای [وتراكم] سحاب اقلامش روضهٔ‌وزارت را نضارت افزای ، فکرردوربینش نوردیده بینش ، رای نکته‌آرایش [گلگونهٔ] عذاردانش،بحرجلال راگوهرتابان، سپهراقبال را اختررخشان، گلزاروفا را غنچهٔ غناج، بازاروفاق را سرمایهٔ رواج ، وحید دهر ، فرید دور، فزاینده وزدانیدهٔ عدل وجور، دانای معانی‌نکته دانی، بانی مبانی مهربانی ، موسی‌شامپانی(۲) است ، که‌تا جهانست‌ازنیل‌امانی دوجهانی‌قرین شادمانی‌و کامرانی باد. بعداز شرح‌مراتب دعا برلوح صحیفهٔ مدعا می نگارد که: دیری گذشته وعهدی منقضی گشته‌است که‌عندلیب خوش نوای خامه برگلبن زیبای نامه منقاردستان سرایی نگشوده وشاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده ، درپردهٔ نازآسوده‌اند ،گلشن مراودات را دربسته است وطایر

---

(۱) Baron de Wrede (۲) مراد مسیوشامپانیی است

مکاتبات را پرداخته ،[خاطر] شوقمند که بمطالعهٔ نگاشتهٔ کلك [طوطی]آسای انس تمامی داشت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز ، هروقت سفیری ازسفرای آن حضرت سنیه ، یا بریدی ازجانب سنی الجوانب این دولت بهیه عازم آن صوب بسا صواب شده ، دوستدار بمقتضای رسوم دوستی درصدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده ، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مؤالفت را مفتوح داشته است وهر بار فصلی دراشواق ضمیر مودت تخمیر را با تفاصیل مقاصد ومطالب بقلم یك جهتی نگاشته ؛ نه جوابی ازجانب آن جناب واصل گشته ونه وقوفی برموجبات تاخیر جواب حاصل . قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه ، شهامت [و] دلالت همراه ، فخامت ونبالت پناه ، ابهت ومناعت اکتناه، عمدة الخوانین الکبار عسکرخان سالار عساکر افشار ازدربار سپهرمدار اشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده . ازین روخبری که منتج اثری باشد نرسیده، با آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین راآغاز ربیعست وشاخ مواحدت حضرتین را برگ وسازی بدیع وخاطر مهرمایل را حیرتی کاملست که چرا آن همه گرمی بازارمراودت بسردی مبدل شده ودرین ظرف مدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مهمل ومعطل مانده . شهریاران کامگار ،که هریك را داغ اطاعت زیب جبههٔ سپهرست وحلقهٔ اطاعت آویزهٔ گوش ماه ومهر، با یك دیگر عهدی بستند و مهری پیوستند .از آن طرف عهد نامه ای همایون فرستادند و ازین طرف مهر قبول نهادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند وامنای این دولت مطابقت باآن حضرت را متقبل.جزء اعظم این شروط وعهود بیرون شدن طایفهٔ روس از خاك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کار دانست . درین صورت هرگاه ازان برادر مهرپرور ، که بساط آن حضرت وازیورست ، گلهٔ دوستانه شود از راه ورسم انصاف دورنخواهد بود . امروز آوازهٔ این عهد وفاق درعرصهٔ آفاق مشهورشده، هرقدرتاخیر دراتمام آن برود راه سخن مردم زیاده وازهرسو زبانی بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل درین دار عاجل منحصر بنامی نیکست وهیچ نامی ازوفای عهود نیکوتر نخواهد بود . بدین دلیل اکنون دراتمام امرعهود موقع شتاب وتعجیلست ، نه موقف درنگ وتعطیل . عالی جاه رفیع جایگاه،فراست وکیاست انتباه، فطانت ومتانت اکتناه، عمدة الاقران والاشباه،خلاصة العیسویین ، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱) ،که سفیری نکته دانست ، عازم حضور آن جنابست ، درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمانی اشتغال داشته ودرکار اعلام اسرار دولتین بوده است وبرمکنونات ضمایرطرفین اطلاع حاصل نموده ، پاره‌ای امور

(۱) Joseph- Marie Jouannin

را که تحریر آن مقدور نیست ، بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت . مجملا برای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کار کنان دربار در کار و بار این دولت بی زوال فی الجمله مسامحه واهمالی رفته باشد ، ازین طرف بهیچ وجه من الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و درارکان یك جهتی قویم خلل وفتوری راه نیافته و نخواهد یافت . عهد همان عهدست و پیمان همان پیمان. تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکینست سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط مؤالفت آنست که من بعد بر خلاف اوقات گذشته تارك طریقهٔ فراموشکاری گشته ، گاه و بیگاه دوستان راسخ الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد . الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد، برب العالمین » .

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی درسال ۱۲۲٤ نوشته و بتوسط ژواننن برای کنت دوشامپانیی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است .

نامه دیگری که ازمیرزا محمد شفیع در بایگانی دولت فرانسه موجودست نامه ایست که ظاهراً بلابلانش فرستادهٔ ناپلئون بدین گونه نوشته است :

« عالی شان معلی مکان ، عزت وصداقت بنیان ، زبدة الاماثل المسیحیه ، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن عالی شان واصل واز مضامین آن اطلاع حاصل شده ، اخبارات دور و نزدیك راکه رقم زد کلك صداقت سلك نموده با نضمام فقراتی که درباب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی وخاطر نشان گردید . این مطلب ظاهر و آشکارست وضرور باظهار و تذکار نیست ، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آنرا می دانم ، لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد وشد رسل ورسایل شده ، اما در باطن همان مراودت ویك جهتی باقیست و نقصی بهم نرسانیده . این که خواهش نموده بود که ازین طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده ، بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی شان خود مطلعست که الی حال ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده وثمری حاصل نشده ، می باید کاری کرد که مفید فایده ای باشد . حال دوسالست که این جانب زحمات بسیار و مرارت بی شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی ازخود نمایم وهنوز بجایی منتهی نشده . آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دوسال این جانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت واتحاد فی مابین دولتین بهیتین را نموده

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم ، چرا که در ایران و دربخانهٔ شاهنشاه جهان وجهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و باین جهت هنوز مورد توبیخ وملامت اهالی ایران می باشم . مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه فلک بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه‌خواهند که رفع بدنامی خود کرده ، درعالم محمود ونیك نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد، بجز اینکه عهد ومیثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت قاهره بسته اند وفا نمایند ، که راه عرض واستدعایی برای این خیرخواه بدست آید . حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند . آخر دوستی وآشنایی دودولت بزرگ را نفعی وثمری ضرورست، خلف عهد وسست پیمانی شما که عالمگیر شده وازایلچیان وفرستادگان آن دولت هرکه وارد این ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه مسموع گردید ، یکی از قوه بفعل نیامده. یکی مذکور ساخته که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می آورند ، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده ، ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایند. ماهم بهمین هوس موسی لاژار را تدارك کلی نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا بسردار وکارگزاران این دولت تکلیف واهتمام می نمود که شما قلاع را خالی کرده بروسیه واگذارید ، تامن بنای متارکه میان شما بگذارم . این همه معلم ومهندس که ازآن دولت درآنجا بودند ، باآنکه کمال محبت ونوازش دربارهٔ ایشان بعمل آمده واز مال دنیا بهیچ وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی وجنگ با روسیه شده یك جا خود را کنار کشیده، نزدیك نیامدند . عسکر خان را باپنجاه‌هزار تومان تحفه وهدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهار سال اورا درآنجا نگاه داشته ،آخر باده‌هزار تومان قرض روانه ساختند . بخلاف این طرف که ایلچیان را باتدارك بهرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده می آورم. یك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع شده بودد و پادشاه عظیم الشان که باهم دوستی وتعارف ومهربانی مرعی میدارند چرا ازآن طرف می بایست مبار کباد وتعارفی بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم برای این دولت سبکی وبدنامی حاصل شود ؟ اگر ازرفتار ودوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آنکه : ازروزی که بنای دوستی راگذاشته ، ایلچی ایشان وارد شده است ، جزیی دروغی نگفته و نمی گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد بسر کار اقدس شاهنشاهی می دهند وتاحال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اند وبهمین دمه همهٔ معلم وتوپچی وآدمهای ایشان باقشون ایرانی موافقت کرده ، دعوای عظیم با روسیه واقع و

شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه را کشته و گرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف بعمل نیاورده باشد ولازمهٔ ایستادگی داشته وداوند که روسیه را بزور وپول ان شاءالله بموافقت این دولت علیه ازایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته ومی‌رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده ومی شوند . آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست . این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم غیرتی وبی اهتمامی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم . چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهمه صفات حسنه آراسته می باشند ، ننگ بد عهدی وسست پیمانی را که ازهمه عیوب بدترست برخود پسندیده ، چشم ازپاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که بعلت آمد ورفت این دوساله بهم رسیده است برخود هموار نمی توانم کرد و همیشه بعلت شهرتی که بخیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل ومنفعل می باشم . درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل ورسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی، که محرمیت وصداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تادرصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی ازآنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی شان که ازتمامی کارها مستحضروآگاه واز قراری که معلوم شده بی نهایت نیك اندیش وخیرخواهست ، باز باین حدود آمده ، سبقتی دراظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید ودر پردهٔ خفا نماند . الحمدلله رب العالمین پروردگار پاك خدمهٔ این دولت علیه را ازاعانت جمیع دول بی نیازی داده است وابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسموع آن عالی شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه حد آثار ضعف وفتور ازصدمات سپاه منصوردراحوال روسیهٔ این سرحد راه یافته ، چه قدرازآنها مقتول وچه قدردستگیر شده .آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی وخیرخواهی بود . چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید . پیوسته مترصد اخبارات ومرجوعات می باشد » .

پیداست که این نامه بسیارجالب رامیرزاشفیع صدراعظم بنمایندهٔ فرانسه در ایران نوشته ودرآن ازناسازگاری دولت ناپلئون نالیده وازرشوه‌های سرشاری که فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه ودرباریان وی داده‌اند دم زده است . ازفحوای نامه پیداست که درظرف جنگ اول روسیه با ایران وپس ازبازگشت عسکرخان سفیر فتحعلی شاه ازپاریس درسال ۱۲۲۴ نوشته شده است .

سند جالب دیگری که درین زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ایست که بوداق نام از ایران بدربار ناپلئون فرستاده وازین جا پیداست که‌فرانسویان درآن زمان خبرگزارانی درایران داشته‌اند که بزبان فارسی مطالب رابرای ایشان نوشته‌اند وازان جمله‌این بوداق نام که پیداست نام ترکی‌داشته وشاید ساکن‌آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه‌داشت بندهٔ دولت‌خواه بموقف عرض‌مقربان دربارانجم احتشام‌والامیرسانند که: اگرچه الی حال این بندهٔ عقیدت خصال درظاهرنسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطهٔ بندگی ودولت خواهی سبقت نیافته، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص ودولت خواهی خود را درپیشگاه ضمیرآفتاب مظاهروالاجلوه‌ظهور دهد. نظربااین معنی برذمهٔ بندگی و دولت خواهی لازمست که‌کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت با رفعت عرض نماید. لهذا پارسال یك نفر ایلچی پادشاه انگلیس‌آمده، حال درتبریزست، راه‌ورسم جنگ فرنگی‌را تعلیم سواران ایران‌میدهد وامسال هم یك نفرایلچی دیگرهمین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده،حال‌دردارالسلطنهٔ طهران اقامت‌کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که او بسرکرده گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان ازخزانهٔ پادشاه‌انگلیس داده، خود متوجه دعوی‌ومدافعه قشون پادشاه روس بشود و درین وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بود که با هم بنای مصالحه وسازش بگذارند. ازین طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سرکردهٔ روسیه تاآنجاآمده، باهم ملاقات حاصل کرده، دیگرمعلوم نشدکه بنای مصالحه آنها صورت‌سرانجام‌گرفت‌یانه ونیز باید درین چند وقت‌رایات نصرت‌آیات‌شاهی‌ازدارالسلطنهٔ طهران حرکت کرده، درمملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند. زیاده از این خبری که‌قابل عرض باشد صورت و قوع نیافته. بعدالیوم نیزهرنحو خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود.چون این بندهٔ دولت خواه را ازجملهٔ اخلاصمندان‌آن دربارحساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیرمنیرمحونفرموده، بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند. زیاده‌جرأت ننموده، امره‌الاعلی».

(درپشت نامه مهر«عبده بوداق»)

پیداست که این نامه‌درپایان سال ۱۲۲۹ یاآغازسال ۱۲۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سرگوراوزلی و میانجی‌گری او برای بستن عهد نامهٔ گلستان در ۲۹

---

(۱) پیداست که تحریف کلمهٔ Tormassof نام‌ژنرال معروف‌روسیست که درجنگ‌اول ایران وروسیه فرمانده قسمتی ازسپاه روسیه بوده‌است.

شوال ۱۲۲۸ وسپس بعهد نامهٔ ایران وانگلیس بوسیله مستر الیس در ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ اشاره کرده است ودرین زمان دیگردر بارفرانسه مأموری در ایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد واین بوداق نام این وظیفه را بعهده داشته است.



بجز دو نامه‌ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمه آنها پیش از ین در صحایف ۱۵۲ـ۱۵۶ آمده است دو نامهٔ دیگرهم ازو در دستست. نخست نامه‌ایست که بشمارهٔ ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایرانست (۱) ودرپشت آن ترجمهٔ آنرا بزبان فارسی شکسته نوشته‌اند وپیداست که آنرا درهمان زمان یکی ازخاورشناسان فرانسوی بدینگونه ترجمه کرده وعیناً آنرا نقل می کنم:

« ترجمهٔ محبت نامه ـ ازطرف ناپولیون اعظم که باعنایت خدای تعالی و برموجب قوانین دولت عظمی امپراطور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایطالیه است بجانب شوکت جوانب پادشاه اعظم ملك الملوك عالم مزین اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ ماه تا ماهی سلطان جوان بخت سکندرشأن فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافته وسلطنته السلام، پادشاها بلند جاها وخدیو مرتبت پناها چون که افزایش واستحکام روابط دوستی که شکرالله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود همان اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص پذیرست، بنابرین دارندهٔ محبت نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویك که (!) ازخادمان سرای همایون وهم ضابط آیج آقایان (۲) اندرون فرستادن (!) بصوب شوکت اوب مصمم شد وبآنیت اینکه جنرال مومی الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدو اعتماد کلی بنماید فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتا من الاوقات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیمابین دولت فرانسه ودولت ایران باعث آبادی شده بودند بتواریخ اندر مسطورست بل درافواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیلهٔ اجدادخودش اقتفا بخواهد کرد. ازین قطع نظر جنرال غاردان رافدوی ذات ملوکانه‌ام ودرخدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (!) لایق وشایسته دیدم و کذالك (!) اوفیچیالان (۳) همه که بمعیت جنرال مشار الیه مامور ومعین شدند ودر نصر تهای بسیار که برعساکر روسیه میسر گشت اصحاب وانصارم بودند وایشان را یکایك گزیده

---

(۱) مقاله آقای عبد الحسین نوایی بعنوان « چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران » در « نشریهٔ وزارت امور خارجه » شمارهٔ پنجم (جلد دوم) اسفند ماه ۱۳۲۸ ص ۱۴ـ۳۰

(۲) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(۳) تحریف کلمهٔ officiers فرانسه بمعنی افسران وصاحب منصبان.

اردوی همایونم باید شناخت وان‌شاءالرحمن مبارزان مومی الیهم درمحاربات علی لعدو المشترك با غیرت مشهودهٔ مجربه در آن طرف بخواهش کوشند. مبتنأعلی ذلك امر محققست که این گونه انتخاب وامتیاز مقبول و پسندیدهٔ آن حضرت سلطنت مآب می‌شود ومرجوست که بدین چنین ممتاز بین‌الاقران ومشار بالبیان منتسروی (۱) مرخص باعتقاد تام و کامل وبهر کلمات که ازطرف ما بگوید اعتماد کلی وشامل بدهند و بالتخصیص وقتا که درحضور فایض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت ودوام دوستی ما را ودعوات صافیات ما را بری اقبال ذات خلافت صفات برای خوشحالی ممالك ایران وتحقیقات شوق وآرزوی مارالاجل استقرار دولتین تکرار بتکرار ارياد و ذکر بکنند بدو گوش تصدق وتیقن را بگشایند. باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی درایام سلطنت جاودانی با نسایم مساعده عاقبت سعیده بر ذات حشمت صفات کامرانی جاری وساری باد، برب العباد. نوشته بمقام فنکنستین (۲) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هزار (۳) ازمیلاد عیسی ع. وسال سیم ازجلوس همایونم فی یوم الثانی عشرمن صفرالخیرسنه ۱۲۲۲.

امضای ایمپراطوری ناپالیون

وتحته المینیستیر (٤) والوزیر ایمپراطور والملك

شارال موریس طالیران پرنس دبنونت (٥)

پیداست که این نامه اعتبارنامه کاردان بعنوان سفیردر دربارطهران و برای معرفی هیئت افسران نظامیست که با او بایران آمده‌اند

نامهٔ دیگری که ازناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین‌گونه است (٦) :

«ازجانب ناپلئون باعنایت خدای‌تعالی و برحسب قوانین اساسی امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع (۷) هیئت اتحادیه رن (۸)، رابط (۹) بین ممالك موتلفهٔ سویس باعلی حضرت قدرقدرت قوی‌شوکت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دوست بسیارعزیزوصدیق ما: اعلی حضرتا، قدرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیرفوق‌العادهٔ شما عسکر خان افشاردردربارما بانجام رسیده است بنابرتصمیمات اخیر آن اعلی حضرت درباب فرستادگان ما لازم بودکه اورا بیش ازین در نزد خود نگاه نداریم، اگر چه عزیمت

---

(۱) تحریفی از کلمهٔ Ministre فرانسه بمعنی‌وزیر

(۲) مراد فینکن شتاین است (۳) مراد ۲۰ آوریل ۱۸۰۷ (۱۲ صفر ۱۲۲) است.

(٤) تحریف دیگراز کلمه Ministre فرانسه

(٥) Charles - Marie Talleyrand, Prince de Bénévent

(٦) همان مقاله ص ۳۰

(۷) Protecteur (۸) Rhin (۹) Médiateur

او برما ناگوارخواهد بود ورفتاراوهمیشه مورد ستایش ما بوده. سفیرمزبورغالباً درمدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی حضرت راگوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند وآن اعلیحضرت دراختیاردوستی بین ما ودشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند ودرین مشورت ما با کمال صفا بنابراعتمادی که آن اعلی حضرت نسبت بما ابرازداشته‌اند مسؤل اورا اجابت خواهیم کرد . اعلی حضرتا قدرقدرتا درخاتمه ازخدای متعال خواستاریم که روزبروز بر عظمت او بیفزایدوایام راباعظمت وعافیت بگذارند، تحریرآدر۲۳مه۱۸۱۰درلیل (۱).

مهرامپراطورناپلئون

وزیر دولت دوك باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوك دوکادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون بفتحعلی شاه باشد در۲۳مه۱۸۱۰ (۱۸ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته‌شده وازلحن نامه پیداست پس ازآنکه گاردان ازایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیرایران را ازدربارخود روانه کرده است .

کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت‌لله باشی امیرالشعراء درتاریخ قاجاریه که دردنبالهٔروضة الصفا چاپ کرده‌است درباره روابط فرانسه باایران درزمان فتحعلی شاه درحوادث‌سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«درسال ۱۲۰۹ (۱۷۹۴میلادی) که سلطان شهیدآقا محمدخان قاجارغازی‌شهر تفلیس را مسخروقتل وغارت کرد پادشاه فرانسه‌ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطهٔعداوت ومخاصمه با دولت روسیه اظهاردوستی ومواحدت با خاقان شهید خواست .

عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستادهٔ خود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهریاردرقلعهٔ شوشی بعزشهادت رسیده بودوخاقان کامگارفتحعلی شاه قاجارهنوزجلوس نکرده بود واطراف بلاد پرآشوب وفساد بود .

حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت . واقعهٔ قتل کربلا وطغیان وهابیه که درسال ۱۲۱٦ هجری بود اسمعیل بیك غلام بیغداد نامه برده ، خواجه داود نامی درصورت تجاردربغداد دیده ، دعوی کرد که‌من ازدولت فرانسه مامور بایرانم وبااسمعیل بیك بیات بدارالسلطنه آمد، چون‌خط فرانسه‌خواندن درایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هم چنان جوابی‌سرسری

---

(۱) Lille (۲) Duc de Bassano (۳) Duc de Çadours

نگاشتند وداود را لقب خانی دادند وفرستادند . الحاصل درین سال که ۱۲۲۱ هجری بود
موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت . پاشای بایزید و وان بملاحظهٔ
مصالحهٔ عثمانیه وروسیه اورا موقوف داشت ودوچا کراورا بکشت . چون نواب شاهزاده
نایب السلطنه شنید کس فرستاد، موسیو ژوبررا ازپاشا بخواست، او نیز بفرستاد و باعزتی
تمام اورا بتبریز آوردند و بسلطانیه آمده ، شرف حضورسلطان ایران را دریافته ، معلوم
شد که داود خان مذکور با وی همراهست. الحاصل نامه بدادند وازجانب ناپلیون امپراطور
پیغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامهٔ اورا میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت
میرزا رضای قزوینی وزیرشاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا روانهٔ پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری (۱) دروقایع سال ۱۲۱۷ هجری و ۱۸۰۲ میلادی می نویسد :
«هم درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه وتجار بغداد نامه‌ای از ناپلیون بناپارت
کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید . خواجه داود لقب خانی یافته، حامل
جواب آن نامه گردیده ، بفرانسه روان شد ».

گویا این خواجه داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه.)
کتاب کوچکی در پاریس بعنوان وضع کنونی ایران» (۲) بفارسی وفرانسه وارمنی چاپ کرده
است. درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان شیروخورشید ایران ملك شاه نظر زاده
میرداود ضنادوریان» نوشته است ودرپشت این کتاب دردنبال نام خود نوشته است« مامور
فرانسه در ۱۸۱٦» (۳).

بنا براسنادی که دردستست ناپلئون ازجوانی نقشهٔ تصرف آسیا را درذهن خود جای داده
و کراراً باین نقشه بازگشته وسالها پیش از آنکه بامپراطوری برسد این خیال را در
فکر خود پرورده است. پیداست که بیشترمقصود وی ازین کاراین بوده است که هندوستان
را ازدست انگلستان بیرون بیاورد . پس از آنکه بمصر لشکر کشید و ازین کار نتیجه‌ای
نبرد بازازین اندیشه دست برنداشت وهم چنان آنرا دنبال می کرد. درآن زمان دروازهٔ
اروپا برآسیا شهراستانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. درسال ۱۸۰۲ م . (۱۲۱۷ ه.)
ناپلئون سباستیانی ازافسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربارعثمانی فرستاد و
امیدوار بود بدین وسیله بتواند ازهمهٔ کشورهای آسیایی با خبر باشد .

سباستیانی مامور بود که راه لشکر کشی بهندوستان را پیدا کند . وی قهراً

---

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد . اما ناوگان فرانسه درآن زمان ناتوان‌تر ازآن بود که بتواند ازراه دریا رابطه باایران برقرار کندولشکریانی بایران و از آنجا بهندوستان برساند . بهمین جهة ناپلئون درنظر گرفت ازراه خشکی باایران مربوط شود وازراه ایران بهند بتازد .

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت ازآن دربرابر روسیه بود زیرا که تازه جنگ اول ایران با روسیه که از۱۲۱۹تا۱۲۲۸(۱۸۰۴-۱۸۱۳) کشیددرگرفته بود . فتحعلی شاه درآغازسلطنت خود گرفتارجنگها وشورشهای داخلی شدو بمحض این که ازآنها فراغت یافت بجنگ با روسیه گرفتارشد و درسال اول جنگ یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی‌درپی خورد . انگلیسها که بدین گونه استیصال وی رادیدند درصدد شدند بوعدهٔ یاری اورا بخود جلب کنند وفتحعلی شاه هم چاره دفع خطرروسیه را دراتحاد با انگلستان می‌دانست . اماانگلیسها تکلیف شاق می کردند ومی‌خواستنددر برابر یاری که باایران‌خواهند کرد دربارایران‌جزیرهٔ خارگ وبندر بوشهررا بانگلستان واگذارد .

پیداست که فتحعلی‌شاه‌نمی‌توانست این شرط را بپذیردوناچارپس ازاندکی‌مطالعه دیدندیگانه راه توسل بناپلئونست. بهمین جهة فتحعلی شاه نامه‌ای بوی نوشت واوهم جواب مساعد داد . پس ازآن ژوبروورومیورادر۱۸۰۵(۱۲۲۰ ﻫ) بایران فرستاد. چنان می‌نماید که هریك ازین‌دوسفیررا ناپلئون‌جداگانه ازدوراه مختلف بایران‌فرستاده‌است، یعنی درضمن اینکه ژوبر ازراه کردستان رهسپارشده رومیو از راه بغداد ماموراپران شده است ودرین کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط‌کامل بکند واگریکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد . ژوبر ورومیوبفاصله نزدیك عازم‌ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افگنده‌اند ومدتی گرفتار بوده است رومیو زودترازوی بایران رسیده واوهم ناگهان درطهران مرده وبدین گونه چندین سال‌طول کشیده است تا نتیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون بدست‌آید .

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است . درهر زمان که روسها دراروپا گرفتار حوادثی می‌شده‌اند ازنیروهای خود درمرزهای‌ایران‌می کاسته‌اند وایرانیان اندك پیشرفتی می کرده‌اند اما دوباره که دستشان دراروپا خالی می شده بر نیروی خود درمرزهای‌ایران میفزوده‌اند وباردیگر پیشرفت‌می کرده وایرانیان‌راشکست می‌داده‌اند .

درسال ۱۸۰۶(۱۲۲۱ ﻫ .) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بونتان (۱) و

---

(۱) Bontemps

لابلانش (۱) باشند بایران فرستاده است . ژزف ماری ژوانن(۲) ازخاورشناسان زمان خود بود ودر سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸۴۴ در گذشت .

درین گیرودارانگلیسها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی بایران باز کندو بهمین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی ومرك رومیو را درطهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را بخلیج فارس آورده اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون درمیدانهای جنك اروپا چنان درجهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربارطهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبرمیشد وبهمین جهة اگراندك تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنك های معروف اوسترلیتز(٤) در۱۸۰۵ واینا (٥) در۱۸۰٦ وایلو (٦) در۱۸۰۷ کمترین تردیددر بار ایران ازمیان برخاست .

بهمین جهة درماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیرایران میرزامحمد رضا درلشکر گاه ناپلئون درفینکن شتاین بحضور او رسید وپیشنهاد اتحاد با وی کرد . چنان می نماید که دولت ایران درین کارمقدم شده وپیشنهاداتحاد ازجانب ایران بوده است. پس ازامضای عهدنامهٔ اتحاد درفینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مامور سفارت ایران کرد ویك هیئت نظامی با وی بایران فرستاد وگاردان اعضای سفارت ایرانرا هم باخودبایران آورد.

هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در٤ ژوئن۱۸۰۷ (۲۷ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند (۷) درپروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد وچند روز بعد در ژویه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد وبدین گونه بدو متحد سابق خود یعنی دولت ایران ودولت عثمانی خیانت کرد واتحاد باآنها رانادیده گرفت وحتی صلح با روسیه سبب شدکه روسهاازجانب ایران وعثمانی دستشان بازشدوتوانستند بزودی کارهردو را بسازند .

عجیب تر ازهمه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه باروسیه نه بایران خبرداد ونه بگاردان سفیر خود ونه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنندواین کار را منافی با عهد نامهٔ خود ندانند بلکه با رقیب اویعنی دولت انگلستان هم نزدیك نشوند . بازعجیبتر آنکه ناپلئون ازگاردان هم توقع داشت که بازپس ازین صلح باروسیه در ایران پیش

---

(۱) Lablanche (۲) Joseph - Marie Jouannin (۳) Saint - Brieuc

(٤) Austerlitz (٥) Iéna (٦) Eylau (۷) Friedland

ببرد ومانع از اتحاد وحتی نزدیکی ایران با انگلستان بشود و بهمین جهت نه تنها هنگامی که ایران از ناچاری در برابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست ورابطه بر قرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند وچاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه بر گشت ناپلئون اورا غضب کرد و مدتها کاری باو نداد واورا خانه نشین کرده بود.

گاردان باندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت دراستانبول بود وتا دوماه پس‌از آن واقعه در آن‌شهر بود ودوماه پس ازآن از بغاز بسفور عبور کرد ورهسپار ایران شد. چنان‌می نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه وایران مطمئن بوده وامیدوار بوده‌است این خبرنزدیکی باروسیه‌خیلی دیرتر بایران برسدو گویا این خبرراهم زودتر ازهمه دربار روسیه بایران داده است.

شاید هم اندیشهٔ ناپلئون این بوده است که اگر نمی توانند فتحعلی شاه را بر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها راازایرانیان درهراس نگاهدارد وایشان‌راوادار بصلح با فرانسه بکنند و بدین گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روسها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد وفکر کار خود را بکند.

گاردان وقتی که مأمور ایران شد ازلشکرگاه فینکن‌شتاین‌تنها دوآجودان ویك افسر پیاده ودوافسر جزء باخود برداشت وبسوی استانبول رهسپارشد. افسران‌دیگری را که لازم‌داشت ازمیان کسانی که دراستانبول‌بودند بر گزیدو باخود بسوی ایران‌عزیمت کرد واین افسران‌جزو هیئت‌نظامی بودند که ناپلئون‌باسباستیانی باستانبول‌فرستاده‌بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را بانتخاب‌ژنرال گاردان‌باین مأموریت برانگیخت این بود که در قرن هفدهم وهجدهم چند تن از نیاگان گاردان مأموریت کونسولی در ایران‌وعثمانی داشته‌اند. ازین جا پیداست که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنك شرایط این مأموریت را دردیگری‌جمع ندیده ویگانه کسی که بنظرش مناسب‌آمده همین‌گاردان بوده است که می دانسته پدرانش وقتی بایران وتر کیه رفته اند وشاید در خون او اطلاعی دربارهٔ این کشورها اندوخته شده باشد!

گاردان درین سفر دور ودراز نیازمند بمعاونین دلیروفرمان بردار و کاردان و با هوش بود وازحسن انتخاب او دربارهٔ همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند ونامشان‌را درتاریخ فرانسه‌ضبط کرده‌اند. مهمترین‌اعضای هیئت وی بدینگونه بوده اند: آنژدو گاردان (۱) برادر ژنرال که دبیر اول سفارت بود. وی در۲مارس۱۷۶۵ دربندر مارسی ولادت یافت ودر ۸ ژانویه۱۸۲۲ در همانجا

---

(۱) Ange de Gardane

درگذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت ومؤلف کتابیست باین عنوان : « شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که در۱۸۰۷ و۱۸۰۸ کرده شده- چاپ مارسی۱۸۰۸(۱)».

دیگر از اعضای سفارت اوژن باتیست لوی ژاك روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت ودر۱۸۳۱ درطرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته ودر ۱۸۰۸ درگذشته بود ازجانب فرانسه مأموریت های مهم درایران وترکیه داشته است. وی خود سرکنسول فرانسه درطهران در۱۸۰۶ وسپس سرکنسول حلب وبغداد وطرابلس غرب شده وآثار فراوان در بارهٔ تاریخ وجغرافیا وزبانهای شرقی انتشار داده است .

دیگر ازهمراهان اولاژار (۳) باستان شناس معروف بود که در ۳۰ مارس ۱۷۸۳ ولادت یافته ودر ماه سپتامبر ۱۸۵۸ درتور(٤) درگذشته است .در۱۸۳۳ عضو فرهنگستان تاریخ وادبیات شد ونخستین کسیست که بوسیلهٔ انکشافات خود در باستان شناسی وزبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان وتمدن شرق را معلوم کرده است .

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (۵) بود که در۵ژانویه ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافت ودر۱۱ آوریل ۱۸۶۰ درهمان شهر درگذشت. در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان، در۱۸۰۹ آجودان ژنرال گیومینو (٦) شد و بعدها در محاصرهٔ شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱٤ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه فرانسه خدمات عمده کرد، در۱۸۲۹ سرتیپ سوم ودر ۱۸۳۵ سرتیپ دوم شد ودرتسخیر الجزایر مقام مهمی بدست آورد ودر ۱۸٤٦ عضو مجلس اعیان ودر ۱۸٤۷ وزیر جنك شد .

دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بدرجه سرتیپی رسید وآجودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد وازناحیهٔ دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .

دیگر از مردان نامور این هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون(۱۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت ودر۱۸۵۵ در گذشت و برتبهٔ سرتیپی رسید ودرجنك استقلال یونان مقام مهمی بهم زد .

---

(۱) Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse fait en 1807 et 1808

(۲) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۳) Lajard (٤) Tours

(۵) Camille Trézel (٦) Guillominot (۷) Mayence

(۸) Restauration (۹) Lamy (۱۰) Louis-Philippe (۱۱) Dordogne

(۱۲) Charles-Nicolas Baron Fabvier (۱۳) Pont-à-Mousson

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می آمد چند تن از اعضای سفارت خود را ازخود جدا کرد واز راه سوریه وحلب و بغداد روانهٔ ایران کرد تا درین راه مطالعات نظامی وجغرافیایی بکنند ولی عدهٔ بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپارشدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷رجب ۱۲۲۲) ازاستانبول براه افتادند. گذشته ازاعضای رسمی سفارت چند تن مترجم وصنعتگر وخدمتگار همراهشان بود واعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند وروی همرفته با رییس کاروان پنجاه وسه تن می شدند و نود اسب و استرهمراه داشتند.

ازمیان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر رانوشته‌اند از آن‌جمله ژنرال‌ترزل یاد داشت هایی دارد که ژنرال ژ. ب. دوما(۱)تدوین کرده وترجمهٔ آن را آقای عباس اقبال در۱۳۰۷ درطهران انتشارداده است. ژنرال فابویه نیز دربارهٔ ایران یاد داشت های بسیار دارد وبجز ده پانزده نامه که از ایران بخویشاوندان وبرادرش نوشته سفر نامهٔ خود رانیزتدوین کرده و قدم‌بقدم بادقت کامل‌شرح سفرخود رایاد داشت کرده‌است و نیز گزارشهای فراوان درمسایل مختلفی که باورجوع کرده‌اند ومطالعاتی که دراصفهان کرده ترتیب داده است. تانکوانی مترجم سفارت نیزبیکی ازآشنایان خود خانم ث. ب. (۲) یك سلسله‌نامهایی نوشته که دردومجلد باین عنوان «نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی،چاپ پاریس دردومجلد۱۸۱۹ (۳)» انتشاریافته‌است. درمیان افسران این هیئت شرح حال‌فابویه ازهمه جالب ترست زیراکه وی افسرتوپخانه بود وماموریت داشت درایران توپ بریزد وچون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت‌دو کارخانهٔ توپ‌ریزی‌درطهران‌واصفهان‌دایر کندواورا برای همین کارمدتی باصفهان فرستادند وبهمین جهت‌وی ازهمهٔ‌اعضای این هیئت درکارهای ایران آگاه تروبیناترشده بود. وی درخاطرات‌خویش می نویسد که دراستانبول بتوپخانهٔ دولت‌عثمانی رفته وموادی راکه درتوپ ریزی درآنجا معمول بوده است در نظر گرفته ودرسبك توپریزی ترکها مطالعه‌کرده وشرایط آب وهوا و عادات محلی‌رادرنظر گرفته وکتابهایی چندکه‌درین زمینه بوده است فراهم کرده و بدین گونه برای آمدن بایران مجهزشده است.

---

(۱) J.P. Dumas (۲) C. B.

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J. M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819

این هیئت نظامی که ازاستانبول رهسپارشده تا مرزایران دو ماه در راه بوده و سه ماه پس ازورودبایران‌وارد طهران شده‌است . درسراسر ترکیه بزحمت بسیارسفرمی کرده‌است‌زیرا که‌راه‌وجود نداشته‌و بررودخانها پل نبوده وفقر ومذلت‌مردم ایشانرا متأثر میکرده‌است. کاروان سفارت‌ده‌ودوازده وگاهی‌شانزده ساعت راه را در روزطی‌می کرده است وهرشب دردهی نیمه ویران فرود می‌آمده‌اند .

فابویه درسراسرراه با دقت‌کامل درکتابچهایی که بخط اومانده‌همهٔ عوارض‌زمین ومجاری‌آبها وجهت‌کوهها ومحصول هرناحیه را یاد داشت می کرده است . این‌کار ها باندازه‌ای وقت اورا می گرفته‌که فرصت تماشای‌طبیعت وبناهای تاریخی‌را نداشته‌است. با این همه ازاوضاع اجتماعی غافل نبوده وسفرنامهٔ اوشرح بسیارجالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی درآن زمانست .چیزی که درمیان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجهست اینست‌که درآن زمان اختلاف سخت وکینهٔ دامنه‌داری درمیان ترکان وایرانیان بوده است ودرترکیه همینکه می‌دانستند این هیئت افسران فرانسوی بایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند وحتی گاهی هم زد وخوردی درمیان ترکان واعضای‌سفارت ایران که‌ازفرانسه برمی گشته‌اند درمی گرفته وافسران‌فرانسوی ناچارازایرانیان پشتیبانی می کرده‌اند . دربن سفر افسران‌فرانسوی ناظرجنك میان کردان وارمنیان درخاك‌عثمانی نیز بوده‌اند.

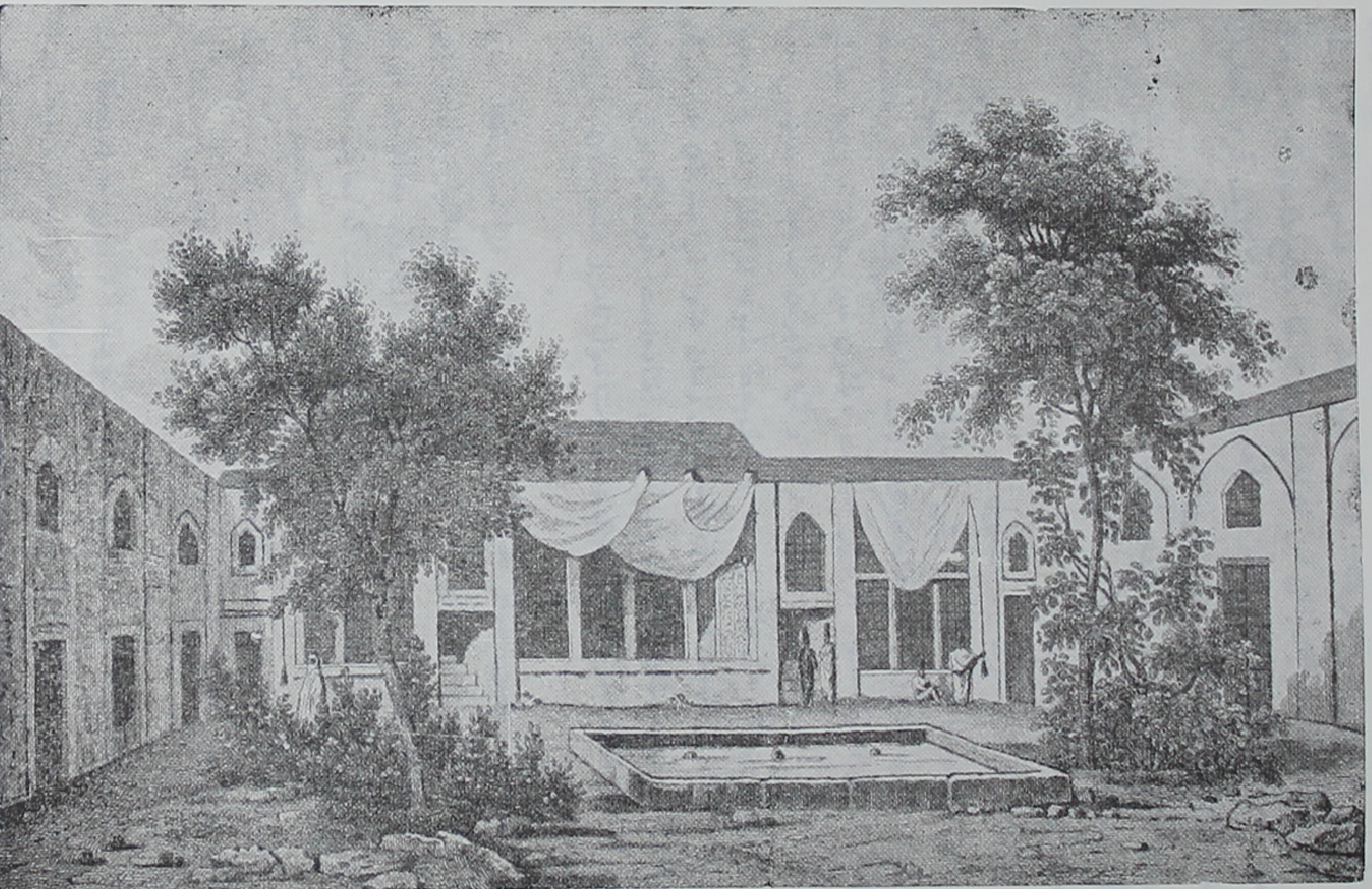
سر انجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاك ایران شده، ازآنجا بتبریزرفته و از ۱۱ تا ۱٦ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که‌درتبریز بوده‌اندعباس میرزای‌نایب‌السلطنه ولیعهدایران‌وحکمران‌آذربایجان پذیرایی شاهانه ازیشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خودنزد خویش نگاه داشته‌است ودیگران بسوی طهران راهی شده‌اند .

در زمانی که این هیئت ازتبریز بطهران می‌آمده فاصلهٔ میان تبریز و طهران منظرهٔ رقت انگیزی ازآثار فتنه وآشوب وجنگهای داخلی ظاهرمیکرده است . شهر های زنجان وسلطانیه که پیش ازآن پرجمعیت بودند دربن موقع تقریباً تهی شده بودند ومردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان ودرمانده ومایوس بودند وحکمرانانشان هرچه می‌توانستند بهمین‌مردم غارت‌زده ستم می کردند ودر راه دستهای چادرنشین‌رادیده‌اند که پراکنده درگوشه وکنار در زیرچادرهای خود ازسرما وگرسنگی جان میدادند .

هیئت افسران فرانسوی درپایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد وناچارشد چهار روزدرآنجا بماند . فابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزاء

کامل بیان می کند وعبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید : « اعلیحضرت شاه‌پادشاه قبلهٔ عالم قطب جهان‌وظل‌الله وسی‌چهل نام دیگر که من فراموش کرده‌ام‌خود درحرکت کواکب دیده است که اگراعضای سفارت فرانسه بجز روزچهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » . کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که‌دردربارفتحعلی شاه‌رواج داشته آگاهندمیدانند که‌این تعبیرها مطلقامبالغه‌آمیز نیست‌وسراسر آن‌مطابق‌حقیقتست‌وقطعاً فتحعلی شاه‌معتقدباحکام‌نجوم‌وسعد ونحس کواکب واین‌گونه اباطیل بوده وخود ویا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده‌اند ودرحوادث‌مهم تاخیروتسریع را بهمین امرموکول‌می‌دانسته اند . سرانجام روزچهارم دسامبر(۲ شوال ۱۲۲۲) هیئت افسران فرانسوی وارد طهران شدند . عدهٔ کثیری را بپیشباز آنان فرستاده بودند . درموقع ورود بطهران که عدهٔ کثیری ازمردم‌برسر راه بتماشا ایستاده بودند درپیشاپیش هیئت رسمی که درجلوصف‌حرکت می کردند حتی مسخره‌هاومقلدهای دربارفتحعلی شاه‌هم بودندکه وسیلهٔ تفریح مردم را فراهم می کردند ویك نوع« کاروان شادی» یا« کارناوال» درست کرده بودند. فابویه می نویسد که ایشان تنهاشلوار کوتاهی دربرداشتند وبا تن برهنه می رقصیدند وکارهای مضحك می کردند . رییس این مقلد ها چماق بسیاربزرگی داشت که باآن بازی می کرد .

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع‌صدراعظم ژنرال گاردان را درخانه خود پذیرایی کند وبرای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر راخالی کرده بودند . چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت . فابویه‌می نویسد دربن موقع سراپاغرق جواهر بودوچنانکه نشسته بودپیدا بود مرد زورمندیست که‌تقریباً چهل سال دارد ومیلیونها جواهر بخود بسته بود . تاجش وبازوبند چپش بسیار گرانبها بود . ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تابزانو می رسید . درپای تختش پسرانش صف کشیده‌بودند . دیگر هیچ کس‌درتالار نبود . دیگران همه در ده قدم‌فاصله درباغ صف کشیده ودستهایشان درآستین هاپنهان شده بود . ژنرال گاردان‌را بادودبیر سفارت وارد تالار کردند . مارا دربیرون درصف اول وزیران نگاه داشتند . ما ازین کار پرخاش کردیم وبژنرال گفتیم واوهم بفتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می‌شمارد نه‌نوکران خود . شب شاه پیغام داد اگر جای‌آنها خوب نبوده بواسطه بی اطلاعی بوده است . روز جمعهٔ بعد ما رایك یك معرفی کردند واین دفعه سه قدم تاتخت او فاصله داشتیم . شاه بماگفت که مارا مانند فرزندان خود دوست می دارد وآینده این را ثابت‌خواهد کرد . درحقیقت‌هم مادریك طرف‌تخت‌صف کشیدیم وپسرانش روبر ایستادند . پس ازآنکه محاسن هریك ازما را باو گفتند گفت که ما جوانان زیبا



خانهٔ سفیر فرانسه در طهران

از کتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

ورعنایی هستیم واوقدرخدماتی‌را که بناپلئون کرده‌ایم‌می‌داند زیرا که‌این‌دو کشورامروز یکیست ونیز گفت : « بهمین جهة هریك ازشما که مورد قدر دانی خاص برادر من واقع شده‌اید بیش ازدیگران مورد قدردانی من خواهید بود ». ما پاسخ دادیم که بازوهای ما وهنرما وهمهٔ خون ما درخدمت اعلیحضرت‌خواهدبود . سپس بمن تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد وهرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس از آن فابویه می گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی ازآنرا بفرانسه فرستادم. درنتیجهٔ همین کارفتحعلی‌شاه‌درجه دوم نشان‌خورشید را باو داد که سه درجه داشته است .

ازآن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده‌اند . گاردان که در مراحل سفر مراقب فابویه بودوی را مأمور کردگزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول بطهران‌تهیه کند . این گزارش فابویه درآن زمان شاهکاری ازدقت واطلاع وپشتکار بشماررفته‌است. درآن زمان افسران فرانسوی هنوز ازتغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند وهمه مطمئن بودندکه چیزی بلشکر کشی او بهندوستان از راه ترکیه وایران نمانده‌است، بهمین جهة باکمال شوق وذوق باین کار دل داده بودند . سندی‌بخط فابویه ازآغاز ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز ذی القعدهٔ ۱۲۲۲) باقیست که می رساند تاآن زمان هنوز فرانسویان مقیم‌ایران نمی دانستندلشکر کشی بهندوستان دیگرازچشم ناپلئون افتاده‌است . درین گزارش فابویه وسایل عبور۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول‌تامرز هندوستان پیش‌بینی کرده است .

درین گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط باید موقعی از فرانسه‌حرکت کنندکه مطمئن باشند در ایران نیرویی که کاملاباصول‌اروپایی تربیت شده برای یاری باآنها حاضرست ولوازم جنگی که در آن‌روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهة فابویه اهتمام کامل‌داشت که معایب سازمان نظامی ایران راکشف کند وباصلاح آن بپردازد . درگزارش مخصوصی که‌درین زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسند زیرا که همسایگان دیگرهمه ازنظر نظامی ازایران پست ترند وتنها وسایل نظامی ایران از روسیه کمترست .

درزمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد : « ازین سواستحکامات مرزی ایران‌یك‌عده قلاع بازیچه وکاملا بیهوده است . فضاهای آنها بسیار وسیعست اما هموارنیست وبیشترآنها را ازخشت ساخته‌اند. بعضی ازآنها بارودارند اما بسیار کوچك ومانند برجیست که تیزی وپیش‌آمدگی ندارد وبهمین جهة بی‌فایده است . »

بعقیده وی می بایست هرچه زودتراین قلاع را مستحکم کرد ونیز نوشته است که درارتش ایران تنها عنصری که متوسطست سوار نظامست . سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارندخوب می‌جنگند وبا دقت کامل حرکت میکنند . ولی اشکال درگرد آوردن ونگاهداری آنها وخوراك دادن باسبهاشان درزمستانست، زیراکه انبار ندارند وزنان و کودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند وبهمین‌جهة کمتر میتوان ازین سوارها بهره‌مند شد .

اما پیاده نظام که تنها درموقع لزوم آنها رادعوت می کنند تنها یك دسته ازمردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهاشان را نمی دانند، مانندگله براه میفتند و جیره ومواجب بآنها نمی‌دهند .

بعقیدهٔ فابویه اگرسربازان را منظم بخدمت دعوت کنند ومشق بدهند و با عدالت ودقت کارهایشان‌را اداره کنندوآنها را بدیسیپلین عادت بدهند می‌توان سی تا چهل هزار سوارتربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند واندك اندك پیاده نظام ایران ازآنها سرمشق بگیرد .

دربارهٔ سربازان ترك عقیده فابویه این بوده است که با همهٔ معایبی که دارند باز حسنی درآنها هست ومی گوید نژاد ترك حس مقاومتی دارد که‌مفیدست. با وجودهمهٔ‌این معایب وبا وجود ضعفی که دردولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند وعدهٔ کثیر ازآنهامردم‌بی‌همت وسست‌اند بازمیتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند برملت‌ترك‌مستولی شود . شاید بیگانگان آنها را بسهولت ازمیان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهند کرد وشاید روزی که‌مرد بزرگی در رأس آنها قراربگیرد باعث‌وحشت همسایگان خود شوند .

اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

درمیان افسران فرانسوی که با ژنرال گاردان بایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانهٔ ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانهٔ ایران اصلاح پذیرنیست بلکه باید ازنوآن را درست کرد . در آن زمان ایران نه کارخانهٔ توپ ریزی داشته است ونه زرادخانه و چند توپی که درایران بود از خارج آورده بودند .

نمونهایی ازلولهای این توپها که درایران مانده وبرخی ازآنها را درخیابان فروغی درحریم‌دیوارعمارت سابق قزاقخانه جاداده‌اند معدوم می کندکه یا ازتوپهاییست

که درزمان شاه‌عباس از پرتغالی‌ها گرفته‌اند و یا درجنگهای روس وایران ازروسها گرفته شده واین‌خود بهترین دلیلست که تا پیش ازآمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانهٔ ایران تا این اندازه ضعیف بوده است .

فابویه می گوید این توپها رابالای دیوار برخی ازقلاع روی خاك گذاشته بودند ودورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ پسایه وتکیه گاهی نداشت . یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آنرادر کرده بود وگلوله اش بنشانه خورده بود .

فابویه درگزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورك می دهد وآن‌نوعی‌ازتوپ بوده که لولهٔ بسیار کوتاه داشته وگلوله های کوچك در آن می گذاشته‌اند که هریك از آنها نیم لیوریعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که بپشت شتربا استربارمی کردند و بهمان اندازه که اثر گلولهٔ آن قطعی نبود تیررس آنهم کم بود . در آن زمان عدهٔ افراد توپخانهٔ ایران تنها ۱۵۰ تن بود که هیچ یك اطلاعات فنی نداشتند .

هنگامی که فابویه را مأمورتوپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای اینکار خواست وفتحعلی شاه درماه ژانویه ۱۸۰۸ (ذی‌القعده ۱۲۲۲) اختیارات‌را باو داد. قرار شد وی باصفهان برود ودرآنجا کارخانهٔ توپ ریزی تأسیس کند وپول و لوازمی راکه برای این کارلازمست درآنجا باو بدهند وکارگران و توپچیانی راکه لازم دارد همانجا اجیر کندودرپایان سال‌پنجاه‌اراده توپ کامل‌دارای همهٔ وسایل شبیه بهمان توپ روسی که درنظرفتحعلی شاه این همه عزیزبود تحویل بدهد.

از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) فابویه دراصفهان بوده است . درآن‌زمان‌مردم‌اصفهان بسیار پریشان‌وتنگ دست بوده‌اند وفابویه‌می نویسد که‌تنهاسه‌چهار تن هستند که مال این مردم را می‌ربایند واینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند ازین شهر بروند وگرنه هر کس توانسته جان ومال خود را ازدست اینها بدر برده است . من کاخهای بسیار بزرگ آیینه پوش دیده‌ام که هنوزقسمتی ازنقاشی های‌آنها باقیست‌وچون باچکمه درآنجا سیرمی کردم چند تن دستار بسرمرا لعنت می کردند که قصر های شاهان راآلوده می کنم . بازارهای بسیار بزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگرهنرمندی بوده وامروزتنها قدری میوه درآنها هست وجزآن چیزدیگر نیست . اگرمدتی‌درین‌جا بمانم حتماً چهرهٔ‌من ازغم‌وحسرت چین بر خواهدداشت‌زیراکه گرداگرد خویشتن جزمردم مسکین دیگر کسی نمی بینم .

با همهٔ این دلگیریهای ناگوار که فابویه ازدیدن اوضاع آن شهرمصیبت کشیدهٔ غارت زده‌داشته است باز بپیش بردن وظیفهٔ دشوارخود امیدوار بوده‌است . در نامه‌ای که در۲۸فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳)ازاصفهان نوشته‌می گوید : «میدانم که‌خستگی‌ها ورنجها ومحرومیتها همهٔ این‌ها هرروزخواهد افزود . همهٔ اینها برای من چیزی نیست . تا وقتی که یك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینهٔ خود بگذارم شکایت نخواهـم کرد ... من اینجا برای کشور خود سودمندم ، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود ... روزی که حکم افسری خود راگرفتم وعده کردم بیش ازپیش خود رافدای‌وطن کنم . من بسوگند خودوفا دارم وجزین چیزی نیست ...»

فابویه دراصفهان بکلی تنها وبی کس بوده واز اطرافیان خویش همواره مینالیده است . نصارای اصفهان که ممکن بوده است با اومحشورباشند بقول خود او سوداگران ناکسی بودند که ازهمهٔ کشورها آمده بودند یا ارمنیانی که اگرباو نزدیك می‌شدندبرای سود جویی بود واگرباو تملق می گفتند ازوتوقعی داشتند . در نامه‌ای که فابویه بپدرش نوشته می گوید چندین بارخواسته‌اند هدایای گران بها باوبدهند ولـی اورد کرده‌است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکنند ویا برای کارهایی که‌نباید بکنند.بهمین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی راکه باورجوع می کرده‌اند بخشونت ازخود براند. کشیشهای نصاری هم که‌درآنجا بوده‌اند بیش‌ازدیگران‌مورد احترام نبوده‌اند . خلیفه ارمنیان تنها درفکرنفع خود بوده وکشیشانی که زیردست او بوده‌اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است کـه بهترست ازآن سخن نگویـد . یگانه کشیش کاتـولیك اصفهان « پرژوزف» (۱) «می‌خوارهٔ پیرحقیری» بوده است . فابویه هفته ای دوبـار اورا مهمان می کرده وهرروز یکشنبه برای نماز پیش اومیرفته ولی درنظرش‌احترامی نداشته است .

فـابویه در نـامهای متعددی که ازاصفهان بکسان خـود نوشته ازمردم این شهر بدگویی فراوان کرده ومی گوید که اعیان شهر همواره بـا بیان پر کنـایه واستعاره و مبالغه واغراق باوسخن می گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان‌می کشیده‌اند رتحفه‌وهدیهٔ بسیار برای اومی‌برده‌اند ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند ومی کوشیده اند او رادر پیشرفت کارش مانع شوند .

کسی که ناچاربیش ازدیگران دراصفهان با وی معاشربوده‌رییس توپخانه‌آنشهر اصلان خان نامی بوده است که درآغازاظهاروفاداری نسبت باومی کـرده وعبدالله خـان پسرونایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعدهـا

---

(۱) Père Joseph

صدراعظم ایران شد ودرآن موقع وزیرمالیه وحکمران اصفهان بوده است . فابویه خود درنامه‌ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده استواصلان خان مشاورجسمانی او، گاهی اورا رگ می‌زده و گاهی تنقیه‌میکرده. روزی ده دوازده بار نبضش رامیگرفته واگرسر برهنه را میفتاده باو پرخاش‌می کرده‌است.

عبدالله خان همواره بامنتهای فروتنی با وی رفتارمیکرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همهٔ مخارج کارهای فابویه را ازمالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت باو کینه میورزید ومی کوشید او را نابود بکند.

نخست فابویه را درعمارت حکومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی کاروانسرایی را دراختیاراو گذاشتند که برای این کارساخته نبود. بوی اختیاردادند کارگرانی راکه لازم دارد خود انتخاب کند. ولی در مدت چند هفته یاوری مأمورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد. فابویه میبایست توپ بریزد وآنها را تراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای آنها بسازد. برای این کارنه‌تنها هیچ یك ازماشین‌های ساخت اروپا دراختیاراو نبود بلکه ساده‌ترین ولازم‌ترین وسایل‌را هم نداشت‌وکارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل‌را آماده کنند. یکی از آنها هرگز پرگار بدست نگرفته بود وهیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی ازآهن بسازند.

درین موقع آن دقت‌هایی که دراستانبول کرده بود بدرد اوخورد ویادش آمد در کودکی که درپونتاموسون (۱) ولادتگاه خود بوده است پیرون (۲) نامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح وسرگرمی مدتها دردکان اوچوب تراشیده واین کار را یادگرفته واینك میتواند از آن استفاده کند.

فابویه نخست با دست‌خود یك گل کش ویك مته ویك‌چرخ‌تراش ساخت وکارگران را واداشت ازآنها تقلید کنند. حتی برای پیش بردن ساختمانهایی که نقشه‌آنهارا کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی بزند. برای ساختن تکه های لازم‌ومخصوصاً برای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشهٔ آنها را بکشد ونمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد وبان درجه ازدقتی که لازم داشت وکارگران از عهده آن برنمی آمدند وحتی فایدهٔ آنرا هم نمی فهمیدند دربیاورد.

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته‌مردم شهرمی‌آمدند وباحیرت این اختراع مهم‌را که حرکت‌افقی را بحرکت عمودی تبدیل‌می کرد تماشامی کردند. عبدالله خان حکمران نیز بتماشاآمد ولی کارگزاران دیگر دولت هم چنان منکر هنر او بودند ویقین داشتند که پیش نخواهدبرد.

---

(۱) Pont - à - Mousson (۲) Pierron

فابویه خود گزارش بسیار جالبی بعنوان «کارهای اصفهان» نوشته و در آن شرح دقیقی از کارهای فنی که در آن شهر کرده داده است.

از جزییاتی که در یادداشت‌های او هست پیداست که درین راه رنج بسیار برده و چیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسته است بدست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد و چون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید از نو آنها را بسازد. آن شب باحال تب سخت متوجه شده است می تواند کوره های کهنه‌ای را که سابقاً انگلیسها در اصفهان ساخته بودند با مختصر تغییری برای این کار آماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع و مس بوده است. عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع و مس را تهیه کند چند هفته اورا معطل کرده است و برای اینکه درین راه خرجی نکند دستور داده است هرچه دیك در اصفهان هست از مردم بگیرند. فردای آنروز مردم شهر باچشمان اشك آلود دیك های خود را آورده اند. فابویه ازین منظره متأثر شده، مردم را با دیگهاشان برگردانده و خود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است و در نامه ای می نویسد: «من باو گفتم که همان روز بطهران بر میگردم و مخالفت او را بشاه میگویم.»

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده و فردای آن روز چند شمش مس برای این کار فرستاده و هماندم آنها را وارد کوره کرده و بدین گونه بریختن توپ آغاز کرده‌اند. یك شبانروز فابویه دایماً مراقب این کار بوده است. فردای آن روز وقتی که خواسته اند لوله را در قالب بریزند کارگرانی که از دیدن این فلز گداخته هراسان شده بودند ازین کار سرباز می زدند. ناچار وی اهرمی بدست گرفته و با دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و بدین گونه فلز گداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده و بعقب افتاده است. کارگران تصور کرده اند وی مرده است ولی ناگهان از جای جسته و بهمین حال مخزنهای دیگر فلز گداخته را شکافته و بدین گونه همهٔ قالب‌ها را پر کرده است.

می نویسد فریاد بارك‌الله و ماشاءالله کارگران فضا را پر کرده بود و در ضمن عدهٔ دیگر از ترس فریاد میکردند. پس از آن می گوید وقتی که این لولها را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم و این کار از همه مشکلتر بود. پس از سه ماه زحمت سرانجام توانسته بود مته‌ای را که برای این کار لازمست تهیه کند. وقتی که اعلان کرد با این افزار این تکه های عظیم مفرغ را دو نیم خواهد کرد و لوله توپ خواهد ساخت همه خندیدند و خود اقرار می کند که وی نیز درین کار شك داشته است. این شك هم بجا بود زیرا که در حرکت اول آن افزار از هم پاشید. برای اینکه کارش خراب نشود کارگران را مرخص کرده و تنها

دو تن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را بدست آورده و پس از چندروز عیب را برطرف کرده است.

اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی باپشت کار و اسراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده ومتأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند ومانع از پیشرفت کارش باشند وحتی پی برده‌است که از خارج بکارگران وی پولی می داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند. چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده‌اینست که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلان خان ریس توپخانه بوده‌اند. پیداست که حال روحی وشدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچارمی بایست با این خیانت ها بسازدو بسوزد. در ماه ژون آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده‌است که شبانه بکارخانه رفته ویکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند و بهمین جهة ناچار شده است از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای‌همین کاراز دارالحکومه بیرون رفته ودرصحن کارخانه چادر زده است ودرضمن کارگران وتوپچیانی راکه بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده واحمد خان نام افسری راکه زیر دستش بوده مأموریت کشیك کارخانه داده است تاکس دیگر بی اجازه وارد نشود.

سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانهٔ توپریزی که فابویه ازافسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود درآنموقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته ودولی که نمیخواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای ازمیان بردن آن بکارمیزده‌اند. پیداست که از یك سوروسها می‌ترسیده‌اند در جنگهای‌آینده این توپهامانع پیشرفت ایشان‌شود واز طرف دیگرانگلیسها که‌میترسیدند با این توپها لشکریان ایران بتحریك ویاری ناپلئون بمرزهای‌هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند.

ازگزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیاید که عبدالله خان نایب الحکومهٔ اصفهان پسرحاج‌محمد حسین‌خان‌امین الدولهٔ‌اصفهانی‌حکمران اصفهان و وزیر مالیهٔ دربارفتحعلی شاه‌آلت اجرای این مقاصد ناروا وپست بوده و نه تنهاکارگران را تحریك میکرده است که کار نکنند ووسایل لازم را ازمیان ببرند و کارشکنی واخلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگرهم دست میبرده است. ازآنجمله مرتباً از بی‌لیاقتی‌و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده ومیکوشیده‌است کاری بکند که او را از

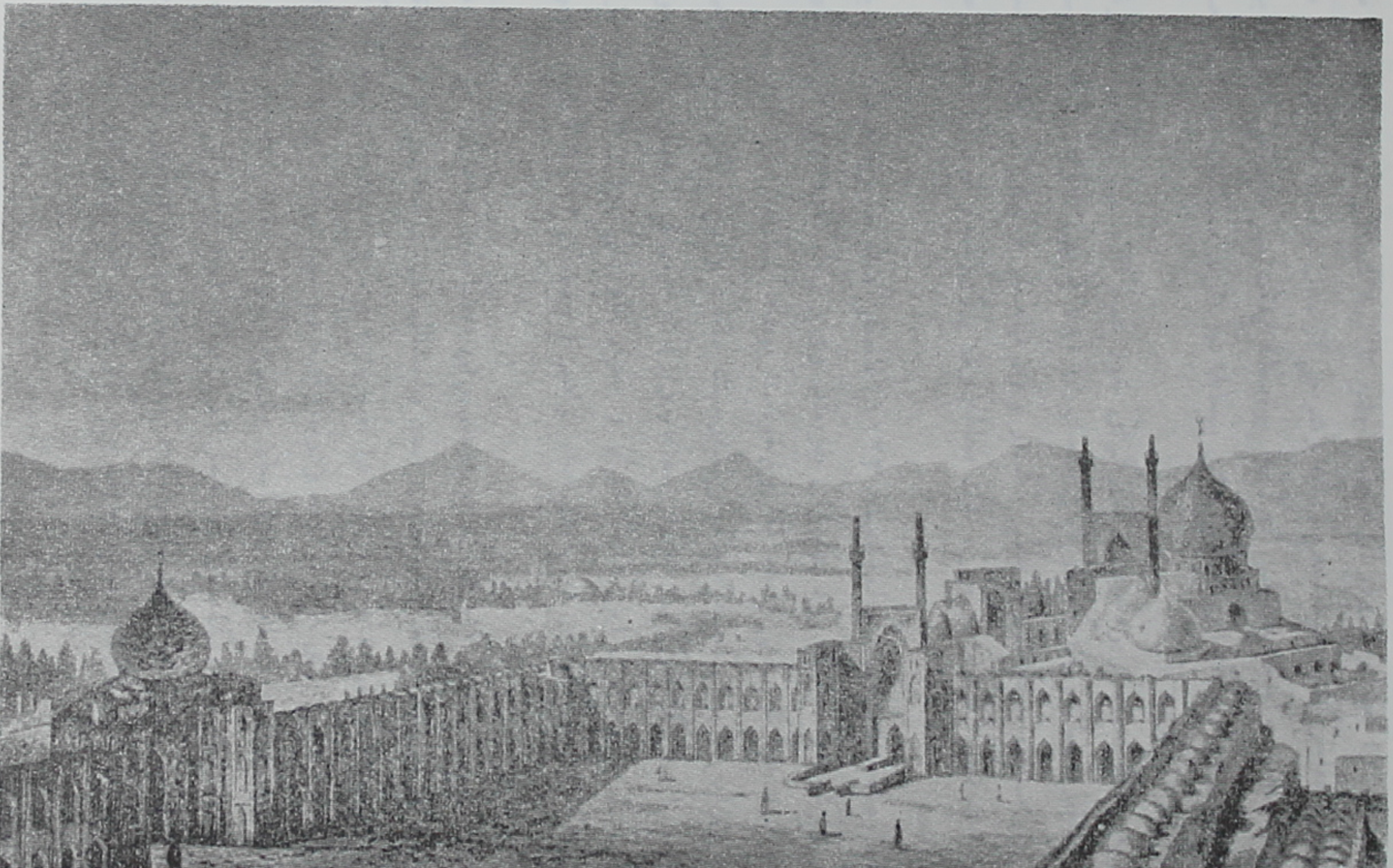
اصفهان احضار کند. درماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنهمه کوشیده بودند نگذارند بپایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. درین موقع چند اراده توپ را سوراخ کرده وتراشیده وپایه ها وصندوقهای آنرا ساخته بودند وآمادهٔ حرکت بود وفابویه امیدوار بود درپایان سال پنجاه توپی راکه بعهده گرفته بود بسازد واز کارخانه بیرون بیاورد . تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظما باو برسد وعبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت وفابویه هرچه درخواست می کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری راکه بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کاردست کشیدند .

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدرعبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود باصفهان آمده بود . فابویه امیدوار بود که وی مانند پسررفتار نخواهد کرد. بهمین جهة بدیدن اورفت. اوهم فابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت وبشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند و گفت ازپسرش باید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است واز کارها سردرنمی آورد . اما این سخنان نیز برای خام کردن او بود و بازسه هفته گذشت وازین وعده ها اثری پدید نیامد وتنها چیزی که برای اوفرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود . حاجی محمد حسین خان تنها برای این آمده بود که پولی ازمردم اصفهان دربیاورد وکاری بکارفابویه وتوپریزی نداشت . اندك اندك کاروی چنان خراب شد که تنها دو کارگردر کارخانه ماند که مزدآنهارافابویه ازخود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد . درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بود که مردم بیایند و ببینند چگونه خودآستین بالا زده و کارمیکند .

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتارخواهدکرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد . فابویه هم فرستادهٔ اورا ازدر بیرون کرد.

سرانجام روز۲٤ ژویه ۱۸۰۸ (۳۰جمادی الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین خان خود بتماشای کارخانه آمد وفابویه با لحن جدی وحتی خشن با او سخن گفت واظهار کرد که مصممست پانزده روزدیگر بطهران برگردد و ماجری را با فتحعلی شاه درمیان بگذارد وبفرانسه بازگردد . وزیرمالیهٔ فتحعلی شاه ظاهراً ازین سخنان حساب برد و بزودی اندك اثری ازمواعید اوظاهرشدواز آن پس وسایل کار را منظماً باومیرساندندو کارگران بکارخود بازگشتند وفابویه بدین گونه دنبالهٔ کارخود راگرفت .

سرانجام در روزپانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲جمادی الآخره ۱۲۲۳) بمناسبت جشن



میدان شاه دراصفهان درزمان فتحعلی شاه
ازکتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

ولادت ناپلئون فابویه دراصفهان همهٔ توپهایی را که ساخته بود بصدا درآورد و باآنها شلیك کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانهٔ وی نتیجهٔ خود را بیرون داده است . در ضمن جشنی در کارخانه گرفت وعده‌ای ازاعیان شهر را دعوت کرد وپرژوزف درحضور آنها مراسم دینی را بجاآورد ودرآن مجلس جشن تا نیمه شب آن روزفابویه با مردم اصفهان دربارهٔ مفاخر کشورخود سخن رانده وشرحی ازتمدن فرانسه ومساوات در میان مردم وعدالت مطلق واینکه هرکس درآنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقامی میتواند برسد بیان کرده است وپیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست درمیان مردم اصفهان درآن روز کرده باشد .

فابویه چنان نسبت بزیردستان وکارگران خود نفوذکلام بهم رده بود که درغیبت وی هم کارمعطل نمیماند، چنانکه درپایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی بکار وارد نیامد و بیش از یك ماه بستری بود و تب سخت می کرد و دراین مدت معالج وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

درآغازماه اکتبرهمان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفابویه فرمان داد بیست اراده توپی را که تازه ساخته بود بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کارخبر کرد وعجله کرد بقیهٔ توپهایی را هم که ازوخواسته بودند بسازد .

چرخهای این توپها رابسیارمحکم وبسیارسبك ساخت وپس ازآن مدتی وقت صرف کردند که اسبها را بکشیدن آنها عادت بدهند ، زیرا که اسبهای اصفهان تنها بسواری دادن عادت کرده بودند . این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) اورا بطهران احضار کرد .

چون بطهران رسید آگاه شد که دربارطهران احساسات سابق را در بارهٔ هیئت نظامی فرانسوی ندارد وازنظرشاه افتاده است واحتمال میرود ناچار شود بزودی از ایران برود . اینکه فتحعلی شاه رفتارخود را تغییرداده بود بواسطهٔ این بود که آگاه شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده ودرسازش با روسها دیگر بایران اهمیتی نداده است . انگلستان نیزالبته درتحریك احساسات وی بی اثر نبوده است . دربهارسال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیرانگلستان درساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضا های فوق العادهٔ وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس ودریای خزر بود فتحعلی شاه را بوحشت افکنده بود . هنوز نفوذگاردان باندازه ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد .

بهمین جهت بفابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند ودرصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. فابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان «گزارش در بارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس» . درین گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرموز وجزیره قشم را که درآن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد .

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد واین بار بیشتر نتیجه گرفت . نمایندهٔ تازه ای سرهر فردجونز بریج (۱) با یك دسته مهم از کشتی‌های جنگی بایران نزدیك شده بود . فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس درخاك ایران پیاده شود وچون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیربرد . بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود را که درشهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود وخود را آمادهٔ حرکت میساخت.

سرانجام درروز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (٦ شوال ۱۲۲۳) فابویه بابیست اراده توپ و لوازم آنها از اصفهان عزیمت کرد. پنج هفته درراه اصفهان بطهران بوده است. درآن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود . برای بردن این توپها گاو و گاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیبگاری گرفته‌اند . گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود از روستاییان یاری بخواهد . عاقبت روز ۳۱ دسامبر (۱۳ ذی القعدهٔ ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگر آن اعتبار سابق را ندارند. پیش از آن هم فتحعلی شاه ایرادهایی از کاراو گرفته بود . می گفتند وی صندوقهایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست وازو میخواستند کاری بکنند که یك اسب کافی باشد .

پیداست که این ایرادگیریها بهانه‌ای بود که با بهم‌خوردن روابط ایران وفرانسه مجبور نباشند ازو تشکر بکنند . ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی لولهٔ توپها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً درین زمینه باواعتراض کرده بود . درنامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۳) از طهران ببرادرش نوشته می گوید : «توپهای‌مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند ودر را بستند و وضع من مانندآنست که درین یك سال هیچ کاری نکرده باشم ... تصورمکن که از نظرمالی

(۱) Sir Harford Jones Brydge

با من بهتررفتارمیکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزدکار گران‌مرانداده بود تقریباً چهارهزارفرانك برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم وزرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم » .

پیداست که درچنین موردی فابویه‌آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیزدیگر نمی‌بایست درایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیرانگلیس را باتجمل بسیاربپذیرد وژنرال گاردان هم فوراًعزیمت خود را خبر داده‌و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در۱۳فوریه (۲۵ محرم ۱۲۲٤) فتحعلی شاه هم با اومؤدبانه سخن گفت اما از رفتن اومانع نشد . همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود وسپس ازراه همدان یا مراغه در تبریزباوبرسد . بهانهٔ این سفراین بود که هدایا وپیغامهایی برای چندتن ازشاهزادگان ببرد ولی مقصوداصلی‌این بود که اطلاعات خود راازآن سوی هم‌دربارهٔ ایران کامل بکند وگزارشی دربارهٔ راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصاً بناهای تاریخی بیستون و وکرمانشاه بدهد .

فابویه این‌آخرین مأموریت راهم باکمال دقت انجام داد . در ۱٤آوریل ۱۸۰۹ (۲۸ صفر ۱۲۲٤) درتبریزبوده و ازآنجا نامه‌ای بمادرش نوشته وخبرداده است‌که عنقریب بتفلیس خواهد رفت واز راه روسیه بفرانسه بازمیگردد .

شرح آخرین ملاقاتی راکه ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (۲٤ محرم ۱۲۲٤) کرده است ژوانن منشی سفارت درتاریخ۱۷ فوریه (۲۹محرم) در طهران چنین نوشته است :

«جناب ژنرال گاردان چون حقا ازباری که در۱۱ فوریه باوداده بودند نا راضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصورنمیکند. پس مراسم دیگری برای‌فردای آن روز برقرارشدو باکمال‌دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت دراطاقی که جزوباغ‌معروف بگلستانست نشسته بود . جناب سفیر رابا امضاکننده وآقایان ترویلیه (۱) وفابویه وترزل وربوله (۲) وریمون (۳) واردتالار کردند که درآنجا صندلی هایی روبروی شاه گذاشته بودند. عالی حضرت خطاب بژنرال بشدت تأثرخود را ازینکه از درباروی میرود اظهار کرد ومی گفت همواره درجود وی وهمه فرانسویان درستکاری وجان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست‌دیده است. امیدوارست بزودی برگردند وخبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود وفرانسویان ازاحساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

---

(۱) Truilhier (۲) Reboull (۳) Raymond

بروزداده است تشکر کرد . بشاه گفت درنظردارد آقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد و بدقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت اوشده است بدهد ورعایت‌های دربارایران را دربارهٔ خود نیز باطلاع دولت فرانسه‌خواهد رساند واعلی - حضرت البته خشنود خواهد شدکه ایران نمیخواهد ازدوستی با امپراطوری‌مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد . عالی حضرت جواب دادکه البته اوهیچ مایل نیست رابطهٔ خود را بابرادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خودمتوجه باشد که وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنامهای متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش ازین مانع ورود جونز بشود. گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی حقیقی‌وی‌مطمئن‌باشد و یقین بداندکه‌انگلستان هرگز نمی‌تواند این‌دوستی‌را با پول وهدایایی که بفضل‌خدابدانها احتیاجی نداردزایل کند. شاه ژنرال رادعوت کرد که تاخبرتازه‌ای ازفرانسه برسددر تبریز بماند. گفت : شما نزدپسرمن میمانید ولازم نیست سفارش‌شما را باوبکنم . ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت بهم‌محترمش‌احترام دارد وچقدر باودلبسته‌است.

جناب سفیربعالی‌حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی هایی که همواره‌ازو دریغ نکرده است ودوستی که همهٔ بزرگان‌دربارایران با او کرده‌اند خواهدبود،وظیفه خود میداند میل عالی حضرت را برآورد وچون شاه اظهارمیل کرده است که آقایان ژوانن ونرسیا ازطهران نروند بآنها فرمان داده است دردربار طهران بمانند وآنهارا بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد .

این تصمیم بنظر شاه‌پسندیده آمد وبا مودت از خدماتی که آقای نرسیا وامضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یاد کرد . گفت که رفتارشان پسندیدهٔ همه بوده استو بامهربانی ومودتی که شایستهٔ آنندباآنها رفتارخواهند کردوازرفتاری که باآنهاخواهند داشت جونزخواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی‌دارد .

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد و گفت هرخبری که باو برسد بعجله باعلی حضرت خواهد رساند . بازخاطرشاه را مطمئن کردکه امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) بازبموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که‌آقای دوپره (۲) پیش ازورود او بتبریز باو برسد .

عالی حضرت گفت ازآنچه ژنرال باوگفته است اطمینان دارد و ازوپرسید آقای ترویلیه را ازکجا بپاریس خواهد فرستاد .

جناب سفیر گفت که بازهنوزکار بسیاردارد ودرنظردارد چند روزدرقزوین بماند

Dupré (۲) Erfurth(۱)

ودرآنجا منتظر نامهای درباروترجمهای آنها خواهد شد وپس ازآنکه این نامها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر بپاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب بآقای ترویلیه کرد وبالحن محترمانه با اوسخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و باعلی حضرت بگوید ونیز حوادثی راکه بچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه ازهمهٔ افسران فرانسوی دربرابرخدماتی که باو کرده بودندتشکر کردو نشان دادتاچه اندازه ازیشان خرسند است . سپس این آقایان بعالی حضرت گفتند افسوس می خورند نتوانسته اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موانعی راکه پیش می آمدرفع کند.

شاه گفت امیدوارست دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند وباید همیشه بمودت اومطمئن باشند . آنوقت ژنرال برخاست ودرحالی که بیرون میرفت بعالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثروبعنوان خدا حافظی تکرار کرد:ژنرال وشماآقایان فرانسوی خوش آمدید بسیارخوش آمدید .

نتیجه مأموریت تانکوانی درایران

ژ م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که باژنرال گاردان بایران آمده بودچنان که پیش ازین گذشت کتابی دردومجلد بعنوان « نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا» در ۱۹۱۸ درپاریس چاپ کرده است . آدرین دوپره عضو دیگراین هیئت نیز کتابی بعنوان «سفری درایران که درسالهای۱۸۰۷ و۱۸۰۸ و۱۸۰۹ درعبور ازآناتولی و بین‌النهرین ازاستانبول تا انتهای‌خلیج فارس وازآنجا بایروان کرده شده....» نوشته و در۱۸۱۹در دومجلددرپاریس چاپ کرده‌است(۱). کتاب تانکوانی شامل۳۶ نامهٔمفصلست که در مراحل مختلف این سفر بخانمی ازدوستان خود درپاریس نوشته . ازین نامه ها خوب پیداست که مردی راستگو و بی غرض بوده وچون فارسی می‌دانسته است ازاوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب اوپر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران درآنزمانست .

بنا برگفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد اورا با دوسه تن از همراهانش بوسیلهٔ فرج‌الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم

---

(۱) Adrien Dupré - Voyage en Perse, fait dans les années 1807 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan .... 2 Vol Paris 1819

راهنمایی کرده ودرآنجا منزل داده‌اند. افسرانی‌را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند درخانهٔ دیگری جای داده‌اند وتانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده‌ودوتن دیگر ازاعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرك وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیداست مراد میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند.

درهمان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم بملاقات گاردان آمده ومدتی با او گفتگو کرده است. تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه پادشاهست وملایمت وادب وفروتنی او حق شناسی ودلبستگی ما را فراهم آورد.

چهار روز پس از ورود بطهران فتحعلی‌شاه اعضای سفارت را بحضورخود پذیرفته است. شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی فرستاده بودند. خلعت ژنرال گاران جبه‌ای ازماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان واسلحهٔ جواهرنشان وطاق شال بوده وبرای هریك ازاعضای سفارت جبه‌ای مانند جبه های عمال‌دربار و کمربندهای زربفت وشالهای کشمیری فرستاده بودند.

رییس تشریفات سلطنتی که‌درآن‌زمان‌اورا «مقدم‌السفراء» یا «ایشك آقاسی باشی» می گفتند آنها را نیم ساعت دراطاقی نگاه داشته وچای‌بایشان داده است. سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند واعضای سفارت در کنار رؤسای دربار در باغ روبروی تخت مرمرصف کشیده وهریك را باسم ورسم بشاه معرفی کرده‌اند. هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایان دستور داده است فرانسه را دعابکنند وامیدوارست که این کشیشان هم بنوبت‌خود برای‌فیروزی ونیکبختی‌وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بودو وزیران و شاهزادگان بترتیب سن واهمیت مقام خود درباغ صف کشیده بودند.

تانکوانی شاید برای اینکه ازپاریس دستوری بگیرد درتاریخ ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) ازطهران ازراه قزوین وزنجان وتبریز عازم‌اروپا شده وچون ژنرال گاردان در ۱۳ فوریهٔ ۱۸۰۹ (۲۷ذی‌الحجه ۱۲۲۳) از طهران حرکت کرده‌است پیداست که تانکوانی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش ازو از طهران رهسپار شده است. تانکوانی را ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده‌بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره باستانبول بکار اول خود برگشته باشد. درهر صورت‌وی بنا برنامه‌ای که‌خود نوشته بایك تن ازاعضای‌سفارت‌طهران را ترك کرده و ٤ روز بعد یعنی ۲۷ مه (٦ ربیع الثانی) بقزوین رسیده وپس ازدرنك در زنجان در ٦ ژون (۱٦ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است.



برتخت نشستن فتحعلی شاه در کنار فرزندان ووزرایش
ازکتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ________ Call No. ________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

درتبریز میرزا بزرك قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده استچند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . درین زمان دوتن از افسران فرانسوی هیئت نظامی کاردان یعنی وردیهٔ سروان پیاده ولامی سروان مهندس باسه تن افسران جزء پیاده درلشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند وژوانارمترجم سفارت هم برای ترجمانی درتبریز بوده است .

تانکوانی میگوید درین موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیك دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند وفرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی، نمونهایی که از فرانسه آورده بودند درتبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه‌ای خرمایی رنگ وتقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده ویك ردیف دگمهٔ فلزی سفید از پیش داشته است . شلوارهای متقال آبی و کفشهای ساقه کوتاه بپامی کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند ودرآن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است . برخی بربالای کلاه خود پری یا باصطلاح آن زمان « تل» میزده‌اند .

دسته ای مأمور پاسبانی شخص نایب السلطنه بوده اند وازچادر وی پاسبانی میکرده اند . هرصبح وهرشب درساعت معین سربازان را باسم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند وهرروز صبح نگهبانان را عوض میکردند وساعات روز وشب راهم چنان که درارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر میداده‌اند .

وردیه افسرفرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود وعباس میرزا ازین پیشرفت بسیارمغرور بوده است · لامی افسر مهندس هم در همان لشکرگاه یك مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود وایشانرا برای ساختن توپ وتفنك آماده کرده بود .

گذشته ازین عده سربازوافسرفرانسوی عباس میرزاتقریباً صد و پنجاه سربازفراری روس راکه در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یك تن سرگرد ازیشان درجزو لشکریان خود پذیرفته و آنها را زیردست وردیه افسرفرانسوی بکار گماشته بود . فرمانده توپخانهٔ مختصراوافسری از شاهزادگان گرجی بنام طهمورث (تیمورات) خان بوده است .

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای ازو بناپلئون برساند ونامه‌را تذهیب کرده ودر کیسهٔ زری باو سپرده اند ونیز نامهای دیگری خطاب بعسکرخان سفیر ایران درپاریس ونماینده ایران دراستانبول و کاردارفرانسه دراستانبول بدست اوداده‌اند.

تانکوانی درین نامه که از تبریز نوشته‌شرحی ازمهارت عباس میرزا در تیراندازی باتفنك آورده وسرانجام‌وی در۱۱ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ربیع الثانی ۱۲۲۳)ازتبریز رهسپارترکیه و اروپا شده است.

نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در٤ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران وفرانسه بسته‌شد. ناپلئون ژنرال گاردان را باهیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بایران فرستاد. وی روز٤ دسامبر۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد. تقریباً ۲۱ماه ونیم پیش ازورود وی بطهران یعنی در١٤ فوریه ۱۸۰٦ (۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰)روسها ایستیفانف سفیرخود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودندزیرا که روسها هنوز با ناپلئون درجنك بودند ومی‌خواستند ازسوی ایران‌آسوده خاطرباشند. پیش ازآمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود.

دوماه وهفت روزپس ازوصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وسیاست ناپلئون را در ایران بدین‌گونه توضیح داده است:

«۱۰فوریه۱۸۰۸

چاپار ایران که ازاستانبول رهسپارشده نامهایی ازدولت من برایم آورده است. اعلی حضرت ناپلئون بزرك انتظارداشت جنگ درمیان ایران وروسیه قطع شود زیرا چنانکه عالی‌حضرت شما میداند رضایت داده بود با آن‌دولت صلح کند. اعلی – حضرت اظهارمیدارد درعهدنامه‌ای که درتیلسیت بسته‌شده چیزی دربارهٔ ایران مقررنشده است. تاآن تاریخ نه تنها عهد نامهٔ اتحاد درمیان فرانسه وایران را عالیحضرت شما امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود درطهران از آن اطلاع پیداکرده باشند. پس چون اعلی حضرت هیچ اطلاع مسلمی دربارهٔ آتیهٔ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته‌است در برابرروسیه روابطی راکه هنوزاستوارنشده بود پیش‌بکشد. امااعلی حضرت‌بی‌آنکه منتظرخبر امضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کنم که با وضع کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت درصدد خواهد بود با هردولتی که متحد فرانسه است دوست بشود. اعلی حضرت‌درضمن بمن اجازه میدهد توسطفرانسه درمیان ایران‌وروسیه‌راپیشنهاد کنم تا شایدگفتگوهایی که درطهران درمیان وزیرعالی- حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد بامنافع دولت شما باشد و آن منافع را وی از آن خود میداند. اعلی حضرت میل صریح وصادقانه خود را



لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند
از کتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 7854 Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

اظهارمیدارد که این گفتگوهامنتهی بعقد عهد نامه‌ای بشود که کاملا مطابق افتخارات دولت ایران باشد .

اعلی حضرت ناپلئون کبیر بمن اطلاع می‌دهد که همهٔ اروپا برای سرکوبی بیدادو خشونت انگلستان مسلح میشود . رفتار ظالمانه شان دربارهٔ دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارك باوجود ناکامیها جنگ را باآنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکند . روسیه و پرتغال بندرهای خودرا مسلح کرده‌اند وآنها را بروی کشتیهای انگلیسی می بندند . سوئد که متحد باآنها بود بزودی اظهاردشمنی باآنها خواهد کرد. اسپانیا تهیهٔ مفصل می‌بیند تا درانتقام جویی عادلانهٔ فرانسه شرکت بکند . دول متحد امریکا که ازجسارت انگلستان توهین دیده و بستوه‌آمده اند بآن اعلان جنگ داده‌اندو ازحالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند . چین چون نتوانسته است در برابرقتلی که انگلیسها در یکی از بندرهای‌آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه‌را دردریاهای اروپا ودرسواحل افریقا بروی کشتیهای انگلیسی بسته اند . هرچه اقدامات بزیان‌انگلستان شدیدتر باشد دورهٔ صلح دریایی نزدیك ترخواهد بود . اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که درهمهٔ جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها بازباشد . اعلی حضرت باعتماداطمینان‌-هایی که عالی حضرت شما چند بار باوداده است حق دارد منتظر باشدکه شما هم بزودی اقدامات سخت دربارهٔ انگلستان بکنید زیراکه خیانت آن بروی سخت آشکارست .

اعلی حضرت امپراطورمیخواهد که هرتجارتی درمیان ایران وانگلستان قطع‌شود وهمهٔ عمال وهمهٔ‌وسایط این ملت‌را ازشهرها وبندرهای امپراطوری طرد کنندوهرمکاتبه درمیان‌انگلستان‌وهندوستان‌را ازراه ایران‌منع‌بکنند. اعلی حضرت ناپلئون بزرك‌انتظار داردنخستین‌چاپاری که سفارت وی ازطهران میفرستدباواین خبررا برساندکه‌عالی‌حضرت شما این اقدامات راکه مطابق منافع دولت امپراطوری ایران وآرزو وسرمشق همهٔ ملل دیگرست کرده است . از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن‌اطلاع دهدکه‌دربارهٔ این درخواستها بدربار خود چه باید بگویم . آقای بونتان که حاضرست بپاریس حرکت کند بمحض اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد» .

عهد نامهٔ تیلسیت را ناپلئون در۷ ژوئیه۱۸۰۷ (۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲) یعنی‌هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامهٔ گاردان امضا کرده بود . درین موقع هنوز گاردان در راه بود و بایران نرسیده بود . عجب اینست که در عهد نامهٔ تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران باز گذاشته بود و با

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتحعلی شاه درجواب این نامهٔ ژنرال گاردان پاسخی باو نوشته است که اصل آن بدست نیست وقسمتی ازمدلول آنرا ژوانن مترجم سفارت فرانسه بفرانسه ترجمه کرده است. ازآن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتحعلی شاه در۱۷ فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روزپس ازنامهٔ گاردان نوشته ومحتویات او چنین بوده است :

«پس ازتعارفات ومراسم معمول عالی حضرت همهٔ رضایت خود را ازتوجهی که ژنرال گاردان کرده‌ونیات اعلیحضرت امپراطوروشاه راباواظهارداشته است بیان‌میکند. میگوید تا چه اندازه ازحق پرستی وفداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربارایران بکارمیبرد خشنود شده است ...

«اینکه‌شما نیات‌اعلیحضرت امپراطورناپلئون‌برادر ناماورومفتخرما راکه‌سلطنتش جاودان باد بیان‌کرده‌اید ومیل دارد که جنگ درمیان لشکریان ایران و روسیه قطع شود وجناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما درطهران بعقد عهد نامهٔ صلح با فرستادهٔ امپراطور روسیه بپردازید دوستی ومهربانی ناپلئون بزرك را دربارهٔ ما وتخت شاهانهٔ مادر دیدگان ماکالشمس فی وسط السماء آشکارمیکند.

«شك نیست و آشکارست که این دودولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او دربارهٔ دولت ما وصفا وصداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهة ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

«اما دربارهٔ قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بدانند ازهمان روزی که دو دولت‌والاجاه ما باهم اتحاد کردند همهٔ‌راههای روابط‌درمیان ایرانیان‌وانگلیسها بسته شد وسفیرما که بهندوستان فرستاده شده بود بفرمان ما احضارشد وبپای تخت ما بازگشته است . گذشته ازآن همه انگلیسهایی که درقلمرو ما و بندرهای خاك ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته‌ایدآقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی باطلاع وزیران دولت فرانسه‌خواهید رساند ووی‌پس ازاستجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود وغیره ...

بتاریخ ماه ذی‌الحجةالحرام سنه ۱۲۲۲هجری (۱۷فوریه۱۸۰۸)

ترجمهٔ امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .
طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸
امضاء : ژ . م . ژوانن »

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامهٔ فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۰ شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس از ورود گاردان بطهران امضا کرده و این تاریخ پنج ماه و سیزده روز بعد از امضای عهد نامهٔ تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که درموقع امضای عهد نامهٔ تیلسیت هنوز عهدنامهٔ فینکن شتاین بامضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم درمیان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد و اگر عهد نامهٔ فینکن شتاین هفت ماه و شانزده روز پس از آنکه بامضای ناپلئون رسیده بود بامضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است، زیرا که گاردان با آنکه چند روز پس از امضای آن از فرانسه عزیمت کرده نزدیك شش ماه در راه بوده است و درنگ او در استانبول رسیدن وی را بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامهٔ تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامهٔ فینکن شتاین با فتحعلی شاه امضا کرده است، یعنی دو ماه و سه روز پس از آنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح با روسیه بکلی متحد خود را از یاد برده و حتی در نتیجهٔ این سکوت آنرا دست بسته در اختیار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون درضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسها برنداشته است .

شگفت تر اینست که شش ماه و یازده روز پس از امضای عهد نامهٔ تیلسیت و ۲٤ روز پس از آنکه گاردان نامهٔ یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲) سابق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی القعده ۱۲۲۲) نامه ای مودت آمیز با همان وعده‌های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطور فرانسویان، پادشاه ایتالیا وسرپرست اتحادیهٔ رن (۱) بفتحعلی شاه امپراطور ایرانیان :

سلام بر تاجداری که بر افتخار ایران بافیروزمندی های خود میفزاید و با فرزانگی و

---

(۱) Rhin

پایداری پادشاهی میکند .

نامهایی را که اعلی حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه برمن گوارا بوده است وخواهد بود .

خدمتگزارشما یوسف آقا نامهٔ مرا باعلی حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدم چند زمانی درپای تخت من مانده است. مانند فرستادهٔ پادشاهی که عزیزش میدارم با او رفتار کرده‌اند ومن از رفتاراو خشنود بوده‌ام .

او را مأمور می کنم با علی حضرت شما تکرار کند که صادقانه ترین دلبستگی را باودارم ؛ میل دارم روابط یگانگی راکه باین خوبی درمیان برقرارشده است روز افزون ببینم. تنها یك دشمن برای ما مانده است که باآن بجنگیم : انگلستانست. دول اروپا را وادار کرده‌ام بامن یاری کنند، تا آنرا مجبور کنیم ازدعاوی جابرانهٔ خود چشم بپوشد : امیدست که اعلی حضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند ، درین افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهد کرد .

ای پادشاه بسیار بزرك وبسیارتوانا وبسیارفیروزمند ازخدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد وبرشمارهٔ سالهای عمرشما بیفزاید .

درکاخ سلطنتی من درتویلری (۱) در۱۷ ژانویه۱۸۰۸ نوشته شد .

امضاء ، ناپلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگ ب . ماره (۲)

وزیرامورخارجه امضا: شامپانیی (۳)

بملاحظهٔ ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضاء : ش . م . تالران (٤)

ازین جا پیداست که وظیفهٔ گاردان چه بعنوان رییس هیئت نظامی فرانسه درایران وچه بعنوان سفیر کبیر ناپلئون در دربارفتحعلی شاه بسیاردشوار بوده وناپلئون توقعات دشوارازوداشته است .ازیك سوی گاردان نخست مأمور بوده است وسایل حملهٔ بهندوستان راازراه ایران آماده کندوسربازان ایرانی رابنظام جدید آشنا کندواسلحهٔ جدیددرایران بسازد ومطالعات سواق الجیشی وجغرافیایی درایران ودر راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

---

(۱) Tuileries (۲) Hugues B. Maret (۳) Champagny

(٤) Ch. M. Talleyrand

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. ازسوی دیگرحمایت نکردن ناپلئون ازایران را در برابر روسیه می بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میان ایران وروسیه برقرارسازد. درین زمینه هم بازدربار ناپلئون آنچنانکه باید بااو یاری نمی کرده، یعنی نمیخواسته است دراروپا بوسیله‌سفیر روسیه درپاریس یاسفیر فرانسه‌در دربارروسیه‌درین کاروارد شودوتنها باررا بدوش کاردان می گذاشتند و می خواستند وی‌در طهران درمیان نماینده روسیه ودولت ایران میانجی گری کندوبدین وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر ودار درمیان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد وایران راوادار کند از منافع و شرایط خودبکاهد وبشرایطروسیه تسلیم بشود.

درین میدان دشواراشکال دیگری‌هم درپیش‌بود وآن این‌بود که ازیك‌سوایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت وبهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودندکه خبر ونامه بایران برسد ودولت ایران وسفیرفرانسه درطهران سریع ترین ونزدیك ترین رابطه‌را راباددربارناپلئون‌داشته باشند.ازسوی‌دیگر درافغانستان هم که یگانه راه‌حملهٔ بهندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان‌چند دربرابرایران برخاسته بودند و نمی گذاشتندراه هرات وقندهارکه ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بهندبتازد راه امن ودراختیارایران بشود.

اینست که‌سیاست ناپلئون رادر دربارفتحعلی‌شاه‌بسیار ناپخته وناسنجیده ودورازحزم وتدبیر باید دانست که حقیقت وصداقت درآن نبوده است. نتایج این‌سیاست برای‌ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران‌ازنیات ناپلئون وشرکت در دسته بندیهای او در برابر انگلستان خشم انگلستان را بـر انگیخت و با ترس دیگری‌که از ایران داشت توأم شد.

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود بهندوستان بنفوذ معنوی ایران‌در آن سر زمین پهناور پی برده وخطرناك‌ترین رقیب خود را درآنجا فکرایرانی وزبان فارسی وتجارت با ایران دیده بودند ودر هرجای‌آسیا که می خواستند رخنه کنند بهمین مانع برخورده بودند.

ازآن زمان همهٔ کـوشش انگلیسها درآسیا ایـن بـوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند وحوادثی درافغانستان وحکومت‌های‌فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا ومرو وخیوه ومتصرفات روسیه درقفقازودولت عثمانی که همسایگان‌آنروزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز وپرجمعیت ایران که درحواشی مملکت بود ازآن جدا شود وبدست دیگران بیفتد ودیواری محکم‌درمیان

ایران وهندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق درمیان ایران وافغانستان وحکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی از ایران و کوتاه شدن دست ناپلئون از دربار فتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی را که در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت تر کرده و ایرانیان را تحریك کرده اند که دنبالهٔ جنگ باروسیه را بگیرند و بجای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته اندولی باطناً می کوشیده اند مانع از پیشرفت ایرانیان درمیدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده اند وعهدنامهٔ رسمی با فتحعلی شاه بسته اند که اگروارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی ازبابت هزینه و لشکر کشی باو بپردازند وهمینکه وی را خام کرده اند و بپشت گرمی این عهد نامهٔ شوم وارد جنگ شد ازهمهٔ وعده های خود سر باز زده وباکمال صراحت عهد نامهٔ خود را زیر پا گذاشته و وی را بدین گونه فریب داده و گرفتار آن مصایب تاریخی وسرشکستگی های معروف کرده اند.

اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون بایران داده ودربارایران راکاملا خام کرده بود وتوسلی که ایران باوداشت ودرین راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده وتهیه دیده بودمطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد،بلکه بر زیان افزود، زیرا که ازیك طرف ایرانیان را بپشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را ازسازش با روسها مانع شده وازطرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده ومستقیماً بآنها رجوع نکرده وچرا لحن مغرورانه پیش گرفته و بپیشنهادهای صلح آنها اعتنا نداشته اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش ازین درصحایف ۴۹-۵۰و۵۲و۵۹-۷۱و۸۹-۹۰ شمه ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیهٔ حاصلخیز سبز خرمیست که دردامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژادآریایی از زمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین روزهای هجرت نژادآریایی ایرانی بنواحی امروزی درآنجا سکنی دارند وازنخستین روزهای تاریخ ایران نامشان دراسناد تاریخی ماآمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را به سه ناحیهٔ ممتاز تقسیم می کردند . یك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند وقسمت دیگررا «کولخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جواز نژادآریایی ایرانی بودند وملل مختلف نامهای گوناگون بآنها داده‌اند . ایرانیان بایشان «آلانی» واروپاییان «آلبانی» وارمنیان «اغوانیان» میگفتند. درآغازدورهٔ اسلامی تازیان کلمهٔ «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌اند واندك اندك این کلمه درفارسی وعربی «اران» شده وناحیهٔ شمالی رود ارس راکه آذربایجان شوروی امروز باشد اران گفته اند .

مردم گرجستان درجنگهای عمده‌ای که شاهنشاهان هخامنشی ایران کرده‌اند شرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنای کشورستانی را درآسیای غربی گذاشت اندك اندك بگرجستان هم نزدیك شد وازدورهٔ اشکانی ببعد گرجستان نیزمانندارمنستان درمیان ایران وروم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پادشاهان کولخیدا که زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته وبدین مناسبت بدین نصاری گرویده وازآنروز دین مسیح واردگرجستان شده است . کلیسیای گرجستان شعبهٔ خاصی ازدین نصاریست و آیین ورسوم مخصوص بخود داردکه نزدیك بکلیسیای ارتودکس یونانیست . در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی دردست ایرانیان وگاهی دردست رومیان بود وخسرو نوشین روان باردیگر آنجا را متصرف شد .

آخرین بارکه امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ٦٢٧ میلادی یا سال ششم هجری بودکه هراکلیوس امپراطور معروف آنجا را گرفت وجزو خاك خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب وارد آنجا شدند وگرجستان جزوقلمروخلفادرآمد . درپایان قرن دوم سلسلهٔ باگراتی های ارمنستان برگرجستان‌هم مسلط شدند واستیلای آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه درقرن پنجم سلجوقیان پس ازاستیلای برایران برگرجستان هم دست انداختند وپس از برافتادن سلجوقیان ترکان عثمانی برآنجا غلبه کردند. اما درسال ٤٩٣ هجری متحدین صلیبی پس ازتصرف اورشلیم بانصارای گرجستان یاری کردندوایشان هم ترکان را ازآنجاراندند وسلسله‌مستقلی درگرجستان تشکیل شدکه تا ٦٠٩ هجری بوسرکار بود .

پس ازآن مغولها برآن مملکت دست یافتندو تیموراز ٧٨٠ تا ٨٠٥ شش بار بگرجستان تاخت . پس از برافتادن تیموریان گرجستان باردیگر مستقل شد وسه دولت مستقل درآنجا تشکیل یافت که دراسناد فارسی آنها را «کارتیل» و «کاخت» و «امرت» مینویسند . پیدا است که سلسلهای مختلف امرای گرجستان نمیتوانستند با هم متحد باشندوچون امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی ازپا درآوردند دیگراین پادشاهان پشتیبان نیرومنددرجهان

نداشتند و ناچارمی بایست بدولتی که زورمندترونیك خواه تربود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان درقرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند وشاه عباس اول مخصوصاً از آنها حمایت مؤثری میکرد وگرجستان را دربرابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال هم چنان درسرمردم گرجستان بود وچون روسها دربن زمان نه تنها بخاکشان نزدیك شده بلکه درمشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند وپیروطریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسیای آنها نزدیك بود ورفت وآمددرمیان گرجستان وروسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه‌درسال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت ازایوان چهارم‌واسیلیوویچ پادشاه‌روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندرپادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه دربرابر شاه عباس کمك خواست. درسال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظوربدربارمیخائیل فئودوروویچ اولین تزارخانوادهٔ رومانوفها روانه کرد.

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سر زمین را غره کرد و اندك اندك از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود «واختانگ چهارم» پادشاه مقتدری در گرجستان بروی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ شمرد.

دورهٔ فترتی که‌در پایان سلطنت صفوی و دورهٔ حکمرانی افشارها وزندهادرایران پیش آمد ناچارمردم گرجستان را روز بروزازایران دورتروبروسیه نزدیکترمیکرد. از سال ۱۰۲٤ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی ازجانب دربار صفوی عازم گرجستان شده ودرآنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که‌در ۱۰۲٤ عیسی‌خان بحکومت گرجستان رفته ودر ۱۱۰۶ کلبعلی خان را بآنجا فرستاده‌اند ووی تا ۱۱۱۵ در گرجستان حکمرانی داشته است.

از ۱۱۱۵ ببعد امرای گرجستان اندك اندك استقلالی یافتند و درصدد بودند از دخالتهای ایران وعثمانی درسرزمین خود مانع شوند وراهی راکه پیش گرفتند همان جلب حمایت دربارتزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجاردر ۱۱۶۳ نزدیك سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشترفراهم میکرد.

درظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مغرب اروپا و از آن جمله لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما از آنطرف نتیجه‌ای نبردند وراهی جز توسل بروسیه در پیش نبود . روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جز بن که تحت‌الحمایهٔ امپراطوری تزارها بشود باز نبود .

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل و کاخت بپادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد . ایراکلی پسر تیموراز دوم نخست پادشاه کاخت بود و در ۱۷۴٤ میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری بپادشاهی کاخت نشست. در ۱۷۶۲ مطابق با ۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمهٔ کارخود کرد و تا ۱۷۹۸ مطابق ۱۲۱۳ هم زنده بود . پس از مرک وی کئورگی دوازدهم که دراسناد ایرانی نامش را « گرگین » نوشته‌اند تا ۱۸۰۰ یا ۱۲۱۵ و پس از او ایوان دوازدهم تا ۱۸۰۱ یا ۱۲۱٦ سلطنت کردند .

ایراکلی دراواخر سلطنت خود جداً متمایل بروسیه بود وسرانجام در ۲٤ ژویه ۱۷۸۳ مطابق با ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ دردژ « گور گیوسك » درسرحد قفقاز درمیان فلدمارشال پاتیمکین همه کارهٔ دربار یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه وشاهزاده « باگراتیون » گرجی نمایندهٔ پادشاه گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که در تاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیرا که دربن عهد نامه پادشاه گرجستان کشورخود را درحمایت امپراطوری روسیه قرارداد واین اولین کشور تحت‌الحمایه درتاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت الحمایهٔ دیگر درجهان پیدا شد .

این عهدنامه دارای سیزده ماده ویك مقدمه بود ودرمادهٔ اول آن تصریح شده بود که ازین ببعد دیگر پادشاه گرجستان « والی » آنکشور نخواهد بود بلکه « متحد » روسیه شمرده خواهد شد . معنی این ماده صریحست ، یعنی پادشاه گرجستان که ازچهارصدسال پیش دست نشاندهٔ ایران بود وپادشاهان ایران رسماً عنوان « والی » گرجستان باو میدادند ازین پس دست نشاندهٔ تزارهای روسیه خواهد بود .

شش سال پس ازامضای این عهد نامه یعنی در ۱۷۸۹ مطابق با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه درگرفت ونخستین نتیجه آن وحشت فوق العاده‌ای بود که برهمهٔ پادشاهان اروپا واز آن جمله یکاترین دوم امپراطریس روسیه که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹٦ میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمییافت که درقفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه ازجنك دوم باترکیه در ۱۷۹۱ (۱۲۰۵ هـ .) فارغ شده بود ومیبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد .

در ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ هـ .) که چند ماه بمرك یکاترین مانده بود اختیاروی و کشورش دردست پلاتن زوبف معروف بود . وی بهمدستی برادرش والریان زوبف نقشهٔ بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم درحد خود خواست آنرا دنبال بکند . پیش از زوبف اختیار امپراطوری روسیه بدست پاتیمکین افتاده بود و وی میکوشید ملل نصارای بالکان را بر سلاطین عثمانی بشوراند ومتصرفات اروپای عثمانیها را جزو روسیه کند . زوبف بلند پرواز تراز وبود ومیخواست ایران رادرهم نوردد وخود را بمرزهای هندوستان برساند و بدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان زوبف ایران را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد وازراه آسیای صغیر بخاك عثمانی حمله ببرد وترکان عثمانی را هم از پا دربیاورد . ازطرف دیگر میبایست سووارف سردار معروف ازراه بالکان باستانبول حمله ببرد ودرضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پایان ماه فوریهٔ ۱۷۹٦ (شعبان ۱۲۱۰) والریان زوبف از پترزبورک رهسپار شد وامیدوار بود درماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد . میبایست ژنرال کارساکف هم ازسوی دیگر با ده هزارسرباز از راه قفقاز رهسپار شود و تفلیس را بگیرد . اما زوبف با بیست هزارسربازدر کرانهٔ دریای خزرحرکت کند و پس ازآنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند وامیدوار بودند که مردم دربند وبادکوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشوند . ظاهراً درآن موقع دربار روسیه چندان اطلاعی ازاوضاع داخلی ایران نداشت ومیپنداشتند که هنوز اصفهان پای تخت ایرانست واگراصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می‌شود . ماه سپتامبری که زوبف وعده میداد رسید وهنوزلشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند . از پترزبورك « دو ولان » نام مهندس را بانقشهای جغرافیایی ودستورهای نظامی بیاری او فرستادند ولی در ۱۷ نوامبر همان سال (۱٦ جمادی الاولی ۱۲۱۱) که یکاترین دوم درگذشت وی هنوزدربادکوبه بود . پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت ونقشه زوبف عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همینکه خبر اتحاد گرجستان با روسیه بآقا محمدخان قاجار رسید مصمم شد برآن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیار مناسب بود زیرا که یکاترین ملکهٔ روسیه همچنان ازانقلاب فرانسه وحشت‌زده ومرعوب بود وچون خبر تاختن آقامحمدخان بگرجستان رسید ازمردم گرجستان حمایتی نکرد .

ازآن زمانی که پادشاه گرجستان بپشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از ایران باز زده بود گروهی ازامیران وفرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروث داشتند ازمشاهدهٔ کاراودلیر شده بودندوسر بطغیان برداشته وباایراکلی

همدست شده بودند. آقا محمد خان در اواخر سال ۱۲۰۹ قمری نخست در اطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه بکسی اندیشهٔ خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبر از طهران رهسپار شد و از راه اردبیل بپل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت و چون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سر زمین طالش فرستاد و خود بسوی ارمنستان تاخت و عده‌ای از مردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزار سرباز بر قلعهٔ پناه آباد تاخت و آنرا محاصره کرد و چون نتوانست آن قلعه را از ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت. عده‌ای از همراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خود گذاشت و با عدهٔ دیگر بآن شهر حمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد و در بیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت و درمیان جنگ بادسختی مخالف لشکریان ارمنی و گرجی وزید و آنها تاب نیاوردند و بشهر برگشتند. از دروازهٔ دیگر شهر چهارصد تن از سپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند و تا پشت چادری که آقا محمد خان در آن بود درسیدند و برخی از طنابهای چادر را هم با تیغ بریدند. اما آقا محمد خان از جای خود نجنبید و فرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فرار دادند.

ایراکلی که تاب برابری در خود نمی دید شتابان بشهر تفلیس رفت و همسر خود را که در اسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهر و دختر خود همراه برداشت و بشتاب بسرزمین کاخت و کارتیل رفت. آقا محمد خان در آخرین مرحله جنگ هفتاد تن از سران لشکر گرجستان را کشت و سرانجام وارد شهر تفلیس شد و فرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری بجایی رسید که مورخان ایرانی نوشته اند پانزده هزار تن زن و دختر و مرد و پسر را اسیر کرده‌اند و کشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیسیاهای آنها را سوختند و خانهای مردم را ویران کردند و هرچه در شهر بود بغارت بردند. البته پیداست که تاریخ نویسان ایران در نقل این واقعه در نام رود اشتباه کرده و بجای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیرا که رود کور از تفلیس میگذرد و نه رود ارس.

پس از نه روز که در تفلیس بود و این کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد از تفلیس رهسپار گنجه شد و از آنجا بشروان رفت و درین نواحی هم تاخت و تازهایی کرد و سرانجام از راه دشت مغان بایران برگشت.

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی از گفتهٔ یك مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه و سه روز پس از جشن نوروز از طهران رهسپار شد و نزدیك شصت هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مقان وشروان وداغستان یعنی از سوی مشرق ودسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستادودسته‌ای‌را باخودازراه شوشی‌وقراباغ که مرکز باشدبرد. در گنجه‌این‌سه‌دسته‌بهم رسیدند ودرراه‌بواسطهٔ جنگهایی که کرده‌بودندعدهٔ آنها‌بچهل‌هزاررسیده‌بودولشکریان ایراکلی چهار یك عدهٔ او بود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند و گرجیان منتهای دلاورای را در جنگ نشان دادند امـا بواسطهٔ افـزونی لشکر آقا محمد خان شکست خوردند . نیز می گوید بگفتهٔ دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند .

درین واقعهٔ تاخت وتاز آقامحمدخان در باروسیه با آنکه‌درعهدنامه تحت‌الحمایگی قیدشده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نـامه اجری نشد بخودی خود ازاعتبار افتاد. چندی بعد گئورگی دوازدهم پادشاه جدید که‌این باردرمعرض تهدید ترکان عثمانی افتاده بود در۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ (۲٤جمادی الاخرهٔ ۱۲۱٤) عهد نامهٔ دیگری با پاول امپراطور روسیه بست ومواد عهدنامهٔ سابق راتجدید کردوروسیه‌متعهد شد درموقع خطر یاوری نظامی را که آن بار نکرده بود بکند .

پس ازبازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعهٔ حملهٔ والریان زوبف روی داده است . آقا محمد خان درخراسان وماوراء النهر مشغول زد وخورد بود که این خبر باو رسید واندکی بعد خبر مرك یکاترین وبازگشت زوبف اورا مصمم کرد بـار دیگر بگرجستان بتازد. باز بطهران آمدولشکریان‌خود رادرین شهر گردآوردودرماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ ازطهران راهی شد واز همان راه اردبیل بکناررود ارس رسید وبازپل راشکسته بودند ، ازآب گذشت وباده هزار سوار برقلعلهٔ پناه‌آبادتاخت . این بارابراهیم‌خلیل‌خان بسرزمین شکی ولگزستان گریخت ووی وارد قلعه شد وذخایرآنجا را تصرف کرد و درپای همین قلعه بود که درشب شنبه ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش که در اذای پولی که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه‌بر سرش تاختند واورا کشتند .

تاریخ نویسان ایرانی درذکر این واقعهٔ زمان یکاترین که نام وی را «یکه‌ترینه» ضبط‌کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری‌نکرده است پی نبرده‌اند .

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست ازقول‌یك‌تن‌از مردم گرجستان مینویسددرین موقع ژنرال گوداویچ که با لشکریانی مامور پشتیبانی ازآن سرزمین بود درشش منزلی تفلیس اقامت داشت وایراکلی کراراً ازویاری خواست اما او سرباز میزدو گمان نمیبرد

نتیجهٔ این کار چنین باشد ومیپنداشت آنچه‌دربارهٔ آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است . میگوید درست تر اینست که گوداویچ در قلعهٔ گورگیوسك بود وسپاهیانش دراطراف کوه‌سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمیتوانست تاسه چهار هفتهٔ دیگر لشکریان خودرا جمع کند و بتفلیس برسد . یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواسته‌است آنها را درین کار دخالت بدهد وازاستیلای آنها نیز بیم داشته ونیروی خودرا برای برابری با لشکرآقا محمد خان کافی میدانسته است . درهرصورت پس ازین واقعهٔ تاخت وتاز آقا محمد خان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی ازو بگیرد ودرین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که درجنگ با او شکست خورده و بروسیه گریخته بود درآن سرزمین بود ویکاترین میخواست بوسیلهٔ اوآقا محمد خان را ازپا درآورد ولشکرکشی والریان زوبف بهمین مقصود بود وآن لشکرکشی هم بی نتیجه نماند زیراکه نواحی دربند وبادکوبه وطالش وشماخی وگنجه که پیش ازآن جزو خاك ایران بود در همین واقعه از دست رفت .

آغاز جنگهای ایران و روسیه

تاخت وتازهای بیهودهٔ آقا محمد خان درگرجستان نتیجه‌ای جزین نداد که از یك طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد وازسوی دیگر دولت روسیهٔ تزاری را بکار هایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت .

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در۱۷۹۸م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس ازکشته شدن آقا محمد خان درگذشت . فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیعهدی بنام « باباخان» معروف بود اندك زمانی پس از آن واقعه در۲۴ ربیع الاول ۱۲۱۲رسماً بتخت ایران نشسته بود .

ایراکلی چند پسر داشت، مهترآنها گئورگی نام داشت ودراسناد ایرانی نامش را« گرگین » نوشته اندواو بجای پدرنشست. اما یکی‌ازبرادرانش که‌الکسندریا اسکندر نام‌داشت بمخالفت بااو برخاست ومدعی سلطنت او بود وظاهراً مخالف این بوده است که‌گرجستان دست نشاندهٔ روسیه باشد وبهمین جهت‌امیدواربود که ایران ازوحمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند وبدربار فتحعلی شاه‌آمد ودر جنگهایی که پس ازآن درمیان روسیه وایران درگرفت شرکت داشت و همچنان‌درایران ماندتا اینکه درطهران درگذشت ووی را در کلیسیای قدیم نصاری در بیرون‌دروازهٔ‌شاه عبدالعظیم بخاک‌سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشیدودر۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۰ شعبان ۱۲۱۵) درتفلیس درگذشت‌وپسرش داوید یا داود بجای او مدعی سلطنت بود . اماگئورگی پیش ازآنکه

بمیرد در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند.

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲۴ مارش ۱۸۰۱ (۹ ذی‌العقده ۱۲۱۵) الکساندر پسرش را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است بپادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد. وبهمین جهة بلشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند. درین صورت دوماه وچند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات او شده بود.

از زمانهای بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیار منظم ودقیقی درمیان گرجستان وارمنستان و نواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان وداغستان وشروان نبود. وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان و گاهی هم بادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند. بهمین جهة وقتی که در آن زمان گفته میشد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تاکجاست وارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش میاورد.

مرك یکاترین وپاول وایراکلی و گرگین و آقا محمدخان مطلقاً تغییری دراوضاع نداده بود، هم چنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند ودربار تزار ها چشم‌طمع بدین ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خود را از گرجستان خواسته وجنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوك و مبهم ماند وهردوطرف در دعاوی و مطامع خود باقی ماندند.

الکساندر در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶) تقریباً هشت ماه پس از صدور فرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزو روسیه دانست وحتی این بار دیگر سخن از نایب السلطنه آنکشور هم نبود. وورود لشکریان روسیه در آنکشور ناچار آن سرزمین را بیکی از ایالات روسیه تبدیل کرد وزبان وقوانین وعادات ورسوم روسی

راهم بر آن تحمیل کرد ، ناچار مردمی ازین اوضاع ناراضی بودند و آنها را میگرفتند و ازمیان می بردند و بدعاوی ایران‌هم پاسخ سخت دادند .

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که ازادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغهٔ دفترخانه و وقایع نگاردربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته وچند باراز جانب او بسفارت رفته است و کتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم درتاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام «جهان آرا» نوشته و درین کتاب میگوید درآغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری ازو داشت و چون فتحعلی شاه خواستارشد پسرمهترش را بگروگان بطهران بفرستد ازآن کار برگشت و بروسیه متوجه شد وسبب این بود که وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی ازدولت روسیه وام گرفته و بعهده گرفته بود که اگر نتواند وام خود را بگزارد شهرتفلیس را درعوض واگذار کند. این گفته بنظر غرض آلودست وبیشترچنان مینماید که درباریان گرجستان ازیك سو بواسطهٔ اینکه تزار - های روسیه هم نصاری بوده‌اند و بتعصب نصرانیت ازآنها پشتیبانی خواهند کرد وازسوی دیگر بواسطه واهمه‌ای که از دربارقاجارها داشته اند خود را درحمایت روسیه قرار داده‌اند. بهمین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را باحترام بپای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است .

بهرحال پس ازفرمان دومی که برای الحاق گرجستان بامپراطوری روسیه صادر شد از پای‌تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانهٔ تفلیس کردند . این ژنرال همان کسیست که درمیان ایرانیان بنام «اشپختر» یا «ایشپخدر» معروفست ودر ماه‌ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ دراثنای جنگ با ایران‌اورا کشته‌اندوسرش‌را بریده بطهران آورده‌اند واین مثل «سراشپختررا آوردن» اشاره بآن واقعه است . وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده وباو باصطلاح آن زمان « اینسپکتور » (۲) می گفتند که همان کلمهٔ « انسپکتر » (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران « اشپختر » شده است .

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود ونمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند . تنها مانعی که درپیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود دراطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه تحریك کند و در ناحیهٔ قراباغ حوادثی روی داد و دامنهٔ آن بداخلهٔ گرجستان هم کشید . ازدربار تزاری

Inspecteur (۳) Inspektor (۲) Tsitsianof (۱)

ژنرال کولیسکوف (۱) وژنرال لازارف (۲) را با دوتیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند وایشان ازتنگهٔ داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند ودر کنار رودکور با توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند .

عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی مورخ معروف دربارفتحعلی شاه درکتاب «مآثرسلطانیه» میگوید تسیتسیانف پس ازمرك گرگین زوجهٔ وی‌را که «ده ده فال» نام داشت با چندتن ازفرزندانش اسیر کرد وبپای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لاژار» راکه گویا مراداهمان‌لازارف باشد نزد وی فرستاده بودکه او را بدین سفردعوت کند وچون آن زن‌دست بدست میکردآن ژنرال بوی‌نزدیك شده بودکه‌دستش رابگیرد وروانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای راکه زیر نمد داشت بیرون آورده و او راکشته بود و بدین جهت او را باسارت بپای تخت فرستاده بودند . بازهمان مورخ میگویدکه «طهمورث میرزا » پسروی ازگرجستان گریخت وبایران پناه‌آورد. چنان‌مینمایدکه نام این شاهزاده«تیموراز» بوده‌باشدکه ازنامهای معمول ورایج گرجیانست وتیموراز رادر زبان‌فارسی‌طهمورث نوشته‌اند .

مقدمهٔ فرمانی که الکساندرتزار روسیه برای الحاق گرجستان بامپراطوری خود صادر کرده‌چنین‌بود: «برای افزودن برنیروی ما نیست ، برای تأمین‌منافع‌نیست‌یابرای توسعهٔ حدود امپراطوری ما که اینك بدین اندازه ازوسعت رسیده نیست که ما تحمل‌تخت گرجستان را برعهده‌گرفته‌ایم ؛ احساس شرافت، افتخار ، انسانیت تنها این‌وظیفه‌مقدس را برما تحمیل‌کرده است که دربرابر فریادهای دردناك که ازسینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم ودردهایی‌راکه باعث‌رنج شماست ازسرشماکوتاه کنیم ویك‌حکومت‌نیرومند درگرجستان فراهم سازیم‌که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهدوجان ومال همه‌کس را حفظ کند وسایهٔ قانون را برسرهمه بگسترد » .

پیداست که‌مدافعات شاهزادگان‌گرجی درنواحی مجاورگرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا بازکرد وچون این نواحی گاهی جزوخاك‌گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری بآنها میداد . این بودکه ژنرال تسیتسیانف پس ازشکست‌گرجیان‌در صدد برآمد بسوی شهرایروان بتازد .

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درقفقازبود ومرکزستاد خودرا درتفلیس برقرارکرده بود وچون‌خود ازنژاد گرجی بود ازاوضاع‌آن نواحی اطلاع‌بسیار داشت ومیدانست‌نواحی راکه حکم‌دروازهٔ گرجستان دارد بایدمتصرف‌شودو بجزراه‌داریال راه‌دیگری‌برای‌اینکه‌گرجستان را ازدست ندهد لازم‌دارد . درآن زمان کرانهای غربی

Lazarof (۲) Kuliskof (۱)

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومند تراز ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود . بالعکس دولت ایران را ضعیف ترمیدانستند و بدست آوردن کرانهای دریای خزر که دروازهٔ دیگر گرجستان بود آسان‌ترمینمود و میبایست نخست ناحیهٔ ایروان را متصرف شود و از آنجا بمشرق بتازد وراه بدریای خزر پیدا کند .

برای تصرف ناحیهٔ ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند واین ناحیه اندکی پیش ازین دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیك درمیان مردم گنجه و گرجیها بوده است .

بدین جهت ازجواد خان قاجارحکمران گنجه که درین زمان دست‌نشاندهٔ ایران بود مالیات یك سالهٔ آن ناحیه را خواست . وی نیز بدربار ایران اطلاع داد وازطهران نیز لشکریانی بیاری اورهسپارشدند. اما پیش‌ازآنکه سعیدبیك غلام که پیشاپیش آنهاحرکت میکرد برسد وخبر نزدیك شدن‌سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف‌در ماه دسامبر۱۸۰۳ ورمضان ۱۲۱۸ شهررا محاصره کردند .

مولف مآثرسلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بارازشهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد وکاری نتوانست از پیش ببرد ، سرانجام‌بواسطهٔ مخالفتی که درمیان وی‌ومصیب بیك شمس‌الدینلوازفرماندهان لشکریان‌ایران رخ‌داد ودرنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند وتسلیم روسهاشدند، بامداد غرهٔ شوال آنسال‌روسها بر قلعه هجوم‌آوردند وپس ازسه ساعت جنگ جواد خان بایکی‌از پسرانش کشته شدند وشهر بتصرف‌سربازان روسی درآمد .

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ وحکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد وایشان را باطاعت خواند وایشان چندان مقاومت‌وپایداری دربرابر لشکریان روسیه نشان ندادند . در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود ودرهمان روزی که شهر مشهد راگرفت خبر افتادن‌گنجه بدست لشکریان روس باو رسید . این واقعه مقدمهٔ یك سلسله جنگهایی‌درمیان ایران‌و روسیه شد که نزدیك ده سال امتداد یافت و بعهد نامهٔ گلستان انجامید .

اندکی پس ازین وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت ، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران‌را بخودجلب کند ودر برابرروسیه بکار بیندازد وهم‌فتحعلی شاه‌امیدوار بود که بزورناپلئون ازعهدهٔ روسها برآید ونواحی‌را که از دست رفته بود پس بگیرد . روسها بواسطه سرگرمیهایی که‌دراروپا ودرمیدانهای جنگ باناپلئون داشتند‌نمیتوانستند لشکریان بیشتر بقفقاز بفرستندوکار را درین جا یکسره کنند . دربار ایران هم که اندك

اندك ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود بمیانجی گری ناپلئون کاررا از پیش ببرد. بهمین جهة این سلسله جنگهای ده ساله بیشتر جنبهٔ زد وخوردهای کوچك محلی را داشته است ، تا اینکه روسها یکسره ازجانب ناپلئون واروپا آسوده خاطر شدند وهمهٔ نیروی خود را درقفقاز گـرد آوردند و این سلسله جنگها بدان گونه بپایان رسید که پس ازین شرح آن خواهد آمد .

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس ازشنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گردآورد وفرماندهی کل آنرا بپسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق تربود سپرد .

روسها که ازمردم گنجه بسیارخشمگین بودند درمـوقع تصرف شهر کشتار بسیار کردنـد و حتی نام شهررا تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پتروونا (۱) دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا۱۷۶۲(۱۱۵۴-۱۱۷۶ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند ییلزا بتو پول (۲) نام گذاشتند . در آغازانقلاب شوروی نام این شهررادوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (۳) از پیشوایان انقلاب نام آنرا « کیرف آباد» گذاشتند واینك بهمان نام معروفست .

لشکر کشی بایروان

پس از تصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف بسوی ایروان روانه شد . حکمران ایروان دربن زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مساعدت بوی داده بود، بامید اینکه ازمرکزخـود دور و دراطراف ایروان گرفتارنیروی بیشتری بشود .

در برابراین حوادث دربار ایران سخت بدست وپا افتاده بود . فتحعلی شاه در۲۸ذی القعده ۱۲۱۸ تهیه لشکر کشی مفصلی دید ودر نظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپارشودو بمیدان جنك نزدیك باشد که درموقع لزوم مدد برساند . عباس میرزا نایب السلطنه درچهاردهم صفر۱۲۱۹ق . با لشکریان خود از تبریز بسوی ایروان رهسپارشد ودر کنـار رودخـانهٔ زنگی لشکر گاه ساخت وسنگر بندی کرد .

چون میترسید کـه اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی مـوقع را غنیمت بشمارند وبایران حمله بکنند مهدیقلی خان قاجار دولوراکه از سر کردگان مهم لشکراو بود با شش هزارسوار بسوی قارص روانه کرد که مـانع ازحمله ترکـان عثمانی بشود . اما در راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزارپیاده وپنج شش هزارسواروسی توپ

---

(۱) Yelizabeta Petrovna (۲) Yelizabetopol (۳) Kirof

درمحلی بنام «پلنبك» نزديك ايروان باورسيد ومهدی قلی خان خود با هفتصد تـن از سواران راه را بريشان گرفت و بعد از آنكه عدهٔ اوازآن راه گذشتند خود هم در پی ايشان روان شد وبلشكرگاه عباس ميرزا رسيد .

تسيتسيانف پس از آن كه چندی درهمان محل پلنبك ماند در روز يكشنبه ۱۹ ماه ربيع الاول يكروزعصر بنزديك ايروان رسيد وميخواست قلعهٔ اوچ كليسيا يعنی كليسيای معروف اچمياد زين را كه مقرخليفه ارمنيان ومهم ترين مركزمذهبی ارمنستانست تصرف كند. نايب السلطنه كه اين خبر را شنيد گروهی از لشكريان خود را بفرماندهی عليقلی خان شاهسون فرستاد كه آنجا را پاسبانی كنند وايشان تا بامداد روز بعد پايداری كردنـد و چون بامداد شد نايب السلطنه خود باعده‌ای بايشان حمله برد وچون می ترسيد كه پاسبانان قلعهٔ ايروان برلشكريانش بتازند ميرزا محمد شفيع قديمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه راكه باوی بود واحمد خان مقدم حاكم تبريز و مراغه را باعده‌ای بمحافظت سنگر های خودگماشت وخود بالشكريان عازم شد .

تسيتسيانف دراطراف اوچ كليسيا لشكريان خود را بسه دسته تقسيم كرد ودرميان هردسته دويست قدم فاصله قرارداد وتوبهای خود را در ميان جای داد وچون لشكريان ايران نزديك شدندسپاهيان روس شروع بتوپ انداختن كردند . سواران شاهسون وخواجه وند وعبدالملكی ازلشكريان ايران برايشان حمله بردند وسرانجام پيادگان روس تاب مقاومت نياوردند وبنای فرار راگذاشتند ولشكريان ايران لشكرگاهشان را تاراج كردندوچون شب نزديك شد عباس ميرزا فرمان داد دست از جنك برداشتند . درين واقعه ازدوسوی جمعی كشته واسير شدند وعده‌ای ازقزاقان روس بدست لشكريان ايران افتادندوسه‌روز زد وخورد دوام داشت وچون از هيچ طرف فتح روی نمی داد بلشكرگاه‌خود باز گشتند.

درين زمان حكمران ايروان يا باصطلاح آن زمان بيكلر بيكی آن شهر محمدخان قاجار بودكه باروسهاساخته بود، اما وقتی كه‌ديد درين‌جنك پيش نبردند خواست جانب‌ايران را بگيرد وپيغام داد كه ميرزا محمد شفيع وزير نزد او بقلعهٔ ايروان برود ووی رفت و قرار مصالحه گذاشت وچون باز گشت محمد خان پسر خود را با هدايا نزد عباس ميرزا فرستاد وتعهد كرد از فرمان اوسر نپيچد .

پس ازآن عباس ميرزا ازجايی بنام سنگر كه درآنجا لشكرگاه كرده بود بمنزل تلمرخ بلاغ رفت ودرآنجا بنای سنگربندی راگذاشت . چون خبر رفتار محمد خان قاجار حكمران ايراون بژنرال تسيتسيانف رسيدبنارا برحيله گذاشت وبی مقدمه ازراه«دركه» برلشكريان ايران تاخت وبار ديگر جنك درگرفت وآتش توپخانه شروع شد .

درين ميان بعضی از سواران شمس الدين لو و قزاق كه در اردوی ايـران بودند

بنای طغیان را گذاشتند و از عقب بغارت مشغول شدند و لشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند. تسیتسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد و مسجد شهر را لشکرگاه قرار داد و از آنجا توپها را متوجه باروی شهر کرد و جنك درمیان او و محمد خان قاجار درگرفت.

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تا محل «صدرگ» رفت و از آنجا تفصیل را بپدرش فتحعلی شاه نوشت. فتحعلی شاه درین زمان درچمن سلطانیه بود و عادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه درمی گرفت اگر تابستان بود باعده‌ای که میتوانست مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیك زنجان میرفت و آنجا میماند که اگر در میدان جنك محتاج بیاری باشند از لشکریانی که همراه دارد بمدد آنها بفرستد. این بار هم اسمعیل بیك دامغانی را با گروهی از لشکریان خراسان روانه کرد و خود نیز در پی ایشان رهسپار شد و از رود ارس گذشت و درسه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید. عباس میرزا هم آن عده را برداشت و بشهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنك درگرفت و تا شام می جنگیدند.

فردای آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه ارمنیانند و میترسم باهمدینان خود همدست شوند و قلعه را تسلیم کنند، فتحعلی شاه عده‌ای را فرستاد رفتند قلعه را تصرف کردند. تسیتسیانف درنظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلایهٔ لشکر را اداره میکرد از اندیشهٔ او خبردار شد و بفتحعلی شاه خبرداد و سپاهیان ایران آمادهٔ جنگ شدند و نزدیك سپیده دم بود که روسها بایشان نزدیك شدند و جنگ سخت درگرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه‌ای بدست نیامد روسها پراگنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال میکردند و سرانجام بفرمان فتحعلیشاه آنها را محاصره کردند و راه خوراك را برایشان بستند.

درین هنگام گروهی از مردم گرجستان که بهمراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون و علی خان قاجار که طلایهٔ سپاه ایران بودند برخوردند و زدوخوردی درمیانشان شد و پاسبانان روسی کشته شدند و گرجیان را اسیر کردند و باردوی فتحعلیشاه بردند و وی کسانی را که بدردسر بازی میخوردند درلشکرگاه خود نگاهداشت.

پس از آن بفتحعلی شاه خبر رسید که درمنزل پلنبك گروهی از روسها اقامت دارند و آذوقه‌ای را که از گرجستان می آورند تحویل میگیرند و بلشکرگاه خود می فرستند و وی پیرقلی خان را که از افسران سپاه او بود بدفع آنها فرستاد و چون بایشان نزدیك شد ایشان بژنرال تسیتسیانف خبردادند و او هم عده‌ای با چند توپ بحمایتشان فرستاد و فتحعلی شاه

هم‌علیقلی‌خان شاهسون‌را بیاری پیرقلی‌خان فرستادو بدینگونه‌درمیان پلنبك وایروان جنك درگرفت و پس ازجنك سخت روسها شکست خوردند وچهارهزار تن اسیرو کشته دادند وفتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی درکنارلشکرگاه منار ساختند .

تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان درپیش بود درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ ازاطراف ایروان راه تفلیس را درپیش گرفت وسواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند . جنك آنسال بدینگونه پایان‌یافت . سپس‌محمد خان قاجار و کلبعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند ووی حکمرانی ایروان راهم چنان بمحمدخان دادو پسرش راکه گروگان‌داده بودمرخص کرد وحکمرانی نخجوان‌را بکلبعلی خان دادوآن ناحیه رابایل کنگرلوسپرد وحکمرانی قراباغ را بابوالفتح خان جوانشیر داد و بالکسندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی دستور داد درقراباغ بماند وخود عازم طهران شد واز راه تبریز روز۱۴ رجب ۱۲۱۹ بطهران رسید وعباس میرزارا باخود بطهران آورد .

جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بطهران بازگشت و عباس میرزا راهم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت ودر بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قایم مقام فراهانی راکه از مردان کاردان دربارش بود بوزارت وپیشکاری اوگماشت و وی را دوباره بآذربایجان روانه کرد که دنباله جنك با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۲۰ ازطهران رهسپار شد وفتحعلی‌شاه خود روز۲۴صفردر پی اوروان شد ودرچمن سلطانیه ماند وازآنجا اسمعیل‌خان‌دامغانی‌را باگروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد درزنجان بماند واسمعیل‌خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که بیاری عباس میرزا روانه شود وخود روزدوشنبه ۱۳ ربیع الاول ازآنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسید که ابراهیم خلیل خان حکمران‌موروثی‌قراباغ که از۱۱۷۷در آن نواحی فرمانروایی داشت ازایران‌روی‌بر گردانده‌وتسلیم روسها شده است ، بهمین جهت بعباس میرزا دستورداد نخست بجنك او برود و قلعهٔ پناه آباد رابگیرد . چون‌این خبر بابراهیم خلیل خان رسید جعفر قلی بیك پسر محمد حسین خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضلعلی بیك‌جوانشیر نزد ژنرال‌تسیتسیانف بگنجه‌فرستاد وازویاری خواست . وی هم‌عده‌ای سرباز روانه کرد وچون بقلعهٔ شوشی‌رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسرخود محمد حسن خان راباعده‌ای ازلشکریان قراباغ‌وروسها برای پاسبانی ازپل خداآفرین برروی

ارس روانه کرد. ازسوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که بدستور عباس میرزاازاهرروانه شده بود درچهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید وجنك درمیانشان در گرفت وچیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر بعباس میرزا رسید ووی هم بیاری او رهسپار شد وپس از جنك سخت سرانجام سربازان روس ولشکریان قراباغ بزحمت بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا تا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد وغنایم بسیار ازیشان گرفت که برای فتحعلی شاه فرستادو نجفقلی خان گروسی را در آق‌اغلان گذاشت وخود از راه «چناقچی» دوباره بمحاصرهٔ پناه‌آباد برگشت.

ازسوی دیگر فتحعلی شاه در۲۶ربیع‌الاول از راه قراجه داغ به «تخت‌طاوس» رفت. درین میان بعباس میرزا خبر رسید که «کرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلراوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعهٔ پناه‌آباد از گنجه بیرون‌آمده‌اند و اینك به «عسکران» رسیده‌اند. عباس میرزا بعزم مقابله با ایشان براه افتاد وچون بهم‌رسیدند اسمعیل‌خان دامغانی باعده خود حمله برد وپیر قلی خان قاجار وعلی خان قاجار قوانلو وصادق خان قاجار عزالدین لو ومهدیقلی خان قاجار وحاجی اللهوردی خان قاجار با تفنگچیان کزاز وفراهان ازاطراف حمله کردند وعباس‌میرزاخود درقلب لشکر بودوجنگ سخت درگرفت وصادق خان قاجار زخم برداشت وبااینهمه روسهاسرانجام شکست‌خوردند وبقبرستانی پناه بردند ودرآنجا سنگر بستندوچون خبر بفتحعلی‌شاه رسید حسینقلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی وچهار توپ بیاریشان فرستاد وپس از شش روز جنگ‌عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند وبسیاری راکشتندواسیر کردندوسرهنگ کرگین که‌سه‌زخم برداشته بود باچند سرباز گریخت ونیم شب بقلعهٔ «ترنادت» رفت. پیرقلی خان قاجار باعده‌ای او را دنبال ومحاصره کرد واومهلت‌خواست که تاسه روز دیگرنزد عباس‌میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند ودست از محاصره کشید شب‌سوم فرار کرد وبگنجه‌رفت وایرانیان‌اورادنبال کردندوچندتن‌ازهمراهانش‌را کشتند اماخودبکوه «جمرق» گریخت.

درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف باهمهٔ لشکر خودبیاری سرهنك‌مزبور ازگنجه بیرون‌آمده ودر کنار رود «ترتر» توقف کرده است. عباس میرزا اسمعیل‌خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت بروسها برخورد وجنگ سختی درگرفت‌وجمعی‌رااسیر کرد وبلشکرگاه عباس میرزابازگشت. خبراین فتح روزپنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ درتخت طاوس بفتحعلی شاه‌رسید.

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معلوم شد که محمد خان حکمران آن‌شهر باز جانب‌روسها را گرفته وازعهد خود برگشته است‌وروسها ازناحیهٔ «شوره کل» گذشته بروستای «تالین» آمده‌اند که

ایرانیان بر آنجا دست نیابند . در ین هنگام مهدیقلی خان قاجارهم پس از اسمعیل خان باردورسید و آن خبر را تأیید کرد. اسمعیل خان ببهانهٔ حمام رفتن بشهر وقلعهٔ ایروان رفت وافسران خود را یك یك ودودو بقلعه خواست وچون جمعی که لازم بود گرد آمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه راگرفتند ومحمد خان هنگامی از نتیجهٔ این کار آگاه شد که دیگر مجال نداشت دفاع بکند. مهدی قلی خان واقعه را بفتحعلی شاه خبر دادو اوهم اشرف خان دماوندی را باگروهی از لشکریان برای پاسبانی قلعهٔ ایروان فرستاد ودستور داد که محمد خان را بند کنند وخودحکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

وقایع گیلان ودریای خزر

در ۱۲۲۰ درزمانی که لشکریان ایران در آذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسید که در گیلان نیز حوادثی روی داده‌است، بدین معنی که ژنرال تسیتسیانف برای اینکه نگذارد همهٔ نیروی ایران دریك جبهه بکار مشغول شود یك تن ازافسران زیردست خود سرهنك «شفت» (۱) نام را که از بهترین فرماندهان وی بودمأمور کرد که بیاری ناوگان دریای خزر بگیلان حمله ببرد ودوازده کشتی نیرو بی‌در کرانه های دریادرخاك طالش پیاده کردند واز آنجا ببندر انزلی (پهلوی امروز) حمله بردند . نگاهبانان بندرچون یارای برابری نداشتند برشت گریختند ولشکریان روس بی مانع انزلی رامتصرف شدند واز آنجا بسوی رشت رهسپار گشتند . میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که حکمرانی گیلان راداشت عده‌ای ازلشکریان را مجهز کرد ودرپیره بازار سنگر بستند ومقاومت کردند وجنك سخت درگرفت ودرنتیجه هزارتن ازسربازان روسی کشته شدند وبازماندهٔ آن لشکر بانزلی برگشتند و برهمان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند .

درآن موقع مرداب انزلی وخلیج آن کاملا مهیای کشتی رانی نبوده وقسمتی از خلیج را شن گرفته بود وتنها درحدود ۱۲ کیلومترازدهانهٔ مرداب راه رفت وآمد کشتیها را داشت وتنها کشتی های کوچك می‌توانستند از آن بگذرند و کشتی هایی که روسها با خودآورده بودند برای حمل سربازها و توپهایشان کافی نبود وبهمین جهت درباز گشت دوچار زحمت بسیار شدند . بدین گونه این لشکر کشی روسها بگیلان نتیجه‌ای نداد ودر جبهه های دیگر مانع ازعملیات سپاهیان ایران نشد .

---

(۱) Sheft

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یاوری لشکری که بفرماندهی سرهنگ کرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد ودر کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه راتخلیه کرد وچون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. ازسوی دیگر، اسمعیل خان دامغانی را باعده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد ووی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت وآن شهر رابار دیگر گرفت وقلعه‌ای را که روسها درآن بودند محاصره کرد. چون درشهر گنجه آذوقه وعلوفه کم شده بود وروسها در قلعهٔ خود آذوقه بسیار داشتند ومیتوانستند مدت‌مدیدی پایداری بکنند وبالعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنج‌هزار تن‌از زن و مردشهر گنجه را باچهار پایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهر بود ببرند، تاازمردم شهر کم بشود ودوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز از گنجه بیرون آمدودرراه بکارعده‌ای که بشمکور فرستاده بود رسیدگی کرد واز آنجا به «زکم» رفت، درسرراه بعده‌ای‌از روسها که آذوقه برای‌سربازان تسیتسیانف‌می بردند برخوردوفرمانده آنها راکه‌سرهنگی بود با عدهٔ دیگر اسیر کرد وبزکم رفت.

ازآنجا دستور داد که پیرقلی خان ومحمد علی خان شامبیاتی آن عده‌از مردم گنجه راکه ازشهر بیرون‌آورده بودند بتبریز ببرند وآنها را در تبریز منزل دادند وفتحعلی شاه بتوسط ملا ملك محمد قاضی عسکر باآنها نیکی کرد.

عباس میرزا اززکم بناحیهٔ «آخسقه قزاق» رفت وچند روز درآنجا ماند وچند تن از بزرگان سرزمین کاخت و قلعهٔ ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس ازآنجا عازم ایروان شد واز راه تنگی که ازمیان درختستانها میگذشت ویك تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. درراه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده‌بودند وتیری بطرف اوانداختند که‌چکمه اورا خراش داد، اماآسیبی باو نرساند و وارد ایروان‌شد. ازآنجا حاج محمد خان قراگوزلورابرای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. ازسوی دیگراسمعیل‌خان‌دامغانی که‌با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله باتسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند وجنگ سختی درگرفت وسرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند ودر راه عدهٔ کثیری ازآنها گرفتار شدند واسمعیل‌خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه برگشت وفتحعلی شاه بطهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد و محمد خان قاجار حکمران ایروان را با محمد علی خان شامبیاتی بدربار پدرش فرستاد. چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران بواسطه سرما میدان را تهی گذاشته اند نخست ببهانه تماشای قلعهٔ شوشی ومهمان شدن نزد ابراهیم خلیل خان اورا فریفت و وی هم باور کرد واورا بخانه خود دعوت کرد. تسیتسیانف بی مانع وارد قلعه شوشی شد وچهارصد تن از سربازان خود را در آنجا گماشت واز آنجا بگنجه رفت وبدین گونه قلعهٔ شوشی بدست سپاهیان روس افتاد.

درین زمان شیخعلی خان حکمران قبه ودربند وسرخای خان لگزی وحسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنگ شفت سابق الذکر در بازگشت از گیلان قهراً بباکو خواهد تاخت ولازمست عده‌ای برای برابری با او بفرستند. عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را باعده‌ای سوار وپیاده روانه کرد.

از سوی دیگر سرهنگ شفت که از گیلان بازگشت با کشتی های خود در برابر شهر باکو ایستاد وجنگ درمیان او ونیروهای ایرانی در گرفت وحسینقلی خان مقاومت سخت کرد وچند کشتی را باتوپ از میان برد وغرق کرد. سربازان روسی از کشتی پیاده شدند واز راه خشکی بشهر حمله بردند. درین موقع شیخعلی خان ونوح بیك پسر سرخای خان لگزی هم باسپاهیان خود رسیدند وبقلعه رفتند وبر نیروی ایران افزود وچند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند وبمیان پشتهٔ ساری طالش رفت.

از آن سوی هم تسیتسیانف از گنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را باطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجار رابا عده‌ای بیاری اوفرستاد وپیرقلی خان چون بکناررود کر که در دوازده فرسنگی شروانست رسید خبر شد که مصطفی خان ازشدت ترس باتسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده وبا هم دیدار کرده‌اند و تسیتسیانف با او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. از آن طرف هم شفت باباز ماندهٔ لشکریان خود باردوی سرتیپ تسیتسیانف پیوسته است.

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانهٔ باکو کرد وعسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری اوفرستاد وبازاحمد خان مقدم حکمران تبریز ومراغه را با چندتوپ وسپاهی ازسواره وپیاده روانه کرد وبا آنکه سرمای سخت بود خود هم در ۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ ازتبریز بیرون رفت واز راه اردبیل روانه شد وچون باردبیل رسید خبرشد که عسکرخان افشار بشتاب بباکو رسیده وحسینقلی خان قاجار

درکنار رود کر برسر پل ایستاده و پاسبانی میکند و پیرقلی‌خان‌وشیخعلی خان هم در بیرون قلعهٔ باکولشکر گاه کرده‌اند وازسوی‌دیگر درلشکر گاه ژنرال تسیتسیانف بواسطهٔ شدت سرماو کم بودآذوقه‌مشکلات بسیارپیش آمده‌است .

کشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتحعلی شاه بخرافات واباطیل ومخصوصاً سحروجادو بسیارمعتقد بود ودر ضمن این که می کوشید بوسیلهٔ لشکریان خود روسها را از میدان بدر کند باین گونه وسایل هم متوسل می شد .

درآن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی درطهران‌بود بنام حاج‌میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت درهمهٔ اموراسلام‌باید باخباری که از پیامبروامامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می گفتند . وی سالها در عتبات درس خوانده ومرد بسیار باسوادی بود وتألیفات بسیارداشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می کرد ومعروف شده بود که طلسم اومجرّبست ونتیجهٔ قطعی دارد .

حاج‌میرزا محمد اخباری‌درجزوعقاید دیگری که داشت‌معتقد بود که دراسلام‌ادعای اجتهادکردن یعنی دراحکام عقیده اظهار کردن مخالف شرعست وشریعتی که از پیامبرو امامان مانده کسی حق ندارد درآن عقیده‌ای اظهار کند ویگانه دستور مردم اخباریست که ازآنها رسیده‌است، یعنی‌آنچه ازگفتاروکردارآنها روایت کرده‌اند معتبرست وچیزی برآن نمیتوان افزود ودیگراجتهاد معنی ندارد وجزبدعت دردین چیزدیگرنیست . وی درضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود وحافظهٔ بسیارسرشارداشت ومخصوصا درصنعت جدل بسیارماهربود یعنی بقوهٔ بیان خود همه را محکوم میکرد وکسی نمیتوانست جوابش را بدهد . چون درعلوم مختلف دست داشت وکسانی که با اوطرف میشدندآن علوم را نمیدانستندهروقت‌می‌دیدشکست‌میخورد ومجاب میشود ازین شاخ بآن‌شاخ‌میرفت‌وطرف‌را بعلمی که نمیدانست میکشیدو باین‌وسیله‌مغلوبش‌میکرد. برای‌این کار در هر چیز حتی سحرو جادووطلسم ونیرنك وجن گیری‌وشعبده هم‌اظهاراطلاع ومهارت میکرد وبامخالفان‌خود باین وسایل هم‌متوسل میشد. پیشوایان بزرك شیعه‌درآن زمان مانند سید علی‌طباطبایی معروف بصاحب شرح کبیروحاج سید محمد باقرحجة‌الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی وشیخ جعفرنجفی ازدست او ومجادلهای اوبتنك‌آمده بودند و دربرابر اوسپرانداخته بودند . حاج میرزا محمد تألیفات بسیارهم بزبان فارسی وعربی گذاشته است که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی بپای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدتها درعتبات و بحرین واصفهان بود وعدهٔ بسیاری باو گرویده بودند درین موقع که ژنرال تسیتسیانف که درایران باواشپختر یا اشپخدر میگفتند حملهای پی درپی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد درطهران بود ومعتقد بود «تسخیرارواح وتسخیراجنه وتسخیر ارواح طاهره وخبیثه وعلم اعداد وطلسمات» همه را خوب میداند وهر کاری‌را که بخواهد ازپیش می برد وچله نشستن او بی‌اثر نمیماند. درضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند وباین وسیله کارخود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفذی بود بمحض اینکه وقت ملاقات ازشاه خواست اورا پذیرفت. مجلس راخلوت کرد و بشاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی درآن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می آمد .

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که بچله نشستم تا چهل‌روز حتماسر اشپختررا بدرگاه شمامی آورند، بشرط آنکه اگرمن پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید وبحمایت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت وقرارشد چهل روزدیگر سلام بنشیند و در همان مجلس سلام سراشپختررا برایش خواهندآورد .پس ازین شرط و پیمان حاج میرزا محمد یکسره بشاه عبدالعظیم رفت ودرحجره‌ای را بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت‌مردی رابردیوار کشید وآنرا اشپختر نام گذاشت وپای آن نشست وطنابی را بپشت خودبست ودوسر آنرا بدوطرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست وشب‌وروز که درپای آن نقش نشسته بودچشم برآن دوخته بود ومرتباً ورد معینی راکه معنی نداشت میخواند وآنقدربرآن نقش دیوارنگاه کرده بود که هردوچشمش سرخ و برنك خون شده بود وچنان متوجه اینکار بود که هر کس واردآن حجره میشد ملتفت نمیشد وتوجهی باونمیکرد . سرانجام روزچهلم کاردی برداشت ودرسینه‌آن نقش که بردیوار کشیده‌بود فروبرد و گفت درهمین موقع اشپختررا کشتند .

فتحعلی شاه همان روزمطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد وروی تخت مرمربسلام نشست، اماهرچه منتظر شد سراشپختر را نیاوردند . سرانجام حوصله‌اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد بپرسید چه شد ؟ روزدارد تمام میشود وخبری ازو نیست . وی جواب دادکسیکه سررا میآورد اگر پای اسبش لنك بشود وچند ساعت دیرتر برسد تقصیرازمن نیست .

یك ساعت پس ازآن واقعه عاقبت سواری‌آمد وسراشپختررا آورد و معلوم شد که

راستی درسلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنك شده‌واینکه دیررسیده برای آنست که مدتی درآنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهرباکو نزدیك میشد زمستان بسیارسختی پیش آمده بود و برف وباران بشدت میامدوعدهٔ بسیار از چهارپایانی که درلشکراو بودندوتوپخانهٔ اورا میبردندازسرما تلف‌شدند وخوراك افرادو چهارپایان ازشدت سرما کم شد ونمیرسید و بسیارنگران بود که چه بکنند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی وحسینقلی خان قاجار که مأموردفاع باکو بودندگرفتارهمان سرمای سخت وهمان دشواری‌ها شده بودند وسرانجام حسینقلی خان و تسیتسیانف قرار گذاشتنددربیرون شهر با یکدیگرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنك بگذارند.

حسینقلی خان وقتیکه قرارراین ملاقات راگذاشت نقشهٔ خاینانه‌ای کشید و چون قراربود تنها با سه تن ازهمراهان‌خود بملاقات‌برود ابراهیم خان‌عم زاده‌خود راهم‌همراه برداشت وچون‌ازشهر بیرون‌آمدند وبیکدیگررسیدند ونشستند وبنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری‌متوجه اونیست. ابراهیم خان پشت سراونشسته بودو درمیان گفتگوهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که دردست داشت تیری ازپشت باوزد وگلوله ازسینهٔ او بیرون‌آمد وبرودرافتاد وهمراهان اورا هم ازپای درآوردندو سپس سرش راچنانکه‌حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و با فرستادهٔ مخصوص چاپاری بطهران فرستادند ودرآن روز بدانگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها درماه ذی الحجهٔ ۱۲۲۰قمری بخدعه کشته شد وارتش وی هم چاره جزآن نداشت که بپایگاه خود برگردد .

نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که‌درمرحلهٔ نخستین تا پایان سال۱۲۲۰قمری روی‌داد نتیجهٔ قطعی نداد. دولت روسیه چند تن ازافسران کارآمد خود را بجنگ ایران فرستاده بود مانندپرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ (۱) و تورماسف (۲) وکاتلیاروسکی (۳) .

مرتضی‌قلی‌خان برادرآقا محمد خان که درآغازسلطنت وی ازورنجیده وازایران بروسیه گریخته بود در پترزبورك از۱۲۱۱درپناه دولت روسیه میزیست . درایران معروف بود بواسطه خشمی که نسبت بدربارطهران داشت پنهانی باارتش‌روسیه‌درقفقازیاری‌میکرد.

---

(۱) Goudovitch (۲) Tormassof (۳) Kotliarévski

یگانه نتیجهٔ محسوسی که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است.

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوپ (۱) که فرمانده عدهٔ دیگراز سپاهیان روسیه بود شهردربند را محاصره کرد و پس ازجنگی که با علیخان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت. گرفتن دربند بسیار بزیان ایران تمام شد، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملا بنواحی آذربایجان ومقان مشرفست ودراستیلای بربن نواحی این شهر رادر عملیات نظامی اهمیت بسیار می بخشد.

سیاست ایران در برابر این حوادث

درسراسراین جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیرو هایی که در قفقازداشت قناعت میکرد وسرکردگان واشراف مسلمان این نواحی راتحریک میکرد که با نیروهای خود وگاهی هم با پول خود با روسها بجنگند وفقط ازاختلافهای نژادی ودینی بهره مندمیشد وازنواحی دیگرایران نیرویی بیاری ایشان نمیرفت. اما چون کارسخت شد عباس میرزای نایب السلطنه مجبورشده بود با بیست هزارتن ازتبریز رهسپارشود واز رود ارس بگذرد ولی اوهم ازعهده برابری برنیامد ودربیشتراز جنگها شکست میخورد ودامنهٔ این جنگها تاسال ۱۲۲۸ کشید وزد وخوردهای بزرك و کوچك درنواحی مختلف ماوراءارس روی داد. درسراسراین دوره دایما دربارطهران تجهیزاتی میکرد و نیروهایی بنواحی مختلف قفقازمیفرستاد وجنگهایی ازین سروآن سردرمیگرفت، اما عموماً نتیجه بزیان ایران بود.

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت ومطمئن بود حتماً برروسها غالب میشود و بهمین جهة خطای جبران ناپذیری کرد وهرزمان که ازجانب روسها درخواست صلح میکردند وی نمیپذیرفت وبواسطه بی اطلاعی ازاوضاع عمومی جهان وکارهای سیاسی ونظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت ودرشت میداد، چنانکه پس ازفتوحات ناپلئون درسال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه میخواست ازجانب ایران آسوده شود وبکارهای خود دراروپا بپردازد در ۲۵ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ (۱۴ فوریه ۱۸۰۶) ایستیفانف (۲) نام را بسفارت بطهران فرستاد ودرخواست صلح کرد. دربارایران باین پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد ودربن کاردست نمایندگان ناپلئون دردربارطهران داخل بود. این سفیر پس ازدوماه و یك روزاقامت بیهوده درطهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) بازگشت

---

(۱) Glasénop (۲) Istifanof

ویگانه نتیجه‌ای که ازین سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند اوهم وارد جنك نشود .

ازهمین جا پیداست که ایران درین کشمکش ها فدای سیاست ومنافع فرانسه‌میشد وچون نفع ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد وعده‌ای ازآنها در قفقازدربرابرنیروهای ایران معطل بمانند تا اوبتواند دراروپا روسیه را ازپا درآورد دربارطهران هم ناسنجیده وناپخته بواسطه بی‌اطلاعی‌ازاوضاع جهان وازتوانایی نظامی روسیهٔ تزاری درآن زمان‌آلت دست میشده وبدینگونه مواقع مناسب را ازدست میداده است ونتیجه این میشده که درهرجنك تازه‌ای ایرانیان نسبت بجنك پیش بیشترمیباخته و بیشترنواحی ایران را ازدست میداده‌اند .

عهد نامهٔ گلستان

سرانجام پس ازین جنگهای بیهوده که از۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربارطهران بدولت انگلستان متوسل شد وانگلیسها درمیان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامهٔ گلستان معروفست درمیان ایران وروسیه در۲۹شوال۱۲۲۸(۱۲اکتبر۱۸۱۳) امضاء شد .

این عهد نامه درلشکرگاه گلستان بسته شد ، نمایندهٔ ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی ونمایندهٔ روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود وشگفت اینست که سر گوراوزله سفیرانگلستان در دربارطهران نیز درموقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضورداشته‌است. اساس این‌عهد نامه باصلاح حقوق بین‌الملل ستاتو کوئو(۱) بود ، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که‌روسها متصرف شده بودند بروسیه‌تعلق گرفت ومتعهد شدند لشکریان ایران وروسیه ازروزامضای قراداد درهرجاکه هستند همان جا بمانند وازآنجا تجاوزنکنندوآنجامرز میان ایران وروسیه باشد، تا بعد نقشهٔ معین ودقیقی‌ترتیب بدهند که مرزدو کشوررامعلوم کند وپس ازدقت‌کامل خط سرحدی را معین کنند .

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران وروسیه و مقررات عهد نامهٔ گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تخطی کرد وادعای غبن داشت وبجنگ دوم با روسیه دست زد وبهمین جهة یگانه سود عهد نامهٔ گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۴۲(۱۸۲۶م.) درمیان ایران وروسیه برقرار کرد .

چنان می نماید که شاهکارانگلیسها درین میانجی گری این بوده‌است که اختلاف ایران‌و

(۱) Statu quo

روسیه یکسره قطع نشود وسرحددو کشورمعلوم نباشد تاهمیشه راهی برای جنگ دیگری بازبماند، چنانکه شد.

متن فارسی عهدنامهٔ گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده باانشاء واصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه‌شده ودر ناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۸ودرمنتظم ناصری(۱) و«تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندك اختلافاتی چاپ شده است ودرضمن درمجموعهایی که درهمان‌زمانها گردآمده نسخهای مختلف ازآن‌را ضبط کرده‌اند.

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که درنتیجهٔ تحریف کلمات فراهم شده و می توان متن‌آن را بدین گونه اصلاح کرد:

« اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جم‌جاه ایمپراطور عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك ایمپریه (۳) روسیه واعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستحقاق کل ممالك شاهانهٔ ایران، بملاحظهٔ کمال مهربانی واشفاق علیتین که درماده اهالی ورعایای متعلقین دارند، رفع ودفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشانست طالب واستقرارمراتب مصالحهٔ میمونه ودوستی جواریت سابقهٔ موکده را دربین‌الطرفین راغب می باشند، باحسن الوجه رای علیتین قرار گرفته، در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالی جاه معلی جایگاه ینرال لئیتنانت (٤) سپهسالار روسیه ومدیر عساکر ساکنین‌جوانب قفقازیه‌وگرجستان وناظم امور ومصالح شهریهٔولایات‌غروزیا (۵) وگرجستان‌وقفقازیه‌وحاجی ترخان‌وکارهای‌تمامی ثغوروسرحدات این حدودات‌وسامان، امرفرمای‌عساکرسفاین‌بحرخزر، صاحب‌حمایل‌الکسندرنیوسکی(٦)

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹، درناسخ‌التواریخ ومنتظم ناصری مقدمه عهدنامه را تغییرداده ومختصر کرده‌اند.

(۲) ج ۱ص۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمه Imperia روسی که همان کلمهٔ Empire زبان فرانسه باشد.

(٤) مأخوذ از کلمهٔ yeneral leitenant روسی که همان‌ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است.

(۵) Grouzia یا Grousie ناحیهٔ‌شمالی گرجستان

(٦) Alexandre Nevski گراندوك معروف کیف وولادیمیر از ۱۲۵۲ تا۱۲٦۵ میلادی، در۱۷۱٤ پتر کبیرطبقه‌ای ازاشراف بنام اوتشکیل داد و نشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود.

وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱)، مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده واعلی حضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرك دولت ایران که مأمور دولتین روم وانگلیس بودند، عمدة الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان ومحرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت وازامرای واقفان حضور در مرتبه دویم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود ازخنجر وشمشیر وکارد مرصع واستعمال ملبوس ترمه واسب مرصع وبراق، میرزا ابوالحسن خان راکه دربن کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه ورودخانهٔ زیوه محال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات وجمعیت نمودند. بعد از ابراز ومبادلهٔ مستمسك ماموریت واختیار کلی خود بیك دیگر وملاحظه وتحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود وفصول وشروط مرقومه را الی الابد مقبول ومنصوب واستمرار می داریم:

فصل اول: بعد ازین امورجنگ وعداوت ودشمنی که تا بحال دربین دولتین علیتین روسیه وایران بود موقوف وبموجب این عهد نامه الی الابد مقطوع ومتروك و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق فیما بین اعلی حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم ایمپراطور کل ممالك روسیه واعلی حضرت خورشید رایت پادشاد داراشوکت ممالك ایران و وراث و ولیعهدان عظام ومیانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار ومسلوك خواهد بود.

فصل دوم: چون بیشتر بموجب اظهار وگفتگوی طرفین ورضا ازجانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه دربنای «ستاتوکوئو پرزنتیوم» (٤) باشد یعنی طرفین در

---

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزادهٔ پتر کبیر امپراطریس معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰، یکی ازمهمترین نشانها بنام وی بود.

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷٦۹ یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه بنام Saint-George از اولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهریك از درجات حقوقی تعلق می گرفت.

(۳) Nicolas Rtichtchof امضا کنندهٔ این عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «رانشچیقوف» و «رانستچیقوف» و «ردیشجوف» و «ردیشچوف» و «درتیشف» و «رویشخوف» نوشته‌اند.

(٤) Statu quo Presentium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست» معنی میدهد واین اصطلاح را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطاطوسکوه او پریزندیم» و «اسطاطسکواو پرزندیم» و «اسطاطسکو او پرنزدیم» نوشته‌اند.

هرموضع وجایی که الی قرارداد مصالحة الحالیه بوده است ازآن قرار باقی وتمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده است کما کان درتحت ضبط واختیارایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه وایران بموجب خط مرقومهٔ ذیل ثغوروسرحدات مستقرو تعیین گردیده است : ازابتدای اراضی آدینه بازار بخط مستقیم از راه صحرای مقان تا بمعبریدی بلوك رود ارس واز بالای کنار رودارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنك چای بپشت کوه مقری وازآنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ ونخجوان از بالای کوههای الداگز بدرهٔ الداگز می رسد وازآنجا بسرحدات قراباغ ونخجوان وایروان و نیزرسدی از ثغور گنجه جمع ومتصل گردیده وبعدازآن حدود مزبوره که بولایات ایروان و گنجه وهم حدود قزاق وشمس الدینلو را تا بمکان ایشك میدان مشخص ومنفصل می سازد وازایشك میدان نیز ازبالای سر کوههای طرف راست طرق وررودخانه های حمزه چمن واز کوههای پنبك الی گوشه حدود ومحال شوره کل واز گوشهٔ محال شوره کل ازبالای کوه برفدار آلداگز گذشته از سرحد محال شوره کل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ اربه چای ملحق و متصل شده معلوم ومشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش درهنگام عداوت ودشمنی دست بدست افتاده ، لهذا بجهت زیادهٔ صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبور را ار جانب انزلی واردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه ازپادشان عظام معتمدان ومهندسان مأموره که بموجب قبول ووفاق یکدیگرو بمعرفت سرداران جانبین جبال وررودخانهاودریاچه وامکنه ومزارع طرفین تفصیلا تحدید وتمییز وتشخیص می سازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته ، آنچه در حال تحریر این صلح نامه در دست ودر تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده ،آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتو کوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته ، هریك از طرفین آنچه درتصرف دارد برسرآن باقی خواهد ماند وهم چنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی ازخط طرفین بیرون رفته باشدمعتمدان ومهندسان مأمورهٔ طرفین هرطرف موافق ستاتو کوئو پرزنتیوم رضا خواهند داد .

فصل سوم : اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت خورشید مرتبت ایمپراطور کل ممالك روسیه دارند باین صلح نامه بعوض خود وولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران ولایات قراباغ وگنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (۱) است و اولکای خوانین نشین شکی وشیروان و قبه ودربند وبادکوبه وهرجا ازولایت طالش راباخاکی که الان در تصرف دولت روسیه است وتمامی داغستان وگرجستان ومحال شوره کل وآچوق باش و گروزیه (۲) ومنگریل (۳)

Mingrelie (۳) Grouzia (۲) Yelizabetopol (۱)

و ابخازو تمامی اولکا و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینة الحالیه بوده و نیزآنچه از اراضی‌دریایی قفقازیه الی کنار دریای‌خزر متصلست مخصوص ومتعلق بممالك ایمپریه روسیه‌می دانند .

فصل چهارم : اعلی حضرت خورشیدرأیت ایمپراطور والاشوکت ممالك‌روسیه برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت‌باعلی حضرت قدرقدرت‌پادشاه اعظم ممالك ایران وبجهت اثبات این معنی که بنا برهمجواریت طالب وراغبست که در ممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای‌اکیده مشاهده‌وملاحظه نمایند ، لهذا ازخود واز عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که‌هریك ازفرزندان‌عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد هرگاه محتاج باعانت ویا امدادی ازدولت علیه روسیه‌باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی‌نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبامدادو اعانت دولت روس دولت ایران‌مستقر ومستحکم گردد واگر درسر امور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را درآن میانه‌کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید .

فصل پنجم : کشتی های دولت روسیه که برای معاملات بر روی‌دریای خزرتردد می نمایندبدستور سابق مأذون‌خواهند بود که بسواحل وبنادر جانب ایران عازم ونزدیك شوند وزمان طوفان وشکست کُشتی از طرف ایران اعانت ویاری دوستانه نسبت بآنها بشود وکشتی های جانب ایران هم بدستورالعمل سابق ماذون خواهند بود که‌برای‌معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو درهنگام شکست وطوفان از جانب روسیه اعانت ویاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد ودرخصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی ویا در هروقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم وبیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده‌میشود که بدستورسابق معمول گردد واحدی ازدولتهای دیگر سوای دولت روس کشیتهای جنگی دردیای خزر نداشته باشند .

فصل ششم : تمامی اسرایی که درجنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) ویاهرمذهب دیگر باشند می باید الی‌وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق وخط گذاردن درین عهدنامه ازطرفین مرخص وردگردیده ، هریك را از جانبین خرج ومایحتاج باسرای مزبوره داده‌بقراکلیسیا رسانندو کلای سرحدات طرفین بموجب نشراعلامی که درخصوص فرستادن آنها بجای معین یك دیگر می نمایند اسرای جانبین راباز‌یافت‌خواهند کرد وآنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار

---

(۱) Khristian عیسوی

نموده‌اند اذن بآن کسانی که برضا ورغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند وهر کس از هرقومی چه اسیر وچه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصرات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از اقرار و اظهار مزبورهٔ بالا رای بیضاضیای اعلی حضرت کیوان رفعت ایمپراطور اعظم روسیه واعلی حضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قراریافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور وروانه دارالسلطنهٔ جانبین میشوند بروفق لیاقت رتبه امور کلیه مرجوعهٔ ایشان راحاصل و برداشت محبت نمایند و بدستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص، حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعین وتسکین گردیده زیاده ازده نفرعمله نخواهند داشت وایشان بااعزازشایسته موردمراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده ، بل زحمتی که بر عایای طرفین عاید گردد بموجب عرض واظهارو کلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین‌داده شود.

فصل هشتم: درباب آمد وشدقوافل وارباب معاملات‌درمیان ممالک دولتین‌علیتین اذن داده می‌شود که هر کس ازاهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه دردست رعایا وارباب معاملات متعلق بدولت بهیه روسیه یاتجارمتعلق بدولت علیه ایران میباشند ازدولت خود یا ازسرحدات تذکره ویا کاغذ راه در دست داشته باشند ازطریق بحرو بربجانب ممالک این دودولت بدون تشویش آیند وهر کس‌هرقدرخواهدساکن ومتوقف گشته باموروممامله وتجارت اشتغال نمایند وزمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع نشوند. آنچه مال وتنخواه ازامکنهٔ ممالک روسیه بولایات ایران ونیزازطرف ایران بممالک روسیه برند وبمعرض بیع رسانند ویا معاوضه بمال ویا اشیاء دیگری نمایند اگردرمیانه‌ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه وادعایی باشد بموجب عادت مالوفه بنزد وکلای طرفین ویا اگروکیل نباشد بنزد حاکم‌آنجا رفته اموروخود را عرض واظهار سازند ، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای‌آنها را مشخص ومعلوم کرده خود و یا بمعرفت دیگران قطع وفصل کار را ساخته نگذارند تعرض وزحمتی بارباب معاملات‌عاید شود ودرباب تجارطرف‌ممالک روسیه که وارد بممالک ایران می‌شوند ماذون خواهندبود که اگربا اموال وتنخواه خودشان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست‌ایران‌باشند بروند ازطرف دولت ایران بیمضایقه تذکرات راه بایشان بدهند وهم چنین ازطرف‌دولت علیه روسیه نیزدرمادهٔ تجارت اهالی ایران که ازخاک ممالک روسیه بجانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند میروند معمول خواهد شد. وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه درزمان‌توقف وتجارت‌درممالک ایران فوت‌شده باشد اموال‌واملاک

اودرایران بماند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد وتسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیزاذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام اوبفروشند چنانکه این معنی درممالک روسیه وپادشاهان دیگردستور و عادت بوده متعلق بهر که باشد مضایقه نمینمایند .

فصل نهم : باج و گمرک اموال تجارطرف دولت بهیه روسیه که ببنادر و بلاد ایران میآورند از یك تومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون میآورندآن‌قدر گرفته زیاده بعنوان خرج‌وتوجیه‌وتحمیل واختراعات چیزی ازتجار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود وبهمین نحو دریك بلده بـاج وگمرك تجارایران که ببنادروبلاد ممالك روسیه میآورندویا بیرون میبرند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم : بعد ازنقل اموال‌تجار ببنادر کناردریا ویاآوردن ازراه خشکی ببلاد سرحدات دولتین اذن واجازه بتجاروارباب معاملات طرفین‌داده شودکه اموال خودشان را فروخته واموال‌دیگرخریده ویا معاوضه کرده‌دیگرازامنای گمرك و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند ، زیراکه بر ذمهٔ امنای گمرك و مستأجرین لازمست که ملاحظه نمـایند تا معطلی وتـأخیر در کار تجارت اربـاب معاملات‌وقوع نیافته بـاج خزانه را از بایع ویا ازمبیع یا از مشتری هر نوع باهم سازش‌مینمایند حاصل و باز-یافت دارند .

فصل یازدهم : بعد ازتصدیق و خط گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختـار دولتین علیتین بلا تاخیرباطراف جانبین اعلام واخبارمینمایند وامراکید بخصوص بـالمره ترك‌وقطع اموراعداوت ودشمنی بهرجا ارسال خواهندکرد . شرط این شروط نامه‌الحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دوقطعه مشروحـه با ترجمان خـط فارسی مرقوم ومحرزوازوکلای‌مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم گردیده و مبادله با یك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایمپراطوراکرم مالك کل ممالك روسیه وازجانب اعلی-حضرت قدرقدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد وچون این صلح نامهٔ مشروحهٔ مصدقه میباید ازهردودولت پایدار بوکلای مختار بـرسد لهذاازدولتین علیتین‌درمدت‌سه‌ماه‌هلالی وصول گردد. تحریراً فی‌معسکر روسیه‌وروودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم شهرشوال المکرم سنهٔ یکهزارودویست وبیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر برسنهٔ یك

هزاروهشتصد وسیزده عیسوی سمت تحریریافت .

سواد دستخط ایلچی‌روس ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که : چون میان و کلای‌دودولت پایدارعهدنامه قرار یافت بنابراین شدکه بعدازاتمام مصالحه‌ودست خط‌گذاشتن برای استقراردوستی واتحاد سفرا آمدوشد نمایند ، لهذا ایلچی که ازدولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود و مطالبی که ازشاه‌خودماموراست بر رای اعلی حضرت قضا قدرت ایمپراطوراعظم عرض واظهارسازد، سرداردولت بهیه‌روسیه تعهد نمود که درمطالب ایران بقدرمقدور کوشش وسعی نماید . بجهت اعتمادخط‌گذاشته مهرنمودم . درمعسکرروسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه‌بولایت قراباغ‌بتاریخ سیزدهم ماه اکتبرسنهٔ یکهزاروهشتصد وسیزده عیسوی . محل مهروکیل‌مختاردولت‌علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهرینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه » .

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده‌بود. فتحعلیشاه وبیشترازو پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که درمیدانهای جنگ آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای درایران تربیت کنندکه بوسایل جدید وفنون نظامی اروپا آشنا باشد. در زمانی که ژنرال گاردان درایران بود نیروی‌نظامی ایران تنها شامل شصت هزار پیاده وصد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود :ده باشی فرمانده ده‌سرباز، الی باشی‌فرمانده‌پنجاه سرباز، سلطان‌فرمانده‌صدسرباز،خان‌فرمانده‌هشت تاده هزارسرباز .

مدت خدمت سربازان بنیچه وچریك معلوم نبود وهرسربازی درسال سی تومان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یك چهار یك نان باو جیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پربسیارسنگین داشتند وبهردوسر بازیك اسب تعلق می - گرفت که علیق آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام‌آذربایجان وعراق (نواحی‌مرکزی) تفنگ های سر پرفتیله‌ای داشتندکه زیرآن دوشاخه بود ودرموقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

درجنگ تنها بیك صف حمله میکردند ودرتیراندازی زبردست بودند اما افراد سوارنظام میبایست هر یك اسب خود را با خود بیاورند . تفنگهای درازوسرپری‌داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند وشمشیرهاشان مخصوصاً خوب بود. افراد سوار نظام در جنگ نظام نمیگرفتند وهرطور پیش میآمد میایستادند. درموقع حمله چهار نعل میرفتند و درفرار از پشت سر تیر میانداختند. هزینهٔ نعل بندی بعهده سوار بود.

توپها را باگاو میبردند وکارخانهای توپ ریزی و گلوله ریزی دراصفهان وشیراز وتبریز ومشهد دایر کرده بودند. توپهای ایران اندازه‌های مختلف داشت وبیشترآنها را درایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند. در طهران نزدیك سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود. در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود وبا هرتوپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود وهر توپ را بیك گاو میبستند. گلوله های توپ که در ایران بیشتر معمول بود گلولهایی بود که پس ازعقب نشینی روسها ازیشان گرفته بودند. در مازندران هم کارخانه گلوله ریزی مخصوصی بود اما گلولهایی که درآنجا میریختند باندازه‌ای بد بود وشن ومواد خارجی داشت که دهانه توپ را ازهم میشکافت وبیشتردرموقع بیرون آمدن می ترکید و بهدف نمیرسید.

درسپاه ایران مقداری زنبورك هم بود که برشتر بار میکردند وروی کوهان جلو شترمیگذاشتند وزنبورکچی پشت آن می نشست وبا یك‌دست مهارشتررا میگرفت وبتاخت سوی دشمن حمله میکرد وبا دست دیگر زنبورك راآتش میداد. درموقع لزوم باشارهٔ او شتر که برای‌همین کارتربیتش کرده بودند زانومیزدوهمینکه‌زنبورك را خالی میکردند دوباره بر می‌خاست و بجلو یا عقب میرفت. تیرزنبورك مانند تیرتفنگ بود وبیشترازآن برد نداشت وبمحض اینکه شترزخم برمیداشت دیگر آن زنبورك بی‌فایده میشد.زنبورك چی برای‌آتش دادن زنبورك خود فتیله‌ای داشت که درطرف راست خودآویخته بود و درطرف چپ شتر دوکیسه جای فشنك وباروت بود. باروتی که درایران میساختند نیز بسیاربدوپرازمواد خارجی بود وسیاه بود ودود بسیارمیکرد.

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند. علوفه سپاه تنها گاه بود وهنگامی که در بیابان علف میافتند باسبان علف تازه میدادند. بهمین جهة درفصلی که علف روی زمین نبود لشکریان رامرخص میکردندو بدین گونه هرسال دردوماه‌اول بهارسربازان را احضارمیکردند وپس ازچهارماه درماه اول پاییزمرخص میکردند. هر سال درموقع احضارودرموقع مرخصی لشکریان راسان میدیدند وپادشاه یاسپهسالاردر زیرچادری‌میایستاد ولشکریان درطرف‌چپ‌آن‌چادرصف میکشیدند وافراد را باسم‌حاضر وغایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام‌هریك ازافراد خود را میخواندوافسر



حرکت قیقاج سواران ایرانی
از کتاب دوبو

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No.__________ Call No.__________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

دیگر جواب میداد «حاضر» واگر حاضر بود مواجب اورا میپرداختند.

دراردوگاه های سپاه ایران نظم وترتیبی نبود . توپها را دربرابراردوجامیدادند وشترها را درجایگاه جداگانه دریك فرسنگی یا دوفرسنگی اردونگاه میداشتند . در پیشاپیش اردو دکاندارها واردو بازاربودکه مرکب بود ازنانوا وخیاط وسراج ومیوه فروش . درجلو اردوبازاردوچوب میافراشتند وبر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند وهرکس راکه میخواستند کیفربدهند برآن چوبها میآویختند . در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را بترتیب قبایل وطوایف ونواحی مختلف کشورجامیدادند واسبان را دراطراف چادرها می بستند . طرف عصرعدهٔ کسانی راکه می بایست پاسبان چادرشاه یافرمانده لشکر باشند تعیین می کردند وعدهٔ آنها معمولا مرکب ازپانصد تن بود .

عباس میرزای نایب‌السلطنه که ازنزدیك بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش ازپدرش دراصلاح سپاه ایران و خریداسلحهٔ جدید اروپایی کوشش کرده است وبهبودی که دروضع نظام ایران دراواخردورهٔ فتحعلی شاه پیدا شدنتیجهٔ کوششهای او بوده‌است. ازجمله کارهایی که‌وی‌درین‌زمینه کرده‌اینست که‌وقتی بپرنس‌مترنیخ(۱) صدراعظم‌معروف اتریش که ازمردان بزرك‌آن زمان بوده متوسل شده ودر زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعدها وزیرامورخارجه ایران شده بسفارت باروپا می رفته وی را مامورکرده است باتریش برود ونمونه‌ای ازاسلحهٔ جدیدآن کشور راکه درامور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و بایران بفرستد . پرنس مترنیخ هم در۱۷جمادی الاولی ۱۲۳۴(۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامهٔ عباس میرزا نوشته ونمونهایی ازاسلحهٔ جدید اتریش‌رابرایش‌فرستاده است .

عباس میرزاحتی برای یاوری‌سیاسی بپرنس مترنیخ متوسل شده وازوخواسته‌است که ازایران دربرابرروسیه وانگلستان پشتیبانی بکند وبوسایل سیاسی مانع‌ازتجاوزات روسیه درمرزهای ایران بشود . ازآن جمله در۱۲۴۲(۱۸۲۶ م.) که داودملك شاه‌نظر شاهپورزاده نام را ازارمنیان‌ایران‌بسفارت بپترزبورگ‌فرستاد،تا دعاوی‌ایران‌را باطلاع دربار روسیه برساند ،وی راکه در۳ ربیع الثانی ۱۲۴۲(۷ نوامبر۱۸۲۶) دراستانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ بوین فرستاده وازوخواستارشده است‌ازایران حمایت کند . درین زمان پس ازناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است . در همین زمانها ماموران‌سیاسی که ازسوی ایران باروپا میرفته‌اندبیشترارمنیان بوده‌اندزیراکه‌مامورین مسلمان ازرفتن باروپا احترازمیکرده‌اند ودولت ایران هم تصور میکرده که چون

---

(۱) Metternich.

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند.

وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

درقرن گذشته درمیان اسناد سیاسی که درآن زمان بسیاررواج داشته سند مجعولی نیز انتشارداده‌اند که آنرا «وصیت نامهٔ پتر کبیر» وانمود کرده‌اند ومدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است،اما هیچ لیل متقنی در بارهٔ این اسناد نیست وبهمین جهت بایدآنرا ساختگی دانست. چون این سند درآغازقرن نوزدهم میلادی انتشاریافته وپیش ازآن ذکری از آن درجایی نکرده‌اند پیداست که درهمان زمانآنرا ساخته‌اند ونزدیك صد سال پس‌از دورهٔ سلطنت او که از ۱٦۸۲تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است. بیشتر بدان می ماند که این سند را درهمان دربار تزار های‌روسیه ساخته باشند زیرا برنامهٔ کامل وانعکاس دقیقی از نقشهٔ جهان گیری و کشورستانی تزارهای روسیه درآن هست.

ترجمهٔ این وصیت نامهٔ ساختگی بدان گونه که انتشاریافته‌است چنینست:

«وصیت نامهٔ پتر کبیر امپراتور روسیه که درسال مرك خود نوشته است:

پس ازستایش فراوان برآفریدگارجهان، همهٔ فرزندان وجانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهدآمدآگاه میکنم، زیرا می بینم در روزگاران خجستهٔ آینده همهٔ فرزندان من رفته رفته، یکی پس ازدیگری، برهمهٔ کشور های اروپا دست خواهند یافت. چه همهٔ ریاست‌ها وسلطنت های اروپا فرسوده وپیرشده‌اند وپادشاهی روسیه که مانند سردربرابر پیکرآنهاست بسوی پیشرفت میرود وتربیت و سامان وسازمانآن بر همهٔ ریاست ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی‌راچون چشمه‌ای یافتیم ومن با اندیشهٔ خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم ودریایی ازآن ساختم.ومیدانم که جانشینان من باراى بلند خودآن راگشاده ترخواهند کرد واوقیانوسی‌خواهد شد. بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی وسفارش بایشان مینویسم که دستورخود سازند.

نخست آنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ راآماده داشته باشد و این وسیلهٔ پیشرفت کارهای این کشورخواهد بود.

دوم آنکه تا می توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده ازکشورهای دیگر اروپا بکار بگمارند وازآنها بهره مند شوند وهنگام صلح نیز باید ازوجود دانشمندان وهنرمندان بهره برگیرند.

سوم آنکه هنگام جنك درمیان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی از آن دوطرف همدست شد ، مخصوصاً درجنگهایی که با آلمان درمی گیرد ، زیرا که این کشور پیوسته بکشور ماست .

چهارم آنکه باید درلهستان وسایل جنگی آماده کرد واشراف و بزرگان آن سر زمین را رشوه داد ودرعقایدشان رخنه کرد وازمسکو بهر گونه که ممکن باشد باید لشکریان بلهستان فرستاد واگردولت های دیگر در کار لهستان فسادی بکنند باید ازخاك لهستان سهمی بآنها داد و کم کم باید باآن شریك هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان راکه باوداده‌اند پس گرفت وهمهٔ آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست بایداز کشورسوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور برما بتازد تاآنکه برای گرفتن آنجا بهانه‌ای بدست آید . برای این مقصود باید دانمارك را از سوئدجدا کرد یاآنکه درمیان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان وپادشاهان و بزرگان آلمان راکه ازخاندان محترم باشند بگیرند زیراکه دربن کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه بایدباپادشاهان انگلستان اتحاد واتفاق داشت وباایشان دربازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیرا که ایشان برای ساختن کشتی های خود از ما چوب خواهندخرید وسود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه ازسوی شمال تا دریای بالتیك را باید تصرف کرد واز سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلید گنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس تامی توان باید کوشید که بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود بباید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکنند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگرچه اختلاف مذهب وعقیده که مردم شیعه بامردم سنی دارند ازهر لشکروسلاحی بیشتر کارگر است وبرای تأمین مقصود ما وتسلط روسیه برآنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهروسیله که می توانیددوگانگی را در میانشان سخت تر کنید و نگذارید باهم هم آهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می کند دو چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه وسنی واستیلای روحانیان بر ملل مسلمان واینکه‌ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تاچشمشان باز شود ودر کارخود چاره‌جویی کنند وهمین بس خواهد بود که بزودی نام‌آنها ازآسیا برافتد وتمدن وفرهنك عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وارآن کشور ها رافراگیرد ، چنانکه برتری واستیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نکاه داشت و مانع از پیشرفت وبرتری‌آن شد ، تامن بهزاران‌رنج ودشواری این خار را ازپیش پای ملت خود برداشتم ودست‌آنها را ازکار های دولت کوتاه کردم تا بنماز وروزه اکتفا کنند . گذشته ازآن باید چاره جویی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود وبازرگانی‌آن تنزل کند . روی همرفته باید همیشه دربی آن بود که‌ایران روبویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سرآنرا ازپا درآورد و باندك فشاری کار خود را بپایان‌رساند. اما مصلحت نیست که پیش ازمرك‌حتمی‌دولت عثمانی‌ایران‌را یك‌باره بی جان کرد . کشور گرجستان وسرزمین قفقاز رگ‌حساس ایرانست، همینکه نوك نیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد ، فورا خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت وچنان ناتوان خواهدشد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد . آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده دردست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم‌آخر را برخواهدآورد، تا درهنگام‌لزوم بارکشی کند وپس ازآنکه دیگر کاری ازآن ساخته نشد باید سرش را ازتن‌جدا کرد . برشما لازمست که بی درنك کشور گرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشاندهٔ فرمان بردار خود بکنید . پس‌از آن بایدآهنك هندوستان کرد ، زیرا که کشوری بسیار بزرگ وبهترین بازارگاه تجارتست وهرگاه بدانجا دست‌یافتید هرقدر پول که بوسیلهٔ انکلستان بدست می‌آید می توان‌مستقیماً ازهندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین‌ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شویدواما تأمل وتأنی را نباید از دست داد وباید از شتاب کاری خود داری کرد . باید با دولت اتریش‌دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که‌آلمان واتریش‌رفته رفته درچنك‌ما بیفتند . بایدبااتریش همدست شدودولت عثمانی را از اروپابیرون کرد ، اما نه چنانکه اتریش بهره‌مندشود و این دوراه دارد: نخست آنکه باید اتریش را جای دیگرسر گرم کرد، دیگر آنکه باید ازخاك‌عثمانی آن نواحی را بااتریش داد که پس ازچندی بتوانید آنراهم بگیرید .

دهم آنکه باید باکشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید .

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی‌وایران ولهستان باید با اتریش وفرانسه اتحادکرد واگرهریك‌ازین دودولت دوستی واتحادما راپذیرفت می‌توان کشور های دیگر را ازپا درآورد وپس ازآن باید براتریش هم مسلط شد ،

دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پادر خواهدآمد وآنگاه می‌توان برآن دست یافت وبی‌مانع برهمهٔ اروپاحکمرانی کرد وبدین وسیله‌می توانیدهم این نواحی را دست نشانده خود بکنید ».

نسخه دیگر از عهدنامه فینکن شتاین

ترجمهٔ عهدنامه فینکن شتاین ازروی متن فرانسه پیش ازین در صحایف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتحعلی شاه ترجمهٔ دیگری‌ازآن کرده‌اندکه دربرخی از مجموعهای آن روزگار باقیست ونمونه خوبی از ترجمهٔ این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است وبدین‌گونه است :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

چون درین اوان سعادت نشان وزمان‌میمنت اقتران خدیوفلك جاه سلطنت‌دستگاه ایمپراطور ممالك فرانسه وپادشاه ایطالیا بنای اتحاد والفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران وخسرو گیتی‌ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تخت‌گاه کسری وجم فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه گذاشته ، بجهت تشیید مبانی الفت ووفاق دولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزارفرموده ، ازطرف جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیا وزیر اعظم‌و کاتب‌سرایمپراطوری‌صاحب کلك‌همایون اشرف ونشانهای دولت مسیوهوگ برنارماره نام مامور گردیده ، بنای عهد وشرط با بندهٔ آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمدرضا وزیر دارالسلطنهٔ قزوین گذاشته، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یك دیگر مکالمه ومجاهده نموده‌اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومهٔ مبارکه را بناگذاری نموده ، که‌من بعد اولیای دودولت کبری وامنای دوسلطنت عظمی رضانامهٔ آنها را قلمی وبمهر همایون مزین ساخته تسلیم‌یك دیگر نمایند .

مادهٔ اول : آنکه فیمابین اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطورفرانسه‌وپادشاه ایطالیاصلح موبدبوده، من بعدبایك‌دیگرشرایط الفت‌و

ودادومراسم محبت واتحاد را مرعی فرموده، همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد .

مادهٔ دویم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی وموافقت با دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه درخاك ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل برخاك ممالك ایران نماید جناب ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهر تخت گاه ایران کمال موافقت بعمل آورده ، بدفع دشمن پرداخته ، حراست ممالك مزبوره را نمایند و بهیچ وجه خودداری نکنند .

مادهٔ سوم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی اعلی حضرت پادشاه ایران میباشد وحقیقت مطلب برجناب ایمپراطور مشخص ومعلومست .

مادهٔ چهارم: آنکه جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا درخصوص اخراج نمودن طایفهٔ روسیه ازملك گرجستان وتمامی خاك ایران بزور پادشاهانهٔ خود قرارداد فرمودند که طایفهٔ مزبوره را جبراً وقهراً ازجمیع خاك ایران اخراج نموده وبالکلیه ترك حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جملهٔ شروط عهدنامهٔ ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خوددرین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده برذمت همت عالی خودواجب ولازم ساختند.

مادهٔ پنجم : آنکه ازطرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا یك نفر سفیر معتبر رخصت گزار معین آمده ، درآستان فلك بنیان اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت گزاری وصلاح اندیشی دولتین قیام واقدام نماید .

مادهٔ ششم : آنکه هرگاه رای بیضاضیای جهان آرای اعلی حضرت پادشاه ممالك ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده وتوپچی برسم و ضابطهٔ فرنك تعلیم و مهیا نماید وبعضی قلعه ها بضابطهٔ قلعهٔ فرنك بنا گذارد جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا بنابرین مطلب توپ سفریه وتفنك حربیه از هر قدر ضروروری لازم بوده باشد بصوب ایران ارسال وقیمت آنرا ازقرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب ایمپراطور اعظم داده شود .

مادهٔ هفتم : آنکه ازدولت علیهٔ ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنك قلعه ساخته باشند وتوپخانه بقاعدهٔ فرنك ترتیب وعساکر پادشاه با ضابطهٔ فرنك تعلیم نمایند هرقدر توپچی ومهندس وتعلیم چی لازم بوده وضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که درآنجا ترسیم قلعه وترتیب توپخانه وتعلیم عساکر توپخانه نمایند .

مادهٔ هشتم : آنکه بنابر موافقت این دودولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالك ایران ازهر جهت قطع مکاتبه ومراسله باقرال (۱) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیهٔ ایران متعهد شوندکه بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند وبنابرین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدارپادشاهی که بجانب انگلیس رفته بارجاع واحضار اوامر فرمایند واز جانب انگلیس وکمپانی آنچه بالیوز (۲) ووکلای قرال انگلیس درسواحل بنادر عجم وولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود واموال وامتعهٔ انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را براوبحرا از جانب ایران مقطوع نمایند وفرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزوشان صادرگردد ودر اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یابهانهٔ دیگر هرگونه سفیری که بجانب آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایندایشان را مطرود ومردود نموده راه ندهند .

مادهٔ نهم: آنکه هرگاه فی المستقبل روسیه وانگلیس باهم اتفاق نموده ،بجانب دولتین علیتین فرانسه وایران عزیمت وحرکت نمایند این دودولت نیز باتفاق یك دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت واتحاد بمخاصمه ومجادله ومحاربهٔ آنها پردازند وچنانچه بنای سفر وحرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه وایران یك دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، وآنچه درمادهٔ سابقه مرقوم شده ازضبط مال وامتعهٔ ایشان بطریق مشروح درمادهٔ فوق عمل نمایند ودر موافقت ومرافقت واعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی واهمال ومسامحه وامهال جایز وروا ندارند .

مادهٔ دهم : آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده ازصوب افغان وقندهار وآن حدود تجهیز سپاه وتهیهٔ جنود فرموده ، دروقتی که مشخص شود و معین گردد بجهت تسخیر و تصرف ممالك هندوستان متصرفی انگلیس عساکر وجنود منصورهٔ پادشاهی را مأمورو ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط وتسخیر نمایند .

مادهٔ یازدهم : آنکه هرگاه کشتی فرانسه ازصوب بنادرمملکت ایران ظهور و عبور نماید وبعضی تدارکات وجزییات وبرخی اشیاء وضروریات برای آنها درکار باشد ولازم گردد اهالی بنادر بایشان محبت ومعاونت نمایند درتدارك آنها لوازم دوستی را بعمل آورده ، اعانت نمایند .

---

(۱) مأخوذ از کلمه کارول Korol روسی بمعنی شاه

(۲) ماخوذ از کلمهٔ بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیم وبالاخص سفیر دربار ونیز در استانبول که بفرانسه Baile می گویند وترکان این کلمهٔ لاتین را بالیوس وبایلوس تلفظ کرده ودر فارسی بالیوز نوشته وبمعنی کنسول آورده‌اند .

مادهٔ دوازدهم : آنکه جناب ایمپراطوراعظم خواهش می نماید که من بعدهر گاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکرضرورشودواقتضا نماید که ازجانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان عطا فرمایند که ازهر راه وهرطرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده ، روانهٔ هند شوند وسپاه ایران نیز بایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیرهندوستان نمایند ومن بعد هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوفست برآنکه مجدداً با اولیای دولت علیهٔ ایران دربن خصوص اظهار نموده ، چنانچه رای جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند عهد نامهٔ مجددی دربن خصوص فیمابین دولتین علیتین ایران وفرانسه قلمی داده، عبورفرانسه وکمیت لشکر آنها راکه چه قدربوده باشند واینکه ذخایروضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارك شود وچه قدرسپاه ایران همراه بوده باشندهمگی را قرارداد نموده باذن ورخصت شاهنشاهی عهدوشروط علیحده شود. کمترین بندهٔ درگاه جسارت بتعهداین مطلب ننموده، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالمیان پناه .

مادهٔ سیزدهم : آنکه هرگاه بجهت کشتی های فرانسه درحین عبوراز بنادر ایران بعضی ازاشیاء وذخایرضرورشود اهالی بنادر بقیمت فروخته ، تن خواه ازفرانسه بازیافت دارند وهم چنین هرگاه درعبورسپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرورشود بنحوی که درمادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره وآنچه بعساکر آنها ضرورشود اهالی ایران بایشان فروخته ، ازقرارقیمت ایران تن خواه بازیافت نمایند .

مادهٔ چهاردهم : آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده ، با دولت روس وانگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداده نشود وازهیچ سمت بایشان راه عبورومرور ندهند .

مادهٔ پانزدهم : آنکه بجهت آمد ورفت تجار بنا برانتفاع دولتین و امورمتعلقه تجارت دردارالسلطنه طهران بخاکپای مبارك اعلی حضرت پادشاهی عرض شده ، قرار دادی بجهت امورمزبور گذاشته شود وعهد نامهٔ مجددی دربن خصوص مرقوم فرمایند .

مادهٔ شانزدهم : آنکه ان شاءالله تعالی این عهد نامه دردارالسلطنهٔ طهران بعد ازچهارماه ازبن تاریخ تبدیل شده، رضا نامه بمهرمبارك اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاهی مزین شده ، تسلیم اولیای دولت فرانسه وبمهرجناب ایمپراطوری رضا نامهٔ ایشان تسلیم اولیای دولت علیهٔ ایران شود . تحریراً دراردوی جناب ایمپراطوراعظم که محل فین کنشتین بوده باشد ، شهرصفرالمظفرسنهٔ هزارودویست وبیست ودو» .

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمهٔ دقیق و

تحت اللفظ متن فرانسه که دردربار ناپلئون تدوین شده است نیست و بسیاق انشای آن زمان القاب وعناوین زاید وحتی کلمات مرادف درآن وارد کرده‌اند وازپایان مادهٔ دوازدهم پیداست که میرزا محمد رضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی برمتن افزوده است و بدین گونه می‌توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمد رضا خود ترتیب داده باشد .

مرتضی قلی خان در روسیه

پیش ازین درصحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که آقا محمدخان هشت برادرودوخواهر داشت ووی ازهمه مهتربود . برادر پس ازوحسینقلی خان پیش از آنکه‌وی بسلطنت برسد ازجهان رفت . ازهفت برادردیگر که داشت پسران سوم وچهارم پدرش مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان بودند که مادرشان دخترحسین خان دولو پسرمصطفی خان بود .

پسرپنجم جعفر قلی خان ازدختر محمد خان قاجار عضدالدین لو وپسر هشتم رضا قلی خان مادرش‌ازمردم استراباد بود. این چهار برادرچون باآقا محمدخان اطمینان نداشتند با اودرافتادند وجنگ کردند جعفرقلی خان را بخیانت فریفت وبطهران آورد واورا بخدعه کشت . مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی خان هردو پس‌ازچندی زد وخوردباوی از ازایران گریختند.رضاقلی‌خان‌هم ازوگریخت‌ودرخراسان درگذشت .

درهمان سال ۱۱۹۳ که پس ازمرگ کریم خان وی ازشیرازبنای کشورستانی را گذاشت مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی‌خان در استراباد بودند وچون خبرمرگ کریم‌خان رسید ایشان هم مانند آقا محمدخان سر بطغیان بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان با سپاهی ازاستراباد ببارفروش رفت وآن شهررا گرفت . سپس آگهی یافت که برادرش آقا محمد خان ازشیرازبطهران رسیده ،گفت من مازندران را با شمشیرخود گرفته‌ام و آنجا را بکسی نمیدهم وگروهی را بسوادکوه فرستاد که مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . درهمین زمان برادردیگررضا قلی خان که با آقا محمد خان در دولاب طهران بودپشت باوکردو بمازندران رفت وبا مرتضی قلی خان همدست شد .

مرتضی قلی خان وی را بابرادردیگرمصطفی قلی‌خان که اوهم درمازندران بودبا لشکری بسوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که آنجا بودند باآقامحمد خان بجنگند. چون این خبرباآقا محمد خان رسید برادردیگرجعفرقلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ

در گرفت .

آقا محمد خان جعفرقلی خان وخان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد وی را با سربازان عراقی وتفنگ چیان سواد کوه بجنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضا قلی خان شکست خورد و ببارفروش گریخت وگروهی ازلشکریانش کشته شدند ومالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزدآقا محمد خان رفت ومرتضی قلی‌خان هم با همدستان خود باسترابادگریخت وآقا محمد خان ساری راگرفت . چندی پس‌ازآن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را بجنگ‌علی‌مراد خان زندباصفهان‌فرستاد.

درهمین‌زمان رضا قلی خان هم که ازسوادکوه گریخته بود باستراباد نزد مرتضی قلی خان رفت ولشکری برداشت وبور امین تاخت .آقا محمدخان جعفرقلی خان رابجنك اوفرستاد وخود هم درپی او روان شد . رضا قلی خان بازنتوانست مقاومت کند و باستراباد پیش برادر رفت . بار دیگر باطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت ودرآنجا بنای فتنه‌گری راگذاشت .

مرتضی قلی خان باردیگر ازاستراباد بفیروز کوه حمله برد ورضاقلی خان هم از لاریجان باوپیوست ونیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان اورا برای دلجویی مردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این‌خبرباآقا محمد خان رسید جعفرقلی خان را ازقزوین ماموربمازندران کردوخود درپی‌او روانه‌شد . جعفرقلی‌خان‌درمازندران بامرتضی قلی خان جنگ سختی کرد وجعفر قلی خان‌شکست خورد واز راه درختستان مازندران گریخت و بار دیگر سپاهی آماده کرد ودر « خواجك » درسرزمین کجور با رضاقلی خان روبروشد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کردونزد آقامحمدخان برد . وی هم اورا بخشید ونزد خود نگاهداشت. سپس‌جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم‌لاریجان فرستاد ووی پس از پیروزی از بار فروش بسوی‌استراباد تاخت وتا چهار دانگه رسید وامیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشدواو هم ازجنگ بابرادر خودداری می کرد ازآنجا باشرف رفت .

درین میان باآقامحمد خان‌گفتند که اگر رضاقلی خان راآزاد کند تانزد مرتضی قلی‌خان برود شاید مرتضی قلی خان‌هم تسلیم‌شود . وی‌این کار راکرد واورا باستراباد فرستاد . مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد ومصطفی قلی خان برادرخودراباچند تن نزدآقا محمد خان فرستاد . آنگاه آقا محمد خان‌بساری رفت وجعفر قلی خان ورضا قلی خان را باهفتصدتن سپاهی برای‌گرفتن‌گیلان فرستاد وخود دربار فروش ماند و رضاقلی خان‌قاجار قوانلو راحکمرانی‌آمل‌داد ورضاقلی‌خان‌برادر خودرا برای‌سرکوبی

مردم لاریجان بآنجا روانه کرد.

رضا قلی‌خان بازدرآنجا برآقامحمدخان قیام کردودر ۱۱۹۵ بالشکریانی ببارفروش تاخت وبی خبر وارد شهرشد و گردسرای برادرش راگرفت وبرخی از مردم شهر هم بااو همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان خودفتحعلی خان یعنی فتحعلی شاه و برادرش حسینقلی خان راکه با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در بادگیری درپشت آن سرای پنهان شدوبا ایشان جنگ کرد. لشکریان رضا قلی خان ساختمان زبر راکه آقا محمد خان دربالای آن بودآتش زدند اما آسیبی باو نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان کرد ازساری بیاری او برسد.

اتفاقاخان ابدال خان هم که رسید بامخالفان آقا محمد خان همدست شد وچون‌وی چاره‌ای نداشت از آن بادگیر بیرون آمد و با رضاقلی‌خان‌رو بروشد. وی هم بدروغ گفت که ازین واقعه خبر ندارد وتقصیر را بگردن مردم انداخت. با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش را بند نهادو بناحیهٔ بند پی برد ودرآنجاز ندانی کردوخودمدعی سلطنت شد.

رضا قلی خان قاجارقوانلو که درآمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی‌قلی‌خان رسانید وایشان ازگیلان بمازندران رهسپارشدند. ازسوی دیگر مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدیقلی‌خان سر کردگان قاجار که در استراباد بودند باهفتصد تن ازآن شهر بیرون آمدند وروی بمازندران نهادند. رضا قلی خان چون ازین واقعه خبرشد خان ابدال خان را با چهارصد تن بجنگ ایشان فرستاد وچون دولشکردر راه ساری بهم رسیدند در زد وخورد اول ببرسلطان کرد که ازسران لشکرخان ابدال‌خان بود کشته شد ولشکریان اوشکست خوردند. خان ابدال‌خان گریخت وبساری رفت ودر آنجا با محمد قلی‌خان‌لاریجانی همدست شد وبار دیگر جنك کرد و چون شکست خورد بساوی گریخت و با محمد قلی خان دردکان رنگرزی پنهان‌شد ودشمنانش‌او را یافتند ودستگیرش کردند.

ازسوی‌دیگرمرتضی‌قلی‌خان واردساری‌شد ورضا قلی خان‌چون‌آگاه‌شد ازبارفروش رهسپارگشت ودرنیمهٔ راه خبرشکست خان ابدال‌خان باورسید ولشکریانش‌ترسیدندواو رارها کردند وپراکنده شدند. رضا قلی‌خان‌ناچار ببندپی گریخت که نزدآقا محمد خان برودوازوعذر بخواهد، وی هم اورا نپذیرفت وناچار بعراق نزد علی‌مراد خان‌زند رفت و چندی بعد ازوهم روی برگرداند وباصفهان وازآنجا بشیرازگریخت ونزد صادق خان زندِ برادرکریم خانِ رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرار کرد و در همان جا مرد.

درسال ۱۱۹۴ خان ابدال خان کردکه هم چنان درساری بود خواست از خانه‌ای

که‌در آنجا بود نقبی بزندو بیرون‌شهر بگریزد. زنی که درسرای او بود بمرتضی‌قلی‌خان خبرداد. وی هم‌دستورداد سرش را بریدند و نزدآقا محمدخان بردند ومصطفی قلی‌خان برادرخود را هم نزد وی فرستاد. با این همه هرچه‌آقا محمد خان کوشید با برادرانش بکنار بیاید نتوانست وعاقبت باردیگر کار بجنك کشید.

مرتضی قلی خان درعلی‌آباد مازندران سنگر بست وآقا محمدخان رضا قلی‌خان قوانلورا با لشکری بجنك اوفرستاد ودرحملهٔ‌اول مرتضی‌قلی‌خان شکست‌خورد. ازسوی دیگرآقامحمد خان هم‌بجنك برادر بساری‌رفت ودرقلعهٔ ساری اورا محاصره کرد وپس‌از چند روز زد وخوردکار برمرتضی‌قلی‌خان تنگ شد وازقلعه‌بیرون‌آمد وتسلیم برادرشد. آقا محمد خان اورا بخشید و حکمرانی استراباد وچهاردانگه ودودانگهٔ هزارجریب را باوداد و او با همراهان خود باستراباد رفت.

چندی بعددرچهارم رمضان۱۱۹۵ آقا محمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان رابا سپاهی مامور گرفتن‌گیلان کرد. هدایت‌الله خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند وبنای جنگ‌را گذاشت. پس از چهل روز زد وخورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی‌لنگرودی وآقا محمدصالح لاهیجی راکه‌مردی دانشمند بود با پیشکش نزدآقا محمد خان‌فرستاد وآقامحمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان را ازگیلان‌احضار کرد.

سپس در۱۱۹۷ ازساری آهنك‌جنك‌گیلان کرد. حاجی‌جمال گیلانی پدرهدایت‌الله‌خان پیش ازآن خواهرخود را بمحمد حسن‌قاجارپدرآقا محمد خان داده بود واین‌دوخانواده بایك دیگر پیوستگی داشتند. اما چون هدایت‌الله خان بجای پدرنشست باقاجارها در افتاد. آقا محمد خان نخست دو برادرخود جعفرقلی خان ومصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد ودرجنگی که درمیانشان درگرفت هدایت‌الله خان تاب برابری نیاورد، بکشتی نشست وبشروان گریخت وآقا محمد خان وارد رشت شد.

پس از آن چون رضا خان زند ازسوی علی مراد خان زند تا ساوجبلاغ طهران بتاخت وتازآمده بودآقا محمد خان‌جعفرقلی‌خان‌را بجنك اوفرستاد واو هم‌رضا خان را شکست داد.

درهمین‌زمان چنانکه‌مؤلف‌ناسخ التواریخ نوشته‌است «یکی‌ازبزرگان‌دولت‌روس که‌کرفس خان نام داشت» باچند کشتی بکرانهٔ اشرف‌آمد وببهانهٔ تجارت می‌خواست قلعه‌ای درآنجا بسازد وپنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد. فتحعلی شاه‌که درولیعهدی هنوزدرمازندران‌بود ازین رازخبرشد واورا گرفت وزنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد. وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین‌خود بازگردد. اوهم‌خواستارشد که‌کسی از مردم استراباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند وآقا محمد خان سفیری با اوبدان‌کشور روانه کرد.

در ۱۱۹۸ که آقا محمد خان درمازندران با رستم خان زند فرستادهٔ علی مراد خان‌زند جنگ می کرد مرتضی قلی‌خان نیز با اوهمراه بود . چون علی‌مرادخان درمورچه خورت اصفهان درگذشت ومرتضی قلی‌خان ظاهراً با اوپیمانی داشته‌است ازترس‌اینکه گرفتارشود ازپیش آقا محمد خان بمیان ترکمانان استراباد گریخت و بگفته‌مؤلف ناسخ التواریخ «ازآنجا بنزد پادشاه خورشید کلاه روس‌شده‌اوراترغیب بتسخیرایران همی کرد تا درسنهٔ ۱۲۱۲ درگذشت، جسد اورا بعتبات‌عالیات‌آورده‌مدفون‌ساختند».

پیداست که مراد از «خورشید کلاه روس» بتعبیرمورخان‌آن زمان یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه است وچنان مینماید که مرتضی قلی خان ازراه دریای خزر بروسیه گریخته و بدربارتزارهاپناه برده است و بدین‌گونه از۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده‌سال در روسیه مانده است .

هدایت در روضة الصفای ناصری مینویسد که پس ازمرك کریم خان‌آقا محمدخان ازشیراز بیرون‌آمد. چون بطهران رسید دوروزدرناحیهٔ خوارتوقف کرد وچندی نیز با برادرش جعفر قلی خان دردولاب‌طهران‌ماندوچون دوطایفهٔ قاجارها یعنی‌قوینلو ودوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگررنجیدند و بروبرخاستند . بمازندران رفتند و گروهی راگردآوردندوسر راه را برآقا محمد خان گرفتند واورا ازرفتن بمازندران مانع شدند ، زیراکه‌مرتضی قلی خان‌ومصطفی‌قلی‌خان‌خواهر زادگان حسن‌خان دوالو بیکلربیکی استراباد بودند و باسران قوینلورقابت داشتند .

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که‌بجزرضا قلی خان از برادران دیگر مهتربود مرتضی قلی خان باستراباد رفت و باشارهٔ وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهررا کشتند و وی بر استراباد ومازندران‌استیلا یافت ومردم لاریجان‌هم‌با وی هم داستان شدند .

چون‌آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد اورفت اما دید که اگر مازندران را باو بسپارد چیزی برای اونخواهد ماند . وانگهی در خانهٔ پدرشان محمد حسن‌خان‌مادرمرتضی قلی خان بیش ازمادرآقامحمد خان احترام‌داشت و وی‌خود را ازو بالاترمیدانست‌وبهمین‌جهت اختلافی‌درمیان‌برادران بود . نیز بهمین‌جهة مرتضی قلی خان راضی نشد که‌آقا محمد خان بمازندران برود ودوطایفه از مردم لاریجان راکه بسفید و سیاه‌معروف بودند با خود همدست کردوآن‌گروه درمیان کلا که راه تنگی‌داشت درختان را بریدند وبرسرراه افگندند وسنك وخاك وشاخ درخت را برسرراه کشیدند و سنگر بستند . رضاقلی خان برادردیگر نیز بمرتضی قلی خان پیوست .آقا محمد خان هم جعفر

قلی خان برادر دیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفرقلی خان ببار فروش نزد اورفت وازین کار سودی نبرد وچون بر گشت درزیر آب سواد کوه بآقا محمد خان رسید وآقامحمدخان مصمم شد بامرتضی قلی خان درافتد.

در پانزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنك شد. لطفعلی بیك سواد کوهی که ازدستیاران آقا محمد خان بود ازفراز کوه هجوم آورد و باسواران مدانلو وجهان بیکلو حمله کرد ورضا قلی خان ببارفروش گریخت وازآنجا بعلی آباد رفت ودرین میان برادر دیگرمصطفی قلی خان بعذرخواهی نزدآقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود از بار فروش باستراباد رفت وآقا محمد خان بساری رسید وفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب بباباخان بودو با مادرش در استراباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عمش شد و درآن زمان برادرش حسینقلی خان که پس ازمرك پدربجهان آمده بود بیش ازسی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستراباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استراباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان باآقا محمد خان اختلاف داشت و برادرخود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقا محمد خان ازطهران آهنك مازندران کرد و رضاقلی خان ومهدیقلی خان‌را ازدماوند برداشت با محمد قلی خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی قلی خان‌هم با قاجارهاو ترکمانهایی که باوی پیوستگی داشتندرهسپارشدوهزارجریب راگرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان راکه بجنك ذوالفقار خان خمسه‌ای بقزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که بچهاردانگهٔ هزارجریب رسید مردم با اویاری نکردند وازآنجا بدودانگهٔ هزارجریب رفت ومردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری ازجانب آقامحمد خان فرستادند وازو کمك خواستند. وی‌هم باگروهی رهسپاردودانگه شد ومرتضی قلی خان پیش ازآنکه اوبرسد یکی ازسادات هزارجریب رابگروگان گرفت وبفیروز کوه رفت ودرآنجارضا قلی خان را ازلاریجان بخودخواند. جعفرقلی خان که ازقزوین رسیده بود مرتضی‌قلی‌خان راه مازندران را بروگرفت وباهم جنگ کردند ودرجنگ اول درفیروزکوه جعفرقلی‌خان شکست خورد وروی بمازندران نهاد ودرگردنهٔ فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت وبمازندران رسید. رضا قلی خان ومرتضی قلی خان چون باهم سازگارنبودند ازیك دیگررنجیدند ورضا قلی خان بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود ازو برگشت و بمرتضی قلی خان پیوست و باستراباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتارشده بود بحیله از پیش او گریخت

وبسواد کوه واز آنجا نزد آقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیز از استراباد فرار کرد وباو پناه برد .

پس از آن درحوادث ماه رمضان سال ۱۱۹۴ می نویسد چون آقا محمدخان بچهارده ازسرزمین چهاردانگهٔ هزار جریب رسید در آنزمان هزارجریب همچنان دردست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزد آقا محمد خان نفرستاد ووی را باستراباد دعوت نکرد وبهمین جهت آقا محمد خان رنجید و باستراباد نرفت و از راه ساور بکراودین اشرف رفت ورضا قلی خان وخان ابدال خان را از راه خیابان احضار کرد وبنزد مرتضی قلی خان فرستاد ومرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزد آقا محمد خان بعذر خواهی روانه کرد وآقا محمد خان در ۱۸ ذی القعدهٔ آن سال بساری رفت .

سپس می گوید پس از آنکه آقامحمد خان درمازندران گرفتارشد در ۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدی قلی خان وخوانین دوالو وسواران ترکمان وپیادهٔ استراباد بیك فرسنگی ساری بدراز محله رسیدند که ازمحال فرح آباد بود ومصطفی قلی خان هم که مأمور جنك گیلان شده بود بآنجا رسید ومرتضی قلی خان روز عاشورا وارد ساری شد وبآقا محمد خان تسلیم شد وچون آقا محمدخان روی خوش باو نشان نداد نزد علیمراد خان زند رفت وچون اوهم روی خوش نشان نداد بخراسان رفت ودرآنجا درگذشت . پیداست که هدایت درین جا اشتباه فاحشی کرده وبجای آنکه رضا قلی خان بنویسد مرتضی قلی خان نوشته است.

پس از آن دربارهٔ رفتن مرتضی قلی خان بگیلان می گوید مرتضی قلی خان باسپاهی از ترکمانان وقاجارها ومردم گیلان بدان سرزمین رفت وچون برودسر رسید معلوم شد که هدایت الله خان سنگر بسته است وچهل وپنج روز جنك کرد تا اینکه هدایت الله خان زنهار خواست ومیرزا صادق خان منجم باشی وآقا محمد صالح لاهیجی را نزد آقا محمد خان فرستاد و وی هم اورا بخشود وحکمرانی گیلان را بهدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد . وی دردوم صفر سال ۱۱۹۷ درساری نزد آقا محمدخان رفت .

دربارهٔ آمدن کرافس روسی هدایت می نویسد : کرافس نام روسی با جمعی از روسیه دراواخر دولت کریم خان زند بتجارت ازدریای خزر ببندر انزلی فرود آمده بود وچندی دررشت بود واز آنجا بآمل وساری وبارفروش رفت ودرسواحل وبنادر نزدیك دریای خزر نظاره می کرد وباشرف وفرح آباد رفت ونقشه های آنجارا می کشید وازمناظر آنجا نقاشی می کرد . درسالی که آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نام روسی با چند کشتی پر ازملاح ولوازم دیگر درنزدیکی کراودین اشرف لنگر انداخت وازفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که ازجانب عمش درمازندران بود زمینی خواست که در آنجا ساختمانی

بکند وهمراهانش از کشتی پیاده شدند وخرید وفروش می کردند تا «ازآلات و ادوات آهنین‌حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزادهٔ جوان رسید تفصیل‌را باقامحمد خان‌نوشت و بدستوروی بعنوان گردش وشکار بفرح آباد رفت واز آنجا باشرف و کراودبن روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی از کالای فرنك نزد او بـرد وپس از سه‌چهار روز ببهانهٔ شکلر بتماشای کشتی‌های اورفت. کرافس اورا بخانهٔخود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار بآن مهمانی رفتند و ووی بحاج محمد آقای عمرانلو دستورداد که آنها را بگیرد واو کرافس خان وچند تن از نزدیکان اورا دعـوت کرد وچون شراب خوردند وسرشان گرم شدبدستوروی مردم‌استرابادبرسرشان ریختندو آنها راگرفتار کردند و نزد شاهزاده بردندوپس ازچندی آنها را بانامه‌ای نزد«خورشید کلاه» فرستاد واین واقعه را درسال۱۱۹۷ضبط کرده‌است.

پس ازان درذکر واقعهٔ مرك علی مراد خان زند دراواخرربیع‌الاول ۱۱۹۸ در مورچه خورت می گوید مرتضی قلی خان ورضاقلی خان برادران‌آقا محمد خان که‌ازوی روی برگردانده وبخاندان زند پیوسته بودند پس ازمرك اونومید شدند ومرتضی قلی خان بقزوین وگیلان و طالش رفت و از آنجا ببادکوبه وقبه وروس روی کرد ودرآنجا هم عقده ازکارش نگشاد ودرآن دیارمرد.

پیداست که مرتضی قلی خان پس ازرفتن بروسیه‌آرام ننشسته است وظاهراً بیاری دولت تزاری بایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس ازذکـرحوادث تابستـان سال ۱۲۰۱ می‌نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان ازباکویه با لشکری بگیلان تاخت وسلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد وبقزوین گریخت وصورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین‌آقای ناظر وامیرمحمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع اوفرستاد وسپس جعفرقلی خانرا با پنج هزار کس درپی ایشان روانه کرد. پیش ازآنکه جعفرقلی خان برسد مرتضی قلی خان جنك سختی کرد و در حملهٔ نخستین محمد حسین‌آقا شکست خورد وازمیدان جنك گریخت. امیرمحمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت‌کرد واز گلولهٔ تفنك زخم سختی برداشت وهم چنان جنك می کرد و نه تن‌را کشت وخود نیزجان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست کـه ازعهدهٔ جنك با جعفرقلی خـان برنمیآید درگیلان تاخت وتازی کرد ودوباره بباکویه برگشت.

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه رادرسال۱۲۰۲آورده‌است ومیگوید: رضا قلی خان ومرتضی قلی‌خان باآقا محمد خان‌درافتادند وچون نتیجه نگرفتند بخاندان زند متوسل شدند واز آنجا نیزسودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی‌خان ببادکوبه وشروان رفتند ورضاقلی‌خان‌درخراسان درگذشت ومرتضی قلی‌خان درهمان جا

که بود فتنه برمی‌انگیخت وچون حکمرانان شروان و بادکوبه وطـالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه‌گاهی ازو پشتیبانی میکردند . چون هدایت الله خان درگذشت وحکمرانی گیلان بامیرسلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقا محمد خـان بود مرتضی‌قلی خان که درطالش وشروان دربی موقع می گشت درآن سال بـا مصطفی خان طالش وفتحعلی خان حکمران قبه وشیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد وبگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد . دربن هنگام آقا محمد خان با فتحعلی شاه درفیروزکوه بود . امیرسلیمان خان قاجار قوینلو پس ازآنکه سلیمان‌خان‌این‌خبررا باوداد بمهدی خان‌حکمران‌تنکابن نوشت وباودستورداد باسلیمان خان یاری کند وراه را برمرتضی قلی‌خان‌بگیرند . مردم خلخال وخمسه‌وطارم نیز باآنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت . در همان‌سال بار دیگر باگروهی سواره و پیاده بیـاری مصطفی خـان‌طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی‌الحجه آهنك گیلان کرد و لشکریان خود را درگسکر فرود آورد . امیر سلیمان خان چون ازمردم گیلان اطمینان نداشت ازرشت بقزوین آمد ودرآنجا ماند .

مرتضی قلی خان گیلان راگرفت وآقامحمد خان هم‌سلیمان‌خان را نزدخودخواندو شرح واقعه را ازوپرسید ولشکریان خود را احضار کرد و کوچ وعیال مرتضی قلی‌خان را ازمازندران بطهران خواست وآنها را درآنجا نگاه داشت .

محمد حسین خان‌قاجارقوینلورا که ناظراوبود با دوهزارسوارمامور کرد که بروند ومنتظرلشکریان دیگرباشند . وی نیز بی‌درنگ رهسپارشد ودرجنك شکست خورد.

سلیمان‌خان قاجاروامیرحسین‌خان‌ارجمندی فیروز کوهی‌ومیرزامحمدخان‌لاریجانی با ده هزارسواروپیاده بگیلان رفتند ودردوازدهم محرم سال بعد درچهارفرسنگی گیلان باهم روبروشدند . نخست مصطفی‌خان طالش‌حمله برد وشکست خورد. روزسوم سلیمان خان قاجار باطراف رشت رسید و مُرتضی قلی‌خان با نه هزار سپاهی با اورو بروشد و درآن جنك برادر مصطفی خان طالش با امیرمحمد حسین‌خان فیروزکوهی جنك کردو کشته‌شد . لشکریـان وی دیگر تاب نیـاوردند و لشکریـان مازندرانی هم شکست خوردند . میرزا محمدخان‌لاریجانی و نجفقلی‌خان‌نوری که‌فرمانده آنها بودند عقب‌نشستند ولشکریان شروان‌بسیاری ازآنها راکشتند وسلیمان خان‌بمنجیل‌آمد ومرتضی قلی خان پیش برد .

آقامحمد خان برادرخودجعفرقلی‌خانرا باسپاه استراباد ومازندران وبسطام‌بجنك مرتضی قلی خان بـرادردیگر بگیلان فرستاد ونیز برادر زاده خود فتحعلی خان نـایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مامورگیلان وکرانهای دریای خزرکرد .

جعفرقلی‌خان‌چون برستم‌آباد رسیدمرتضی قلی خان‌تاب‌نیاورد و بانزلی گریخت و درآنجا ماند . دو برادر در کناردریای خزر بیك دیگررسیدند ومرتضی قلی خان بکشتی نشست وبسارو پشته وسالیان رفت وجعفرقلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت وسپس بازگشت ودوباره امیرسلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمورشد .

پس‌ازآن‌درحوادث‌سال۱۲۰٤می نویسد: مرتضی‌قلی‌خان‌وبرادرمادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی‌خانست هم چنان در بادکوبه وطالش وشروان نیرویی بهم زدند وبار دیگرآهنك گیلان کردند . میرزا بابا نایب الحکومهٔ گیلان بآقا محمد خان خبرداد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار راکه خالوی او بود با عباس خان قاجارومحمد خان دوالو وعبدالله خان اصانلو ازسر کردگان خمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی را بجنك‌مرتضی قلی خان فرستاد وبایشان دستورداد بکوشند شاید بتوانند باندرزوپند اورا ازین کار بازدارند . اما سرانجام جنك درگرفت وپلنك نام طالش شبی بلشکرگاه فرستادگان آقا محمد خان شبیخون زد و همهٔ سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت . پس ازچندی مرتضی قلی خان برخی ازآنها راآزادکرد ومحمد خان ومحمدزمانخانرا ازمیان ایشان نگاه داشت وآزارمیداد . میرزا بابا نایب الحکومهٔ رشت بآقا محمد خان خبرفرستاد و وی مصطفی خان دوالوقاجار رابآنجا فرستاد. باردیگرمرتضی‌قلی خان از شنیدن این‌خبرسراسیمه‌شد وبامصطفی خان طالش بازورقی بیادکوبه رفت‌وپس ازچندی ازآنجا بروسیه رهسپارشد .

پیداست که هدایت باز درین‌جا اشتباهی کرده و چنان می نماید که مصطفی‌قلی‌خان برادرتنی مرتضی‌قلی‌خان بااوازایران نرفته است زیرا پس‌ازین خواهدآمد که‌آقا محمد خان اوراکور کرده است ، مگرآنکه با برادررفته باشد ودرین‌سفربا او بایران برگشته ودستگیرشده باشد واورا کور کرده باشند واین‌هم بنظر بعید می‌آید .

سپس‌هدایت در شرح جنك دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره‌ای در بارهٔ مرتضی قلی خان دارد ومی گوید : «در سال یکهزاردویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان کامگارآقا محمد شاه قاجار بتفلیس رفته وقتل عام کرده وهمانا بعضی ازتجار روسیه را بقتل‌آورد سپاهی بدست اندازی ایران ومداخلت دربیشهٔ شیران فرستاد چه که مرتضی‌قلی‌خان قاجار برادروالا گهرشهریارایران که بروس رفته بودجوانی‌متناسب الاعضاوصبیح‌الوجه بود ،طالب‌پادشاهی ایران ومحرك اومیشد (!) ودرآن حضرت کمال تعززوتقرب داشت » .

محمد حسن صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) درمنتظم ناصری (۱) درحوادث سال

(۱) ج ۳ ص ۳۳-۳۵

۱۱۹۴ می نویسد : «ازحوادث غیرمترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری
پس از استماع فوت وکیل با سپاهی ازاستراباد ببارفروش آمد واگرچه از استخلاص برادر
بزرگوار اظهار شعف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام
واین مملکت خاص منست واگردیگری طمع درآن نماید کار بپیکار خواهد کشید وجمعی
را با مصطفی قلی خان برادرخود بسواد کوه فرستاد که مانع عبور حضرت آقا محمد شاه
شوند . مقارن این حال رضاقلی خان برادردیگر آن حضرت از دولاب طهران بمازندران
رفته ، بمرتضی قلی خان پیوست . حضرت آقا محمد شاه پس از بذل نصایح که سودمند
نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده ، پس از مبادرت بجنگ ابتدا رضا قلی خان
مغلوب و مقهور گردیده ، ببار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استراباد نمود و
مصطفی قلی خان بموکب معلی ملحق شد . حضرت آقا محمد شاه بعلی آباد ساری و بار
فروش تشریف فرما گردیده، خاقان صاحبقران فتحعلی شاه که درآنوقت با عم خود مرتضی
قلی خان درمازندران بودند بحضور مبارک آمده، مصطفی قلی خان باستمالت مرتضی قلی خان
مامور استراباد شد ووالدهٔ خاقان معظم راکه درآنوقت سی ماه ازولادت فرزند گرامیش
حسینقلی خان ثانی ابن جهانسوزشاه گذشته بود همراه بود ... مجدداً رضاقلی خان و
مرتضی قلی خان بنای مخالفت راگذاشته ، خواستند با خوانین دولوی ورامین همدست
شوند . حضرت شهریاری جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه وآغروق را بمهدی
قلی خان سپرده ، بعد ازآن نهضت فرما گردیده ، بسمعدآباد ورامین بخانهٔ محمد خان
ولد رفیع خانکه باآن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند ومیرزا محمد خان و
مصطفی خان ورحیم خان ومحمد خان وسایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت
حضرت پادشاهی اتفاق کرده وعذر رضا قلی خانرا خواسته ، او را روانه نمودند ، ناچار
سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد در آمدند . . موکب منصور بعزم
مازندران ازری انتهاض فرمود و در بین راه دستهٔ قشون جعفرقلی خان باسپاهیان مرتضی
قلی خان قتال نمودند وجعفرقلی خان بعباس آباد ومرتضی قلی خان دریکی ازقرای فیروز
کوه بماند. اسرای طرفین را مرخص کردند. بعد ازآن جعفرقلی خان درعلی آباد بموکب
معلی پیوست ومهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانهٔ استراباد شدند ولی درضمن
فرصتی بدست آورده، فرار نموده وبملازمان حضرت سلطنت پیوست.. هم درین سال دربیست
وهشتم رمضان موکب آقا محمد شاه ازساری عزیمت استراباد نمود وابتدا بالکای چارده
هزارجریب نزول اجلال فرموده، اما ازآنجا که این اوقات هزارجریب ازاعمال استراباد
و تعلق بمرتضی قلی خانداشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آنحضرت ازورنجیده،
رضا قلی خان وخان ابدالخانرا که مامورتوقف مازندران فرموده بوداحضار کرده ،

بپیکار مرتضی قلیخان پردازند . ولی بازکار باصلاح گذشت و رضاقلی خان باسترابادرفته ، ازرنجش خاطر مبارک پادشاهی شرحی برای مرتضی قلی خان تقریر نموده ، مرتضی قلی خان برادر اعیانی خود مصطفی قلی خان‌را بمعذرت فرستاد وموکب منصوراز رفتن باستراباد عطف عنان کرده ، ازاشرف حرکت نموده ، روز هیجدهم ذیقعدة الحرام ببارفروش تشریف فرما شدند ودرعمارت شاه عباسی مشهور ببحرارم نزول اجلال فرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۵ (۱) درشرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان باآقا محمد خان می‌گوید جعفرقلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقا محمد خان دستگیرشد واورا ببندپی فرستادند « جعفرقلی خانکه درلاهیجان بود ازین مقدمه با خبر گردیده ، برجناح استعجال مراجعت نموده ، مصطفی قلیخانرا باستراباد فرستاد و بمرتضی قلی خان واقعمرا خبرداد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان بمازندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد و برو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت . رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده ، ازبیم تیغ مرتضی قلیخان ببندپی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت . . . بزرگان بند پی حضرت سلطنت را با جمعی روانهٔ بار فروش نمودند و رضا خان قاجار بنواب جعفرقلی خانکه درکجور بودند مژده فرستاد وخود با برادران و تمامی خوانین مدانلو بآستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارک خان ابدال خان طاغی را بکشت ومصطفی قلی خانرا بمعذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدربارشهریاری روانه نمود وآنحضرت برای استیناس مرتضی قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدندو با وملاقات فرمودند ولی رفع خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان ومهدیقلی خان ملتزم رکاب ظفر نصاب شهریار با اقتدار گردیده ومرتضی قلی خان تخلف جسته و بعدها براه مخالفت رفته ، لکن کاری ازپیش نبرد .. نیزازوقایع این سال آنکه پس ازجنك وجدل با مرتضی قلی خان وطول محاصرهٔ شهر ساری این بلده را عساکرمنصورهٔ شهریاری فتح کردند ومرتضی قلی خان بمصالحه وحکومت استراباد وهزارجریب و گرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت ».

پس ازآن دربارهٔ حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) دربارهٔ آقا محمد خان می گوید : «در بیستم شعبان بمازندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خان نیز بخدمت آمده ، بحکومت استراباد منصوب شد وبگیلان مامور گردید و هدایت‌الله خان چون خود را مقهوردید بدادن مالیات تمکین کرده ، لهذا ایالت گیلانرا باو واگذارفرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲م .) (۳) می نویسد :

---

(۱) ص ۳۵-۳۶ (۲) ص ۳۷ (۳) ص ۳۸-۳۹

«در اول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی با چند فروند کشتی از حاجی طرخان باستراباد آمد . حضرت آقا محمد شاه آنوقت در نواحی استراباد تشریف داشتند. ووانویچ ازملازمان آنحضرت درخواست نموده ، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند ، که تجار روس در آنجا بسهولت مشغول امور تجارتی باشند . حضرت شهریاری قبول فرموده ، اذن ساختن دارالمعامله دادند . روسها درعوض دارالمعامله در دوازده فرسنگی شهر استراباد قلعهٔ بسیار محکمی بنا کردند وهیجده عراده(!) توپ وقورخانه در آنجا گذاردند . بعد از اتمام قلعه حضرت شهریاری بتماشای قلعهٔ روسها تشریف بردند وازوضع باخبر گشتند. چون ازقلعه مراجعت فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را بشام دعوت کردند . وقت شب که صاحبمنصبان ووانویچ بمحل دعوت رسیدند حضرت شهر کامکار حکم بگرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید وتوپهای خودرا با آنچه درساحل استراباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود . ووانویچ چون میدانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگز تخلف را در آن راهی نیست ازهمانجا بکارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه ولوازمی که دارند بکشتی حمل کنند وقلعه را خراب ومهندم سازند . خلاصه حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودند آنها از استراباد خارج شده ، بمملکت خود بازگشتند . برخی این واقعه را بسال قبل نسبت داده اند ».

پس از آن درحوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می گوید : « مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت معظم ازراه صواب منحرف شده ، بزندیه پیوستند و نزد شیخ ویس خان پسرعلی مراد خان رفتند ... » .

اندکی پس از آن که سخن ازشکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می راند می گوید :

«مرتضی قلی خان ورضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از برادر تاجدار خودرو گردان وبزندیه متوسل شده بودند کاررا زار دیده، یأس بر آنها غالب آمد . مرتضی قلی خان بقزوین وگیلان وطالش وقبه وبادکوبه وخاك روس رفته، در آنحدود حیاترا را وداع نمود ورضا قلی خان بصفحات خراسان رفته درآنسامان درگذشت .»

سپس درحوادث سال ۱۲۰۲ (۲) چنین آورده است: «هم درین سال مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود ، بامصطفی قلی خان طالش وفتحعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان بیکلر بیکی باکویه سازش نموده، غفلة بگیلان تاخت وچپاول درانداخت. نواب سلیمانخان قاجار کس فرستاده ، واقعه را بعرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه

---

(۱) ص ۴۰-۴۱ (۲) ص ۴۵

بودند رسانید . نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخال و خمسه وطارم را بمعاونت وامداد سلیمانخان مامور فرمودند، ولی قبل ازوصول آنها بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود » .

پس ازآن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید : «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر بگیلان رانده ، در گسکران فرود آمده ، نواب سلیمانخان قاجار حاکم گیلان تاب مقاومت نیاورده ، بقزوین آمد و مرتضی قلیخان بر گیلان استیلا یافت . حضرت شهریار کامکار چون از واقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده ، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند . پس ازتحقیق باحضار قشون حکم همایون شرف صدور یافت و کوچ و بنهٔ مرتضی قلیخانرا از بارفروش بطهران بردند ومحمدحسین خان قاجار قوانلوی ناظر با دوهزار سوار مامور گیلان ومقرر شد که بعضی دستجات (!) دیگر بدو پیوندد. محمد حسین خان ملاحظهٔ آخر کار رانکرده ، منتظر سایر دستجات(!)قشون نشده ، سبقت بجنك نمود وشکست یافت . پس از آن نواب سلیمانخان قاجار وامیرمحمد حسین خان فیروز کوهی ومیرزا محمدخان لاریجانی باده هزار نفردر رسیدند ودرچهار فرسخی گیلان قدم درمیدان محاربت گذاشتند . مصطفی خانطالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت ، ولی منهزماً پس نشست . روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته ومرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفر بمقابله او شتافته ، ابتدا برادر مصطفی خان طالش با صفوف میرمحمدحسین خان فیروز کوهی مصاف داده، امیر بزخم گلوله ازپادر آمد وفیروز کوهی ها که بی‌سردار ماندند کاری از پیش نتوانستند برد واین فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید . میرزا محمد خان لاریجانی و نجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله بطورجنك وگریز بازگشتند ومصطفی خان ولشکرشیروان (!) بسیاری ازین سپاه را بکشتند ونواب سلیمانخان عاجلا مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلوجعفرخان زند عقب نشسته، باصفهان واز آنجا بکاشان آمد.حضرت شهریار با اقتدارچون مطلع گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استراباد وبسطام بگیلان فرستادند و دیدهٔ برادرخود مصطفی قلی خانرا میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بحراست فرضه ومعابردارالمرز بمازندران مامور فرمودندوخود بنفس نفیس با سیصد سوار نامدار بطرف اصفهان حرکت کردند .. اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان ببندرانزلی فرار کرده،درآنجا قرار گرفت وازجانبین پیغامها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات وگفتگوها کردند آخرالامر مرتضی قلیخان درسفاین نشسته ، راه ساروپشته وسالیان پیش گرفت وجعفرقلی خان وارد رشت

(۱) ص ۴۵-۴۶

شدند ومراتب را تحریراً بعـرض حضرت شهریار رسانیدنـد.حضرت‌قوی شوکت معظم درجواب ایشانرا بمراجعت امرفرمودند و نواب سلیمانخان درگیلان مستقل گردید ».

پس‌از آن درحوادث‌سال ۱۲۰۵(۱)می نویسد : «هم‌درین‌سال‌مرتضی‌قلی‌خان‌از عمای برادرخودمصطفی‌قلی‌خان‌باخبر گشت،چه‌مدت‌یکسال که‌مصطفی‌قلیخان‌محبوس‌بوداین‌واقعه نیزمستور بود.این اوقات که ازحبس‌خلاص شد ، این خبرمشتهر گردید و مرتضی قلیخـان که در باکویه وطالش وشیروان (!) با استعداد تمام میزیست نیزبشنید وباردیگر بهیجان آمده و بطرف گیلان راندومیرزا بابای‌رشتی نایب گیلان هراسان شده، ماجری‌را بعرض عاکفان حضورشهریارمنصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجارخال مرتضی قلیخان وعباس خان ومحمد خان دولوهم که ازمنسوبان او بودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه‌و میرزا محمد خان لاریجانی وچهارهزار نفرازسپاه ظفرهمراه مامور گیلان شدند وهرچـه مرتضی قلی خانرا نصیحت کردند سودمند نیافتاد . ناچاربنای جنگ‌وخونریزی شد.شبی شاه پلنك نام طالش برلشکریان حاجی رضا خان شبیخون زده ، درین مقدمه سردار بـا سایرخوانین گرفتار شدند وتفرقه درمیان سپاه افتاد ومرتضی‌قلی‌خان غلبه کرد ، ولی بعد ازچندی همهٔ گرفتاران را رها وروانهٔ دربار معلی نمود ، سوای‌خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته ، باکلاب وذئاب ردیف و حریف می‌نمود . میرزا بابای نایب گیلان مراتب را معروض آستان مبارك داشته، حضرت شهریاری مصطفی‌خان دولوی قاجار را مقدمة الجیش‌قرارداده ، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید . مرتضی‌قلی‌خان ومصطفی‌خان طالش‌ازعزیمت‌شهریار کامگارخبردار گردیده، دانستند که درجلوسیل‌هایل مقام نتوان نمود . ناچاربباکویه رفتند ودرآنجانیزچون کاری‌نتوانستند کرد مرتضی‌قلی‌خان خایب ومأیوس پناه بخاك روس برد وحاجی‌رضاخان‌وعباس‌خان‌را با مادرخود بطهران فرستاد.»

ازین مطالبی که سه تن ازمعروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندك اختلافی چنانکه گذشت بیان کرده‌اند پیداست که آقامحمدخان باچهارتن ازبرادران‌خود رضاقلی‌خان وجعفرقلی‌خان‌ومرتضی‌قلی‌خان‌ومصطفی‌قلی‌خان‌یازده سال‌درنواحی‌مختلف‌شمال‌ایران در زدوخورد بوده‌است . ازین چهار برادررضاقلی‌خان ازو گریخت ودرخراسان مرد . جعفر قلی‌خان را پس‌ازآنکه زنهارداده بود درطهران بخیانت کشت . مصطفی‌قلی‌خان راکور کردومدتی درزندان نگاه‌داشت.هدایت درروضة‌الصفای‌ناصری‌نوشته‌است که‌وی‌با برادرش مرتضی‌قلی‌خان که از بادکوبه وشروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت‌این روایت درست‌نمی‌نماید زیرا که وی گرفتارشده و کور شده بود و چندی در زندان بوده

---

(۱) ص ۵۰

است ومرتضی‌قلی‌خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی درفرار مرتضی‌قلی‌خان ازایران با اوهمراه بوده و در تاخت وتازاولی که بگیلان آمده است وی‌هم ازباکووشروان با وی آمده باشد و درین جنك دستگیر شده واورا کور کرده و بزندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست‌درست نمی نماید .

امامرتضی‌قلی‌خان که بیش‌ازسه برادردیگر درمخالفت با وی پا فشاری کرده است چون ازعهدهٔ وی بر نیامده ازراه دریای خزر بقفقاز گریخته و خانوادهٔ خود را در ایران گذاشته و آقامحمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرك مردم گرجستان درجنك با ایران بوده است وحتی چنان وا نمود می کنند که‌خود درین جنك با برادر شرکت کرده‌است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی بر نمی‌آید . نیز تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در۱۱۹۸ ازایران رفته‌وتا۱۲۱۲ چهارده‌سال‌درایران نبوده وچون‌در۱۲۱۲در گذشته پیکراورا بعتبات برده‌ودرآنجا بخاك سپرده‌اند . وی قطعاً از برادرخود آقامحمدخان کهتر بوده وچون آقا محمدخان‌در۱۲۱۲ در۶۳سالگی کشته شده پیداست که اگردر۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتراز۶۳ سال داشته است .

ازمنابع روسی مسلم می‌شود که مرتضی‌قلی‌خان تا سال۱۲۱۱ درروسیه‌زنده بوده است‌زیراکه‌درین‌سال که‌مطابق‌سال۱۷۹۶میلادیست‌ولادیمیرلوکیچ باراویکووسکی(۱) که ازنقاشان معروف آن زمان روسیه‌بوده ودر۱۷۵۷بجهان آمده ودر۱۸۲۵در گذشته است تصویری از وی ساخته‌ است‌که درگالری ترتیاکوسکی(۲) در مسکو هست و پیداست‌که تا این زمان‌درمسکو می‌زیسته است .

یکاترین دوم که وی را دردربارخود پناه داده بود‌در نامه‌ای که بگریم (۳)بیکی ازدرباریان خود نوشته وصفی ازمرتضی‌قلی‌خان وارد بدین گونه : « نزدیك یك ماهست که مرتضی قلی‌خان شاهزادهٔ ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همهٔ داراییش بی‌بهره کرده و برای نجات خود بروسیه‌پناه آورده‌است‌مهمان ماست. وی‌مردی‌نیك‌دل ومؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ (٤) راباز‌دید کند . سه چهار ساعت پی در

---

(۱) Vladimir Loukitch Borovikovski

(۲) Tretiakovski Galleri (۳) Grimm

(٤) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینك بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی درلنین گرادست .



مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

پی درآنجا بود وهمه چیز هایی را که درآنجاهست دید و بهمهٔ آنها مانند خبرهٔ واقعی نگاه میکرد . هرچیزی که زیباتر وعالی ترباشد ، ازهرگونه که باشد ، وی را مبهوت میکند وهیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند . خواست ببیند که گراور راچگونه می سازند و چگونه بارنگ نقاشی می کنند. این خواهش او را برآوردند وچند ساعت پی در پی هم وقت خود را نزد گراور ساز و نقاش گذارند . بتماشای کارهای رافائل (۱) هم رفت ودر بارهٔ توریت سخن می راند ودرمطالب آن و وقایعی که درکتابهای عهد عتیق آمده است آگاهی داشت وسخن می راند . . . همهٔ سخنان او همیشه درست وبسیار خردمندانه است ... » .

ازین ستایشی که یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده است پیداست که وی مردی باذوق وسنجیده ودانا بوده است . از کارهایی که دربرابر برادرش کرده نیز پیداست که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است .

تصویری که بار اویکوسکی ازو ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را باسیمای بسیار آرام باچشم تنگ کشیده وریش تنك بلند سیاه و بینی کوچك راست و قد متوسط و دست و پای کوچك نشان می دهد و کاملا پیداست که خون تر کمان درو بوده است . وی درین تصویرایستاده است ودرپشت اودورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایانست . در پشت سروی سه تن خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده اند ویکی ازآنها دهانه اسبی را دردست دارد .

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی پوشیده که همهٔ رنگها درآن دیده میشود. قبای ارغوانی دربر دارد که روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده وآستر ویقه وسر دستهای آن از خزست .کلاه بلندی از پوست سیاه برسر گذاشته وگرداگرد آنرا شال پشمی رنگارنك از ترمه پیچیده است . چکمه او سرخ وسبز از دوپارچه چرمست .

شال پهنی بکمر بسته که خنجری جواهرنشان درآن فروبرده وتازیانه‌ای برآن آویخته است وبر سر شال او منگله‌ای مرصع هست که در میان کمرش آویزانست. شست دست راست را در شال خود فرو برده وتسبیحی از مروارید برآن دست دارد . دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد .

درین تصویرسیمایی اندیشمند وپخته دارد وچشمان کوچك او دارای نگاهی نافذ وشکافنده است . روی همرفته اراده نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیداست .

پیداست جامه‌ای که در براو هست وجزییاتی که درین تصویر آمده است سندجالبی

---

(۱) Raphaël نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در۱۴۸۳ ومتوفی در ۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی ازو در موزهٔ ارمیتاژ هست .

از لباس و آرایش مردانه و زیورهای آن زمانست و شاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران و سرکردگان آن زمان باشد.

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در جنگهای گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی نماید. زیرا که قطعاً وی پیش از مرگ یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورك بوده و در همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنك اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ و جنك دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرك یکاترین روی داده‌است. گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دوسال پس از آن در پترزبورگ و مسکو بوده است بجنك گرجستان رفته باشد و اگر در یکی ازین دو جنگ حاضر بوده می بایست در جنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد. این نکته هم ازین جهت بعید می نماید که اگر چون او کسی، که مردی معروف و برادر آقامحمد خان بوده، درین جنك شرکت کرده باشد می بایست نام او را در جریان حوادث بسیار برده باشند و ناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند و حال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند و نه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشارهٔ مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه در اسناد روسی و گرجی که درباره این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند.

دربارهٔ مرك وی پس ازین جنك دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری در منابع گرجی و روسی نیست و چون پس از مرگ یکاترین در حوادث سلطنت جانشین او پاول و پس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست در همان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد و پیکرش را بعتبات برده باشند.

مقدمات جنك دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود. این عهدنامه بمیانجی گری دولت انگلستان بامضاء رسیده بوده و اینکه در آن مرز میان دو کشور را بدقت و بصراحت معین نکرده و حالی را که لشکریان دوطرف در موقع امضای عهد نامه داشته‌اند میزان قرار داده و هر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی از آن دو لشکر بوده جزو خاك آن کشور دانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است، زیرا اگر بقطع و یقین خط مرزی را معین می کردند اختلاف ازمیان برمی خاست وشاید اگر همیشه مرتفع نمی شد تا مدت مدیدی ازمیان می رفت.

درمباحث آینده سیاست ایران را دربارهٔ افغانستان درین دوره بتفصیل خواهم آورد. مجملا باید این نکته را در نظر داشت که دولت انگلستان بتدابیر و بیشتر بحیله و خدعه دست

روی قارهٔ بزرك هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری درآن کشورداشت بطوریکه زبان‌فارسی زبان‌رسمی دربارهای هندوستان بود وفرهنك ایران درسراسرهند حتی درمیان بوداییان و برهماییان ومذاهب گوناگون دیگرهندرواج داشت ودرمیان‌مسلمانان هندوستان سر چشمهٔ الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی وآسان‌ترین راه لشکرکشی بهندوستان بود نیزانگلیسها را ازتجاوز ایران بخاك هند بیمناك می کرد .

ازدورترین زمانهای تاریخ‌آسان‌ترین و طبیعی ترین راه حملهٔ بهندوستان جنوب افغانستان وشمال پاکستان امروز بوده است . اسکندرمقدونی در۳۲۷ پیش از میلاد از راه‌آسیای مرکزی وهمین راه افغانستان امروزبهندوستان تاخت . در۶۵۹ میلادی و۳۹ هجری‌لشکریان‌تازی‌ازهمان‌راه‌بهندوستان‌تاختندوسرزمین‌ملتان(مولتان)وسندراگشادند. درسال ۳۶۹ قمری باردیگرناصر الدین سبکتکین مؤسس سلسلهٔ غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد وهمان راه را درپیش گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش‌گرفت وازسال۳۹۰ تا۴۱۸هفده لشکرکشی بهندوستان کرد وتقریباً هرسال‌زمستان بآنجا می‌تاخت وحتی جانشینان وی پس‌ازآنکه مشرق ایران را ازدست دادند درشمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در۶۸۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان بهندوستان تاخت. در۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی باردیگرازهمان راه بهند حمله برد .

درسال ۸۰۰ باردیگرتیمورگورکان ازهمان راه بهندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ظهیر الدین بابر شاهزادهٔ تیموری بازاز همان راه‌آغازحملهٔ بهندوستان راگذاشت وبسرعتی شگرف‌آن دیار پهناور را بگشاد . در۱۱۵۲نادرشاه‌از همان راه افغانستان بهندوستان تاخت. در۱۱۶۱احمد خان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود بهندوستان حمله برد وتا۱۱۸۰ هفت‌باربآن کشورلشکر کشید وتاخت وتازکرد .

بدین‌گونه‌از زمان‌اسکندرتا پایان قرن دوازدهم‌هجری سی‌وسه بار کشورگشایان مختلف ازراه‌آسیای مرکزی وافغانستان بهندوستان تاخته‌اند ودیگر برای کسی تردیدی نمانده بودکه بهترین راه حمله بهندوستان راه شمال هندست ، چنانکه ناپلئون هم می‌خواست همین‌راه‌را درپیش بگیرد وتسارهای‌روسیه نیز کوشش بسیاردرتصرف‌آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشترمیتوانند بمرزهای هندوستان نزدیك شوند . درین لشکر

کشیها نواحی هرات وسیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیارداشته‌اند .

بهمین جهتست که سه بارایرانیان هرات را گرفتند و هرسه بـار کار گزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردند که هرات ازدست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن بهندوستانرا کمترداشته باشدودرضمن‌قسمتی ازسیستان‌را که‌ازآغاز تاریخ جزوخاك‌ایران بود ازایران بریدندو بافغانستان پیوستندوسپس قسمتی ازبلوچستان را ازایران جدا کردند وپس ازتقسیم هند جزو پاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان‌خود از راه افغانستان بهند نتازند یا افغانها را درین‌کارنیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتـار شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکند بلکه ازنیروهای‌آن‌کاسته شود و وسایل این‌کار را نداشته باشد . بهترین راه گرفتار کردن ایران از سه سوی دیگر بود : نخست ازسوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان بخودگرفتارنمیکرد .

دوم ازسوی دولت عثمانی که البته ازتازیان خلیج فارس نیرومندتربود وازروزی که ترکان عثمانی درمغرب‌آسیا نیروگرفته بودند هرگاه توانسته بودند بسرزمین‌ایران چه ازمغرب این‌کشوروچه ازشمال غربی وحتی ازراه گرجستان وارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی اززمان صفویه ببعد ضربت‌های سخت‌درجنگهای با ایران چشیده‌بودند که هنوز بیادداشتند . وانگهی درپایان قرن دوازدهم ودرسراسرقرن سیزدهم روزبروز بیشترروبناتوانی میرفتند وگرفتاریهای گوناگونشان درجنوب اروپا دیگرمجال بایشان نمیدادکه با ایرانیان نیزدرمیدان جنك روبروشوند . بهمین جهت دردورهٔ قاجارها چند بار که حمله‌ای بخاك ایران کردند حمله‌های سبکی بود که چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دوطرف فراهم نکرد .

سومین راه که بمراتب ازدوراه‌دیگرمؤثرتر بود گرفتارشدن‌ایران درجنك باروسیه بود . سلاوهای روسیه باسرعت عجیبی درتاریخ جهان پیش‌رفته اند که تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلا درقرن نهم میلادی‌شمارهٔ فنلاندیها نزدیك ده‌برابرسلاوهای‌روسیه بوده واینك‌نزدیك سه میلیون و نیم‌فنلاندی در برابر۱۳۳میلیون سلاودرجهان مانده‌است. هیچ نژادی باین سرعت وتا این اندازه نژادهای همسایهٔ خود را در خود تحلیل نبـرده است .از زمانی که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اندتاکنون مرتباً برعدهٔ خودافزوده وسر زمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایهٔ خود را رانده‌و جای آنها راگرفته‌اند ، چنانکه ازشمال فنلاندیها وملل‌نزدیك وهم خون‌آنها وازجنوب خزرها راکه پیش ازآن ملت پرجمعیتی را تشکیل میداده‌اند ازسرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های پیاپی هرچه توانسته‌اند ازسوی شمال وازسوی جنوب بدریا نزدیك شده‌اندو بهمین جهت یکی ازآرزوهای دیرین تسارهای روسیه دست پیدا کردن بدریا های گرم یعنی دریاهای جنوب ومجاور خط استوا بوده‌است تابردریای آزادیعنی اوقیانوس هند وازآنجا باوقیانوس کبیر واوقیانوس اطلس دست بیابند . برای همین مقصود منظما دردوسوی مغرب ومشرق دریای خزربتوسعهٔ قلمرو خود کوشیده‌اند . ازسوی مشرق مانع بزرگی درپیش نداشتند وازرودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و درتمام آسیای مرکزی ازیك سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین کیانگ وازسوی دیگر تاتر کمنستان پیش رفتند ودر کرانهٔ رود جیحون که ازخاك افغانستان وارد می‌شود ورود مرغاب وررود اترك متوقف شدند .

ازسوی مغرب مانع بزرگی درپیش داشتند وآن کوه‌های بلند وسخت قفقاز بود که مردم باستان آنرا کرانهٔ جهان و کوه قاف می‌دانستند . امااین کوه‌های دشوار گذر را نیزباکمال سرعت و سهولت درپشت سر گذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیز بهانه‌ای بدستشان دادکه سرانجام بلب رودارس برسند . تنها اندك زمانی از۱۸۰۵ تا ۱۸۱٤ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق .)گاه گاهی گرفتار جنك باناپلئون می شدند یالشکرکشی‌های دیوانه واروی رادفع می کردند. اما باز در همین نه‌سال هربار که در جنگهای با ناپلئون وقفه‌ای یا دورهٔ صلحی پیش می آمد نیروهای تازه نفس بمرزهای ایران می‌آوردند وباایرانیان روبرو می‌شدند .

نقشه‌ای بسیارخام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی بهندوستان ازراه ایران و باهمکاری ایران کشیده بود محال بود بجایی برسد وگرفتاری های گاه بگاه لشکریان روسیه دراروپای غربی فتحعلی شاه را بکلی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که بکلی ازناپلئون مایوس شده وانگلستان‌هم بروسیه‌نزدیك شده بود و دیگر چاره‌ای دربرابر خود نمی‌دید بعهدنامهٔ گلستان راضی‌شد اما بازهمواره در اندیشهٔ آن بودکه باروسیه روبرو شود ونواحی از دست رفتهٔ در عهدنامهٔ گلستان را پس بگیرد . انگلیسها هم پیوسته اورا باین کار تشویق می کردندوچنانکه بعد خواهیم دیدحتی وعدهٔ یاری باومی دادند تاآخرین رمق‌ایران راهم بگیرند وهرگونه حملهٔ احتمالی بافغانستان وهندوستان ازمیان برود ، چنانکه شد .

دربن سیزده سال که درمیان جنك اول باروسیه وجنك دوم فاصله شدفتحعلی شاه پیوسته تهیه‌می‌دید که جنك راازسر بگیرد وسست بودن مقررات عهدنامهٔ گلستان را هم وسیله‌ای برای این کارمی‌دانست . مخصوصاآنکه در مواد سوم وچهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان وقبه و دربند و بادکوبه وداغستان وگرجستان و ابخازجزو خاك

روسیه خواهد بود اما بااین همه قید کوده بودند که بعدها سرحد کوهها و رود خانها و دریاچها و کشت زارها رابوسیلهٔ مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش راهم در میان خودقرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد واین نتیجه‌ای بود که انگلیسها از عهدنامهٔ گلستان انتظار داشتند تا بار دیگر ایران را گرفتار جنك با حریف پرزوری مانند روسیهٔ تساری بکنند واز نیروی آن بکاهند تااین نیرویی که از آن هراسان بودند هرگز درافغانستان وسرحد هندوستان مزاحمشان نباشد.

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه اززمانی که وارد تاریخ شده وحکومت مستقلی درجهان تشکیل داده‌اند همواره باایران مربوط بوده‌اند واین روابط که همواره روابط تجارتی بوده گاهی بتاخت وتاز سلاوها برخاك ایران منتهی شده‌است. درپایان دورهٔ صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و دریـن زمینه عهدنامهایی چند درمیان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقا در دست نیست وآنچه باقی‌مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی‌قدیم که برای ضبط درتاریخ ایران واهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود.

نخستین عهدنامه‌ای که دردستست درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یاتقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه‌او ۱۷۳۲ بتقویم گرگورین‌مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ بسته شده است، یعنی درهمان سالی که شاه‌سلطان حسین صفوی تاج وتخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه درسن‌پترزبورك منعقد شده‌پیداست که ازجانب شاه‌طهاسب دوم‌سفیری بآنجا رفته‌واین‌عهدنامه راامضا کرده‌است. متن آن بدین قرارست:

قرارداد منعقد درسن پترزبورك در۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳
بنام ایزد توانا

«پوشیده‌نماند که چون چندین سالیست در کشورایران‌پریشانی وناامنی پیش‌آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی‌حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته‌اند ونه‌تنها سبب ویرانی بسیار درایران‌شده‌اند بلکه باتباع اعلی‌حضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم وقرارداد درمیان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند وآنها راکشته‌اند ومبلغ مهمی‌ازدارایی ایشان رابغارت برده‌اند وچون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید ازعهدهٔ شورشیانی که نا امنی بسیارفراهم‌آورده‌اند برآیند، بهمین سبب بود که اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه

بنا بر دوستی واقعی که با اعلی‌حضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعهٔ کارهای شورشیان و نزدیك شدن ایشان بمرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحهٔ خود را در برابر شورشیان بکار برده و برخی از شهرهای ایران وجاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحهٔ خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی حضرت شاه لشکریان خودرا در آن جامستقر کرد ولی درضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پای تخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی حضرت شاه آن زمان را با همهٔ خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و تنها پسر او طهماسب که بحکم وراثت قانونی پس از پدرش بتخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آنجایی که مایل بود دوستی قدیم درمیان دولتین را تجدید کند و بیش از بیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیك و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل بیك اعتمادالدوله معزز وصدیق خودرا بعنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نزد اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه فرستاد . وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی حضرت شاه طهماسب را اعلان می کرد بلکه در آن خواهش کرده بودند که اعلی حضرت سراسر روسیه در اوضاع کنونی در برابر شورشیان ودشمنان یاری کنند و اراده کنند که تاج وتخت را نیز حفظ کنند . و نیز مشعر برین بود که بسفیر و نمایندهٔ سابق الذکر اختیارات تام وتمام داده است و آنرا بمهر خود آراسته که وی قرارداد و موافقت نامهٔ ابدی دربارهٔ یاری با اعلی حضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند .

بنابرین اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه بنابر علاقهٔ دوستی که با اعلی حضرت شاه ودولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح زیرست :

۱ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه دوستی صمیمانه ودایمی خودرا و نیز یاری وتایید عالی شاهانهٔ استوار خودرا در برابر شورشیان با اعلی حضرت شاه طهماسب وعده می‌دهد و برای سرکوبی شورشیان وحفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند هرچه زودتر باندازهٔ لازم سپاه سوار و پیاده بکشور ایران بفرستند تا در برابر کسانی که بر اعلی‌حضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنهارا شکست دهند و اعلی‌حضرت شاه باسایش بر مملکت ایران حکومت کند .

۲ـ در برابر این اعلی حضرت شاه شهرهای دربند و باکو را باتمام زمین‌ها وجاهایی که باین دوشهر بسته است ودر کناردریای خزرجای دارند ونیز ایالات گیلان ومازندران واستراباد را برای تصرف و تصاحب ابدی با اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار

می کند و این سرزمین‌ها ازین زمان تا جاودان متعلق باعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و در تابعیت او خواهد بود و اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایلست بعنوان پاداش بگیرد که سپاهی کـه اعلی حضرت امپراتور برای یاری بـاعلی حضرت شاه در برابر شورشیان می‌فرستد در آنجا نگاهداری شوند زیرا که برای نگاهداری این سپاه از اعلی حضرت شاه کمك مالی نخواهد شد .

۳ـ چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوار نظام و توپخانه و فرستادن تجهیزات و لوازم و خواربار سپاه اعلی حضرت امپراتور که در برابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می‌شود بچنین سرزمین دوری ازراه دریا ممکن نیست و از سوی دیگـر سفیر کبیر و مختار اعلی حضرت شاه اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار کنند عدهٔ بسیار اسب می توان پیدا کرد بدین جهت فرماندهانی که برای یاری نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده اسبی که لازم دارند بدست آورند و اگر نتوانند اسب فراهم کنند در آن صورت عدهٔ لازم اسب ازجانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن بموجب تقویم ارزیابان خواهد بود و در هر حال نباید بهای آنها از دوازده روبل بیشتر باشد و اما در بارهٔ شتر برای حمل لوازم اعلی حضرت شاه وعده داده است که بی کرایه و مجاناً هرچند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد . برای خوراك این سپاه اعلی حضرت شاه وعده می دهد هنگامی که برای سرکوبی شورشیان می‌روند نان و گوشت و نمك را در سراسر راه آماده کند، باندازه‌ای که احساس تنگی نکنند و اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه باید در برابر آن نان و گوشت و نمك بهایی بپردازد و بموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود : برای هر یك من گندم بسنك شاه ده کوپك ، برای یك من گوشت گاو بسنك شاه پنج آلتین و یك کوپك ، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنك شاه وزن نداشته بـاشد یك روبل ، برای یك من نمك بسنك شاه دو کوپك . و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه درین قرارداد قید شده است باشد درین صورت اعلی حضرت شاه باید اضافهٔ بها را ازقیمت مقرر از خزانهٔ خود بپردازد . برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن و رسیدن سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار سابق الذکر اعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره کردن آنچه لازم خواهد شد تدارك لازم بعمل خواهد آمد .

٤ـ ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلی حضرت شاه و دولت ایران دوستی برقرار خواهد بود و اتباع هر دوطـرف همیشه اجازهٔ دایمی خواهند داشت بهردو کشور سفر کنند و در آنجا بمیل خـود آزادانـه زندگی کنند و بازرگانان خود را بآنجا بفرستند و هرموقع بخواهند آزادانه برگردند و

دربن کارهیچ گونه مانعی نباید پیش آیدوزحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند بکسی آزاری برساند ازسوی اعلی حضرتین کیفر سخت خواهد دید.

۵ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه‌ودولت ایران باشد ودشمن‌دشمنان شاه ودولت ایران ووعده می‌دهددر برابر آنها یاری کند و به‌بهیست‌ازسوی کشور ایران این‌دشمنی ازهرجانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلا باعلی حضرت امپراتورسراسر روسیه میدهد».



پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج وتخت خودرا دراصفهان بمحمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که درهمان گیرودارازاصفهان گریخته بود و دربرابرافغانها ازدولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پتر کبیر که دو سال پس ازین واقعه درگذشت نیزدربرابرمخالفان خود و افغانها که اصفهان پای تخت ایران راگرفته بودند یاری خواسته واسمعیل بیك اعتمادالدوله را بسفارت بپترزبورك‌فرستاده‌ووی این عهدنامه را ازجانب شاه طهماسب که درآن زمان بیاری فتحعلی‌خان قاجارادعای‌سلطنت وجانشینی پدر را داشت در۱۳ سپتامبر۱۷۲۳ مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ امضا کرده وشاه طهماسب نواحی دربندوباکو وگیلان و مازندران و استراباد را بامپراتور روسیه واگذار کرده است.

عهدنامهٔ دوم شش‌سال پس ازعهد نامهٔ اول درشهررشت‌در تاریخ ۱۳فوریه ۱۷۲۹ ازتقویم ژولین یا اول فوریه‌آن سال ازتقویم گریگورین مطابق با دوم رجب۱۱۴۱ در میان‌اشرف افغان که‌از۱۱۳۷ پس‌ازدیوانه شدن محمودتا ۱۱۴۲ برایران‌مسلط بوده است وپتردوم‌امپراتور روسیه که از۱۷۲۷ تا۱۷۳۰ (۱۱۴۰-۱۱۴۳ق.) پادشاهی کرده است بسته‌شده ومتن‌آن بدین گونه است:

عهدنامهٔ منعقد با اشرف دررشت در ۱۳فوریه ۱۷۲۹

بنام خداوند قادر متعال

«بنام ایزد قادرمتعال و بخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیراعلام میشود: چون‌اعلی حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا با طرف دیگریعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره وغیره همسایه است باارادهٔ خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که‌دارای جنبهٔ نظامیست وجلوگیری ازاستعمال اسلحه هردو کشوردر برابریك دیگر برقرار کرده است نمایندگان تعیین شدند. ازسوی اعلی‌ـ حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره عالی جناب آقای

محترم سرلشکر واسیلی لواشوو (۱) دارندهٔ نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزر و دارالمرز و از سوی پادشاه بسیار سعادتمند اصفهان و مالک اراضی وغیره وغیره وغیره سپهسالار بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدال خان و بیکلر بیکی و محترم ترین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم و دولت‌های کشورهای معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامهٔ دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود :

۱ـ تمام زمین‌ها و شهرها باتمام متعلقات آنها که در ایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه ازسوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استرا باد و مازندرانرا که از ایالات ساحلیست بمناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی و استوار که این ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود و اگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهند ایالات مزبور باهمهٔ متعلقات آن دوباره تا جاودان و بطور تجزیه ناپذیر متعلق بامپراتوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد شد .

۳ـ سرحد دوطرف درمیان ایالات و زمین‌ها و شهرها و همهٔ متعلقات سابق آنها بدین گونه خواهد بود : از بالای دربند ازسوی دریا بداخل زمین‌ها و از آنجا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرارداده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله و ازخطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگر ازروی کوه‌ها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچ گونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و از محل انتهای این نواحی پس ازعبور از شفت ازسرحدات آنها تا شاهراه واقع درمیان گیلان و قزوین درمیان کهدم و زیتون رودبار تا محل نقله بر که در آنجا کاروانسراهست و آن کاروانسرا درطرف متعلق بروسیه باقی می‌ماند و ازنقله بر و کاروانسرا هم از روی رود خانهٔ سبدور میگذرد و از بالای کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف بهیچ سویی بمحل دلی مای دردامنهٔ کوه ماکلاش

---

(۱) Vssili Lévachov

(۲) Saint - Alexandre

بآبادی سرداب وازسرداب هم بخط مستقیم از بالای کوه‌ها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بمجلی که مرزمحال سمام واشکور وتمیشان با یك دیگر بپیوسته می‌شود . این‌محل باید‌نقطهٔ مرزی باشد وازمحل تقاطع خط مرزی‌ازمحل اشکور بگذرد وتا مرزتنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرز های جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب وازسرداب‌هم تامحل تلاقی‌خط مرزی‌وازآنجا تا تنکابن هرجاکه می گذرد اگر ازوسط هرمحال یا بلوك یا ده یا زمین وجنگلها بگذرد بایدآن محل در میانه تقسیم شود وهر مقدارزمین‌درهرطرفی‌ازآنها باقی بماندتاجاودان متعلق بآن طرف خواهد بود وازمحل تلاقی خطمرزی سابق‌الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرزتنکابن میرسد وازآنجا هم پس ازعبورازسرحدات ناحیهٔ تنکابن تاکنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین گونه ازبالای دربند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنابرسرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبارخواهد بود واز مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محلهای سابق‌الذکرمطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌سابقاً تعیین شده ودرناحیهٔ کهدم‌هم شاهراه مذکوراز گیلان‌بقزوین که‌درمیان کهدم وزیتون رودبارواقعست تا محل نقله برو کاروانسرا وازنقله‌برواز کاروانسرا تامحل سرداب‌وازسرداب تامحل خط مرزی‌سابق ـ الذکر و ازمحل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن‌مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید ازآنجاخواهد گذشت‌وازآنجاهم‌درامتداد سرحدات تنکابن‌تاکناردریاخواهد بود.

ازسمت چپ‌بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همهٔ متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه وتاجاودان‌درتملك‌امپراتوری روسیه خواهد بود. ازسمت راست‌درداخل‌اراضی‌ازجاهایی که‌پادشاه‌سعادتمند‌اصفهان‌درایران‌ومالك بسیاری ازاراضی درتصرف‌خود دارد درتملك دربار‌اصفهان‌خواهدبودوتاتصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازپادشاه سعادتمند اصفهان‌ومالك بسیاری‌ازاراضی هیچ کس بهیچ گونه حق ورود بدان‌نواحی وارتباط کتبی باآنجا را نخواهدداشت.

٤ـ بنا برمعمول سابق سفیران و وزیران مختارو کسانی که از طرفین فرستاده می‌شوند وازهردوطرف پیش ازوقت عبورآنها را بفرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه وآسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری ازیشان خواهند کرد وپس از انجام‌کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

٥ـ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمتین با القاب وعناوین کنونی‌معتبرخواهد بود و اگرمالکین معظمین ازهردوطرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکارببرند این کاربایداساس‌استواری داشته باشد وهیچ‌یك ازدوطرف حق ندارد‌عنوان

نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند درالقاب خود بگنجاند ونیز سکه تازه‌ای بزنند.

۶ـ درباره نزاعها ودشمنی‌هایی که درمرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح ودوستی مقدس که برقرارشده است با حسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا درآرامش وآسایش باشند ودرین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت ودقت کنند.

۷ـ اگرازطرفی بطرف دیگرمردمی ازطبقات مختلف بگریزند هر دو طرف فراریان‌را با همهٔ خانواده‌ودارایی آنها بایدبطرف دیگر برگردانند وهیچکس حق ندارد جسارت کند وآنها را در زیرحمایت وپشتیبانی خود بگیرد.

۸ ـ برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردوطرف درمیان طرفین و زمین‌های متعلق بآنها ورعایا وسکنهٔ اراضی آنها درخشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم وحقوق سابق بی آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد وستد کنند. اتباع روسیه درهمهٔ کشورواراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را ازبازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خودو نگاهداری کالاهای خود خانه وکاروانسراوانبارودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا وکاروانها از راه ایران بهندوستان وکشورها و زمین های دیگردرعبور آزاد و بی‌خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند در کشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت‌اختیار کنند و در بازرگانی وسفر آزاد باشند.

۹ـ درصورتیکه‌یکی ازبازرگانان کشوری‌در کشوردیگر بمیردخانه‌هاو کاروانسراها وانبارها ودکان‌ها وکالاها ودارایی آنها باید بی‌عیب درجایی پنهان بماند وخوب حفظ و نگاهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یا کسانی که ازجانب دربارهای‌معظم یاادارات کتباً برای تحویل آنها معین میشوند آنهارا تحویل بدهند.

۱۰ـ این عهد نامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تا جاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهرها آراسته خواهد شد و دو نسخه مبادله می‌شود وبرای‌تأیید این‌عهدوپیمان صلح دو نسخه مطابق یك‌دیگرازهردو طرف تهیه شده است‌وبامضای نمایندگان مختارسابق‌الذکر که‌دارای‌اختیارات تام هستند رسیده وبا مهرایشان تصدیق شده ومبادله شده است.

در گیلان درشهررشت در۱۳فوریه درسال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ ازتقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگوربن مطابق بادهم رجب ۱۱٤٤ بسته‌شده است. درین زمان هنوز شاه‌طهماسب دوم دربرخی ازنواحی ایران وبیشتردرشمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکاراوبود . درین مدت سه سال که ازعهدنامهٔ دوم می گذشت نواحی که‌درآن‌عهدنامه‌اشرف افغان بروسیه باز گذاشته‌بودهم‌چنان درتصرف روسها بود. طهماسبقلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی‌را باز گذارند ودولت روسیه که وی را توانا ونیرومند دید ناچارتسلیم شد واین عهدنامه بهمان‌مناسبت درمیان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا۱۷٤۰(۱۱٤۳ - ۱۱۵۳ق .) سلطنت کرده ونمایندهٔ ایران امضا شده وترجمه‌آن بدین‌گونه‌است :

عهدنامه منعقد در رشت در۲۱ژانویه ۱۷۳۲

بنام پدروپسر و روح القدس

«همه بدانند وآگاه باشند که چند سالیست‌در کشورایران‌اغتشاشهای بزرك روی داده‌وبرخی‌ازاتباع‌آن‌دولت بردولت‌مشروع‌خود برخاسته‌اند ونه‌تنها درآن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده‌اندبلکه باتباع امپراتوری روسیه نیززیان‌رسانده‌اند. ازین روی که عده‌ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیار برده‌اندو چندین صد هزار(روبل) ازدارایی ایشان بغارت‌رفته وبسیاری ازیشان‌وپیشکارانشان را آزرده‌اند ونیزازفرمان پادشاه‌خود سرپیچیده‌اند واین کاردولت‌ایران را بخطری بزرك انداخته است بدین سبب امپراتور بزرك پتر کبیر که خدای‌وی رادر رحمت خود جای دهد وامپراتور وشاهنشاه همهٔ روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیك ایران بود و چه برای‌آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان‌خود را بولایات ایران فرستا وبایشان فرمان داد دربرخی ازین ولایات وشهرها که در کنار دریای خزر هستند فرودآیند یعنی بدان‌جاها که‌مردم ازسر کشان‌سختی بسیاردیده‌بودند و برای‌آن بود که این‌نواحی‌ازحملهٔ‌مسلح سر کشان که برشاه برخاسته‌بودندووی را مغلوب کرده‌درامان باشند وایشان‌آن سر کشان را راندند و در نتیجهٔ این لشکر کشی سلطنت ایران اکنون درآسایش می‌تواند اصفهان را پای تخت خود کند وشاه برتخت نیاکان خود بنشیند و بیشرفت‌های‌دیگر فراهم کنداینك امپراتریس بزرك‌آنا‌ایوانوونا که فرمانفرواییوی قرین آسایشست وامپراتریس وفرمانروای سراسرروسیه است‌ولشکریان‌فراوان دراختیاردارد فرمان داده و اراده فرموده است همه‌گونه یاری با اعلی حضرت شاه بکنند وچون‌ازنیك

---

(۱) Anna Ivanovna

اندیشی آن اعلی حضرت همایون اعلی حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیك بختی اعلی حضرت شاهست و امیدوارست که وی بتواند از همهٔ ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو(۱) دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالـر(۲) و آقای بارون پتر شافیروو(۳) مشاور دولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن و استحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سر کاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازهٔ رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرك خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامهٔ دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱ـ همهٔ اختلافات و عملیات خصمانه که تا کنون ازین سوی بایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هر دو طرف کاملا فراموش خواهد شد و امیدست که پادشاهان و دولتین علیتین روابط دوستی و همسایگی دیرین را درمیان خود برقرار کنند وازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی ها را هم اکنون وازین پس از میان بردارند .

۲ ـ طرفین بوسیلهٔ این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرك روسیه دوستی صمیمانهٔ خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و ازامتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد بوسیلهٔ عهدنامه یا قوهٔ قهریه و با تحمل مخارج گزاف ازجانب لشکریان بدست آورده اند و برای رفاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسهٔ خود خرج کرده اند و از آغاز ورود بایران زیان و خسارت بسیار برده اند چشم می پوشند وتعهد می کنند که یکماه پس از امضاء ومبادلهٔ این عهدنامه ولایات لاهیجان ورانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد واما گیلان و استراباد و سایر نواحی کنار رود کور پنج ماه پس از آنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید و آنرا تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرك در کمال رفاه و آسایشند ومنافع ولایات کهدم وشفت یك ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavaler مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجهٔ دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

وتصدیق آن ازجانب اعلیحضرت شاه‌از تصرف مأموران‌امپراطوری روسیه خارج‌خواهد شدوبتصرف کسی که‌ازجانب‌اعلی‌حضرت‌شاه‌ماموردریافت آن‌خواهدشددرمدت‌پنج ماه‌داده خواهد شد اما ولایات‌ومحال‌دیگر ایران درآن‌سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرك روسیه است و اکنون رسماً و بموجب قرارداد دردست ماموران اوست امپراتریس روسیه نمی‌خواهداین‌نواحی راجزو کشورخود کند بلکه قول‌می‌دهدبمحض‌اینکه رفع‌خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی راکه اکنون دارد از کشور خود برانند وآنها را مغلوب خود بکنند و کشور راآرام کندآنهارا دراختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر بجزخیر خواهی نسبت بشاه ایران‌وپشتیبانی‌ازو نداشته‌است تامباداروزی که‌لشکریان امپراتریس بزرك روسیه‌ناگهان ازین ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادرنشین کوهستانی که‌درآنجاهستند بامخالفان شاه ایران یار شوند ودوباره نا امنی فراهم‌آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اندواکنون‌دربرتوحمایت‌لشکریان‌امپراتریس‌روسیه‌آسوده‌اند و برجمعیتشان افزوده شده ونباید که‌آن سرکشان درآنجا راه یابند وبامخالفان دیگر اعلی‌حضرت‌شاه همدست شوند ودوباره انقلابی فراهم‌آورند والبته بمحض اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست‌گرفت امپراتریس بزرك روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران که متعلق بایرانست احضارخواهد کردوفرمان خواهد دادکه این‌ولایات‌را بی هیچ عذری بدولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرك‌روسیه صلاح را درآن میداند نواحی راکه ناوگان روسیه ماموران‌امپراتریس بزرگ گشاده‌اند وبشاه ایران واگذارمی کنند بهیچ وجه بدولت دیگری واگذار نکنندواعلی حضرت شاه ایران‌ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس‌گزار خواهد بود ودوستی وی را خواهدپذیرفت وقول میدهد که دربرابر ازهیچ‌گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳ - بهمین‌جهت و برای سپاس‌گزاری‌اعلی‌حضرت شاه‌ایران‌ازجانب‌خودوجانشینان خود اعلان می کند که همیشه با امپراتریس بزرك روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی وحسن هم جواری مؤبد خواهد داشت واجازه خواهد داد در همهٔ قلمرو ومحال کشورش بازرگانان در کمال‌آزادی وآسودگی رفت وآمد کنند وازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می برند وخرید هایی که دربرابرآن با ایرانیان ودیگران میکنند وآنچه درآنجا می‌خرند ومبادله می کنند گمرك ندهندو بهمهٔ شهر ها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستندو بعمال گمرك فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك وعوارض دیگر ازبازرگانان روسی نخواهند ونگیرندوبا ارائهٔ نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاك امپراتوری که‌این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه

است درهمه جای کشور وقلمرو ومحال متعلق باعلی حضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرك وارد شوند ونیز اگراتباع روسیه بخواهند ازقلمرو وکشوراعلی- حضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی بهندوستان یاکشورهای دیگر بروند درعبور ومرور ایشان چه از راه خشکی وچه ازراه دریاگمرکی گرفته نخواهد شد وهیچ گونه عوارضی بدولت ایران نخواهند داد وهدایاورشوه‌ای بهیچ‌عنوان ودلیل داده نخواهدشد و امیدست در بارهٔ محاکمه ومجازات درمورد وامها وضررهایی که باتباع روسیه باید پرداخته شود وحکام زیر دست اعلی حضرت شاه‌ایران بایداستیفا کنند همیشه بحق‌ایشان برسند وامیدست هیچگونه بیداد وتعدی را دربارهٔ ایشان روا ندارندوبایشان اجازه‌دهند خانهٔ مسکونی و کاروانسرا ودکانی راکه‌برای بازرگانی خود لازم‌دارند بسازندوکالای خود را درآنجا بگذارند وحکمرانان ایران هر گونه یاری با ایشان بکنند واگر در جایی زیانی بدارایی بازرگانان روسی برسد امیدست درکشوراعلی حضرت شاه ایران فرمان داه شود که دربارهٔ این بیچارگان برای آسایش وتامین‌اجناس ولوازمشان‌اتباع ایران همه‌گونه یاری بکنند ونیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدهند که در کشتی های شکستهٔ‌ایشان هیچ‌گونه غارت بعمل نیاید ونیزاگر اتفاقاًمرگی برای یکی ازاتباع روسیه درآن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی کم و کاست بدر خواست شرکای ایشان بکسانشان داده‌شود ودربرابر امضای ایشان بی‌نقص تحویل بدهند .

٤- درمقابل باتباع ایران که درروسیه هستند یا ازآنجا بکشورهای دیگر برای بازرگانی میروند وعده داده می‌شود که از جانب امپراتریس بزرك روسیه از هر گونه یاوری وآزادی دربرابر احکام وسنن روسیه هم چنانکه شایستهٔ اتباع دولت دوستست برخوردار شوند ودربرابرهر گونه درخواستشان باکمال انصاف یاری‌خواهندکرد ودر این زمینه‌ازجانب امپراتریس‌بزرك روسیه‌درشهرها وهمهٔ‌نواحی که فرمانبردارحکمرانان تابع امپراتوری روسیه‌اند دستور داده خواهدشد هم‌چنانکه شایستهٔ‌اتباع دولت دوستست بوسیلهٔ فرامینی که صادر می‌شود در همهٔ نواحی دولت امپراتوری بزرك‌روسیه هر گونه مساعدت باایشان بکنند ودرخواست‌هایشان‌رابرآورندوازهر گونه حمایت برخوردارشوند ونیزاز جانب امپراتریس بزرك روسیه تعهد می‌شود در بارهٔ بازرگانانی که از کشور شاه ایران بااسناد رسمی ومعتبردولتی برای‌خرید کالاهایی برای‌شاه‌ایران بروسیه‌می‌آیند این کالاها را بپاس احترام بشاه ایران ازگمرك دولتی معاف دارند وبنا بررسوم قدیمی لازمهٔ احترام دربارهٔ ایشان مرعی خواهد بودوازیاوری وپذیرایی‌خودداری نخواهندکرد امابشرط آنکه این بازرگانی بنفع مردم ایران باشد تاآنها بدین وسیله بجز برای شاه ایران کالایی بدست نیاورند وکالارا برای بازرگانی خصوصی تحصیل نکنند .

۵- چنانکه پیش ازین ذکر شد ازآغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و قیامشان در برابر اتباع شاه ایران بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدها هزار (روبل) دارایی ایشان بغارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند و بدین سبب امپراتریس بزرك روسیه که ازین گرفتاریهای اتباع باوفای خود متأثرشده است فرمان‌داده‌است بپیشگاه شاه‌ایران عرضه‌دارندتادر بارهٔ این اتباع امپراتریس بزرك روسیه که بازرگانان روسی باشند ازجانب اعلی حضرت شاه ایران داد خواهی بکنند واموال بغارت رفتهٔ آنها را عوض بدهند واعلی حضرت شاه‌ایران هم‌عقیده دارند که‌آن دادخواهی بعمل‌آمده‌است ولی‌اظهار می‌دارند که این کاردر زمان قیام سرکشان شده اما قول می‌دهند که هرگاه خداوند توانا باوتوانایی بدهد که این نواحی رابتسلط خود در آورد در آن هنگام فرمان خواهد داد بداد خواهی آسیب رسیدگان و اتباع امپراتریس بزرك‌روسیه‌رسیدگی کندوپس‌از بازرسی‌چون‌معلوم شدمرتکب‌غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یاوراث آنها جبران خسارت اموال منقول‌یاغیرمنقول اتباع آسیب‌دیدهٔ روسیه رابکنند.

۶- بدان‌گونه‌که روابط دوستی وهمسایگی اقتضا دارد که برای ادامهٔ روابط دوستانه رفت‌وآمد طرفین تنها درمیان دولتین ودربارهاواقامتگاه وزیران طرفین بنابر اقتضای ارادهٔ شاهانه نباشد بلکه درنقاط مهم کشورهم‌برای رسیدگی بکار بازرگانان کسانی باشندکه درمرتبهٔ قنسولی یا نمایندگی دانا وبصیرباشند وبتوانند درموقع لزوم زیانهایی راکه ببازرگانان می‌رسد جبران کنند ونیزدرمیان ایشان دادرسی کنندوانواع وسایل را بکاربرند تا بازرگانی توسعه یابد بدین جهت قرار شده است برای اینکه درهردو کشوردردربارومقرآن چه ازجانب دولت امپراتریس روسیه وچه از جانب دولت شاه ایران وزرای مختاربتوانند مقیم باشند وامتیازاتی راکه درخورمقام واهمیت‌کار و شخصیت‌آنها مطابق شئون دودولتی که ایشان را انتخاب کرده‌است باشد باید درهردو کشوربآنها مسکن مناسب و وسیلهٔ معاش نسبت بوضع آنها بدهند واما درشهرهایی که لازم خواهدشد برای حمایت ازبازرگانان‌مقیم‌باشند اجازه‌داده خواهد شددرهردو کشور قنسولهاونمایندگانی مقیم‌باشند وبفراخورمقامی که در دولت خود دارند همه جا بایشان احترام‌ویاوری‌بکنندوبنیروهای‌هردوطرف‌فرمان‌داده خواهدشد که‌بایشان‌احترام‌بگذارند وازهرنوع بی‌حرمتی وزیان ایشان راکاملا حراست بکنند وچنانکه ضرری بایشان رسید وشکایتی دربارهٔ اتباع یکی ازدوطرف کردند هرگونه دادرسی‌وحکمیت منصفانه‌بکنند وبشکایات‌آنها برسند.

۷- همهٔ مردم ایران واتباع شاه ایران که هنگام ورودواقامت لشکریان روسیه‌در

ولایات و شهر های ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرك روسیه شده بودند بوده‌اند دولت شاهنشاهی نبایدایشان رامقصر بدانندتا هنگامی که لشکریان روسیه‌از آنجا بیرون می‌روند دربرابرخدماتی که کرده‌اند بشخص ایشان آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کما فی‌السابق مالك املاك ودارایی خود باشند و از مهربانی وسرپرستی شاه ایران برخوردارباشند درمقابل ازطرف امپراتریس بزرك روسیه نیز تعهد می شودکه پس ازامضای این عهدنامه و مبادلهٔ آن اتباع شاهنشاه ایران را ازین ولایات باسارت نبرند وپس ازامضای این‌عهدنامه بایشان اجازه داده خواهدشد کسانی که مایلند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند ونیزاگر بخواهند ازآن خارج شوند اجازه داده خواهد شد .

۸ـ واختتان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت بامپراتوری بزرك روسیه و شاه ایران‌وفادار بوده وازدارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده‌است هنگامی که گرجستان کما فی‌السابق درتحت حمایت ایران قرار بگیرد کما فی السابق املاک و دارایی‌وی باو بازگردد.

این قرار داد بوسیلهٔ نمایندگان مختار طرفین بسته شد و ازجانب هردو کشور نسخه‌ای بامضای نمایندگان مختار طرفین رسید و بمهرایشان تصدیق شد ومبادله گشت وایشان بعهده گرفتند بااختیارتامی که درین زمینه ازطرفین‌دارند چه ازجانب امپراتوری بزرك روسیه وچه ازجانب شاهنشاهی بزرك ایرن این عهدنامه را هرچه زودتر که‌ممکن باشد امضاکرده‌و بمهردولتی برسانندوارسال‌دارند. دررشت‌در گیلان‌در۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ بامضا رسید ودرضمن‌نمایندگان مختارامپراتوری‌بزرك روسیه‌تعهدمی کنند که‌تا چهارماه پس ازمبادلهٔ این عهدنامه آنرا بامضای امپراتریس بزرك روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود درین عهدنامه ازوقتی خواهد بود که این‌عهد نامه بامضای شاهنشاه ایران فرستاده شود وتسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود .»

عهد نامهٔ چهارم درگنجه در۱۰ مارس ۱۷۳۵ازتقویم ژولین و۲۷ فوریه ازتقویم گریگورین مطابق٤ شوال ۱۱٤۷ بسته شده است. درین زمان نادرشاه باوج ترقی‌خود خودرسیده بود ودرآستانهٔ‌سلطنت بودوچندماهی بخلع‌شاه طهاسب‌دوم‌مانده بودونادرشاه بآذربایجان وازآنجا بشروان رفته‌وداغستان‌راگرفته بود. بهمین جهت درگنجه‌این عهد-نامه درمیان وی و نمایندهٔ همان امپراتریس آنا ایوانوونا بامضا رسیده است وترجمه آن بدین گونه است :

عهدنامهٔ منعقد درگنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«سپاس خدای راکه دوستی درمیان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت درمیان آنهارا برای آرامش همیشگی هردودولت فراهم کرده ودرودابدی بر پیامبری که با نوشتهٔ خود ازخداوند مسیح پسرمریم خبرداده است، باوپناه‌می بریم وازو آمرزش التماس داریم. بدین گونه برهمه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) ازتاخت وتازلشکریان دشمن لگدکوب وویران شده بود و سرکشان درآنجا بیدادگری بسیار کرده بودندوازهرسوی مزاحمت فراهم آورده‌بودند وبدخواهان ازهر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنرا فراهم آورند و درهای نعمت رابروی مردم ببندند اما خداوند تواناکه بقدرت خودکه همه کس‌را مشمول‌عنایت خویش قرارداده است ومردم ایران رانیز ازآن برخوردار کرده است مرا نیز ازلطف عمیم خودبهره‌مند کرده است بدین گونه بالشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه وسرکوبی دشمنان برخاستم وبسعی من‌شهراصفهان ونواحی دیگر از دشمنان پاك شد واگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار وتباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه ودولت ایران راازمیان ببرند وبدعتهای نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی راکه ازایران گرفته‌است مانند نواحی دیگرمی‌خواهد درتصرف خود نگاه دارد وبوسیلهٔ این تهمت‌ها خواستار دشمنی‌درمیان دو دولت بودند. اما برهمه واضح ومخصوصاً براهالی ایران مبرهنست که بچه سبب امپراتور بزرك اعلی حضرت پتراول که خدایش بیامرزد شهرها وولایات ایران رامتصرف شد وتامدتی در تصرف خود داشت اما پس ازچندی که‌موقع رامناسب دید برای‌اثبات حسن نیت ودوستی صمیمانهٔ خود و بطلان دروغهایی که بنا روادرمیان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان وولایات آبادان دیگر راکه ازخزانهٔ روسیه اداره می‌شد بی‌آنکه اجباری درمیان باشد بدولت ایران واگذار کرد. وبدین گونه بنفع مشترك‌دولتین علیتین وبرای آنکه دوستی حقیقی که درمیان بود تاجاودان برقرار بماند ودر آینده نیزاین دوستی توسعه یابد وبیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند. وبدین جهت کنیاز (۱) سرگی گالیتسین (۲) رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختارصاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایرانست بفرمان عالی وباداشتن اختیارات‌تام

---

(۱) Kniaz شاهزاده (۲) Serguey Golitsine از خانوادهٔ بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی.

ازجانب امپراتریس بزرك روسیه بامن دربارۀ قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد واتحاد همیشگی درمیان دولتین برقرارشد وامیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه ـ اگردر رشت ازطرفین درعهدنامه‌ای که منعقد شده مقررشده است که شهرهای باقی مانده مانند باکوو دربند درتصرف روسیه تاموقعی باقی بماند که دولت ایران ازدشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرك روسیه بواسطۀحسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه رادرین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی ازخاك ایران‌رادردست خود نگاه دارد وتنها از راه عنایت‌شاهانه‌ولطف‌عمیم‌خود خواسته‌است‌پیش ازآنکه‌آن‌موعد برسد شهرهای باکوودربندرا باهمۀ متعلقات ومضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بمحض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده‌است : شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته وشهر دربندومضافات آن تا سرحد سابق درظرف دوماه پس ازانعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش‌ازآن از لشکریان تخلیه خواهد شدوداغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کما من‌السابق درتحت‌تصرف دولت ایران خواهدبود .

مواد این عهدنامه چنین مقررمی‌شود :

۱ـ دربرابراین مهربانی ودوستی که امپراتوری‌روسیه می کند دولت ایران‌متعهد می شود همیشه اتحاد خود را باامپراتوری روسیه محترم‌بشمارد ودوستان روسیه را جدا دوستان خود ودشمنان آنرا دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنك شود این هردو دربار بزرك باآن جنك راآغاز کنند ودر هرمورد یاوریك دیگر باشند و شهرهای باکوو دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه گونه کوشش بکنند که درتحت تسلط دولت ایران بمانند واگر برخی ازاهالی این‌شهرها که درتحت تبعیت وخدمت امپراتریس بزرك روسیه وامپراتوری روسیه باشند ودرنتیجۀ وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارۀ ایشان روانداردوآن‌کار رادلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران ندانند . امیدست صومعۀ نصارای گرجی که در دربند هست هم چنان درمقررات‌خود آزادی داشته باشد وآنرا ویران نکنند واجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت بپردازند وهیچ کس زحمتی برای کارکنان آن که ازروحانی وغیر روحانی بیش از شش تن نیستند درعبادت ایشان فراهم نکند وهیچ گونه ستم بآنها روا ندارند .

۲ـ نفع ایرانیان درینست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران ودشمنان خود را برانداز ند وبحال سابق بازگردند ونیز بامپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری ازجانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی راکه دربرابر دشمنان آغاز شده‌است با اهتمام وسعی فوق العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی راکه سابقاً ازدولت ایران مجزی شده وگرفته‌اند بآن دولت بر گردانند و از دشمنان بگیرند وتا همهٔ آنها کما فی‌السابق بدولت ایران مسترد نشده است قرارصلح نگذارند واما بکیفرخدعه‌ای که ازترکان سرزده‌است آن جنگ رادر داخل دو کشور خود ادامه دهد وتا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خودرا پس‌نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضامی کند .

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند پیش ازآنکه بایك دیگر گفتگو کنند بهیچ مذاکره‌ای باترکان وارد نشوند واگر کار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا بابعالی بطیب خاطر همهٔ آن ولایات گرفته شده رابدولت ایران مسترد دارد وصلح با این دولت رابهمان اساس سابق برقرار کند درین حال دولت ایران تعهد می کند دربن مصالحه دولت امپراتوری روسیه رانیز شریك بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی دارد که بنابرآن وظیفه دارد همهٔ دشمنان روسیه رادشمن‌خود بداند وباتمام کسانی که بخواهند باامپراتوری‌روسیه جنك داشته باشند دولت‌ایران وظیفه دارد باآنها وارد جنك‌شود ومصالحه‌را بااین توضیح برقرار کنندو بی آن قراری‌نگذارند واگروقتی درمیان امپراتوری روسیه وبابعالی درآتیه‌کاربعهد نامه‌ای برسد درآن حال نیز بهمین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران رانیز در آن دخیل خواهند کرد .

٤ـ درعهدنامه‌ای که دررشت درمیان دودربارمنعقد شده (۱۲ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش‌ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود وکلمه بکلمه جزءآن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود واستوارمی گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت .

٥ـ چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت برپایهٔ استوار برقرار گردد واتباع طرفین هیچ گونه اشکالی درفرستادن کالا نداشته باشند واین لازمهٔ نفع طرفینست بااین جهت دولت ایران تعهدمی کند ازین‌بعد با بازرگانان روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت وارد دادوستد شود وبایشان وکشتی‌هایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها وکرانه ها وباراندازها بایستند وکالای خودرا بهر جابخواهند خالی کنند و درآنجا گرد آورند و

بجاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود وستمی رواندارد واگر فرامینی بعهدهٔ شهرهایی که این بازرگانان روانهٔ آن هستند فرستاده شده که مغایر بامفاد عهدنامهٔ رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین زمینه بوسیلهٔ فرامین دیگر مقرردارند که مفاد عهدنامهٔ رشت درهمه جا عملی شود و بهمان گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهد نامهٔ رشت رفتار خواهند کرد ودربارهٔ اتباع ایران درامپراتوری روسیه بهمان گونه رفتار کنند که بااتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد . برای آنکه فایدهٔ این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آنچنانکه باید در کارخود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرگ روسیه لطفاً قنسولی مأموررشت خواهد کرد و بزودی از دربارعالی روسیه با اعتبارنامهٔ لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و ازجانب ایران پذیرفته خواهد شد وفرمان لازم دربارهٔ وی صادرخواهد گشت .

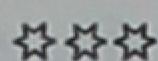
۶- بدین سبب وبرای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین امپراتریس روسیه پیش ازهر وظیفهٔ دیگر بنابرعدالت پروری خود وبپاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است فرمان‌داد اسیران این طرف نه تنها کسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند بمیرزا کاظم نمایندهٔ مختارایران مسترددارند بلکه درسراسر کشور خود فرمانی صادر کند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین گونه همهٔ اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهراندازه که در هرجا باشند بروسیه بر گردانند و درین زمینه بهمه‌جای ایران فرامین فرستاده شودواما کسانی که ازین بعد ازدوطرف دوربشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند ومسترد دارند .

۷- این بندهٔ درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختارنام برده که ازدربارهای عالی خود اختیارداریم درمواد این‌عهدنامهٔ اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه‌تا جاودان آنراتأیید کنیم بمهراعلیحضرت شاه ظل‌الله مزین‌شده و بنمایندهٔ عالی‌مقام مذکورتسلیم شده‌استو درمدت پنج‌ماه پس‌ازامضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن باجری گذاشته خواهد شد وبامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرک فرستاده خواهد شد واین بندهٔ درگاه متعهدمی‌شود آنرا برساند .

پایان - برای اطمینان ازین عهدنامهٔ اتحاد مقررشده است دردونسخه مطابق‌یك دیگرتهیه شود وهردوآنها بمهربرسد و مبادله شود .»

پیداست که ازطرف ایران‌این‌عهدنامه‌با موافقت نادرشاه که درآن زمان هنوز بنام طهماسبقلی‌خان معروف بوده است بامضارسیده است . درآن زمان‌نادرشاه درقفقاز بوده ودولت ایران ودولت روسیه هردوبا دولت عثمانی در جنك بوده‌اندو درین عهدنامه با

یك دیگر در برابر دولت عثمانی اتحاد کرده اند . نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می کرده است که ازجانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند بیاری ایرانیان ازعهدهٔ ترکان عثمانی برآیند ونفع ایران نیزدرین بوده است که دراتحاد با روسیه نواحی ازدست رفته راپس بگیرد و بوسیلهٔ این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیزازخود دفع کند .



رابطه‌ای که بااین عهدنامه نادرشاه بادربارروسیه بهم زده گویا تامدتی دوام داشته است ، زیراکه دونامه از زمان وی بدستست که بکارگزاران دولت تساری نوشته اند :
نخست نامه‌ای که پیداست بیك تن ازوزیران وشاید صدراعظم روسیه نوشته باشند ودرآن جلوس یکی ازپادشاهان آن سرزمین را تبریك گفته اند . چون نادرشاه از۱۱۴۸ تا۱۱۶۰ سلطنت کرده وآنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج سال پیش ازجلوس نادر بپادشاهی رسیده وهفت سال پیش از کشته شدن وی درگذشته است پیداست که این نامه را ازسوی نادرشاه درجلوس وی ننوشته اند و ناچاردرجلوس جانشین وی نوشته اند .

پس ازمرك آناایوانوونا نخست ایوان (۱) ششم اندك زمانی پادشاهی کرده است ووی را خلع کرده اند وپس ازو درسال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵۴ ق.) یلیزابتاپتروونا(۲) بتخت نشسته وازا۱۷۴ تا۱۷۶۲ م .(۱۱۵۴-۱۱۷۶ق) امپراتریس روسیه بوده است و.این نامه را ازدربارنادرشاه می بایست در تبریك جلوس وی نوشته باشند چنانکه از القاب وعناوینی که درآن آمده پیداست که زن بوده است .

متن این نامه درمجلهٔ ارمغان(۳) بدین گونه چاپ شده است : «جناب وزارت مآب، ایالت وشوکت پناه ، حشمت وجلالت دستگاه ، رکن رکین دولت ابدمدت ، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم رفع الله قدره را بعد ازطی تعارفات آنکه: مکتوب آداب اسلوبی که مشعر برجلوس میمنت مأنوس حضرت خورشید طلعت، زهرهٔ برج سلطنت و کامگاری ودرهٔ درج عظمت وشهریاری براورنك موروثی وصرف همت پادشاه والاجاه معزی الیها براینکه آثار محبت واتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمتین (٤) بظهور رسد ، نوشته بودند سمت وصول یافت وازین خبر بهجت اثر کمال مسرت وشادکامی میسر گشته ، ازین که لله الحمد زمام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والا بحیطهٔ اختیار

---

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شمارهٔ ۵ سال ۱۱ ص ۳۹۴-۳۹۵ .
(٤) دراصل : عظیمین

جناب وزیر صایب تدبیر نیك خواه درآمد، بهجت بر بهجت افزود وحقیقت اخلاص و دولت خواهی بمساعی جمیلهٔ آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی، که جانهایش فداباد، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در بارهٔ آن وزارت و شوکت پناه گردید. درین وقت که افسر و دیهیم سلطنت بفر فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته، خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می باشد که بهتر از ازمنهٔ سالفه و بیشتر ازایام خالیه رسم محبت ووداد و شرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی وملحوظ گردد وهر گاه قبل ازین سبب مساهلهٔ کارگزارانی (۱)، که متکفل امور آن دولت می بودند، قصور وفتوری در بعضی موارد واقع شده باشد، معلومست که من بعد بصیقل خیر خواهی زنك زدای آیینهٔ خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته، حق مصافات وشرایط موالات ازآن طرف قرین الشرف بتقدیم خواهد رسید ونوعی خواهد شد که محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیك خواهی آن وزارت وشوکت پناه ابدالاباد بر قرار وپایدار باشد. بمقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام نموده، قرین انجاح دانند».

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پتروونا در سال ۱۱۵٤ نامه‌ای بیکی از درباریان نادرشاه نوشته وجلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده وخواستار شده است که مانند گذشته اتحاد درمیان باشد و وی نیز این پاسخ را نوشته است.

نامهٔ دوم پیداست درجواب نامه ایست که درجلوس یلیزابتا پتروونا بنادرشاه نوشته شده وآنرا بوسیلهٔ فرستاده‌ای بدربار ایران گسیل داشته اند. نام این فرستاده در نسخه ای که در مجلهٔ ارمغان (۲) چاپ شده «ایوان کاتشکین» آمده است و احتمال می رود که نام وی «ایوان گالیتسین» بوده باشد ازهمان خانوادهٔ معروف شاهزادگان لیتوانی که یك تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامهٔ ٤ شوال ۱۱٤۷ را امضا کرده است. متن این نامه چنانکه درمجلهٔ ارمغان چاپ شده بدین گونه است: «نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف تحیات طیبات مصادقت تضمین، ازکمال محبت ونهایت مودت بجانب نجیب وصوب حسیب حضرت آفتاب طلعت، ثریا منزلت، زهرهٔ زهرای برج سلطنت و کامگاری ودرهٔ دریای عظمت وجلالت وشهریاری وثمرهٔ شجرهٔ ابهت و اقبال وشجرهٔ ثمرهٔ شهامت وجهانداری واجلال، عمدة الخواتین المسیحیه، زبدة السلاطین العیسویه، پادشاه خورشید کلاه، کیوان ایوان، خسرو شیرین شمایل، روشن روان، ابلاغ واهدا ساخته، مشهود رای بیضا ضیامی دارد که: نامهٔ نامی ومکتوب لازم الاعزاز گرامی، که مشعر بر مژدهٔ

(۱) در اصل کارگذارانی (۲) شمارهٔ ۷ سال ۱۱ ص ۵۵۷ - ۵۵۸

جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنك پادشاهی وقرار یافتن حق بمرکز خود بعون وتایید الهی نگاشتهٔ کلك محبت سلك والاشده بود ، سمت وصول وورود یافته ، باعث شکفتن شکوفهای شکفتگی درحدیقهٔ خاطر وموجب طراوت ونضرت چمن(۱) همیشه بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه باولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر بفرمان فرمایی آن دیار ، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرح بخشا بمسامع دوستان رسید ، نه بحدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد ، که بدستیاری خامه وتوسط نامه، سمت اعلان وصورت اظهار وبیان تواندیافت وقبل از وصول مکتوب گرامی ، که بوساطت ایوان کاتشکین ، ایشیك وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید ،ازغایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه وتهنیت وتبریك جلوس سعادت‌مانوس‌شاهی پرداختیم . ان شاء الله تاج ودیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك وایام جهانداری وجهانبانی بابود وخلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی ومحبت نسبت باین‌دولت‌جاوید مدت بهترو بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود ، هر چند قبل ازین از آن طرف ، که بسبب بی اهتمامی وسهل‌انگاری کارگزاران (۲) سالفه ، که متکفل امور آن دولت می بودند، لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر ومقصود ضمیرمقدس بود بعمل نیامد ، لیکن ازآنجا که بادولت علیهٔ روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود ازآن رهگذرها چندان غباری بر خاطرخورشید مظاهر راه ندادیم . حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنك زدای کلفت و موجب احیای راه ورسم الفت گردید . معلومست که بمحامد ذات خجسته آیات گرامی در هرباب شیوهٔ ائتلاف مرعی وملحوظ و کشور مودت را ازدست انداز تطاول فتن وفتورمحفوظ خواهند داشت وشرحی که مستبشر تفویض شغل‌وکالت آن‌دیار عظمت مدار بایوان کاتشکین بدستور سابق وتوثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور درین مدت لوازم دولت خواهی بظهور آورده ، بهرجهت‌منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد ودرین اوان ،که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه‌بتجدید وامضای شغل و کار خودسر افرازی یافته است ، البته زیاده برسابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست . طریقهٔ مرضیه آنکه پیوسته بمراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد» .

جزییات وقایع گرجستان درین دوره

درآثار تاریخ نویسان ایرانی دربارهٔ جزییات وقایعی که درین دوره از زمان

(۱) در اصل : چون (۲) دراصل : کار گذاران .

آقا محمدخان تاپایان جنك اول ایران باروسیه درگرجستان که مهم ترین مرکزحوادث قفقاز وشمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه دردستست کتابیست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته ودرسه مجلد بزرك درسن پترزبورك در۱۸۵۱ و ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

درمجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کرده از روی اسنادی که از گرجستان اشخاص مختلف برای اوفرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی‌راکه پس از تالیف متون اصلی روی داده است ازصحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳۴ نوشته است واز صحیفهٔ ۲۶۰ ببعد مربوط بدورهٔ قاجارهاست وترجمهٔ حوادثی که باتاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان درماه مه (ماه شوال) شهر شوشی رامحاصره کرد زیرا که ابراهیم خان پسر فناخان حکمران آن شهر بروبرخاسته بود . چهار ماه این شهر درمحاصره بود وچون بسیار محکم بود نتوانست آنرا بگیرد . درهمان زمان قزاقان ازترس حملهٔ او گریختند وبسرزمین کرتیل آمدند. درهمان زمان یولون(۲) وآلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون بگنجه لشکر کشیده ودرآنجا تاخت و تاز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیرا که جوادخان پسرشاهوردی خان‌چون بکنار رودارس بپیشوازوی رفت ووی باو احترام بسیار کرد وحتی اورا عم خودخواند جوادخان بوی شکوه بردو اورا برانگیخت بکرتیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حملهٔ آقا محمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حملهٔ بشهر گنجه بوده است .

درین زمان سولومون (۳) پسر ارچیل (٤) پادشاه ایمرت درتفلیس نزدپدربزرگش بود . آقا محمد خان وارد گرجستان شد ودر کنار رودآق ستافا (۵) درسرزمین قزاقان لشکرگاه ساخت . بنهٔ خود رادرآنجا گذاشت و باسی‌وپنج‌هزارتن لشکریان سبك اسلحه بتفلیس حمله برد. اراکلی ازدولت روسیه یاری‌خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری اونرسیدند وتنها پادشاه ایمرت سپاهیانی بیاری اوفرستاد . اراکلی در آن زمان درسوقان لوخ درساحل راست رودکور بود و سولومون نیز همراه‌وی بود . وی رئیس پیشخدمتان خود گرجاسپ نا تالیشویلی رابا دوازده‌سوار برگزیده بپیش آهنگی فرستاد

(۱) M . Brosset-Histoire de la Géorgie , 3 vol . Saint – Pétersbourg 1851, 1856,1857

(۲) Ioulon (۳) Sololmon (٤) Artchil

(۵) Aghstapha

وایشان بپیشتازان ایرانی برخوردند . پس ازجنك دلیرانه‌ای داویدطاراشویلی وچندتن دیگر کشته شدند .

پس از آن آقا محمدخان سوقان‌لوخ‌رالشکرگاه‌خودساخت و نخستین روزلشکریان ایرانی وگرجی در کرتسانیس (۱) باهم زدوخورد کردند . داوید شاهزادهٔ گرجستان ونوهٔ پادشاه با ایوانه (۲) شاهزادهٔ موخران (۳) وزوراب تزرتل (٤) واوطار(٥)امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنك شرکت کردند . در نتیجهٔ دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند .

فردای آن روزچون مردم ایمرت مردم تفلیس را که ازشهر بیرون آمده بودند غارت کردند دوپادشاه نتوانستند بیش ازدو هزاروپانصد تن ازشهر بمیدان جنك ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند ودو پادشاه گریختند و روزسه شنبهٔ ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲٦ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس راگرفتند وتوپخانهٔ پادشاه گرجستان را نابود کردند . برخی تاریخ این جنك را دوشنبهٔ یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است . بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنك دوم که درمیان کوجور و کرتسانیس درگرفته‌در۱٤ سپتامبر(۲۹صفر) روی داده است وسپس شهر راگرفته‌اند واراکلی ۲٥ روز بعدبتفلیس برگشته‌است .

درروز۱۱ سپتامبر ایوانه نوهٔ شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی (٦) و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنك کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان دردروازهٔ شهراسیرمی شد و وی رابزوربآولابار بردند . اما شاهزاده داوید چون نمی خواست توپهایش که در کنار کوه طابورجا داده بود بدست لشکریان ایران بیفتد آنها رابدرهٔ ساگوبارانداخت . ناچار سپاهیان ایران تفلیس‌راگرفتند وهمهٔ دارایی پادشاه گرجستان راتاراج کردند . ازآن جمله بازوی او ستاش (۷) ازشهدای نصارای گرجستان بود که درکاخ شاهی جاداده بودند وبرای آن معجزه قایل بودند و نیزتمثال معروفی ازمریم بود .

شهرتفلیس راآتش زدند وعدهٔ بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز درسوقان لوخ ماند . پادشاه گرجستان بمتیولت (۸) در آراگوی گریخت . چون این خبربآقامحمدخان رسید هشت هزارتن ازلشکریان‌خود رابفرماندهی کلبعلی خان‌حکمران

---

(۱) Crtsanis (۲) Ioané (۳) Moukhran (٤) Zourab Tséréthel
(٥) Othar (٦) Djandiér Djandiérichwili (۷) Eustache
(۸) Mthiouleth

نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشویلی (۱) را که ساززن شاه گرجستان بود و در تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند. چون بمتزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدو قسمت کرد، یك دسته را بگوری فرستاد و بادستهٔ دیگر خود از راه ساگورامو (۲) بآراگوی تاخت. چون بجینوان رسید علی سلطان ازمردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن ازمردم کنار رود آراگوی ودیگران برلشکریان ایران تاختند وایشان را در بولاچائور پس نشاندند. دسته‌ای که بگوری رفته بودند در کوه کورناك با یشیك آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند و وی ایشان را برهنه کرد و بر گرداند. در ین جنك دو برادر زال وطانانزیریشویلی با دو تن ازلزگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را ازخطر رهاندند. اما زنان ایوانه چوچقیاشویلی و دیگران اسیر شدند. چون بااین همه لشکریان ایران می‌خواستند بکسان (۳) بروند درلامیس کانابایوانه نوهٔ شاه برخوردند که این ناحیه در دست وی و کسانش بود و با اندك عده‌ای ایشان‌راشکست داد و گریزاند.

آقا محمدخان هم چنان درسوقان لوخ بود و پادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرد همهٔ کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند وقهرمان پسر میرزا گورژینا را که درشهر اسیرشده بود نزد وی فرستاد. چون وی بآراگوی رسید بپادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را بپذیرد و پادشاه هم‌سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی را که از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد. آقا محمد خان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود ویکی از پسران خود را گروگان بدهد همهٔ اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزادمی کند وآنچه‌را تاراج کرده است پس میدهد و بدینگونه وی را با این پیشنهاد ها ازسرزمین قزاقان روانه کرد.

می خواست پل گاتخیلی‌خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه رفت واو را ازین کار خبرداد باآنکه مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم آقامحمد خان شوند چون پادشاه ازدورویی او باخبر بود ومیدانست نمی‌تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سرباز زد. وآنگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود و باآن دولت عهد کرده بودنخواست با ایران اتحاد کند.

پیش‌ازآن از کنت ایوان‌واسیلیچ گوداویچ (٤) فرمانده لشکریان قفقاز یاری‌خواسته بود و با دولت روسیه عهد نامه‌ای بسته بود که بموجب آن‌وعدهٔ صریح‌داده بودند که‌اگر دشمنی توانا برو حمله ببرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود.

---

(۱) Aghadjan Qoulémanichwili (۲) Sagouramo (۳) Ksan

(٤) Ivan Vassilitch Goudovitch

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سو یمون(۱) و ایوانه واوزوفلی(۲) وخاربیزا(۳) وچند تن زن ومرد را ازمردم کرتیل وسوم مخت شهید کرده بودند. ودرین میان آمباردنیزا(٤) از زنان تارك دنیارا بتبریز بردند وچون بوی تکلیف کردند دست ازدین نصاری بشوید وی زیر بار نمی رفت او را در کیسه‌ای کردند و کشتند وسرش راله کردند ودر همانجا که کشته بودند بخاك سپردند . سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران اززیارت خاك وی شفا یافته اند .

در ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه‌را محاصره کرد . چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ وتفلیس را بخاك وخون کشیده بودند ابراهیم خان از اراکلی یاری خواست ووی پسرش آلکساندره و نوه‌اش داوید را بیاری او فرستاد . ایشان شهر را گرفتند وتنها نتوانستند ارك شهر رابگیرند وآنرا آتش زدند ودر همهٔ جنگها مردم گنجه شکست خوردند ومردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ ولز گیان شد . سرانجام درماه مه (ذی القعده) اراکلی شخصاً آمد وبیش ازهزار تن اسیر راکه در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده بودند آزاد کرد وپس ازآنکه بامردم گنجه صلح کرد ودوباره خراجی برآن شهر بست ازآنجا رفت .

در همین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی سرتیپ والرین زوبف(۵) بقفقاز آمدند ودربند وشماخی وباکو وسالیان وشکی وشروان راگرفتند . در سوم ماه مه (۲۵ شوال ۱۲۱۰) این خبر بپادشاه گرجستان رسید وسرتیپ مزبور تاناحیهٔ طالش پیش رفت ودر کهنه شماخی فرودآمد ودرین جنك شهر دربند در ۱۱ ماه مه (٤ ذی القعده) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد .

چندی پس ازآن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (٦) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند ویك فوج ازسربازان شکارچی را درآنجا پادگان گذاشتند و بازماندهٔ سپاهیان بتفلیس بر گشتند . در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه وقراباغ روی داد و بسیاری ازمردم آن نواحی بکاخت وجاهای دیگرهجرت کردند .

در ۲۸ ماه اوت ۱۷۹٦ (۲٤ صفر ۱۲۱۰) درطلوع آفتاب ستاره‌ای که برنك آتش بود ودم درازی داشت ومانند موشکی حرکت می کرد ازجانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد . از بالای دریای خزر گذشت ودر وسط روز درحاج طرخان نمودار شد و درغروب آفتاب درآسمان سن پترزبورك ظاهر شد واز بالای کاخ زمستانی و رودنوا

(۱) Suimon (۲) Osouphli (۳) Kharébiza (٤) Ambardnisa
(۵) Valérien Zoubof (٦) Alexanbre Michaïlovitch Korsakof

گذشت و چون بیالای قلعهٔ سن پیروپول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و روبروی کاخ امپراتوری است رسید در آنجا ناپدید شد.

درهمان سال در ٦ نوامبر ۱۷۹٦ (٥ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول بجای او نشست و وی سپاهیان روسیه را ازشکی وشروان و گرجستان احضار کرد.

چون این خبر بآقا محمد خان رسید ودرین موقع ازجانب خراسان و گرفتن مشهد و گرفتاری شاهرخ پسررضا قلی میرزا پسر نادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی وسرانجام کشتن او آسوده شد وچون از تخلیهٔ شکی وشروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنگ شد و بشوشی رفت. ابراهیم خـان پسرفناخان بشنیدن ایـن خبر ببیلقان گریخت و آقا محمد خان شوشی رامتصرف شد.

می خواست مردم کرتیل راقتل عام کند ولشکریان خود را بدو قسمت کرد و می خواست یك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و باقسمت دیگر درکاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند و باغوای مصطفی خان حکمران قراباغ وخداداد ویارانش که ازخدمتگزاران وی بودند درشب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در خـواب اورا درقلعهٔ شوشی کشتند. برخـی گفته‌اند که صادق خـان محرك این کار بوده است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقا محمد خان اورا بحضورخود خوانده بود ومراقب او بود اما دلیلی نیست که وی دریـن کار دست داشته باشد ونیز صـادق خان شقاقی معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد. وی ازسران درجهٔ اول سپاه او بود و تنها زودتر ازهمه ازین کار باخبر شد. لشکریان ایران ازین نواحی رفتند وباباخان بـرادر زادهٔ وی رابنام فتحعلی خان بسلطنت برداشتند.

درهمان سال طاعون در گرجستان روی‌داد ودر کرتیل و گنجه و قراباغ وشکی وشروان قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم که معادل‌دوپوت باشد یك تومان بفروش رسید که درآن زمان معادل ده روبل وچهل کپك بود.

ارا کلی پادشاه گرجستان در۸۲ سالـگی یا ۸۰ سالـگـی در۱۲ ژانویـه ۱۷۹۸ (۲٤ رجب ۱۲۱۲) پس از ٥۲ سال پادشاهی درگذشت وپیکرش رادر مسخت بخاك سپردند وپسرش ژیورژی (۲) در ۱٤ ژانویه (۲٦ رجب) بجای او بتخت نشست. وی مردمتدین وداد گستری بود ومردم گرجستان اورا بعدالت بسیارستوده‌اند.

درسال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) باباخان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

---

(۱) Saint Pierre-et-Paul (پیروپاول) (۲) Giorgi

خودرا نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد واورا بتسلیم دعوت کرد وخواستار شد یکی از پسران خودرا بگروگان بدربار ایران بفرستد و باووعده کرد حکمرانی شکی وشروان وایروان وگنجه رابوی واگذار کند. ژیورژی که درآن زمان درناحیهٔ تلا وبودچون این پیشنهاد راشنید پدرزن خود ژیورژی تزیتز یشویلی (۱) راکه حکمران یکی ازنواحی کاخت بود نزدوی فرستاد که اگرشاه ایران همهٔ اسیران گرجستان راکه عمش ازتفلیس برده است آزاد کند باین کارتن درخواهد داد. چون این فرستاده ومحمد خان بفامباك(۲) رسیدند خبرتازه‌ی از ایران بایشان رسید. فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده ودرخوی فرود آمده بود وخبر سرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود باورسید و ناچارشد ازآذربایجان برود. بدین جهت فرستادهٔ پادشاه گرجستان بایروان رفت ومحمد خان هم بایران بازگشت. فتحعلی شاه هم برادر خودرا شکست داد و کورکرد ودرین میان پاول امپراتورروسیه که‌ازین وقایع خبرشد فورا نامه‌ای بژیورژی پادشاه گرجستان نوشت واورا دعوت کرد بایران تسلیم نشود ووعده کرد که درموقع لزوم باویاری کند.

در۱۷۹۹ (۱۲۱٤) داوید جاثلیق گرجستان که خودرا درحمایت دربارایران قرار داده بود ازمحمد خان حکمران ایروان پسرحسینقلی خان‌حکمران ایروان یاری خواست ووی لشکریانی بیاری او فرستاد ودانیال‌راکه بااو رقابت داشت گرفتار کردو بدست‌وی سپرد. امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و باودستور داد داوید جاثلیق گرجستان راکه بایرانیان پیوسته بودخلع کند ودانیال رابجای او بگمارد وچون روسها این کار راکردند داوید بدربار ایران گریخت ودرآنجا ماند. داوید در۱۳ اکتبر۱۸۱۷ (۱۲ذی الحجه ۱۲۳۲) درزندانی درصومعهٔ‌اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درگذشت.

درسال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باردیگر ازرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی ازسرداران‌خود رابالشکریان بسیار بقفقاز فرستاد وایشان‌در نخجوان فرود آمدند وازآنجا بپادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند وتسلیم ایران شود. سبب این بود که اراکلی دردم مرك وصیت کرده بود که جانشین‌وی‌یکی ازبرادرانش باشد. بهمین جهت‌چون خبررسیدن‌لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان ازشولاور (۳) نزد سردار ایران رفت، زیرا وی ناامید بودکه پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسر ژیورژی رابانی سمت می‌شناخت که ازدوسال پیش وارد دستهٔ قراولان

Choulawer (۳) Phambac (۲) Giorgi Tzitzichwili (۱)

سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند .

بدین گونه درمیان ژیورژی پادشاه گرجستان ودارجان ملکهٔ آن سرزمین که مادر زن او بود و برادران وی اختلاف درگرفت و آلکساندره بتحریك ملکه بایرانیان پناه برد. دارجان ملکه باداماد خود میانه نداشت ودر بسیاری از کارهای کشوری باو مخالفت می ورزید . اما چون آلکساندزه بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی باو نکرد و در همان حین بدستورشاه ایران ازآن شهر رفت و آلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود .

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۱ شعبان ۱۲۱۵) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس ازدوسال پادشاهی درگذشت و بفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت سلطنت گرجستان برگزیده شد .

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶) آلکساندر امپراتور روسیه پس ازمرك پدرش پاول درمسکو تاج گذاری کرد ودرهمان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد و پادشاه گرجستان را رسماً دست نشاندهٔ خود دانست واین سرزمین را بپنج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی رادرآن کشور دایر کردند . ازآن روز ببعد امپراتوران روسیه گرجستان رایکی ازتوابع خود دانستند .

در ۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملکهٔ گرجستان که زن بیوهٔ داوید پادشاه سابق بود پس ازمرگ شوهرش بروسیه بدربار آلکساندر رفت و وی رادرآنجا باحترام پذیرفتند .

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (۱۱ جمادی الاولی ۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزیتزیشویلی (۱) از مردم گرجستان که درمیان روسها بنام پاول تسیتسیانف (۲) معروف شده بود ووارد سپاه روسیه شده ودرآنجا بمقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد و بتفلیس رفت و در ۶ فوریهٔ ۱۸۰۳ (۱۳ شوال ۱۲۱۷) وارد شهرشد ودولت روسیه باو دستورداده بود همهٔ شاهزادگان نزدیك بخاندان سلطنتی گرجستان رابروسیه بفرستد. داوید وواختانگ زودتر ازهمه در ۱۸ فوریه (۲۵ شوال) رهسپارشدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) ازترس عازم روسیه نشد ونزد عم خود آلکساندره بناحیهٔ چاررفت . در ۱۸ آوریل آن سال (۲۵ ذی الحجهٔ ۱۲۱۷) مریم ملکهٔ سابق گرجستان با فرزندان خود نیزروانه شد واو را بصومعهٔ بیلوگورود (۳) درناحیهٔ کورسك (۴) بردند ودرآنجا نگاه داشتند . ملکه دارجان زن

---

(۱) Pawlé Tzitzichwili (۲) Pavel Tzitzianof (۳) Biélogorod

(۴) Koursk

زن بیوهٔ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن وعلیل بود در تفلیس ماند.

در ۱۶ اکتبر ۱۸۰٤ (اول رجب ۱۲۱۹) تسیتسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد. جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر روبروی جبیر با او روبروشد اما شکست خورد و بارگ شهر پناه برد ولشکریان روسیه شهر راگرفتند. تسیتسیانف هرچه جواد خان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید. چون میخواست لشکریان‌خود را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد وخوداووارد خدمت روسیه شود. جوادخان چون متکی بمواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارند وارگ را تصرف کنند. بهمین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول‌شوال ۱۲۱۹) بپای دیوارارگ‌رسیدند وازدیوار بالا رفتند وارك راگرفتند. آن روز عید بایرام‌اوروج (عید فطر) مسلمانان بود وبامداد روزعید ارك راگرفتند. درین جنگ مردم کرتیل شرکت مؤثری کردند و شهر راآتش زدند واز مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) درتصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفتند وناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند. جواد خان دلیرانه مقاومت کرد ودرجنگ کشته شد. ارك رابکلی نابود کردند وعده ای از مردم شهر راکشتند. درین واقعه چهارصد تن ازسپاهیان روسی‌جان سپردند. پس از آن تسیتسیانف شهر گنجه را تعمیر کرد وآنرا تابع‌تفلیس‌قرارداد ومردمی را که گریخته بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزا بدپول (۱) نام گذاشت، بنام امپراتریس یلیزاوتا الکسئیونا (۲) زن الکساندر اول و این تغییر نام در ۵ فوریهٔ آن‌سال (۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) رسما پذیرفته شد. چون این‌خبر بامپراتورالکساندررسیدمنصب‌ژنرالی باو داد و بافسران روسی نیز درجه ونشان داد.

درهمان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) دربهار تسیتسیانف بعزم‌گرفتن‌ایروان رهسپار شد ودرآنجا باعباس میرزا پسر شاه وعدهٔ معدود لشکریان وی برخورد ودرجنگ مختصری ایرانیان‌شکست‌خوردندوبگارنی‌رفتند. تسیتسیانف‌ازرودزنگی گذشت وایروان‌رامحاصره کرد. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید(۳) لشکریانی گردآورد وبگارنی رفت.

تسیتسیانف یاور مون ترزور(٤)رابقاماباك فرستاد آزوغه برای لشکریانش‌بیاورد زیراکه در آن نواحی قحطی بود. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خان از

---

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavéta Alexeïevna (۳) دراسنادگرجی‌همه‌جا نام فتحعلی شاه را «باباخان» و «شاه باباخان» ونام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته اند

(٤) Montrésor

سرداران خود را که درفامباك بود آگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس را که آزوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود وعده‌ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند.

بپیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی رادستگیر کند. یاورمون ترزور باعدهٔ معدود سربازان خود درحدود ۱۷ ماه اوت(۲۰ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپارشد ودرجنگی که در ۲۱ اوت باشش هزار تن لشکریان ایرانی کردوی وتقریباً همهٔ سپاهیانش کشته شدند. پیش از آن پادگان قراکلیس دلیرانه از آن دفاع کرده بودند والکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بود.

درین زمان آلکساندره و فارنائوز (۱) و تیمور از (طهورث) شاهزادگان گرجستان باپیر قلی خان یاوری می کردند و باسواران وچادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی بدربازرسیدند پیرقلی خان برایشان حمله برد، کاملا آنهارا شکست داد، توپی را که داشتند ازیشان گرفت وبا اسیرانی نزد شاه فرستاد ووی هدایای گران بها برای او وشاهزادگان گرجی فرستاد وبآلکساندره نوشت که فارنائوز را بآراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه بایروان بیولون (۲) وفارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند. چون بجنگل کوچك اولو (۳) درایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت بروسها که در سورام یك فوج بادو توپ داشتند خبر داد که می خواهند بایروان بروند. گوژیا رامینیسشویلی (٤) پیشخدمت باشی دربار گرجستان که بروسها اطمینان داد آنها را دستگیر کند بایك دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد.

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند درطلوع آفتاب روز ۲۹ ژون (اول ربیع الثانی ۱۲۲۰) بریشان حمله کردند ودرین جنگ تتیا تارخینیسشویلی (٥) پسر بتزیا (٦)، فیراو چرکزیشویلی (۷) وداتوا کزل (۸) وپسرش کشته شدند وبشاهزاده یولون نزدیك شدند که او را بکشند. اما غلام باشی اوداوید آبازادزه (۹) وی را پناه داد وسرنیزه ای که یکی ازسربازان روسی متوجه کرده بود بشقیقهٔ او خورد. بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روسها شد. پسرانش لئون ولوراسپ (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز

(۱) Pharnaoz (۲) Ioulon (۳) Oulew

(٤) Gogia Raminis-Chwili (٥) Tétia Tarkhinis-Chwili

(٦) Betzia (۷) Phirau Tcherkézichwili (۸) Dathoua Kézel

(۹) David Abazadzé

گریختند. لئون و فارنائوزنزد لوگیان رفتند واز آنجا درفامباك بپسرقلی‌خان پیوستند و برادر وعمشان آلکساندره وبرادر زاده وپسر عمشان تیموراز نیز درآنجابودند. لوراسب که جوانی بود بگرجستان پناه برد.

اما تسیتسیانف بی‌آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست. بیماری وتنگی آزوغه لشکریان وی راسست کرد وناچارشدبامداد روز ٤سپتامبر (۹جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد. از راه کانا کیرو اچمیادزین وقراکلیس‌در ۲۲سپتامبر(۲۷جمادی الاخره) بتفلیس‌رسیدولشکریان‌او دوباره ازبیماری از پا درآمده بودند.

روایت‌دیگر در بارهٔ‌محاصرهٔ‌ایران‌بدین‌گونه است که‌در ۱۸۰۵(۱۲۲۰)تسیتسیانف محمد خان حکمران ایروان‌رادعوت کردتسلیم‌او شود وازاوخواستارشدبگذاردلشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را بدست گیرند وخود حکمران شهر ایروان باشد وهمان مالیاتی را که بدربار ایران می داده بدست بپردازد. محمد خان‌بفتحعلی‌شاه‌خبردادووی فرستاده‌ای نزد تسیتسیانف روانه کرد ونامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید بجنك آماده شود. تسیتسیانف لشکریان خود راگرد آورد وشاهزاده‌گان ونجبای گرجستان ومردم شهر را باخود یارکرد وبایروان‌لشکر کشید. چون‌بآنجا رسیدعباس میرزا پسرفتحعلی شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت، تسیتسیانف با او وارد جنگ شد وجنك‌سختی درگرفت. ایرانیان سخت برابری کردنداماژنرال سرگی آلکساندروویچ‌دوچکوف(۱) بی‌آنکه بوضع مساعدآنها درتخته سنگها و کوه های گرداگرد ایروان اعتنا کند، سربازان خود را فرمان داد ازبلندیها بالاروند وافرادفوج خمپاره‌اندازان‌قفقازرابآنجا فرستادوبجلگه‌ای‌رسید که‌سپاهیان‌ایران‌درآنجااستحکامات‌بسیار داشتند. سربازان‌روسی پیش بردند وایرانیان را فرار دادند وایشان را تا لشکرگاهشان دنبال کردند وبرآنجا دست یافتند. دربن‌جنگ کیخسروآباشیدزه‌پسرلئون کشته‌شد که‌تازه ازگرجستان‌بلشکر روسیه پیوسته‌بود. لشکریان‌روس صومعهٔ اچمیادزین وشهرایروان‌راهم‌ازایرانیان گرفتند وبدانجا وارد شدند.

با این همه خان ایروان ومردم شهر درارگ آنجا که بسیار مستحکم بود و دشمن نمی توانست درآن رخنه کند از خود دفاع کردند. عباس میرزا پدرش راازین واقعه‌خبر کرد وخود باصد هزار تن ازلشکریان‌رهسپار شدوچون بایروان‌رسیدسپاهیان‌تسیتسیانف را محاصره کرد. هرروز جنگ می کردند، یاری بلشکریان روس‌نمی رسید، بسیاری ازیشان از گرما وبدی آب و هوا بیمار شدند، بسیاری مردند، برای تسیتسیانف تنها

---

(۱) Sergi Alexandrovitch Doutchkof

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان واعیان گرجستان که بالشکریان همراه بودندچون این حال را دیدند بنای فرار ورفتن بتفلیس راگذاشتند .

دربن میان فتحعلی شاه که راهها راگرفته بود ودر اطراف ایروان می جنگید و نمی گذاشت لشکریان ازآنجا بگذروند ، برایشان حمله برد وچند تن از آن گرجیان را که می خواستند برگردند کشت وبرخی ازایشان واز اعیان شهررا اسیر کردند. در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱) پسر داوید سردارسابارا‌طیانو (۲) بود.که اورا هم با سه تن ازپسران عمش اسیر کردند ونزد شاه بردند . وی ایشان را بتبریزوارومیه فرستاد ودرآنجازندانی کرد ودیگران را برخر نشاندند وبرخی راپیاده بطهران بردند . سردار ایوآنه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند ودرپیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت‌هزار تن سپاهی بقامباك فرستاد تابر قراکلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند وذخیرهٔ گلوله وباروت روسها درآنجا بود .

پیر قلی خان بآنجا حمله برد ونتوانست آنرا بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی درآنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تاتسیتسیانف بآنجا نرسید کسی ازوخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت وگلوله نداشت . یاور مون ترزور را باصد و هشتاد تن سپاهی بآنجا فرستاد که باروت وگلوله وآزوغه بیاورند و رستم پسر ملیك آپو (۳) از مردم قراباغ وشست تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توب با ایشان روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند وبسوی قامباك روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد وپیش‌آمد که راه برایشان بگیرد . روسها چون بحمام لی رسیدند جنگ درگرفت وایشان کشته شدند . تنها چندتن وازآن‌جمله ارمنیان اسیرشدند وایشان را با توبها نزد شاه فرستادندکه درایروان بود . دراین مورد شاه ازپیرقلی خان‌تشکر بسیار کرد وبرای او خلعت فرستاد .

دربن هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت وتسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد ووی بار خود را بست وبتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می‌خواهد وی‌را بکشد وبهمین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد وبطهران بازگشت درهمین سال ۱۸۰۵(۱۲۲۰) درآن نواحی زمین لرزهٔ سختی روی داد .

---

(۱) Ioané Orbélian (۲) Sabarathiano (۳) Mélik Apo

درهمین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردبیل رفت وابراهیم خان حکمران شوشی از نزدیك شدن وی هراسان شد وبگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آنزمان آنجا بود. ازروسها یاری خواست قلعهٔ شوش راحفظ کند و پانصدتن برای این کار باو یاری کردند.
چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامورتاختن بگرجستان کرد. چون وی بکنار رود ترتر درقراباغ رسید تسیتسیانف که درگنجه بود خبرشد وهزارتن ازلشکریان روسی را بفرمانده یکی از سرهنگان تفنگچیان بمقابله فرستاد. چون ایشان بکورگ رسیدند کار یاگین (۱) که فرمانده آن عده بود ازایرانیان شکست خورد وخود نیززخم برداشت وبزحمت توانست با سی سربازی که برای وی مانده بود بگریزد. چون این خبربتسیتسیانف رسید با چهارهزارلشکری برایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها رادر راهی که در پائین بود گذاشتند وخود راه بالارا گرفتند ووارد گنجه شدند وهمهٔ اهالی مسلمان آن شهررا اسیر کردند وبتبریز بردند. آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیهٔ شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد، اما این کار رانکرد. فرمانی ازپدرش فتحعلی شاه باو رسید وبازگشت وازراه سرزمین قزاقان بآقستافه رفت. قزاقان دردرهٔ تنگی درمیان کوهستان بروحمله بردند وبایشان آسیب رساندند. آنگاه سلیمان آقاج اوغلی ازین راهیو آنه قافلانیشویلی(۲) راکه درآن زمان نزد عباس میرزا بود ووی باو احترام می کرد وتا این دم همراه او بود فرارداد وقزاقان نیزدرآنجا چندتن دیگری ازنجبای گرجستان راکه درموقع رفتن ازایروان بتفلیس گرفتار شده بودندگریزاندند.

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیراکه لشکریان روس از راه دریا بآنجا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین (۳) بود، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم گیلان خودآن لشکریان راشکست داده بودند وایشان ازراه دریا بباکورفته ودر نزدیکی آن شهرمانده بودند. این لشکرکشی روسها ۳۳ روزطول کشید. تسیتسیانف که می خواست حکمران باکورا بتسلیم وادارد خواست نخست وی را ازیاری که ممکن بود ازگیلان باو برسد محروم کند ودر ۱۳ ژون ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع الاول ۱۲۲۰ ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی (٤) رابگیرد ووی در ۲٤ آن ماه (۲٦ ربیع الاول) کامیاب شد. دراول ژویه (٤۰ ربیع الثانی) پیره بازار راگرفت ودرآنجا سنگر ساخت ازآنجا ازراه چنان دشواری رهسپار رشت شد که ازهرسو دشمنان بروحمله می بردند و وچون بیشتراسبهای توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپهارا خود می کشیدند وسپس

---

(۱) Karigin (۲) Qaphlanichwili (۳) Zavalichin

(٤) درمتون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند.

روسها جان بدر بردند وبپیره بازار بر گشتند ، بزودی گرما و ناسازگاری هوای گیلان بیماری درمیان لشکریان روس انداخت وناچار در ۲۲ و ۲۳ ژویه (۲۷ و۲۸ ربیع-الثانی) ازانزلی رفتند وچندان آسیبی ازایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی شاه خود بگیلان رفته یانرفته باشد ودرهرحال چند بارلشکریانی بآنجا فرستاده است .

درهمان سال فتحعلی شاه عسکرخان رابسفارت بدربار امپراتور بناپارت بپاریس فرستاد . امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (۱) رابایران فرستاد. وی حامل هدایای جالبی بود وهمراه وی شست آموزگار توپخانه و کارهای نظامی بودند که مامور بودند سربازان ایرانی راباصول فرانسوی آموخته کنند . شاه ازآن فوق‌العاده ممنون شد و بنا کرد لشکریان و توپخانهٔ خودرا باصول اروپایی فراهم کند .

درسال ۱۸۰۶ (۱۲۲۰) تسیتسیانف ازرود متکوار (۲) در گنجه گذشت و با لشکریان خود بنوخا رفت . حکمران نوخا محمد حسن خان کور بود که آقا محمد خان چشمانش رادرآورده بود . تسیتسیانف اورا عزل کرد وجای وی را بجعفر قلی خان از مردم خوی داد که ازدست فتحعلی شاه گریخت و در محاصرهٔ ایروان بتسیتسیانف خدمت کرده واو را ازمحاصره نجات داده بود . امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان باو داد ویك جقهٔ الماس وبیرقی برای وی فرستاد ودستور داد ازمردم شکی صدوسی هزار سکهٔ طلا خراج بگیرند وبازماندهٔ مالیات رادر اختیار حکمران آنجا گذاشتند . چون تسیتسیانف ازآنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد واوهم دربرابر روسیان مقیم شد وچون همان احترامی راکه بجعفرقلی خان کردند باو کردند مالیات سالیانهٔ هشت هزار دوکای (۳) هلندی رابعهده گرفت . تسیتسیانف از شروان گذشت وبباکو رفت ، در اندیشهٔ آنکه آن شهررابگیردتا ازراه آن شهرآزوغه‌ای راکه برای لشکریان گرجستان لازمست ازحاج‌طرخان بیاورد، زیراکه‌در گرجستان خوراك باندازهٔ کافی برای‌احتیاجات روسها نبود . چون بباکو رسید در یك فرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین خان حکمران شهر نوشت که کلیدهای شهر رانزد او ببرد . هرچه خان ازو التماس کرد وی‌را ازین سرشکستگی معاف دارد و نخواهد که کلیدها را باخود بیاورد تسیتسیانف نپذیرفت سرانجام خان باو نوشت : «چون نگرانی مانعست که بمیان لشکریان شما بروم از شما خواهش می کنم بادو تن بارگ شهرنزدیك شوید» . پس تسیتسیانف یك یا بقول دیگر دو قزاق برداشت والیسبار (۴) پسر آقابابا راهم همراه گرفت تاباخان دیدار کند . وی نیز بادو خدمت گزار نزدیك شد. از اسب پیاده‌شدند، یك دیگر رادر بغل گرفتند وچون خان کلیدها را بدست اوداد دوخدمت گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف خالی

(۱) Lajard (۲) Mtcouar (۳) Ducat (۴) Elisbar

کردند واورا با الیسبار پسر آقا بابا درروز پنجشنبه ۸ فوریه ۱۸۰۶ (۱۹ ذی قعده ۱۲۲۰) کشتند . سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که بیاری مردم باکو آمده بود درست درهمین موقع رسید وچون ازین واقعه خبرشد برلشکرگاه روسیان تاخت وایشان که وسیله بازگشت بگرجستان رانداشتند درباکو بکشتی نشستند واز راه قزلراز دریا رفتند .

پس ازلشکرکشی بانزلی کشتی‌های روسی دره ماه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکوشدند بمحض اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد وباو تبریك ورودگفت ووی باو نوشت ویادآوری کرد که سال گذشته دربرابر ژنرال تسیتسیانف تعهدکرده است فرمان‌گزار روسیه باشد و در ارك شهر پادگان روسی‌را جا بدهد . خان‌نیز منکر تعهدات خود نشد ودوروزمهلت خواست، سپس‌دوماه مهلت خواست بعهدخودوفا کند، ناچار ژنرال‌در ۱۵ اوت (۱۹ جمادی الاولی) بیمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد . تاسوم سپتامبر (۸ جمادی الاخره) این کار درپیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد . آنگاه خبرشدندکه شاه علی خان حکمران در بند وقبه بیاری محاصره شدگان ارگ آمده است وناچار روسها دست ازمحاصره کشیدند . این خان رادر ۱۷۹٦ (۱۲۱۱) اسیر کرده وسپس امپراتور پاول حکمرانی دربند راباو داده بود وازتسلیم باکوخودداری میکرد وبهانه‌می‌آوردکه این‌شهررامقام بالاتری باو واگذار کرده است‌وزاوالیشین ناچار شد دست ازین کار بشوید . ازسوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان‌که مشغول گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیزدفع الوقت می کرد ناچار تسیتسیانف درپایان ماه نوامبر (پایان رجب ۱۲۲۰) بدین سوی رهسپارشد و بژنرال زاوالیشین فرمان داد بپای دیوارهای شهرباکو برگردد تا آنجا بیك دیگر برسند وبازماندهٔ وقایع بهمان‌گونه است‌که پیش ازین اشاره رفت .

پس ازکشته شدن تسیتسیانف درهمان سال کنت ایوان‌واسیلیویچ گوداویچ (۱) راکه پیش ازآن حکمران خط قفقاز وسرتیپ فرمانده بود بجای وی گماشتند . پیش از آنکه بتفلیس برسد به‌ابراهیم خان حکمران قراباغ‌که قلعه ونیروهای خود را دراختیار روسها گذاشته بود حمله بردند . چون بهیچ وجه منتظراین حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران درزیرچادر بود زیرا که گرما بسیار سخت شده بود . این حمله را نایب سرهنك دیمیتری تیخونیچ لیزانویچ (۲) بپیشنهاد نینیا جورا شویلی ملقب بتاوبرا (۳) کردکه پس ازآنکه‌میرآخر وندیم شاهزاده آلکساندره بودباوخیانت کرده

---

(۱) Comte Ivan Vasiliévitch Goudovitch

(۲) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch (۳) Thawbéra

ودرین موقع ازایران بقراباغ آمده بود . درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان راروسها کشتند ووی وزنانش رابکلی نابود کردند وثروت هنگفت او را غارت کردند . مهدی خان پسرابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ راباو بدهد و وی پذیرفت واین سمت راباو داد که در سال ۱٤ هزار دو کای هلاندی مالیات بدهد . لقب ژنرال ماژور وعناوین مخصوص محترمین آن ناحیه‌راباوداد ند وپس‌ازآنکه سوگند خورد روانه شد . اما قلعهٔ شوش هم‌چنان دردست لشکریان روسیه باقی ماند . زیراکه پیش ازآن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی رابقلعه راه داده بود وزیردست آنها شده درسال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد . اما پس‌ازکشته شدن تسیتسیانف با ایران وارد گفتگو شده بود ویاری خواسته بودکه بدستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموك دوباره قیام کند . بهمین جهت ازشوش بیرون آمد ودرنزدیکی شهر اردو زده بود . لیزانویچ سعی کرد اورا باز گرداند وچون سعی‌اوبجایی نرسید باسپاهیان‌معدودی بروحمله برد . پس ازکشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی‌خان را بجای او نشاندند . درهمین زمان هم ژنرال نبولسین (۱) نزدیك قلعهٔ کوچك عسکران در کنار رود قراکپك درجنگی که باعباس میرزا کرد اورا شکست داد

در۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گرجستان همسر اراکلی پادشاه آنکشور درسن پترزبورگ درگذشت‌وامپراتور روسیه دستورداد بااحترام‌بسیار پیکراو رادر صومعهٔ نوسکی (۲) درکلیسیای‌آنونسیاسیون (۳) بخاك سپردند .

دراول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله داری در افق پدیدار شدکه باستاره‌های دنباله دار دیگر تفاوت داشت وبشکل کشیده بود اختر شناسان می‌گفتند دم‌آن ۵۰۰ درجه درازی داردکه هردرجه عبارت از۱۱۹ ورست باشد .

در۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژیورژی پسرآلکساندره پسر سولومون پادشاه ایمرت ازآبله درسن‌پترزبورگ درگذشت وپیکرش رادرهمان‌صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند و درتاریخ مرگ اواقوال مختلف هست .

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد ولشکریان خودرا بادسته‌ای ازگرجیان‌همراه برداشت . چون شهررا گرفت درکاناکیر لشکرگاه ساخت . درآن زمان یکی ازسرداران ایرانی مدافع قلعهٔ‌ایروان بود . زیراکه فتحعلی شاه هنگامی که ازآذربایجان می‌رفت محمد خان وخانواده‌اش را باخود برده بود واو رادرآنجا نگاه داشته بود زیراکه مردی دوروی وناراحت بود . چون شاه ازواطمینان نداشت‌عده‌ای ازسپاهیان خودرا درقلعهٔ ایروان گذاشته‌وفرماندهی

Nébolsin (۱) Nevski (۲) Annonciation (۳)

آنها رابیکی ازسرداران خود داده بود . چون این خبر رسید عباس میرزا پسرشاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود وتوپخانهٔ خود رهسپارشد . چون بنخجوان رسید که بیاری لشکریان ایروان برود در آنجادرنگ کرد . چون بگوداویچ آگاهی رسید دوفوج راکه یکی ازآنها فوج تفنگداران ترویتسکی (۱) ودیگری فوج‌شکارچیان بود بآنجا فرستاد . چون لشکریان روسی بنخجوان رسیدند جنگ سختی‌در گرفت وایرانیان درنتیجهٔ هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند . با این همه گوداویچ بسربازان خوددستورداد نردبان بگذارند وبقلعهٔ ایروان حمله کنند . هنگامی که‌سربازان از نردبان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند . روسها شکست خوردند ودوهزار کشته دادند .

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پترוویچ تورمازف(۲) رابفرماندهی کل‌مأمور کردندو گوداویچ پس‌ازچهارسال‌ازمقام خودمعزول شد . چون این خبربوی رسید بجای آنکه حملهٔ دیگری بکند بار خود رابست و از راه آباران رهسپارشد . درراه برف وسرمای بسیاربود وچون در کوهستان آباران برف‌در سراسر زمستان آب نمی شود وچوب درآنجانیست عدهٔ کثیر ازهمراهان وی تلف‌شدند. چون این خبربعباس میرزا رسیدکه درگارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد ، عدهٔ کثیر ازآنها راکشت وبنهٔ آنها راغارت کرد وآسیب بسیاربروسهاو گرجیان رساند این واقعه درماه دسامبرآن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد وبازماندهٔ سپاهیان روسی وگرجی بزحمت توانستند خودرا بقامباك برسانند. عباس میرزا بایروان بر گشت وقلعهٔ آنجا رامحکم ترکرد وزمستان رادرآنجا ماند . گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران کل مسکو را باودادند وتورمازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

دردورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیهٔ شکی بدست ژنرال نبولسین بود .

در۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسرفتحعلی شاه بگرجستان آمد . این پسررا شاه ازیك زن گرجی ازنژاد چوش (۳) ازخانوادهٔ تزیکارا شویلی (٤) پیدا کرده بود که ایرانیان اسیر کرده ودر ایران فروخته بودند وشاه خریده وبواسطه زیبایی فوق‌العاده بهمسری خود اختیار کرده بود : وی پسر مهتراو بود . محمدعلی خان مردم قمباك را کوچ داد وایشان رابناحیهٔ ایروان‌برد وازآنجا بآقچه قلعه رفت ودرتوسکی‌تا فا دونگ

---

(۱) Traitski (۲) Alexandre Pétrovitch Tormasof

(۳) ظاهراً مرادمحمدعلی‌میرزا دولتشاهست (٤) Tzicara chwili

کرد و تا ناحیهٔ دمانیس(۱) و کودی را قتل وغارت کرد و از آنجا باز گشت . هر چند که سوار نظام روسیه در گاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی درمیانشان در نگرفت .

در پاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس از آن که بفامباك حمله بردند و نتیجه نگرفتند خواستند بشریف پاشا پاشای قارص که او هم باروسها در جنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فرستاد وراه رابرایشان گرفتند . درشب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی وسرهنگ لیزانویچ برایشان حمله بردند وایرانیان وعثمانیان شکست فاحش خوردند وروسها لشکرگاه ایشان رامتصرف شدند . درهمان زمان عباس میرزا دسته‌ای ازچهار هزارتن ازاچمیاد زین (اوچ کلیسیا) بفامباك فرستاد ودر ۸ سپتامبر (ده شعبان) بده‌املی نزدیك شد ووی را ازآنجا راندند . امالشکریان ژنرال پورتنیاگین (٤) دربن جنگ شکست خوردند درتاریخ ١٤ سپتامبر (۱۱ شعبان) دسته دیگری ازلشکریان ایران رادر شامشادیلو ژنرال نبولسین شکست داد ، در تاریخ ۱۸ (۱۵ شعبان) دستهٔ سومی درقرارگاه آرتیك بهمین سرنوشت گرفتار شد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرك وزیر (٥) ازجانب شاه بقراباغ در کنار رود ارس آمده بود عهدنامهٔ صلح واتحادی با روسیه ببندد وسرحدات گرجستان را معین کند وباتورمازف درآنجا ملاقات کرد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزارسرباز از ایران عازم قفقاز شد وبآخال کالاك در ناحیهٔ جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه(٦) وشاهزادهٔ الکساندره واشکریان ایشان بود که می بایست بوی ملحق شوند ومی خواستند بسرزمین سومخت حمله کنند. تورمازف بالشکریان روسی رهسپار شد ودر تزالکا فرود آمد . ازآنجا با هزارتن سربازروسی و پانصدتن لشکریان گرجی وژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتار های سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه بآخال کالاك رسیدند وبایرانیان حمله بردند وایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت ووی بایروان برگشت . چون عباس میرزا پسرشاه در آن زمان درگارنی بود تیمور ازپسر ژیورژی پادشاه گرجستان در ١٤ سپتامبر (۱۱ شعبان) بنزد وی گریخت وعباس میرزا که درآن زمان هشت هزارتن سرباز وتوپخانهٔ منظمی با

---

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(٤) Portniagin (٥) مراد میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرك وزیر آذربایجانست (٦) Akhal-Tzikhé

باخود داشت که باصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد . از آنجا نزد تورمازف رفت ووی اورا بروسیه فرستاد .

در همین سال ۱۸۱۰ در ۱۶ اکتبر (۱۷ رمضان ۱۲۲۵) لشکریان روسی در ده آمالو در ناحیهٔ فامباك عباس میرزا را شکست دادند .

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۶) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در افق روسیه گرفت ومردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. درهمان سال در شب چهارشنبه ۱۴ ژون (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲۶) ماه درآسمان روسیه گرفت وشب بسیار تاریك شد . درهمان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکهٔ گرجستان راکه همسر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود آزاد کرد واو را بمسکو بردند .

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد ودر ماه اوت آن سال (رجب ۱۲۲۶) ژنرال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیایی را بجای اوگماشتند . وی درهمان سال با حسین خان بیگلربیگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را باوداده بود محرمانه وارد گفتگو شد وباو پیشنهاد کرد که اگر قلعه وشهر ایروان را باو تسلیم کند وی بازماندهٔ آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد . حسین خان هم وعده کرد قلعه راواگذار کند . پاولوچی که از دو رویی وخیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانوبچ رابا دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد . حسین خان که لشکریانی ازاطراف گرد آورده بود در صومعهٔ اچمیادزین (اوچ کلیسیا) پنهان شد و بمحض اینکه سپاهیان روسی بآنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند وآنها راعقب نشاندند .

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان وایمرت قحطی بسیارسختی روی دادومدتی دوام داشت . از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۶ - ۱۲۲۸) نیز در کاخت قحطی بود و بهمین جهت مردم آن ناحیه قیام سختی کردند . درماه فوریه ۱۸۱۲ (صفر ۱۲۲۷) شاهزاده آلکساندره از ایروان بآن ناحیه رفت که باشورشیان همدست شود واین کار وی بدبختی بسیاری برای وی و خانواده‌اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کرد . در قحطی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بهای یك کدی گندم بشش مینالتون (۱) رسید و تورمارف مجبورشد ازآخال تزیخه گندم وارد کنند .

درین سال مارکی دوپاولوچی بقراباغ رفت وازآنجا مهدی خان بنزد وی وفت و

---

(۱) minalthoun کدی معادل دو پودوربع و مینالتون یك روبل نقره یا چهار هزار فرانك فرانسه .

هدایای گرانبها باو داد زیرا که روسها قراباغ راگرفته بودند هرچند که خان‌هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت. بپیشنهاد مهدی خان مارکی دو پاولوچی جعفر قلی خان برادر زادهٔ وی‌را گرفتار کرد، زیرا وی که محمد اصلان‌خان برادر مهتر وی‌بود خود را جانشین پدر خویش ومدعی او درحکمرانی می‌دانست. جعفر قلی‌خان از زندان گریخت وبتبریز نزد عباس میرزا رفت پس از آن پاولوچی بمتکوار(۱)رفت تادر کارهای شکی و شروان ودربند وباکو که بدست‌روسها افتاده‌بود رسیدگی کند، چون‌بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی وخان‌بوتا ونوهٔ فتحعلی خان یعنی شیخ‌علی‌خان حکمران دربند که‌روسها سر زمین وی راگرفته‌بودندجنگ مختصری‌درگرفت وایشان‌بس ازآنکه‌شکست‌خوردند بداغستان رفتند. شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدربند رفت حکمرانی آنجا را داشت.

درهمان سال در ۲۹ فوریه (۱۴صفر۱۲۲۷) جبرئیل یا گابریل پسر ژیورژی پادشاه گرجستان که در۱۳ اوت ۱۷۸۸ (۱۰ذی العقده۱۲۰۲) بجهان‌آمده بود درسن پترزبورگ مرد وپیکرش را درصومعهٔ نوسکی بخاك سپردند

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپالوچی‌از فرماندهی اشکریان روسیه معزول شد وژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند ووی آجودانی‌خود را بژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتژیلوان (٤) واز خاندان پوبولا شویلی بود.

در همان سال درروز یکشنبه ۲۵ اوت (۱٦ شعبان۱۲۲۷) در افق روسیه‌آفتاب گرفت ودوحلقهٔ خون‌آلود مانند قوس قزح دراطراف‌آن پدیدار شد وتا عصرادامه‌داشت ومردم فردای‌آن روز منتظرجنگ وخون ریزی سخت‌بودند. جنك معروف بارادینو(۵) درمیان لشکریان روسیه وناپلئون روز پیش ازآن‌در۲٤ ماه‌اوت روی داده بود.

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷)فتحعلی شاه پسرش عباس‌میرزا رابیاری آلکساندره شاهزادهٔ‌گرجستان که در کاخت بود فرستاد. وی سابقاً از ایروان آمده‌بود که‌مردم رابقیام تحریك کند. درآنجا چندین بار درشیلداوماناو شکست خورد ونـاچار بکوهستان آنجاگریخت ویاران خود گرفتار مصائب سخت‌کرد

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که‌تازه‌آنهارا‌تربیت کرده‌وبایشان سرباز می گفتند ونیز چهار هزار سوار داشت وسیزده‌توپ که پادشاه انگلستان باوداده بود. وی ازارس گذشت، دراسلاندوز درنك کرد زیرا که‌خبرشکست آلکساندره وفرار

Mtcouar (۱) Rtichtchof (۲) Akhwerdof (۳) Krtzkhilwan (٤)
Borodino (۵)

او بداغستان بوی رسیده بود . آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتر ستفانیچ کاتلیاروسکی(۱) که بافوجی ازخمپاره‌اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند درقراباغ بود نوشت و باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند . کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد ومهدی‌خان هم با دو هزارسوار قراباغی دربی اورهسپار گشت .چون برود ارس رسیدند پلی ساختند ولشکریان را از آن گذراندند ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین درآب افتاد وتنها دوتوپ سبك ماند . کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را درآب رود گذاشت وراه را بسوی لشکرگاه عباس میرزا دنبال کرد . راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند وبی خبر در ۲۰ اکتبر(۱۳ شوال) بلشکرگاه ایرانیان رسید ودرسپیده دم بایشان حمله کرد. سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آمادهٔ جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰ سربازشان راروسها گرفتند وهشت بیرق بزرك راهم غنیمت بردند . سراسرلشکرگاه ایران بدست روسها افتاد . عباس میرزا گریخت وبتپه‌ای پناه برد ودرآنجا در صدد برآمد دفاع کند . ولی روسها از کنار برو تاختند واورا شکست دادند وناچار شد بتبریز بر گردد .

کاتلیا روسکی فاتح بتفلیس برگشت وامپراطور روسیه پاداشی باو بخشید ومنصب ژنرال لیوتنان را باو داد . درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند . این خبر جنگ اصلاندوز که بدربارطهران رسید مصمم شد صلح کندودراواسط‌سال۱۸۱۲(۱۲۲۷)بدرخواست‌شاه سفیرانگلستان‌سر گوراوزلی (۳) واردکار شد وسر رابرت گوردون (٤) را بتفلیس وموریه را (۵) را نزد عباس میرزا فرستاد درماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷)رتیشچف خود بکنار رود ارس بگدار اصلاندوز رفت‌ودرآنجا بگفتگوآغاز کردند اما بجایی نرسید. در۱۸اکتبر(اول شوال ۱۲۲۷)عباس میرزا که بیست‌هزارسپاهی باخودداشت‌در کنارارس‌آماده جنگ باروسهاشد. کاتلیاروسکی با دو هزار سرباز وشش توپ در ۱۹ اکتبر (۱۱ شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله‌برد و ایشان را شکست داد ولشکرگاهشان راگرفت وتوپخانه و مهمات ایشان را غارت‌کرد . فردای آنروز که روز ۲۰ اکتبر(۱۲ شوال) بود ، روسها از رود کوچکی که بارس میریخت درگدار اصلاندوز گذشتند و قلعه اصلاندوز راگرفتند که بازماندهٔ لشکرایران به‌آنجا پناه‌برده بود وازآنجا نیزچند توپ‌وعده‌بسیاراسیر گرفتند وروز۲۳

---

(۱) Petr Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی

(۳) Sir Gore Ouseley (٤) Sir Robert Gordon

(۵) Morrier

(۱۵ شوال) کاتلیاروسکی بجای خود باز گشت. در همان زمان پیر قلی خان حکمران شکی و سردار ایروان که بناحیهٔ قامباك و شوراگل رفته بودند نیز از لشکریان روسیه شکست خوردند.

درهمان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را از قلعهٔ لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آنجا را گرفت زیرا که مصطفی خان خود را درحمایت روسها افکنده بود و بوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده بودند که در آن زمان معادل پنج هزار روبل بود. وی از آنجا گریخت و بشکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیا روسکی را بادو هزار تن باو فرستاد. روسها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستور حمله داد نردبان گذاشتند و چون از نردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری از ایشان را کشتند وهفده افسر کشته شد و گونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخاز یسشویلی یکدسته دیگر لشکریان ازسوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند و وارد قلعه شدند ودرها را گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیز وارد شدند وچند تن از ایرانیان را کشتند ودیگران گریختند. همهٔ توپخانه ومهمات و آزوغه و مقداری پول بدست روسها افتاد وایشان مصطفی خان رادوباره بحکمرانی گماشتند ویك فوج در آنجا گذاشتند زیرا که لنکران در کنار دریای خزرست. در برابر این خدمت نشان درجهٔ دوم سن ژرژ را بکاتلیاروسکی دادند وحکمران لنکران خراج گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنك اصلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میر مصطفی خان را ازطالش بیرون کرده وشهر لنکران را ویران کرده ودر کنار دریای خزر قلعه‌ای بهمین نام ساخته بودند. بهمین جهت ژنرال کاتلیا روسکی را بدان جا فرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱۶ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان را نزدیك ارکوان شکست داد ودراین فتح سه هزار خانوار مردم قراباغ را که باسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعهٔ ارکوان را محاصره کرد و گرفت که انگلیسها آنرا در جای قلعهٔ کهنه ای بهمین نام ساخته بودند ودر آن زمان فتحعلی شاه وعسکر خان از آن دفاع می کردند. در ۲۶ همان ماه (۲۲ ذی‌الحجه) قلعهٔ جدید لنکران را که چهار هزار تن از ایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد ودراول ژانویه ۱۸۱۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنرا گرفت. اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند.

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقراباغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زبا نزدیك گلستان بیك دیگر رسیدند. ایرانیان وروسها باهم صلح کردند وبنابرعهد نامه ای که درمیانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کناررود ارس، میگری

وشوراگل دردست روسیه ماند مانند خان نشین های قراباغ تاکنار ارس و گنجه وشکی و همهٔ شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همهٔ داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت وانجاروحدود آن وگوریا ونواحی آن . ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین وسرزمین آن سوی رود ارس را از پل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند . چون صلح درمیان ایران وگرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت ورتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو دربارهٔ عقد قرار داد درسال۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد ، ازجانب ایران نخست سرگوراوزلی که در اوجان درسی میلی تبریز درنك کرده بود وارد گفتگو شد و پس ازو میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را درناحیهٔ گلستان نزد زیوه درقراباغ قرارداد رتیشچف و وزیرایرانی در۲۸سپتامبر(۲شوال)بهم‌رسیدندوعهدنامه‌در۱۲اکتبر (۱٦ شوال) بامضا رسید. ابوالحسن خان درآغاز ژون ۱۸۱٤ (اواسط رجب ۱۲۲۹) بروسیه رفت ودر ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادلهٔ عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ۱۸۱٤ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی راکه نایب وزیر بود بسفارت بدبار روسیه فرستاد ومامور بودعهد نامهٔ صلح وتعارفات وهدایای او رابرای امپراتور روسیه ببرد وازجمله دوفیل سراپا جل کرده‌وچهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از اوپذیرائی کردند وچهار ماه درآنجا ماند .

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵(۱۸محرم۱۲۳۱) امپراتورروسیه درپترزبورك ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت وهدایایی‌راکه باباخان که اورافتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازهٔ شهر تا خانهٔ سفیر کبیر قراولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتنان سویمون (۱) پسر اورام سولاقا شویلی‌را(۲) با کالسکهٔ امپراطوری وچند تن دیگر باستقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این‌تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که باز کرده دردست داشت با خود می برد . چند روز بعدعهد نامهٔ را با این هدایا تسلیم کرد : دو فیل نرو ماده که چتری از زری باخود داشتند ، دوازده اسب ازبهترین نژاد ها که زین‌پوش‌ترمه داشتند ، ۱٤طاق‌شال‌کشمیری گرانبها ، سه تسبیح مروارید صددانه بدرشتی دانهٔ فندق ، ویك چهاریك مروارید قیمتی دو زمرد بسیار شاداب بوزن یك قروش ، سه شمشیر گرانبها از آن داریوش وتیمورلنك وشاه عباس‌بزرگ، مومیائی‌اعلا وچندسنگ پازهر،جعبه هایی‌بانقاشی‌اصفهان که دریکی ازآنها ترازوها ومقراضهای زرین بود وعلامتی بشمار می رفت ، دوقالی‌ابریشمی کرك بلند خراسانی بسیار اعلا. برای امپراتریس یلیزابت همسرامپراطور هدایای شاه عبارت

Oram Solaghachwili (۲) Suimon (۱)

بود از شش طاقه شال، شش قطعه قالی، یك تسبیح جواهر، ونیز هدایائی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریك بفراخورشان هدایایی فرستاده بود. سفیر کبیر یك سال تمام در دربار روسیه ماندوباو احترام بسیار کردند.

درسال ۱۸۱٦ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولف(۱) راکه هفتمین فرمانده لشکر آن ناحیه بود بجای او گماشتند. وی در۲۸ مه ۱۸۱٦ (۲٦ جمادی الاخر ۱۲۳۱) باین سمت برگزیده شد ودر پایان سال ۱۸۱۷ (آغاز۱۲۳۳) وارد تفلیس شد.

درضمن یرمولف بسفارت کبرای ایران گماشته شده بودومامور بود از گرجستان بدربار فتحعلی شاه برود وآخرین امضاء را درعهدنامهٔ دائمی باایران بکند وسرحدهای گرجستان را معلوم کند. زیراکه در مادهٔ دوم عهدنامهٔ گلستان چند نکته مشکوك مانده بود. وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود ونیز هدایائی ازجانب امپراتریس برای زنان شاه وشاهزادگان محمد علی میرزا وعباس میرزا وبزرگان ایران.

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱٦ (۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب یولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس‌ازچهار سال بیماری بسکته‌درگذشت وپیکرش را در پترزبورك در کلیسای سن ژان کریزوستوم (۲) در صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ (سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) یرمولف از گرجستان بسوی ایران بعنوان سفیر کبیر دردربار فتحعلی شاه راهی شد. چون بسلطانیه رسید شاه درآنجا بود واو راپذیرفت. در۲۰ ژویه (٦ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی راکه همراه داشت بشاه داد وسرحدات دو کشور وشرایط اجرای عهدنامه را معین کردند وپس از چندی یرمولف بگرجستان بر گشت.

درموقع توقف‌درایران فتحعلی شاه‌یرمولف رادوبار بحضورخود پذیرفت. باراول در ۳۱ ژویه (۱۷ رمضان) که‌درمسایل سیاسی بحث کردند. باردوم در سوم ماه‌اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود ودرآن روز هدایائی راکه دیر رسیده بود بشاه دادند. در جلسهٔ اول بزرك ترین مانعی که پیش‌آمده بودکه بزحمتی توانسته بودند سفیر کبیر را وادار کنند درموقعی که وارد اطاقی میشودکه شاه درآن نشسته است‌چکمهٔ خود رابکند این عادت درآسیا برای رعایت قالیهاییست که دراطاقها گسترده‌اند. سرانجام یرمولف باین کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند باکفشی که در زیر چکمهٔ خود پوشیده است وارد شود وزیر چکمهٔ خود یك جفت چکمهٔ دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار

---

(۱) Alexis Pétrovitch Iermolof (۲) Saint Jean-Chrysostome



ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه درجوانی

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

ظریف بود وجای جوراب را می گرفت و ماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمد حسن خان افشار از جانب فتحعلی شاه بسفارت کبری بپترز-بورك رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود. در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳۴) محمدحسن خان افشار سفیر کبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران شد. امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را بآوتیك ایزمیرل (۱) و بموزه (۲) از افسران پلیس پسر نامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن عبارت بود از لگن گردی از بلورتراش که دورهٔ آن سه آرشین بود و یك آرشین بلندی داشت و درمیان آن فواره‌ای بود. بمحض اینکه آنرا پر می کردند فواره براه می افتاد و دیگر فرو نمی نشست زیرا آبی که در آن می‌ریختند ازمیان نمی‌رفت و از لوله باآن بالامی رفت و دوباره فرود می‌آمد. هدایای دیگر عبارت بود از یك سرویس سر میز بلور و گلدانها و گیلاسهای بسیار گران بها که روی همرفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صدو شست هزار روبل و تقریباً صدوهشتاد هزارفرانك بود.

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) درگنجه ملخ خوارگی شد و تا تفلیس این آفت امتداد داشت ودرهمان سال در کرتیل و کاخت خشك سالی سخت روی داد و یك قطره باران نبارید وهمهٔ گیاهها خشك شد و قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم راچهارمینالتون فروختند.

در ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنك درمیان عثمانی و ایران درگرفت و ایرانیان بفرماندهی محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه که فرماندهی شایسته و بسیار دلاور بود بغداد و وان و ارز روم وطرابوزان راگرفتند و بزودی درنتیجهٔ میانجی گری انگلستان صلح کردند. درین زمان محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرمانده این جنك دربرابر ترکان عثمانی بود دربغداد کشته شد باآنکه مرك او برلشگریان او بسیارگران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضانکرد. بغداد راگرفت و پادشای آن شهررا ناگزیر کرد شهرراتسلیم کند وچون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی راکه ازین ملت درایران بودند ازایران بیرون کرد.

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی شاه دوباره باعثمانی وارد جنك شد و ببغداد و آناتولی لشگرکشید و لشکریان ایران بارز روم رسیدند و در آنجا باترکان روبرو شدند. در جنك سختی که درگرفت پاشاهای قارص و ارز روم وطرابوزان کشته شدند و جنك مدتی ادامه یافت.

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند وی درسپاه روسیه منصب ژنرال ماژور داشت و باو نشان داده بودند

---

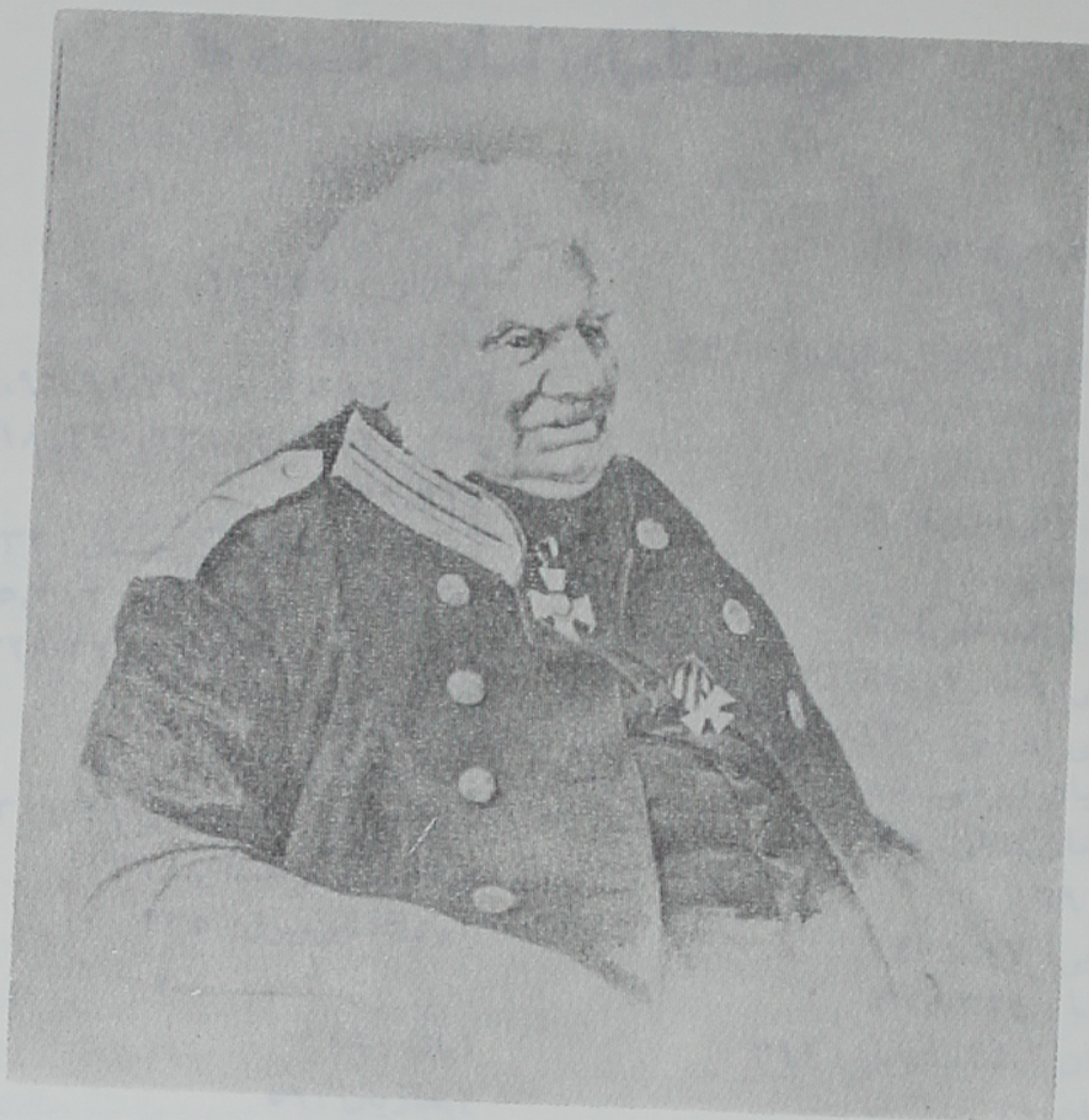
(۱) Avétik Izmirel یعنی ازمیری (۲) Moré (۳) Chioch

وازجانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه‌راتصرف کردند ویك‌تن ازارمنیان رابحکمرانی آنجاگماشتند وی اورا متهم کرد . جعفرقلی آقا پسرمحمد حسن آقا برادر زادهٔ مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسك (۱) زندانی کردند .

درماه ژویه ۱۸۲٦ (ذی‌الحجة ۱۲٤۱) جنك‌دوم درمیان ایران وروسیه در گرفت وایرانیان باردیگر بقفقازحمله بردند وفتحعلی شاه باشست هزارتن واردجنك شد .

---

(۱) Simbirsk



ژنرال یرمولف درپیری

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

فهرست نامهای کسان و نسبت ها

ب

ط و ظ

ع

غ

ف

ق

فهرست نامهای جاها

ش

گ

فهرست نامهای کتابها و مؤلفات


K UNIVERSITY LIB.
Acc No 15706
Date 27-2-79

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

Call No.__________ Date__________

Acc. No.__________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

بها : باجلد شمیز
باجلد زرکو

